سلطان عبدالمجید میرزا ناصر الدوله

۱۹۸۰

سلطان عبدالمجید میرزا ناصر الدوله

۱۹۸۰

۲۸۶۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تاریخ عثمانی وقایع ۷۲۹ الی ۷۶۱ هجری قمری ۸۲۴

مؤلف ... دفتر ششم

موضوع

شماره اختصاصی (۱۵۰) از کتب (خطی) اهدائی

تیمسار سرلشگر مجید فیروز (ناصر الدوله) بکتابخانه مجلس شورای ملی

شماره ثبت کتاب

۳۴۵۱۴

۵۲۷۸

خطی اهدائی | کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۵۰

دفتر ثالث از وقایع دولت علیهٔ عثمانیه از سنهٔ ۷۲۶ الی سنهٔ ۷۶۱ هجریه

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از حمد خدا و درود خواجهٔ هر دو سرا علیه و علی آله التحیة و
الثناء مخفی نماناد چون دفتر ثانی که قبل از این نگارش یافت در
زیر سایهٔ هما و ایهٔ پادشاهی و اصل حدّ ختام گردید این دفتر
ثالث نیز تفصیلات سی و شش سالهٔ فتوحات جلیله و امورات
داخله را که از جلوس اورخان خان غازی بر تخت عثمانی که
مطابق سنه ۷۲۶ باشد الی وفات ایشان که در سنه ۷۶۱ واقع گشت شامل
و در ضمن آن احوال جمیع ملوک اسلامیه و حکمداران عیسویه که
معاصر خان مشار الیه بودند اجمالاً اخطار و وقایع عمومیهٔ سی و

پنج

پنج سال تمام و کامل را حاوی خواهد بود فصل اوّل در بیان
احوالات مختلفهٔ ملوک اسلامیه و حکمداران عیسویه که با اورخان
خان غازی از ابتدای جلوسشان بر تخت عثمانی تا هنگام وفاتشان
معاصر بوده اند از ملوک اسلامیه کسانیکه در هنگام جلوس اورخان
خان که در سنه ۷۲۶ واقع گشت بر سریر امارت و سلطنت بودند اولاً
در مقام خلافت اسلامیه مستکفی بالله ابن حاکم بامر الله عباسی بود
که بعد از وقعهٔ بغداد سوّم خلیفه ایست که در مصر مسند خلافت جلوس
کرده است و حکومت مصر نیز در دست ملک ناصر قلاوون که از غلامان
ترک ایوبیه بود و احوال آن در دفتر ثانی سمت گذارش یافته اداره
میشد در آن اثنا بعد از آنکه ملک ناصر با شهنشاه جهان سلطان
غازی محمود غازان خان در حدود شام در حمص نام موقع حرب
نموده غالب و مظفر گردید و بمصر عودت کرده معلوم گشت که

خلیفهٔ مشار الیه قدری در امور مملکت مداخله کرده است و گذشته
از این اگر بموجب مفتریاتی که امرا اسناد داده بودند جزائی از
برای خلیفه مترتب نمیگشت از اطراف ظهور پارهٔ قیل و قالها محتمل
بود لهذا بملاحظهٔ تسکین فتنه و فساد اول خلیفه را گرفته در قلعه نگاه
داشت و بعد از آن او را بسمت صعید مصر نفی کرد زیرا در میان
خلفای عباسیه و امراء اتراک ایوبیه و بلکه علی الاطلاق در میان
اهالی مصر و بربرستان در خصوص مسلک و مذهب مباینت فوق
العادهٔ موجود بود اگرچه خلافت عباسیان را تصدیق کرده بودند
لکن چون از دستهٔ باطنیه که شعبهٔ از ملاحدهٔ اسماعیلیه است محسوب
میشدند بهیچوجه راضی بنفوذ و استقلال عباسیه نبودند اما
از خوف اینکه مبادا طایفهٔ فاطمیون تکرار فرجه و فرصتی بیابند
بالضروره بقیهٔ عباسیه را بمصر جلب و دعوت کرده بودند الحاصل

ملک ناصر

ملک ناصر در اوایل سنه چون از بعض جهات از امراء مصر رنجش
بهم رسانیده بود دست از حکومت مصر کشیده بحکومت کرک قانع گشت
و حکومت مصر بدست امراء متغلبه افتاد لکن چون اهالی مصر از
ناصر رضامندی داشتند دوباره او را بحکومت مصر دعوت کردند
لهذا دفعهٔ ثانیه آمده در مقام امارت قرار و آرام گرفت ایندفعه چون
امرائیکه خلاف فکر او بودند دیگر نتوانستند در مصر زندگانی کنند
همه بسمت مصر علیا که اقلیم صعید باشد فرار کردند بنا بروایت
میرخوند از امراء مصر سیف الدین سالار و حسام الدین چاشنی
گیر که بملک ناصر عصیان ورزیده بودند بطمع و هوس استقلالیت
افتاده خیال سوء قصد در حق ملک ناصر داشتند لهذا ملک مشار
الیه بقدر دویست نفر سوار از غلامان خود و چند باری طلا و
جواهرالات برداشته بقلعهٔ کرک رفت بعد از رفتن او اشراف و

امراء بلد جمع شده رفتند بحضور مستکفی بالله خلیفهٔ عباسی و در خصوص
تعیین کسی که شایستهٔ سریر حکومت باشد با او مشورت کردند در آن
شوری امیر حسام الدین چاشنی گیر را انتخاب نمودند لکن موصی الیه
نیز زمام حکومت را بدست سالار احاله نمود چون مایهٔ این خمیر از
ضمیر چاشنی گیر ظهور کرده بود موصی الیه از طرف ملک ناصر امین نبود
با امرائیکه تابع هوای او بودند مشورت نموده نامهٔ بمضمون آتی
نوشته بخدمت ملک ناصر فرستاد صورت نامهٔ حسام الدین چاشنی
گیر بملک ناصر آن ولی النعم چون بمحض وهم بلاموجب از سریر
سلطنت استعفا و در گوشهٔ عزلت اختفا فرموده اند اهالی بلد
نیز بالضروره بنده را معتبر شمرده خواه و ناخواه بدفعهٔ حکومة
گرفتار کردند لکن معلوم حضور همایون نیست که اکثر مداخل
مصر صرف مکهٔ مکرمه میگردد و آنچه زیاد میماند از برای مهام محافظهٔ

مملکت

مملکت خرج میشود اگر اموال و نقودیکه در خزینهٔ مصر موجود بود همراه
نبرده بودید بکار اکمال مهمات و لوازمات محاربات با اعدا بر میخورد
بناء علیه بخصلت حمد وحصهٔ ملوکانه توسل جسته معروض میدارد که آن
نقود مسکوکه که در نزد عالی پادشاهی موجود و مخزون است از
برای لوازم جهادیه آنچه مقدور است عنایت فرموده امداد و اعانت
ملوکانه را دریغ نفرمایند و از غلامان جلادت نظام رکاب مبارک
هر چقدر که از برای حفظ متکلداری لازم نگاه داشته مابقی را بمرکز
ادارهٔ دولت اعاده فرمایند که علی العجاله بنده را از استیلای اعدا
محافظت کرده باشند و بالآخره بازهم راجع و متعلق بحضور عالی
ملوکانه است انتهی چون این مکتوب و سایر اسلوب که مشحون
از الفاظ مرتبهٔ مصنوعه بود بملک ناصر رسید جواب آتی را مرقوم
داشته فرستاد صورت جواب در خصوص ارسال خزینه و امداد

عرض و اعلام داشته بودید ما هر اموال و نقود دیگر از خزینهٔ قاهره
نقل و تحمیل نموده ایم عشری از خزینه که موروثی پدر ما است نیست
و اموال بسیاری در خزینهٔ عامره باقی گذاشته ایم که در وقت حساب
انها از شما کشیده خواهد شد در صورتیکه بیش تر از ده هزار
غلامان زرخرید ملک اشرف و منصور از پیاده و سوار در
خدمت دولت کمر اطاعت بمیان بسته بودند الان که ملک دست
از عجزهٔ انها بذلت و گوشه نشینی ما ساخته ملازمت ما را اختیار
نموده اند خدمتی را که خلاف مرضی خاطر شان است با یشان
تکلیف نمودن و انها را مسلوب الراحه ساختن لایق و سزاوار
نیست این جواب را داده فرستادگان او را اعاده کرد بعد
از این قضیه امرائیکه در خدمت چاشنی گیر بودند چون نوعاً ما
از جان و مال خود امین نبودند یکی دو تا فرار کرده میرفتند

بیش ملک ناصر بعد از انکه قلعهٔ کرک از عساکر مصریه مملو کردید عزم
استیلای مصر نمودند بعضی از امرائی که مخالف بودند بطرف صعید
که در مصر علیا واقع است گریختند اما چاشنیگیر بسمت صید فرار
کرده در اثنای راه بگیر آمد و نزد ملک ناصرش بردند و بامر او به
قتل رسید در سنه ۷۱۳ چون در میان شرفاء مکه نفاق اتفاق
افتاده بود در این بین ملک ناصر بهانهٔ اصلاح ذات البین بمکه مکرمه
رفته بعد از انکه قوت نفوذ خود را به اهالی حجاز بتصدیق رسانید
باز بمصر عودت کرد در تاریخ سنه ۷۱۶ اولجایتو خان که از پادشاهان
تاتار بود چون در مذهب عقیم غلات شیعه سلوک داشت به
حمیصه نام ملحد سپرده بود که قدری قشون برداشته برود
در مدینهٔ منوره جسد شریف شیخین مکرمین را از قرب قبر
حضرت نبوی بیرون آورده آتش بزند چون بسمع ملک ناصر رسید

که قشون تاتار باین قصد از بلای موصل رو ببادیهٔ عرب حرکت کرده
است فی الفور از برای منع این حادثهٔ شنیعه با قدری سوار بطور
ایلغار جلو ملاحظه مذکوره را گرفته با انها جنگ سختی کرد و همین که
تاتار را مغلوب ساخت حمیصهٔ ملحد بدامن صحرا خزیده رو به بغداد
فرار کرد بنا بر روایت تاریخ مرآت الکائنات در نوزدهم ماه
ذی الحجه سنه ۷۴۱ و بنا بخبرهای نخبة التواریخ و اخبار مصر قاهره
در سنه ۷۴۳ ملک ناصر محمد ابن قلاوون فوت شده از اولادش الملک
المنصور ابوبکر محمد ابن قلاوون بر سریر حکمرانی مصر نشست لکن
چون مصمم گشت امیر قوصونی را از وکالت عزل نماید قوصونی
پیشدستی کرده بعضی از امرا را با خود هم خیال ساخت و علی الغفله
پادشاه را از مسند حکومت خلع و در جائی حبس نمودند و یکی
از پسرهای دیگر قلاوون را که ملک اشرف علاء الدین نام داشت

جلوس دادند از انجائیکه پادشاه خرد سال بود زمام حکومت در
دست تصرف قصونی مانده بود لکن چون علی العموم اهالی مملکت از
قصونی رضامند نبودند در شوال سنه ۷۴۲ در مصر فتنه و زوبعه‌ها
بروی کار آمده هم ملک اشرف را خلع و تنزیل و هم امیر قصونی را
عزل و تنکیل نمودند و تا اینکه ملک ناصر شهاب الدین که از پسرهای
قلاوون بود از کرک آمد از امرای عصات آق طوغمش بیک در
مقام وکالت نشسته بود بعد از انکه ملک شهاب الدین آمد بجای
خود قرار گرفت آق طوغمش را بتقصیر اینکه باعث فساد شده
بقتل رسانید لکن چون شهاب الدین خودش هم چنان رفتار
نمیکرد که مردم از او رضامندی داشته باشند در اندک زمانی
مخلوع و معزول گشته بالاخره کشته شد بعد از آن ملک صالح
عماد الدین بعد از آن ملک کامل شعبان پسر از آن مظفر و مؤخراً

سلطان حسن از سنه ٧٤٨ الی سنه ٧٦٢ بنوبت جالس سریر امارت گشتند
در زمان این سلاطین وقوعاتی که از امور مهمه وشایان دقت باشد
ظاهر نگشت لکن الیوم جامع سلطان حسن که در مصر مشهور است
از بناهای سلطان حسن مشار الیه است شارح هذا ابر شیخ اکمل
الدین وصاحب غایة البیان شیخ قوام الدین از افاضل علمائی بودند
که در زمان او حیات داشتند کذالک در زمان حکومت سلطان
حسن خلیفه مستکفی بالله که باقلیم صعید منفی شده بود بعد از سی
ونه سال خلافت در ماه شعبان سنه ٧٤٠ هجریه داعی اجل را لبیك گفته
بجایش واثق بالله بمقام خلافت اسلامیه صعود کرد لکن چون
مشار الیه خلاف شعار خلافت حرکت میکرد بشهادت مسلمین ثابت
گشت که اصحاب مذاهب مختلفه را میتواند راه برد واهل رتبه
رفیعه خلافت نیست یك ماه خلافت نکرده بود که خلعش نموده بجایش

حاکم بامر

حاکم بامر الله را خلیفه گماشتند او نیز بعد از پانزده سال خلافت
بمرض طاعون در گذشت در تاریخ سنه ٧٥٣ المعتضد بالله بمقام خلافت
نشست که وفات اورخان خان غازی در عصر این خلیفه واقع شده
است. جلال الدین زاده در تاریخش که مشهور بتاریخ مصر قاهره
است در باب تفویض سلطنت وحکومت نمودن خلفاء بنی عباس
داب واصولی از انها ذکر میکند وتفصیلش اینست که آن کسی که
خلیفه عباسی میشد پارچه از ابریشم خام سبز رنگ فراجه یعنی
جبه میپوشید وبر بالای آن روپوشی از اطلس سیاه زرد وزی
میافکندند ودر دیوان بالادست ملوك مصر می نشست وسلطان
در دست چپش جلوس میکرد ودر مقابل اینها امرا وارکان دولت
واعیان مملکت همه بر سرپا می ایستادند وخلیفه عباسی از موقعی
که داشت دو قدم پیش آمده بر مضمون کریمه ان الله یامر بالعدل

والاحسان خطبه بلیغه انشا کرده در ضمن وصیت مینمود که بنظر رحم
وشفقت بر رعایا نگریسته باکید بگیرد بحسن الفت ومعاشرت زندگانی
کنید بعد از آن روی بشخصی که ملك مصر است کرده باو خطاب
میکرد که من همه امور مسلمین را بتو تفویض کردم وترا بر لشکر اسلام
پادشاه نصب نمودم اگر کسی بامر تو اطاعت نکند جزای اورا مطابق
شرع شریف مجری بدار بعد از این کلمات خلعت فاخره سلطنت را
که از اول حاضر کرده بودند آورده اوبدست خود بر ملك میپوشانید
وشمشیر را در مواجهه ناس براو تعلیق میکرد بعد از این هر اسم قاضی
القضاة مصر هر کس بود برخاسته دعای رسمی را میخواند واز هر
طرف حضار زبان بر تبریك وتسعید گشوده تهنیت میگفتند
چون نوبت سلطنت چنگیزیه بنام ابو سعید بهادر خان رسیده
شد اداره اقلیم وایالاتیکه در قلمرو حکمش بود همه را با امیر چوبان

سلطنت

سلطنت واولادش سپرد زیرا امیر چوبان نه نفر پسر وچهار نفر
داماد واز هر یك حفید ها وحفیده ها داشت که بالمجموع از سی
نفر متجاوز بودند یکوقت ایلخانی اعظم دختر امیر چوبان را که
زن امیر حسن ایلخانی واسمش بغداد خاتون بود دیده با او تعشق
کرد وباینواسطه در میانه امیر چوبان وپادشاه یعنی ایلخان اعظم
آتش منافسه وفساد در گرفت ایلخان بجمیع ایالات فرمان فرستاد
که هر جا از اولاد امیر چوبان ببینند بکشند بعد از قتل آل امیر
چوبان بغداد خاتون را نیز کشیده بحرم سرای پادشاهی برد
لکن خاتون مشار الیها چون از یکطرف داغ پدر وبرادر واز طرف
دیگر افتراق شوهر جانش را بلب آورده بود در سال ٧٣٦
ابو سعید را زهر خورانیده کشت در این اثنا خطه ایران هم
مانند بلاد روم طوایف الملوکی گشته کار عالم هرج ومرج شد

در این بینها درختی که از باغ عدالت و رأفت وحقگذاری اوزخان
خان غازی سر زده بود شروع کرد ببرك وبار دادن تفصیل این
اجمال چنان است که ارپاخان پسر تولی خان وموسی خان پسر
بایدو خان واز پسرهای هلاکو خان محمد خان وسلیمان خان
وجهان تیمور خان بعد از فوت ابوسعید بهادر خان در امر
سلطنت اختلاف ومغشوشکاری کرده انجام کار در میانشان
کارزار کشید ورفته رفته تا تاریخ سنه ۷۴۰ استقلال هیچ
کدام باقی نماند اقبال خاندان چنگیزیه بزوال رسید در
این میانه یکی از امرای ابوسعید بهادر خان یعنی امیر مسعود پسر
امیر اینجو بشیراز رفته در ۷۳۹ در اثنائیکه متصدی دعوای
امارت میشد امیر مظفر که از محمود غازان خان منشور فرمان
فرمائی هرات را گرفته بود بر سر شیراز هجوم برد و امیر مسعود

بر

تاب مقاومت نیاورده بسمت بغداد گریخت والتجا بامیر حسن ایلخان
آورد وبرادرش نیز بجانب دیار بکر فرار کرد چون امیر حسن ایلخانی
حاکم بغداد در تاریخ سنه ۷۵۷ فوت شد پسرش سلطان اویس در بغداد
بر سریر پادشاهی نشست ودر اوایل سنه مزبوره امیر تیمور در سن بیست
پنج سالگی بوالیگری شهر سبز که کش نیز میگویند منصوب گشت که جهان
گیری او ومحاربهائی که با سلطان بایزید عثمانی کرد در دفتر خامس
ثبت شده است بعد از استیلای چنگیزیان در مملکت اناطولی نیز
امیر تیمورتاش که از طرف پادشاهان تاتار در سمتهای بیگلربگیلک شهر
های لارنده و قونیه باشد بوالیگری نصب شده بود پاره حرکت
های بیقاعده کرده از خوف غضب پادشاه تاتار ترسیده فرار کرد
در این اثنا رونق واقبال واشتهار آل سلجوق منقلب باد بار شده
ممالك سلجوقیه در دست امرای متغلبه منقسم گردید وحکومات

آل قرمان وآل رمضان ومنتشا وایدین وذو القدریه نیز بعد
از زوال وانقراض سلجوقیه باستظهار وامداد قوم وقبیله هاشان
مملکترا در میان خودشان قسمت کرده هر یکی بعظمت واستقلال در
مملکتی که بتصرفش بود نشست لکن از میان اینها حکومت آل عثمان
به تعضد ویاوری قوم وقبیله اش بر جمیع امرا وملوکی که بداعیه تفرد
واستقلال قیام کرده بودند غالب آمده رفته رفته مملکت خودرا
وسعت داده در اندك زمانی در قطعه های آسیا واروپ از
شرکای شدید الشکیمه ودولت عظیمه گردیدند بنا بر روایت
تاریخ ابن کمال تفصیل این اجمال چنان است که امیر تیمورتاش
بخیال اینکه از پنجه قهر وغضب ابوسعید بهادر خان خود را خلاص
نماید از تحف ونوادر هر چه داشت بر داشته عازم مصر شده
بسایه ملك ناصر التجا برده لکن در انجا مدتی نکذشته به پنجه گرگ

اجل

اجل گرفتار آمد بعد از فرار ومرگ امیر تیمور ابوسعید فرمانی بشیخ
حسن جلایر داده اورا به امارت روم نصب نمود شیخ موحی الیه داماد
ارغون خان چنگیزی وپسر حسین گورکانی بود در این اثنا که سنه ۷۳۶
هجریه باشد ابوسعید بعالم باقی شتافت وشیخ مشار الیه امارت
روم را بر عهده یکی از نامداران امراء جغتای که امیر ارتنا نام داشت
احاله نموده خودش در نواحی عراق عجم با بقیه چوبانیان آغاز
مقاتله کرد زیرا این شیخ حسن جلایر که از ایلخانی نیز خطاب
میکردند میخواست جهان تیمور خان را که از نسل شهزاده چنگیزی
کیخاتو خان بود بر مسند خانی جلوس بدهد که در مصر فوت شد
یعنی شیخ حسن کوچك نیز قصدش این بود سلیمان خان را که از
احفاد هلاکو خان بود در مقام سلطنت پایدار نماید ودر این
باب اصرار وابرام تمامی داشت باین جهت در میان این دو شیخ

حسنها آتش جنگ و جدال اشتعال یافت بالآخره شیخ حسن جلایر
مغلوب گشته در سنه ۷۳۹ بجانب بغداد فرار کرد چون فرزند ارجمندش
سلطان اویس وارد بغداد شد حکومت بغداد را بطوع و رضای
خود بپدرش واگذار نمود سرکردهٔ چوبانیان نیز چنانکه مذکور
گشت شیخ حسن پسر امیر تیمورتاش بود که بامر ابوسعید خان به
محبوسخانهٔ کماخ انداخته شده در آن مضیق حقارت و اضطراب
درمانده بود بعد از فوت پادشاه تاتار ابوسعید خان بتقریب
موجی الیه از زندان فرار نموده بعد از آنکه بر شیخ حسن جلایر که
در بغداد حاکم بود مظفر و غالب آمد و در آذربایجان و عراق
حاکم مستقل گردید در سنه ۷۴۴ بسبب غداری زنش ملک عزت
خاتون فوت شد و حکومت عراق و آذربایجان بعموزاده اش
ملک اشرف رسید ملک اشرف چون مرد جبار ستمکاری بود

بتشویق

بتشویق و تحریک قاضی محی الدین بردعی جانی بیک خان پادشاه
دشت قبچاق با لشکر بسیاری از حد و دو داغستان گذشته بر
سر آذربایجان هجوم آورد و خانوادهٔ چوبانیان را بکلی محو و کمنام
نموده آنجاها را بفرزند خود بردی بیک خان داد بعد از اندک
مدتی جانی بیک خان نیز عازم محلهٔ خاموشان گشته بردی بیک
خان اخی خان را در آذربایجان وکیل و قایممقام خود قرار داده خودش
بمقر سلطنت اصلیهٔ خود که دشت قبچاق باشد عزیمت کرد لکن چون
اخی خان مرد ظالم غداری بود حاکم بغداد که سالف البیان سلطان
اویس پسر شیخ حسن جلایر باشد با قشون بیشماری بر سر اخی
خان ریخته او را کشت و حکومت عراق و آذربایجان را نیز بر
حکومت بغداد منضم نمود و عراقین عرب و عجم را آباد یار بکر و
نواحی کردستان ضبط نموده ممالک مذکوره را بالکلیه مربوط

ساخت و والی روم ارتنا بیک نیز بمعاونت آل قرمان چوبانیان را
بکلی از ارض روم دفع و نابود کردند بعد از آنکه محمود بیک پسر قرمان
بیک بامداد و اعانت پادشاه مصر ملک ناصر لارنده و نواحی آنرا
بحوزهٔ حمایت خود در آورد جلایرها نیز سر اطاعت پیش آوردند
و از آنجائیکه قونیه و حول و جوار آنرا بتصرف خود در آورده بود
بالطبیعه عشایر ورساقلو و طورغودلو و صماغارلو نیز در
تحت فرمان او در آمدند چنانکه در دفتر سابق اجمالاً بیان شده است
در اثنائیکه سلطان علاء الدین فرمانفرمای جهات شمالیهٔ هندوستان
فوت شد چون ولی عهد او خضرخان در زندان هزار دیناری
گرفتار بود برادر دیگرش شهاب الدین بسریر حکومت نشست و
بعد از چند مراد آن ظالم بی بنیاد چشمهای برادرش را که در
زندان بود میل کشیده حق حکومت را از او ساقط کرد و بخیال خودش

باستقلال

باستقلال کامل نایل گشت لکن هنوز دو ماه نگذشته برادر دیگرش
قطب الدین ظهور نموده موجی الیه را خلع و عزل کرده خودش پادشاه
هند گردید بعد از چهار سال حکومت او نیز بتحریک یکی از امرا که
خسروخان نام داشت بقتل رسید و خسروخان خود را بناصر الدین
ملقب ساخته بتخت سلطنت جلوس نمود و فرید خان و منکوخان را
که از سلالهٔ سلطنت بودند نیز بقتل رسانید از اینجهة امرا از او
دلگیر شده بودند تا اینکه یکروز فرصت جسته او را پاره پاره کرده
انتقام آن بیچارگان مظلوم را از او گرفتند باینجهة دولت خلجیه نیز
رهین زوال و اضمحلال گردید بجایش تغلقشاهی ظهور کرد
تفصیلش اینست که یکی از امراء که باعث قتل خسروخان شده بودند
و نامش را مبارکشاه و در زبان ترک قتلقشاه میگفتند و از کثرت
استعمال تغلق شده بود در سنه ۷۲۰ بعد از قتل خسروخان چون از

اولاد علاء الدین دیگر کسی باقی نمانده بود در شهر دهلی اعلان جلوس
نموده از عقب آن از برای جنگ بسمت بنگاله عزیمت کرد لکن یکروز
در قصرش مشغول عیش و عشرت بود که ناگاه دیوار خراب گردید
و سقف بر سرش افتاده هلاک شد پسرش غیاث الدین محمد ملقب
بلقب تغلقشاه گردید در سنه ۷۲۵ بر تخت هند جلوس نمود بعد از
فوت غیاث الدین خواهرزاده اش فیروزشاه در شهر دهلی بر
تخت حکومت نشست و شهری بنام فیروزآباد بنیاد نمود که شهر
مذکور فی الأصل جایگاه خلق ساماینه بود این مردم ساماینه
تابع مذهبی بودند که سامان نام شخصی بر اساس آفتاب پرستی
احداث نموده بود و مذهب مذکور بغیر از دین برهمن است
اگرچه [illegible] ما آن نیست که تفصیل حال معاصرین
بیان نمائیم لکن گذشته از اینکه شرح دقایق و نکات پاره وقایع

احوال

احوال آن عصر را خوب توضیح مینماید و چون چگونگی اسباب
معاونت و عظمت دولت علیه عثمانیه بدینواسطه فهمیده میشود
لهذا از تفصیل حال بعضی معاصرین ناگزیریم   مؤسس خاندان
آل قرمان که ذکرشان در دفتر ثانی سبقت یافت نورالدین صوفی
است که بنابر روایت تاریخ هزارفن این نورالدین صوفی ارمنی الاصل
بوده است بعد از آنکه بدین اسلام داخل شد بطریق صوفیه سلوک
نموده کسب شهرت کرده بود این نورالدین صوفی پسری داشت
قرمان نام که در دولت علاء الدین امیر آخور شده بود در اثنا
نورالدین صوفی شهر سلفکه را بحیله از دست ارمنیها ضبط
نمود چون خبر فتح قلعه سلفکه بسمع علاء الدین رسید حکومت
انجا را بقرمان بیک پسر نورالدین [illegible] کیسوره
کیری تشویق کرده مشارالیه لارنده را نیز گرفته ضمیمه مملکت ساخت

لهذا علاء الدین امیر قرمان را بدامادی قبول کرد بعضی این طایفه
قرمانیان را باباثیان نیز گفته اند چون عبارت از جمعی خراسانیان
بودند که در اثنای تسلط چنگیز فتنه انگیز با بابا الیاس نامی هجرت
اختیار کرده بوده اند بعد از انقراض دولت سلاجقه اولاد صوفی
نورالدین شهر قونیه را نیز استیلا نموده در میان امرای بکامکاری
سرافراز گشته سکه و خطبه بنام ایشان شد و نیز قسمتی از کوههای
طوماینج و از حوالی ادرمید الی ازمیر بعضی زمینهائی که مابین
بروسه و کوتاهیه و ایدین واقع شده است در زیر حکم و تصرف
قره سی نام امیر شهیر بود که مومی الیه عن اصل از غلامان مسعود
ابن عزالدین کیکاوس سلجوقی بوده است بعد از آنکه نسل سلاجقه
منقرض و دولتشان مضمحل گردید امیر مرقوم مملکتی را که در تصرفش
بود باسم خود منسوب ساخته بعنوان مملکت قره سی بدعوای

استقلالیت

استقلالیت قیام کرد در این هنگام ناحیه دیگر که قره سی ایلی میگفتند
در تحت اداره قره سی عجلان بیک نامی بود که او نیز از غلامان
سلطان مسعود سلجوقی بود مومی الیه چون خوب فهمیده بود
که شوکت و دولت عثمان خان غازی و اورخان خان غازی روز
بروز قرین فیض و ظفر میگردد در رعایت و حرمت خانان مشارالیهما
کوتاهی نمیکرد در سنه ۷۳۵ امیر مشارالیه فوت شد در جایش دو پسر باقی
ماند در خصوص امارت ملک قره سی در میان دو برادر نزاع در
گرفت برادر کوچک که طورسون بیک نام داشت بزیر سایه حمایت
اورخان خان غازی التجا برد و بعد از اندک مدتی فوت شد برادر
دیگرش نیز که در ایل قره سی حاکم بود با اورخان خان از در عصیان
درآمد بالاخره دولتش از دست رفت و ولایت مذکور بر شهزاده
سلیمان پاشا توجیه شد.   بعد از انقراض آل سلجوق چنانکه در

دفتر ثانیِ مذکور شده است در اثنائیکه امرا یعنی صاروخان بیک
از مغنیسا تا برغمه را و آیدین بیک از ازمیر تا کوتاهیه را و کرمیان
بیک ولایت کوتاهیه را و قره سی عجلان بیک تا بوغاز قلعهٔ بغلو
جناق را و منتشا بیک حوالیِ ایاثلوغ و لفکه را ضبط و تصرف کرده
بودند از قونیه تا انقره و سیواس و سمتهای سینوب و قسطمونی
نیز در زیر حکم تاتارها افتاده زیر ادارهٔ سلطان ارتنا بود از
آل قرمان محمود بدر الدین بیک در سنه ۷۱۲ فوت شده مقام حکومت
از برای دو برادر که یکی یخشی بیک و دیگری سلیمان بیک نام داشت
باقی ماند یخشی بیک در قونیه بتخت قرمان جلوس کرده فرمود تا
بنامش خطبه خوانده سکه ضرب نمایند خواه محمود بدر الدین بیک
و ارتنا بیک و خواه کرمیان و حمید بیکها همیشه در اناطول تاثیر
نفوذ و غلبه تاتار و عرب را که عبارت از تتریان با شامیان و
مصریان

مصریان باشند برادارهٔ داخله خود موازنه میکردند وگاه با
مصریه و شامی وگاه با تتریان متحد گشته مابین تابعیت و استقلال
راهی پیش گرفته حقوق امارت خود را محافظت مینمودند امرائی
که ساحل دریای جزیره هارا که در بحر سفید واقع است یعنی ولایت
های منتشا و آیدین و صاروخان و قره سی را داشتند از
رومیانی که با ایشان آمیخته شده بودند و علی الخصوص از امراء
وندیک که جزیره هارا استیلا کرده بودند حذر میکردند بیک
های قره سی و آیدین نیز در ایامیکه امپراتورهای روم از لاتین
و فرنکیان وندیک فرار کرده در سمتهای بیغا و ازنیق مانده بودند
در میانشان مناسبات پیدا شده هنگامیکه امپراتور بکرار باستقلال
نقل کرد امراء مذکوره امداد و اعانت خوبی باو کرده بودند چون
سابقاً صلیبیون لاتین و اهالی وندیک بر ولایاتی که زیر حکم

امپراتورهای روم بود هجوم آورده بودند در داخل مملکت پارهٔ
حکمداران مانند بلغار و صرب و اسلاو یعنی خروات و ارنبود
ظهور کرده بودند لهذا در حوالی مذکوره قوت حقوق حکومت
امپراتوریه زایل گشته تنها حکمشان بملت خودشان منحصر شده
و حکومت بی رونق گشته علامت انقراض و انحطاط ظاهر گردیده
بود چون هیئت دولت متفرق و پراکنده شد خاندان امپراتوری
نیز بدو شعبهٔ مخالفه منقسم گشته دستهٔ کانتاکوزون امور
بیک پسر آیدین را دعوت و دستهٔ پالیولوکوس نیز اورخان
خان غازی استمداد و طلب معاونت نمودند که تفصیلشان در
ضمن وقایع اورخان غازی خواهد آمد غازی امور بیک
پسر آیدین بیک که در ازمیر حکومت و اقامت داشت در سنه ۱۳۳۵
میلادیه مطابق سنه ۷۳۵ هجریه هفتاد و پنج فروند کشتیهای جنگی
که

که به شالوپه معروف است تجهیز نموده بعد از آنکه جزیرهٔ سمادرکی را
که اسم قدیمش ساموتراسی بوده و در مقابل مصب نهر مریچ واقع
است غارت کرد بساحل روم ایلی درآمده قشون خود را به سمت
کومرجنه روانه نمود در این اثنا امپراتور پیره مرد روم اندرونیق
فوت شده نوادهٔ پالیولوکوس بجای او نشست مشار الیه با
صاروخان بیک و آیدین بیک از در مصالحه درآمد الحاصل
غازی امور بیک با ده هزار مرد جنگی که تابعش بودند بصحرای
ینیکی شهر هجوم ها برده دست بردها میزدند تفصیل این وقعه در تاریخ
کانتاکوزون چنین ثبت شده است که امور بیک با سیصد و پنجاه
فروند شالوپه و بیست و پنج هزار قشون از ازمید حرکت کرده
بخلاف امپراتور روم نوادهٔ پالیولوکوس بامداد کانتاکوزون
رفت و عساکر خود را در کنار نهر هبر که الآن بنهر مریچ معروفست

بیرون ریخت و با دو هزار نفر قشون برکزیده حاضر رکاب بیست و
هشت هزار قشون احتیاط از برای امداد رو بسمت دمیتوق عزیمت
کرد کانتاکوزون بعد از انکه چنین امدادی را حاصل نمود بجهة
اینکه حکمداران صرویه را نیز با خود بحلقهٔ اتحاد و اتفاق بکشد بعزم
حدود صربستان روجه خود ایمپراتوریس را که ایرنه نام داشت
در دمیتوقه کذاشته تازه حرکت کرده بود لهذا اموربیک با ایمپراتریس
ملاقات نموده ده هزار نفر قشون را از برای محافظت شهر کذاشته
خودش از دنبال کانتاکوزون شتافت چون بشهر فره رسید
اعیان آن شهر از جانب کانتاکوزون کاغذهای جعلی ابراز نمود
او را از رفتن باز داشتند موحی الیه از انجا بر کشته چون از طرف
سفینه هائیکه در پیشکاه نهر مریج بادبان کشاده منتظر بودند بقدر
سیصد نفر و جمیع اسرا ائیکه از اطراف کرفته شده بود در شبیکه

بسیار

بسیار سرما شدت داشت هلاک شده بودند و موسم محاربه
هم کذشته کانتاکوزون نیز از صربستان دیربر میکشت لابد به
ایمپراتوریس خبر فرستاده طلب رخصت نمود و وعد کرد که سال
آینده اول بهار باز خواهد امد و از انجا بکشتیها نشسته عازم صوب
مقصود کردید لکن چون بر پهنا ور دریا رسید بادهای مخالف
وزیدن کرفت و از شدت طلاطم امواج دو فروند سفینه اش
شکسته غرق شد مابقی بساحل جزیرهٔ اغریبوز افتاده از انجا
کنار سلامت کرفته از جلو کوههای اولیمبوس کذشته داخل
خلیج سلانیك کشت و در یك موقع مناسبی لنکر انداخته ماند
در این اثنا از قبیل تصادف کانتاکوزون نیز از سمت صربستان
معاودت نموده بخیال اینکه ایمپراتوریه او را اهل سلانیك نیز
تصدیق نمایند وارد انجا کشت و در انجا با امور بیك ملاقی کشت

این هر دو متفق در خصوص اینکه سلانیك را بحرب و ضرب و یا
اینکه بطور محاصره بکیرند در میان خود مشورت کردند بالاخره
بنا بحرمت دمیتریه نام راهب که در میان خلق آن صفحات در زهد
و عبادت شهرت تمامی داشت از جنك و کشتار قطع نظر نموده
قرار بر محاصره شد لکن میر مشار الیه از محاصرهٔ سلانیك نیز در
کذشته سفاین موجودهٔ خود را بمحل مخصوصشان پس فرستاده
خودش لشکر را بر داشته با کانتاکوزون از راه کنار دریا هفت
روزه از تنکهٔ کریستوپولیس عبور کرده وارد دمیتوقه کردیدند
در این اثنا ایمپراتور روم یوانیه پالیولوکوس از برای امور
بیك ششهزار طلای یالدیز بهدیه فرستاده امور بیك را
بسمت خود مایل ساخته طرفدار خود کرداند لهذا امور بیك
به بهانه اینکه محتمل است زنوبزها بر مملکتش که حوالی ازمیر و

ایدین

ایدین باشند هجوم خواهند آورد و علاوه را امسال آینده کذاشته
رو بسمت مقصود بادبان عزیمت کشود لکن فی الواقع زنوبزوق
و ندیك و حکمداران قبرس و شوالیه های رودوس بالاتفاق بر
ازمیر هجوم برده تمام کشتیهای جنکی امور بیك را آتش زدند و
شهر مزبور را هم تسخیر نمودند و امور بیك بالاضطرار از برای
مدت پنج سال با فرنکهائیکه مستولی شده بودند عقد مصالحه کرده
باین خیال افتاد که باز دو باره بامداد کانتاکوزون که در دعوای
ایمپراتوریه پا بر جا مانده بود بسمت ساحل روم ایلی بکذرد
لکن چون بجهة استیلای زنوبزها از دریا راهی نداشت لابد
قرار داد از ولایات بیکهای صاروخان و قره سی که همجوار
و هم حدودش بودند کذشته از بوغاز کلیبولی عبور نماید
و چنین هم کرد لکن از اینطرف یوانیه پالیولوکوس بجهت این که

پیرامون دامن سلطنت را ازکید و مضرت کاناکورون کرسمت
وصایت و در امور دولتی نهایت شراکت و رقابت را داشت
محافظت و حراست نماید صاروخان بیک را بحلقهٔ اتفاق دعوت
و میر مشار الیه نیز اجابت نموده پسر خود سلیمان بیک را با عساکر
کافیه همراه امور بیک کر از میان مملکتش گذشته بامداد کاناکورون
میرفت روانه نمود کر امور بیک بممالک ایمپراتوریه خسارتی نرساند
و افکار ایمپراتریس آنا مادر یوانی پالیولوکوس این بود کر یا یکی
از دختران شرا و یا نفس خود شرا بنکاح سلطان اورخان در
آورده حضرت پادشاه را بسمت خود بکشانند و باینوسیله از
سلطان مشار الیه استمداد نمودند حضرت سلطانی نیز از برای
مقاومت کردن با کاناکورون بقدر ده هزار پیاده و سوار
بامداد فرستاد همین وقت بود کر امور بیک قشون سلیمان بیک
اغفال

اغفال نموده در خفیه همراه بسمت کاناکورون میال کرده بود
و در این بین سلیمان خان هم در قرب بیوک چکمجه وفات کرده قشون
صاروخان اشکارا شروع باظهار هواداری کاناکورون کردند
لکن چون کاناکورون در فن حیله کری و فسونسازی مهارت
داشت بتقریبی یکی از دختران خود را بعقد سلطان اورخان در
آورده مشار الیه را بطرف خود کشانید یوانی پالیولوکوس نیز از
خوف استیلا و تسلط کاناکورون بهراس افتاده کرپسیولوراس
نام که یکی از اکابر بود بهانه کاناکورون بشهرهای فلورانس
و ونه دیک و پادوا و روما فرستاده از برای دفع شر ترکهای
عثمانیه کر بر هر طرف ممالک روم مستولی کشته بودند و حمایت
دولت ایمپراتوریهٔ شرق اعانت و امداد شانرا طلب و دعوت
مینمود. از اینطرف شعبهٔ از بنی ایوب الملک المؤید کر حاکم بلدهٔ

حماة و کنیه اش ابو الفدا بود در سنه ۷۱۰ بجای ملک مظفر محمود
صعود نموده تا سنه ۷۳۲ با اهل صلیب جنکهای سخت کرده و کذشته از
این چون خودش اهل فضل و کمال بود مؤلفات بسیاری باقی کذاشته
است علی الخصوص کتابی کر در فن تاریخ نوشته است با اثر معتنابی
کر در علم جغرافیا تصنیف کرده است در نزد دانشوران اروپ
قدر تمامی دارند زیرا در تالیفات مذکوره در باب احوال قطعتین
افریک و آسیا اطلاعات بسیاری ذکر شده است در زمان مجاربهٔ
محمود غازان خان با ملک ناصر نیز ملک مظفر محمود پولتیکهایی
خوب پیش کرفت چنانکه مظهر حسن توجه طرفین شده بود مشار
الیه در اواخر سنه ۷۳۲ ارتحال دار بقا نموده پسرش افضل علی
بجایش نشست لکن چون باصول پدر رفتار کردن نمیتوانست
زمام حکومت بدست مصریان افتاد و در سنه ۷۴۲ در میان شامیان
محو

مقتول کشته شعبهٔ بنی ایوب بکلی محو و منقرض کردید در حوالی
خراسان نیز یکی از دختر زادهای سلطان رکن الدین سلجوقی
یکوقت با فرمان چنکیز خانی حکومت کوچکی سرپا کرد لکن کیفیت
عزل و نصب این طبقه در ید اختیار خانان چنکیزی بود نوبت
حکومت اول بشمس الدین و بعد بحافظ غیاث الدین و پس از آن
بمعز الدین ابو الحسن انتقال کرد کذالک در قطعهٔ افریک در
سمت بربرستان در حوالی تونس وقتیکه ابو بکر ابن عبد الرحمن
کر از ملوک بنی حفص بود در سنه [illegible] بدست امراء مقتول کردید با
از خانوادهٔ بنی حفص یحیی زکریا نامی کر در مصر بود آمده بجایش
نشست بعد از آنکه مشار الیه بامداد و اعانت سلطان مصر قلاون
قاتل ابو بکر را کرفته بقصاص رسانید برادر امیر مقتول بعضی
طرفداران پیدا کرده بر زکریا هجوم آورد زکریا چون قشونش

تاب مقاومت نیاورده متفرق و پریشان گشتند بخوف افتاده
بسمت مصر فرار کرد و تا اخر عمرش در اسکندریه نشست و از جانب
سلطان مصر از براش خانه و معاش مقرر شده بود بعد از فرار
مشار الیه باز از خاندان سلطنت ابو یحیی نامی بر تخت تونس که بی
صاحب مانده بود جلوس نمود لکن چون ابو یحیی زکریا که در اسکندریه
مینشست از حکومت و سلطنت مأیوس و نا امید گردید امراء
ممالک را بلطایف الحیل تحریک نموده راه تفتین و افساد را پیش
گرفت و پسر خود محمد را بقبول و تصدیق بعضی در شهر مهدیه
حکمدار ساخته در انجاها اختلال پیدا شد و خلق دو فرقه گشته
ابو یحیی با محمد پسر زکریا بجنگ افتادند در این محاربه ابو یحیی
شکست خورده متواری گشت و سواحل بربرستان تماماً در
تحت حکم محمد در امد تا ۷۲۳ هجریه بلا مانع در ممالک مذکوره

حکمرانی

حکمرانی نمود چون در اواخر سنه مذکوره محمد وفات کرد ابو یحیی
زکریا که سابقاً مغلوب گشته ترک دیار کرده بود دو باره امده بر تخت
تونس جلوس کرد و دیگر اینکه در میانه مملکت تونس و فاس یعنی
مغرب اقصی در جاهائیکه الیوم جزایر میگویند یک حکومتی باسم حکومت
تلمسان و یک امارتی هم بنام امارت قسطنطنیه موجود بود و حکم
داران انجا از جانب پادشاهان فاس نصب میشدند الآن تلمسان
از شهرهای جزایر است خلاصه کلام در فاس و مراکش از ملوک
بنی مرین ابو سعید عثمان ابن یعقوب در سال ۷۳۲ فوت شده
پسرش ابو الحسن علی بر فاس و مکناس حکمران شد بعد از وفات
ابو سعید بموجب دفتریکه حسون بواق، دفتر دارش بابن خلدون
نشان داده بود جمع نقود و اموالیکه بتحویل و تسلیم ابو الحسن
شد یک ملیون و سیصد و چهل و چهار هزار کیسه طلا بود

کیسه باصطلاح دفترخانه عثمانیه عبارت از پانصد غروش است
و غروش یک عباسی چیزی چرب تر است باین حساب ترکه ابو
سعید تخمیناً بیست و هفت کرور متجاوز تومان پول ایران میشود
ابو الحسن مشار الیه نیز بر مبالغ مزبوره اضافه کرده چهار ده خزینه
جمع کرد لکن چون قدم و استحقاق عمش یوسف در نزد اهالی
بیشتر قبول و تصدیق شده بود مشار الیه را خلع نموده یوسف را
بجایش نشانیدند یوسف مشار الیه بعد از بیست و یکسال حکومت
چون مرد متوهم و موسوسی بود بقا و دوام سلطنتش را در مخالفت
و نفاق امرا و قربای خود گمان برده کارگذاران خود را بر ویه
یکدیگر وا میداشت تا اینکه بنا بخاطر دسته امراء تلمسان را محاصره
کرد طرف مخالف از این قضیه رنجیده خاطر گشته بقتلش رسانیدند
بعضی بر آنند که بعد از فتح تلمسان در خزینه سلطان اشفی که از

اولاد

اولاد عبد الواد و حاکم تلمسان بود مسکوک و غیر مسکوک بقدر
سیصد قنطار زر خالص العیار و اموال و تحایف بیشمار موجود
بود یوسف همه را ضبط و تصرف کرده چیزی بامرا اداد کسانیکه
که از این غنیمت حصه مند نشده بودند از راه کینه جوئی او را
هلاک کردند یوسف مشار الیه باعرابی که در اسپانیا متوطن
شده بودند در باب اینکه انها را بحلقه اتفاق خود در آورد بارها
مکاتبه و مراسله کرده بود لکن نتوانست خیال خود را از قوه بفعل
بیاورد بعد از وفاتش پسرش ابو سالم بجایش نشست لکن چون
والی و حاکم شهر سوس ابو ثابت که از اقربای یوسف بود در
خصوص سلطنت استحقاق خود را بیشتر میشمرد بمواعید چندی
طایفه لشکریرا بطرف خود جلب نموده بر ابو سالم خروج کرد
و او را بقتل رسانیده خود ش در مملکت فاس حاکم بالاستقلال

شد لکن چون خانوادهٔ حکمداران سابق از قهر و شرار و متفرق گشته
بعضی به مشایخ عرب بادیه و برخی به تنجه و قبایلی که در سواحل بحر
محیط اطلس ساکن بودند التجا برده مختفی گردیدند در عصرش
در هر گوشهٔ مملکت قیل و قال و اختلال کم نشد باین حالت در
سنه [illegible] فوت شد بجایش ملک سلیمان نامی از خانوادهٔ حکمداران
سابق جلوس نمود ملک سلیمان بدعت و مظالم را رفع نموده بساط
عدل و داد بگسترد اگرچه بدینواسطه اختلال و قیل و قال
اندکی فرونشست لکن چه فایده گذشته از اینکه دشمن از داخل
کار امور دولتی باخبر بود از این همه نقود مسکوکه خزینه نیز به
فقر و ضرورت اهالی فایده عاید نمیشد و بیک دینار هیچ بدرد
برنمی خورد و ملک ضرر هم داشت بقیهٔ این تفصیل بدفتر رابع راجع
است. اگرچه واقعات فاجعه را که در دفتر ثانی در تفصیل

احوال اسپانیا

احوال اسپانیا مذکور گشت در این دفتر ذکر کردن دردهای کهنه
را تازه ساختن و رگ حمیت ملیه را بحرکت آوردن نیست لکن مقصد
از علم تاریخ اینست که اخلاف از حال اسلاف عبرت و اطلاع
بهم رسانند حوادث گذشته را با وقوعات حاضره تطبیق کرده
در امور جاریهٔ خود با بصیرت حرکت نمایند و از گذشته آینده را
استدلال کنند والا مراد از تاریخ خواندن وقت گذرانیدن
و افسانه سازی نیست القصه فتح و تسخیر مملکت اندلس و اسپانیا
که در سمت جنوبی قطعهٔ اوروپ واقع است در روز پنجم رجب سنهٔ ۹۲
هجریه بواسطهٔ سرکردهٔ سپاه عرب طارق ابن زیاد شروع کرده
و بجهت آنکه در ممالک شرقیه دولت عباسیه ظهور نموده استقلال
و جلال بهم رسانید آفتاب اقبال دولت امویه رو بزوال
نهاد لکن امرای امویه و هشام که از خانوادهٔ ملوک بود بجانب

اندلس که تازه فتح شده بود گذشته نایل فوزها و ظفرها شدند و
بقدر پانصد سال یعنی تا تاریخ ششصد هجریه در آن صفحات
شوکت و اقبال عرب ترقی و توسع نموده جمیع مملکت اسپانیا و
ولایت پرتکیز و سمت غربی و جنوبی فرانسه را تسخیر کرده بودند
و نفوس اهل اسلام به بیست ملیون رسیده منقسم بچند حکومت
شده بودند لکن از اتفاقات در میان حکمداران فاس و مکناس
که از طرف مغرب الاقصای افریک باشد و اهالی آنجا بازدر
خصوص حکومت رقابت و خصومت ظاهر گشته در اثنای اشتغال
با یکدیگر ضابطه و رابطهٔ بومیان قدیم و طایفهٔ غوت را افراد
کرده در سمت شمال اندلس در کوههای استاوریه و سلسلهٔ
جبال پرینه سکنا گرفته بودند اهمیتی نداده اعتنایی نکردند و
هر قبیله تابع مذهبی گردید در میانشان جنگ مذهبی و شورش

کم میشد

کم میشد و قضیهٔ اتفاق و اتحاد که اس اساس تمکن و عصبیت است
از خاطرها فراموش شده بود هر والی و قایدی چون بخاندان سلطنت
و خلافت تقرب و وصلت پیدا کرده بودند در القاب مخصوصهٔ خلافت
شریک گردید از هر طرف بداعیهٔ استقلالیت قیام مینمودند بعضی
در مقابل حملهٔ حکمداران لیون و برخی از جلو هجومهای متفقانهٔ
حکمرانان ناوار و کستیل منقرض و مضمحل گشته نام و نشانشان باقی
نماند و پاره‌ هم بجان یکدیگر افتاده از تعرضات حسودانهٔ یکدیگر
محو و پریشان گردیدند و امرای نصارا که من القدیم حکمران بلاد
بودند با اهالی بومی و رعیت متفق گشته چون از محکومی باز
بمقام حاکمی برآمدند قضیه دیگرگون شد نصف بیشتر ممالک را
از دست اعراب گرفتند. اما طایفهٔ مغاربه که ایشانرا موور
میگویند گمانشان این بود که اتباع و تقلید کردن بگروه متغلبه

و مماشات و مدارا کردن با ایشان وسیلهٔ آسایش است لیکن
این اعتقادشان بجز ذل و رسوائی دیگر ثمری نبخشید در
این اثنا هابربریان افریک و متوطنین اندلس بعضی وقتها باهم
اتفاق کرده با آنهائی که در زیر بار اسارت و رعیتی بودند
مخابره و مراسله نموده پارهٔ شهر و قصبات و قرا را از دست
اسپانیولها پس گرفته بودند لکن چون در تملک و تفوق کسی
بجز خود راضی نگشته در میانشان شقاق و اختلاف پیدا
شد بالنواسطه شهرت فاخرهٔ مظفریتهاشان را هم بزودی مفقود
الاثر کردند و اهالی قدیمه یعنی بومیان اندلس بقصد تقاص
جوئی و انتقام خواهی هزیمت و مغلوبیتی که پانصد سال قبل
پدرانشان از اعراب دیده بودند یعنی از برای اعادهٔ حقوق
که ضایع کرده بودند هرگونه وحشیگری و معاملات مردوده

کرمنافی

کرمنافی شان انسانیت باشد نماند که اجرا نکنند گذشته از این
تفصیل حتی و قتیکه میخواستند جامع کبیری را که در قورطوق یعنی در
شهر جسیم و معمور قرطبه تا انشاء مشهور اهل عالم بود تبدیل بکلیسا
کنند خدمات لازمه را با اسرای مسلمین زجرا و رغما تحمیل نمودند
و این مطلب را در یکی از کتب که بزبان بیگانه تالیف شده بود دیدم
که در جزو وقایع جسیمه تسطیر شده بود بعد از این وقوعات که در
تاریخهای هفتصد صورت گرفت حکومت مشترکه که اهل افریک بر
اسپانیا داشتند بکلی منقطع و منقرض گشت تنها در جهت جنوبی
اندلس حکومتهای بنی ناصر و بنی احمر بامداد و اعانت پادشاهان
فاس که از طبقهٔ بنی مرین بودند شروع باجرای سلطنت نموده شهر
غرناطه را نیز دار الحکومه قرار داده حتی از ولایات و شهرهای
مختلفه خلق آمده تقدیر چهارصد هزار نفر نفوس در آنشهر توطن

کرده بودند ابو الحسن علی پادشاه فاس که ذکرش سبقت نمود در
تاریخ ۷۳۰ سنه هجری عمر الرضا را که از بقیهٔ طبقهٔ موحدون بود و
دعوای استقلال داشت بقتل رسانیده خودش باستقلال تام
حکمران فاس شد در بعضی از تواریخ نوشته اند که مشار الیه بطرف
اسپانیا گذشت لکن چون حاکم غرناطه او را بامداد دعوت کرده
بود از برای معاونت او فرزندش عبد الملک را سردار کرده با
کشتیهای بسیاری قشون خود را فرستاد در این اثنا حاکم غرناطه
محمد ثالث چون دید که قشون فاس بامدادش رسید با عساکر معاونی
بمقابله حکمدار کستیل در آمده گاه غالب و گاه مغلوب و هارب بود
که در روز سیزدهم ماه ذی الحجه ۷۳۳ سنه بسبب مکر اعداء جان سپرده
و در جایش برادرش یوسف ابو الحجاج حاکم غرناطه گشت و بعد از
آنکه مشار الیه در باب امور دینیه و اخلاق و عادات و آداب

پارهٔ

پارهٔ نظامها و بجهت امور طبقهٔ لشکری بعضی قوانین وضع و احداث
نمود و جامع مشهور غرناطه و عمارت الحمرا را نیز تزیین و تفریش
کرده فرمود تا اهالی خانهای زیبا و عالی بنا کرده در اتصال درب
خانهاشان چشمهای آب ساختند و باین دقت شهر غرناطه را معمور
ساخت در این هنگام حکمدار کستیل الفونوس یازدهم از طاعون
فوت شده بجایش پسر شانزده ساله اش پترو که مشهور به پتروی
بی رحم بود جلوس نمود مرقوم مرد سفاک خونریزی بود در این
عصر سه حکمدار در اسپانیا باسم پترو آمدند از اتفاقات هر سه
خونریز در آمده مزاجشان بسفک دماء مایل بود این پتروی
ظالم که در جای الفونوس نشسته بود چون با یوسف عداوت جانی
داشت قصد هلاک او را کرده شخصی را که بصفت مجنونی متصف
بود وا داشت که یوسف را روز عیدی در جامع غرناطه هنگام صلوة

عید با خنجر بقتل رسانید وفات یوسف ابو الحجاج بر اهالی غرناطه
و بر مسلمانانیکه در اندلس مانده بودند بسیار موثر افتاد چنانکه جمیع
اهالی از برای او عزا و ماتم گرفته گریستند زیرا وجود مشار الیه
باقتضای انوقت از برای اهالی حوالی مذکوره بسیار سودمند
بود الحاصل بعد از قتل یوسف ابو الحجاج در روز غره شوال سنه ۷۵۵
پسرش محمد رابع بر تخت غرناطه جلوس نمود در این اثنا عیسی ابن
حسن که از جانب حکمدار فاس والی جبل طارق بود ضد دولت
متبوعه خود علم عصیان برافراشته در ماه ذی القعده سنه ۷۶۰
اعلان استقلال حکومت کرد در زمان حکومت محمد رابع چون
سرکشان زور گو سر برداشته مرتکب هر نوع فضاحت میگشتند
محمد شبی بلباس غلامان در آمده از سرای الحمراء رو بسمت فاس
فرار نموده بسلطان ابو الحسن که از ملوک بنی مرین بود التجا برد

چون فرا

چون فرار قضیه معلوم گشت شیخ ابو سعید عبد الله که از رؤسای
سرکشان بود اسماعیل نامی را با زار از خانواده ناصریه بر تخت غرناطه
نشانید و او را با مراسم و تشریفات عظیم در شهر گردانیده امارتش را
بخلق اعلان نمود و از جانب اسماعیل موما الیه نزد حکمداران که
در قطعه اسپانیا حکم و نفوذشان جاری بود سفرا فرستاد و
خود شیخ ابو سعید نیز بطور غلبه بر مقام صدارت عظما قعود
کرد اگرچه اسم حکمداری در ظاهر با اسماعیل بود لکن چون اداره
امور ملک بالاستقلال در دست وزیر بود ملک اسمعیل ناچار
در تحت نفوذ و استیلای ابو سعید عبد الله وزیر مغلوبانه زندگی
میکرد این کیفیت در میان ملک و وزیر بالطبیعه سبب نفاق
و باعث شبهه و وسوسه شده بود ملک اسماعیل قلبا میخواست
وجود وزیر را از میان بردارد لکن موفق باجرا نمیشد تا اینکه

بالاخره بافساد و تفتین وزیر دو باره در مملکت شور و شر و
طغیان ظاهر گشت و اسماعیل را خلع نموده ابو سعید عبد الله را
که وزیر بود بمقام حکومت مطلقه نشانیدند چون ابو سعید عبد الله
از مشاهیر مشایخ غرناطه بود در زمان حیات یوسف ابو الحجاج
دختر زاده دختر گرفته و بواسطه بخانواده حکمداریه انتساب
پیدا کرده صاحب القاب مخصوصه خاندان سلطنت شده بود
اهالی حکومتش را تصدیق نمودند لکن از آن طرف محمد رابع
که التجا بپادشاه فاس برده بود قدری عساکر افرنجی سر هم
بسته بسمت جبل طارق گذشت و از انجا بر سر غرناطه رفت
تفصیل اینکه مشار الیه تخت غرناطه را چگونه از دست ابو سعید
عبد الله غاصب دو باره خلاص کرد در فن چهارم مذکور
خواهد شد. از سلسله کنت مملکت والو کسانیکه بر مملکت

فرانسه

فرانسه حکومت و سلطنت کردند اول ایشان فلیپ بود که مشهور
بفلیپ ششم است بعد از انکه موما الیه با جمعی از مخالفین اتفاق
نموده در سنه ۱۳۲۸ میلادیه مطابق سنه ۷۲۸ هجریه پادشاهی خود را بفرانسه
اعلان نمود با ادوارد ثالث پادشاه انگلیس محاربه های سخت
کرد و این محاربه بحدی طول و امتداد پیدا کرد که معاملات و
موازنه دولیه اروپ را تبدیل و تغییر داد لهذا در کتب تواریخ
این جنگ در جزو وقوعات عظیمه فوق العاده ذکر شده و هنوز
در السنه و افواه ناس ذکرش شایع است فلیپ مشار الیه در سنه ۱۳۵۰
میلادیه فوت شد در جایش ژان دوم پادشاه شد در زمان
این پادشاه در مملکت فرانسه طاعون شدیدی ظهور کرده
موجب مرگ و میر بسیاری گردید در زمان همین ژان دوم بر
سر کردگی پسر ادوارد پادشاه انگلستان که پرنس دو وال نام داشت

انگلیسها دوباره بر فرانسه هجوم آوردند ژان دوم نیز بعزم مقاتله
در سنه ١٣٥٦ میلادیه بمقابله انگلیسها بیرون رفت لکن در اثنای دار و
گیر اسیر افتاده او را به لندن فرستادند بعد از این قضیه در میان
انگلیس و فرانسه عقد معاهده شد لکن ژان در سنه ١٣٦٤ میلادیه در
ماه اوریل در لندن فوت شد پسرش شارل پنجم بجایش اعلان
استقلال نموده بتخت پادشاهی جلوس کرد این نیز با پادشاه انگلیس
ادوارد ثالث جنگ کرده تا اینکه بالاخره بتوسط پادشاهان پورتگیز
وکستیل بشرط اینکه پاره از اراضی فرانسه در دست انگلیسها باشد
صلح کرده عقد معاهده نمودند شارل بدین منوال بقدر چهارده
سال حکومت کرده در مدت حکومتش یکباب کتابخانه بسیار
معتبری بنا و از برای ارباب علم و کمال بیادگار گذاشت و در
سنه ١٣٨٠ میلادیه فوت شد پسرش شارل ششم در سن دوازده

سالگی

سالگی بجایش نشست مشارالیه تا سنه ١٤٢٢ میلادی مطابق سنه ٨٢٥ هجریه
معاصر بوده است که تفصیل حالش در دفتر رابع بیان خواهد شد
در زمان اورخان غازی از معاصرین ادوارد سوم پادشاه
انگلستان و بعد از آن ریشارد دوم بودند ادوارد ثالث در
تاریخ سنه ١٣٢٧ بتخت انگلستان جلوس نموده عمرش بر ضد فرانسویان
بمحاربه گذشت که نبذه از احوالش در تفصیل حال فرانسه مذکور
گشت پرنس نوار پسر ادوارد را که سبب فتح و تسخیر فرانسه شده
بود امیر فرانسه نیز میگفتند لکن ادوارد ثالث در محاربه با پادشاه
فرانسه شارل، بقدر پسرش نوار ابراز جسارت و اقتدار نکرد
زیرا بعد از وفات پرنس مشارالیه آهسته آهسته اراضیی که
از مملکت فرانسه ضبط کرده بود از دستش بیرون رفته تنها در
سواحل پاره جاها باقی مانده بود مشارالیه در سنه ١٣٧٧ فوت شد

بجایش پسر پرنس نوار ریشارد جلوس نمود که او را ریشارد دوم
میگفتند چون در سن یازده سالگی بپادشاهی رسیده بود زمام
حکومت بدست متغلبه افتاد از حرص اقبال و طمع استقلال شورش
و اختلال بروی کار آمد بالاخره این کشمکش موجب خلع و حبس
ریشارد شد و عموی او هانری که به هانری چهارم ملقب بود
در سنه ١٣٩٩ میلادی مطابق سنه ٨٠٢ هجریه بپادشاهی نصب شد و
پرنسی مملکت اسکوچ که سمت شمالی انگلستان باشد نیز در سنه ١٣٠٥
بر عهده بروس روبرت بود و مشارالیه با پادشاهان انگلستان
از برای استقلال بمقام محاسده و رقابت و لجاجت بر میآمد و
ما بینشان همیشه جدال و قتال کم نمیشد تا اینکه بالاخره در سنه ١٣١٤
میلادی در میان اسکوچها و انگلیسها محاربه واقع شده پادشاه
انگلستان استقلالیت او را تصدیق و اعتراف نمود مشارالیه

سی سال

در سال ١٣٢٩ میلادی فوت شد در سنه مزبوره کذالک ادوارد
وبروت برادر متوفی مشارالیه اگرچه پادشاهی جزیره ایرلاند را
اعلان نمود ولیکن در محاربه که با انگلیسها کرد کشته شد خلاصه
کلام بعد از وفات بروس روبرت پسرش بروس داوید بجای
پدرش نایل حکمداری اسکوچیا شد لکن بعد از جلوسش متصدی
پاره اسباب گشت که بالضروره خصومت و عداوت انگلیسها را
مشتد ساخت و دعوای ظفر و استقلال را بدم تیغ آب داد
حواله کرده کار بکارزار کشید و مشارالیه بروس داوید در سنه ١٣٤٦
میلادی بدست انگلیسها اسیر افتاده بقدر ده سال در قلعه
لندن محبوس ماند پادشاه کستلا الفونوس نیز چنانکه در دفتر
دوم مذکور گشت در اثنائیکه جبل طارق را که در تصرف پادشاه
فاس میشد محاصره کرده بود یعنی در سنه ١٣٥٠ میلادی بمرض طاعون

فوت شد پسرش پترو بجایش جلوس کرد لکن چون مشار الیه مرد
سفاك متعصب ومتکبری بود با افریکیانی که در قطعهٔ اندلس متوطن
شده بودند خصم جانی ودشمن خونی بود حتی چنانکه مذکور گشت
مجنونیرا وا داشت یوسف ملك غرناطه را در مسجد در وقت نماز
عید بقتل رسانید شعر واجزای خاندان خودرا بعنف وقهر
در زیر حکم خود میداشت وحتی از اهل بیت خود چند نفر را هم
کشته بود لهذا برادرش هانری بسمت فرانسه فرار کرده بعد با
اردوی فرانسویان آمده بر پترو غالب گشت ووجود خباثت
آلود اورا ازاله نموده خودش پادشاهی کستیل را اعلان کرد
در ولایت اراغون نیز ژاکس نامی در سنه ۱۲۹۱ میلادی بپادشاهی
نشست که اورا ژاکس دوم میگفتند مشار الیه قبل از آنکه بپادشاهی
برسد حاکم جزیرهٔ سیسیلی بود که پدرش پتروی سوم از خاندان

آنجو

آنجو حربا نزع نموده بود این پتروی ثالث چون در سنه ۱۲۸۵ میلادی
فوت شد برادر بزرگش الفونوس ثالث بجایش نشست ودر سال
۱۲۹۰ میلادی او نیز فوت شد ژاکس دوم حکومت جزیرهٔ سیسیلی
را به برادرش فرهدریك واگذار کرده خودش بقصد حکومت اراغون
عزیمت نمود ودختر شارلی دوم را که از پادشاهان فرانسه واز
خاندان آنجو بود بحبالهٔ نکاح در آورد وباین واسطه عنوان صحیحهٔ
پادشاهی سیسیلی را نیز اضافهٔ القاب کرد مشار الیه در سنه ۱۳۲۷
میلادی فوت شد الفونوس چهارم بجایش قرار گرفت لکن بعد
از مدت قلیلی او نیز داه آخرت پیموده در سنه ۱۳۳۶ میلادی پتروی
چهارم بتخت حکومت قعود وتا سنه ۱۳۸۷ میلادی حکومت نمود
در ایام حکومتش بعد از آنکه اعراب جزیرهٔ مایورکه را غارت
کردند بر ضد عربها داخل اتفاق پادشاهان پورتکیز وکستیل

کشته ودر ما بین سنتین ۱۳۴۰ و۴۱ در پلیسکاه موقع ابجره که در داخل
ساحل جزیرهٔ ساردنیا است در جنك دریا بر ژنوبزها نیز
غالب آمد لکن در حینی که در داخل مملکتش پارهٔ شورشیان وفتنه
انگیزان ظهور کرده بودند وکارها اغتشاش کلی بهم رسانیده بود
خودش هم فوت شد وپسرش ژان اول بر تخت سلطنت اراغون
نشست این نیز زمان خودرا بمدارا گذرانیده در سنه ۱۳۹۵ میلادی
وفات کرد وبجایش پرنس مارتین نامی پادشاه اراغون گشت
لکن اندك زمانی نگذشته حکومت بدستهٔ کستیل انتقال نمود
پادشاه پورتکیز دان اینزی نامی در سنه ۱۲۷۹ میلادی بعد از وفات
پدرش پرنس در شهر لیزبون بر تخت پورتکال جلوس کرده
چهل وشش سال در مقام حکومت پایدار شد در زمان این
پادشاه بر ضد اراغون محاربات چندی بظهور پیوست تا

اینکه

اینکه مشار الیه در تاریخ سنه ۱۳۱۱ غیرت دینیه اش بجوش آمده بعزم
محو ساختن استقلال اعراب مغاربه وتقویت دین نصارا قشونی
فراهم آورده بر مسلمانان که مخالف دینشان میشمردند غالب آمد
زیرا از برای اینکه از قطعهٔ اندلس واسپانیا حکم ونفوذ عربهارا
محو ومنکسر سازد بغیر از این چارهٔ نجست که کشیشان وکرو
رهابین را وا داشته بمواعید معنویه وخیالات روحانیه خلق را
فریفته جنك دین برپا کنند خلاصه بعد از آنکه در میان ملت منافع
وضع وتشکیل نمودن قشون متفرقه را از برای محافظهٔ دین دید
ودیگران هم نمود در سنه ۱۳۲۵ ترك جامهٔ حیات کرد ودر جایش
پسرش الفونوس رابع بر سریر حکمرانی بر آمد مشار الیه اولا
با پادشاه کستیل الفونوس یازدهم جنگهای سختی کرد بعد از
آنکه با هم مصالحه کردند بالاتفاق بر مسلمانان اندلس وافریك

هجوم بوده در سنهٔ ۱۳۴۰ میلادی موقع تاربفیه را محاصره نمودند که
تفصیل آن در جلد رابع ذکر خواهد شد. در ممالک آلمانیا نیز
چون ایمپراتور البرت اول که از خانوادهٔ هابسبورغ بود در
سنهٔ ۱۳۰۸ فوت شد و تخت ایمپراتوری بمیراث از برای دخترش
آنا ماند پارهٔ پرنسها که در آلمانیا بودند بطمع تخت ایمپراتوری
افتادند و حتی پادشاه فرانسه نیز بخیال افتاده بود که برادر خود را
بتخت آلمانیا بنشاند

در این اثنا لودویک نامی امیر ولایت باویر با فردریک نام دوک اتریش که از خاندان هابسبورغ بود
از برای خود طرف داران بهم بسته حکومت آلمانیا را بجنگ آورده و برادران [illegible] ممالک آلمانیا
هجوم برده با پادشاه [illegible] جنگ سختی کردند لکن در اثنای محاربه فوت شد لوئی چهارم دوک
باویر بطمع حکمرانی آلمانیا افتاده بود زیرا که بعد از وفات هانری چون ممالک آلمانیا در میان خانواده
اوستریا و خانوادهٔ لوکسمبورغ منقسم گردید در خصوص امپراطور انتخاب نمودن نیز قرار داده بودند
لکن [illegible] و [illegible] واشتباه کار [illegible] لوئی چهارم را به امپراطوری برگزیده و از آن
طرف هم دسته [illegible] نیز فردریک سوم را انتخاب کردند و این [illegible] در ممالک آلمانیا
اختلال و آشوب کم نشد تا اینکه بالاخره در سنهٔ ۱۳۳۰ فردریک فوت شد و بعد از آن چند سال دیگر
لوئی نیز وفات کرد و شارل نام پرنس بمقام حکومت نشسته از اختلال [illegible] آلمانیا [illegible] جمهور
اتفاق ازو پیروی کردند

اگرچه در ممالک ایتالیا نیز [illegible] ولایت [illegible] لکن [illegible]

بعد مشهورترین این حکومتها حکومت پاپ بوده در این جا تفصیل حال آن [illegible] سلطان [illegible]
معاصر بوده لهذا [illegible] از پاپها [illegible] با سلطان مشار الیه هم عصر بوده نخستین بونیفاس هشتم
[illegible] مشار الیه [illegible] از [illegible] شهرها دور بوده است چون در امورات [illegible]
[illegible] بوده در سنهٔ ۱۳۳۴ میلادی مشار الیه در شهر آوینیون بمقام پاپائی نشست [illegible]
[illegible] از اصلاح ذات البین [illegible] در امورات مذهبیه نیز [illegible]
[illegible] در سنهٔ ۱۳۴۲ فوت شد و پاپیش کلیمان ششم را بپاپی انتخاب [illegible] مشار الیه [illegible]
[illegible] اتفاق کرده [illegible] عازم شهر روما بود در سنهٔ ۱۳۵۲ [illegible]
فوت [illegible] پاپیش [illegible] ششم را در شهر آوینیون برای خلافت [illegible]
[illegible] مشار الیه [illegible] برای ولایت [illegible] فرانسه [illegible]
در سنهٔ ۱۳۶۲ میلادی فوت کرده پاپیش [illegible] پنجم [illegible]
[illegible] کرسی ریاست را به آوینیون نقل نموده [illegible] مشار الیه کرسی پاپها را [illegible]

[illegible] بسبب مخالفت [illegible] که فیما بین آلمانیا و فرانسه و ایتالیا واقع شد
پاپ مشار الیه از [illegible] ارباب اغراض جنگ آمده [illegible] بشهر آوینیون برد
در سنهٔ ۱۳۷۸ میلادی در شهر مذکور وفات کرد پاپیش گرگوار یازدهم [illegible] برگزیده [illegible] اوربان ششم
[illegible] این نیز [illegible] تخت خلافت را باز برد [illegible]
از این [illegible] ایام [illegible] اوربان ششم در شهر روما پاپیش [illegible]
در شهر آوینیون نیز [illegible] را [illegible] اعلان کردند لکن [illegible]
[illegible] معارضه [illegible] دسته [illegible]
[illegible] بونیفاس نهم [illegible] مشار الیه چون در امورات مذهبی [illegible]
[illegible] نیز [illegible]
[illegible] سنهٔ ۱۴۰۲ میلادی [illegible]
[illegible]

رودولف آنجو نام پرنس بحمایت کرده و با این طرف داری بالا برادرزاده اش شاه رودولف
را از حقوقش محروم ساخته در سنه ۱۳۹۰ کمانی شارل آنجو پادشاهی مغرب اگرچه اعیان رغم‌ها ازل
ایمپراتور آلمانیا بعنوان امپراطور روما بودن را مخالف القاب خود ساخته وکالت کلیه انجم را
که او بر ریاست داده بود از آدیمون بر دمانتی نموده بود نیز برگرفته خود را امپراتور ایتالیا
ساخت و برادری و سه سال داشت تا در حکومت در سنه ۱۳۴۳ روز نوزدهم شهر شباط در سن شصت و
چهار سالگی داعی حق را لبیک اجابت گفته زاجیه بند و از آنحضرت لکیه در کاپیش ژان نام زنی
که بعنوان حاکمه بیت المقدس و سیسیل لکب اسمیه از و افتخار کرده بعد بسر بر حکومت جالسه گردید
شارل اول دختر شارل سیسیلی در بعد از سن نوزده سالگی بمقام حکومت نشسته با پسر شارل روبرت
پادشاه مجارستان پرنس اندره نام داشت عقد ازدواج کرده چون در سال ۱۳۴۵ کشته پرنس
شارل در دست بعضی نقد آران کشته گشت ژان شارل را بجهت سابقه محبت ... پسر فیلیپ
دوک ولایت ایدرانتا که از ایالات شرقیه ایتالیا است و بشوهری قبول کرده مقرر

ژان هم

این قضیه را بطبع را در تعهدی شارل رابه لوئی پادشاه مجارستان آنرا بقصد تقاسم حوزه حکومتی پرنس
شارل ایها و زوج ثانی او لوئی راهب و غارت کرد بعد از این منازعه در سنه ۱۳۶۲ میلادی شوهر دوم
لوئی نیز فوت شده و فه ثالث با پادشاه جزیره مایورکا که یاکس نام داشت ازدواج نمود
در زمان قلیلی این هم فوت شده شارل نامی را که از خانواده شهر دوراس بود و قبیح رابع شوهری
قبول که از او اولاد هم بهم نرسیده بود دیگر که ... داشت رسید تا اینکه در سنه ۱۳۸۲ آن گرگ مجوره
هزار شهر دنیا نموده ام اغواش خار شاه شهرستان فقالیه پس از آن بطلب و دعوت اوربان
ششم پاپ عصر بود شارل ثالث که او در شارل دوراس نیز سکونه بتخت ناپل رسیده
تفصیل این ماجرا در دفتر رابع مندرج است
چون حکمدار دانمارک اریس ششم چنانکه در دفتر سابق مذکور گشته است در سنه ۱۳۲۰
میلادی درگذشت برادرش کریستوف ثانی پادشاه دانمارک گردید لکن چون ... پرنسهای اطراف
در ممالک او زیر حکمش بوده بجمله بیگانه با او که فرصتی خلع و عزلش کرده او نیز بغیرت خود ملکی نموده

بعضی قتال و جدال کرده بمورد و دقتی اراضی ازبراثی باقی مانده بود فوت شد و پسرش والدمار
ایر بیک در سنه ۱۳۴۰ بجایش بر دانمارک پادشاه گردید در زمان وفات پدرش مشارالیه
والدمار پسر بچه بود در بافاریا بود چند سالی در بافاریا نزد خواهرش ... دکار با هم بستند بیک اردو
که مرکب از اهالی بافاریا و آلمانها بود از برای استرداد حقوق موروثه اش هجوم آورده بعضی از
شهرهای دانمارک را با جزیره فیونیا ضبط و تا شهر سیلوچ را بتصرف که خلاصه کلام مشارالیه در
سنه ۱۳۷۵ میلادی فوت شد و مذکوری از او نمانده دو دختر داشت یکی از آنها زوجه حکمران نوروژ بعد
پسر که از مشارالیها ترکه گرفته چون وارث تخت بود در سن شش سالگی بر تخت دانمارک
جلوس کرده و چهار سال بعد از وفات پدرش پادشاه نوروج نیز گردید لکن در مجارستان باده بیچیا
در تاریخ سنه ۱۳۸۷ واقع شد وفات نموده مادرش مارگارید که دختر والدمار پادشاه دانمارک
باشد تاج سه مملکت را بر سر خود ساخت چون مشارالیها پرنس مارگارید صاحبه عقل و درایت
و متصفه بصفات عزت و شجاعت بود او را سمیرامیس ممالک شمالیه گفتند و اول زنی است

مه از طائفه چکنه اتاد یا حکومت رسیده است تفصیل آن در دفتر رابع ذخیره است
در آن اوقات که ممالک روسیه در زیر حکم طائفه مغول تاتار بود بسبب جنگ
نمودن بعضی از اهالی سمت غربی و جنوبی مملکت آن هیئت جسیمه آهسته آهسته رو بجزا یا آورده بود در سنه ۱۳۲۰
والدمیر نام دوک در شهر مسکو به تصدیق و انتخاب کشیشان و اهالی ... بعضی از بلغاریان بعد
مه چگونه از زیر حکم تاتار خلاص بشوند در دفتر ثانی بنه از احوالات ولادسلاس پادشاه که در سنه ۱۳۳۳
وفات کرده ذکر نموده تفصیل بقیه احوالش در دفتر سوم حواله شده بود بعد از آنکه او ولادسلاس در اثنای مزوره
دیگرش کاسیمیر ثالث بر مملکت لهستان که پولند نیز گویند پادشاه گشت قدری از ممالک روس را
تحت تصرف خود درآورد و از عقب آن از برای مملکت لهستان یک قانون نظامی وضع نمود بار
خانها و بستانها برای لذت و نیز مشوق ملت بوده که در آن صفات بسیار نیز ...
بجهه آن خود در امت یهود شهرت داده اصحاب بسیار از دوستان پادشاه مانی سلطنتها
ال پیات متعرض گشته سلاله خاندانی ... ار لهستان جمعی کله بود با تهاری رسید

بعد از آن زمام حکومت بدست لوئی نام پادشاه مجارستان افتاد و مشارالیه چون پادشاه مجار بود
فوت شد پسرش لوئی بجایش نشست و مشارالیه با طوایف ترانسلوانیا و خروات و افلاق
و وندیک محاربات سخت کرد و انتقام برادرش اندری پادشاه ناپولی را از آنها کشید بعد از آن
علاوه بر ممالک مذکور کاسیمیر نام پادشاه لهستان وفات کرد در سنه ۱۳۷۰ میلادی پادشاهی لهستان
نیز بالارث باو منتقل گشت چون فوت شد دو دختر از او بماند دختر بزرگش که زن دوک
لوکسمبورغ سیگیسموند بود در ضمن مدعی تاج سلطنت لهستان شناخته شد در سنه ۱۳۱۰ [illegible]
پادشاه بوهمیا را که [illegible] نام داشت بپادشاهی تصدیق و دعوت نمودند مشارالیه بعد از آنکه [illegible]
در آن مملکت بهم خورده شورشی برپا شد در سنه ۱۳۲۷ فرصت یافته چند شهری از لهستان را ضبط
کرد و این در میان المانها اسباب رقابت شده علت وقوعات بزرگ شد تا اینکه
در سنه ۱۳۴۶ در اثنای جنگهای [illegible] فوت کرد پسرش شارل رابع پادشاه
بوهمیا گردید امپراتوری المانیا را نیز اعلان کرد در عهد حکومت [illegible] شارل رابع [illegible]

دله

و شهر پراغه پایتخت شد بعد از فوت او پسرش وانسلاس خامس در سنه ۱۳۷۸ پادشاهی بوهمیا و امپراتوری
المانیا را اعلان نمود چون اوربن ششم پاپ در شهر روما و کلمان [illegible] را نیز در شهرها [illegible] به پاپی [illegible]
که بعضی در فصل و تفریق این دعوی وانسلاس طرف اوربن ششم را گرفته حکم به پاپی او کرد و بعد از آن
شغل شروع فسادات و تعیین رؤسای [illegible] شده در داخل مملکت المان برخلاف او [illegible]
کردند که این تفصیل در دفتر رابع مذکور است و در سنه ۱۲۳۷ اسلامیان بقوهٔ جبریه حکومت و تسلط
صلیبیون را که در بیت المقدس بهم بسته بودند محو و علنا ساخته در تاریخ ۱۲۹۱ [illegible] یعنی
شامات دست کشیده تنها بقیهٔ حکومتی از آنها در جزیرهٔ قبرس باقی ماند این جزیرهٔ قبرس در الان
در تحت حکم و تصرف دولت علیه است در قدیم بتصرف مصریان در آمده بعد [illegible]
سوریه و فنیکیه و بعد از آن بعضی حکمداران خانوادهٔ بطلمیوس و [illegible] روم ها و ملوک ایران [illegible]
سبب اخیر در جزیرهٔ مذکوره منتقل شده تا اینکه چنانکه در دفتر اول که [illegible] ظهور دولت علیه
است مذکور داشتیم بخاندان لوزینیان که از اهل صلیب بودند بمجبوریه دولت [illegible]

گشته بعد منتقل گردید و این خانواده با ارطغرل غازی معاصر بعد از این خانواده پنج حکمدار متعاقب
یکدیگر از سنه ۱۴۸۰ الی سنه ۷۳۰ هجریه در جزیرهٔ قبرس حکمرانی کرده نخستین این طبقه [illegible] نام بود
در سنه ۱۳۸۴ میلادیه بحکمداری منصوب گردید لکن در محاربهٔ که با سلاطین مصر کرد قوت و قابلیتش
ضایع گشته از غصه بمرض موت مبتلا گردیده فوت شد و از اولاد پسرش ژاک ثالث
پادشاه قبرس گردید مشارالیه بعد از سی و نه سال یعنی تا سنه ۷۳۵ حکمرانی کرد

چون جزیره های [illegible] و رودس و کرید و سیسیل و ساردینیا و کورسیکا و مایورکا و منورکا
تازه از زیر صدمهٔ هجوم و صولت مسلمانان افریک که در اوایل [illegible] مستولی بعضی [illegible] شده
بود و اهالی جزایر مذکوره بهیچ جهتی ممنون نیستند که دوباره اهالی اسپانیا و افریک از آن دریاها
ترددی نمایند و گذشته از این چون از زیر حکم امپراتوری شرق نیز بیرون رفته بعضی
از آنها چون جمهوریت [illegible] و پارهٔ هم بهوای [illegible] ملوک ایتالیه
که در روی [illegible] بعد در جنگ و جدال [illegible] جزیرهٔ [illegible] در تصرف [illegible]

دیاره

و جزیرهٔ رودس در تحت حکم امپراتور روم بود بعد [illegible] از سمت بیت المقدس
رانده شده بعد اختصاص یافت و فنیکیه فرنگان اسلامیان را غصب و ضبط کردند و کذلک
جزیرهٔ کرید را از برای خود [illegible] نمودند اگرچه جزیرهٔ سیسیل در دست خاندان [illegible] بود لکن [illegible]
[illegible] دسته آنجو در دست [illegible] حکومت داشته چند دفعه شورش و قیام ظهور نموده [illegible]
الفونس رابع که از دسته اراغون بود [illegible] را به سیسیل ملحق و منضم ساخته تاج این هر دو جا را
بر سر نهاد و خود را ملقب بلقب پادشاه سیسیلیتین گردانید دریای یونان که قسمتی از بحر [illegible]
یعنی بحر سفید است در حوزه [illegible] جزایر سبعه با ملحقات شان مشتمل [illegible]
جزایر را که با اسپیا و [illegible] منسوب [illegible] جزیره [illegible] قریب [illegible] شده
[illegible]
و جزایر دیگر [illegible] قریب [illegible] ([illegible]) و ([illegible]) و [illegible] ([illegible])
و سایره است این جزایر که ذکر شد [illegible] اکثرشان از ممالک محروسهٔ امپراتوران روم بعضی

لکن طائفهٔ وندیک و لاتین به بهانهٔ حمیت دینی نزاع و مهاجرت با رومیان کردند بس و آمد شد تا کار
دولت و دو طائفهٔ مزبور چندان منجر گردید و بلکه اهمیت داد این آنها را استیلا کنند تو جزء وندیک با
ژنویز با دعوای استقلال و تفرد برخواسته در میان این دو جمهوریت مدت مدیدی آتش
حرب و جدال مشتعل بود تا اینکه بالاخره استیلای هر دو خواه وندیک خواه ژنویز بر اکثر جزایر بحر
سفید و بحر سیاه و در ملک قرم و لقمه داشتند بزور قوهٔ قاهرهٔ عثمانیان محو و نابود گردید اکثر طائفه
را که ژنویز میگویند از شهر یکه ژنوا نام دارد و از مملکت ایتالیا است نشأت نموده اتفاق تنها
امپراطوری شرق را از رومیان گرفته و بعد از آن هم جمعیت غیورانه خارج بلکه آن را از بلاد مسیحیه
بیرون کرده و در آن اثنا بعضی از طائفهٔ ژنویز بمحلهٔ غلطه گذشته این غلطه در سمت شمال اسلامبول
واقع است مابین این محله و اسلامبول بواسطهٔ دهنهٔ خلیج قسطنطنیه فصل شده است
عرض این جدول آب در نقطهٔ قریب تخمینا سه هزار قدم است و ... آن قبائل تنوع قدم
بشهر ازمیر و جزایر مدللی و سقز و تنز و ... نقل و توطن نمودند این مطلب محرک غیرت

[margin: ... بعضی از ... [illegible]]

دیونا

وندیک با لکیده در میان جمهوریت باعث محاربات شدید گشت
اندرونیکوس ثالث که در دفتر سابق ذکری از او رفت و در ایام اندرونیکوس پالئولوگوس
نیز نیکومیدیه چون در سال ۱۳۴۱ میلادی فوت شد پسرش ژان پالئولوگوس که او را یانی پالئولوگوس
نیز میگویند در اسلامبول بر تخت امپراطوری جلوس کرد چون امپراطور جوان و خورد سال بود از کار
ژان کانتاکوزن مشیر و معتمد دولت نصب شده ... امور حکومت میکرد و از برای ... باشیدن
حکومت خود خواست دختر خود را برای یانی که امپراطور صغیر باشد عقد نماید چون کار باین ...
مستقل امپراطور بر این اقبال و استقلال کانتاکوزن غبطه برده بود ... امپراطور ...
در کانتاکوزن خیال ولد حرامزادهٔ امپراطوری را ... بین وسیلهٔ عقد دختر را از برای امپراطور
بعقدهٔ تعویق انداخته و در حضور امپراطوریکه ماشند اول وقتی از برای کانتاکوزن ...
شارایه چون دید ... امپراطوری در حال ... فلا ... باید ... محمود ...
نیز خواهر شده از جهت وکالت استعفا خواست لکن دشمنانش این استعفا و استغفار او را نیز

وسیلهٔ وحشت شمرده و نیز ... محض کرده که جانش هم در معرض تلف است پس جای اکه از وقت
مذکور داشته بودیم این یک راه او را بیک راه بسمت خود کشانیده بواسطهٔ نفوذ و اقتدار
او در ولایت تراکیا پارهٔ کارها را از پیش برد تا اینکه بالطبع خواهش خود سلطان اورخان
یکی از دختران ... سلطان شاراییه ولد و حتی در صحرای سلوری جمعیت بسیاری ...
اجرای ... مناسبت و مواصلت ... ارکان ... خواهان ... بعضر
تحریک کرده در سنه ۱۳۴۵ میلادی ... اسلامبول گشت و از طرف اوزار طرف دیگر
ژان پالئولوگوس در ... حکومت میکرد اگرچه امپراطور ... طرف ... داران ...
کانتاکوزن لشکر فرستاد لکن چون کار از پیش نرفت در انجام باهم بصلح قرار داده راضی
بمساوات در حکومت گردیدند لکن چون کانتاکوزن قبل از آنکه با سلامبول بیاید یکی از
دختران بعقد سلطان اورخان درآورده بود این مطلب هم از برای رواج کارش نفع کلی
داشت در تفصیل ... چنین نوشته‌اند آنگاهیکه سلطان اورخان کس ... دختر

لکانه

کانتاکوزن فرستاد و قتی بوده کانتاکوزن در مقابل قشون صارخان که ... امپراطور اکثر بعض
یکی کرده بود و از یطرف هم دربان پالئولوگوس آرزو داشت که نفس خود را برای سلطان
اورخان نکاح نماید لهذا کانتاکوزن فوراً تکلیف سلطان اورخان را پذیرفته در فضای صحرای سلوری
از برای ... برای عروس بردن آن بعضی ... ترتیب داده و در آن جمعیت از
برای جلوس عروس عفت مانوس دودمان قیاصره سراپرده اطرافش با ... پرده‌های
اطلس زر دوز مستور و محفوظ بوده بر افراشته در آن خیمه‌ها زینت در جای ... ستارهٔ مکلف
گذاشته و در جنب آن سراپرده از برای کانتاکوزن و زنش و دو دختر انش یک چتر ... قیصری
سیمین میخ زرین طناب مهیا شده بود خوابگاهیکه از برای عروس آن ... بعضی ...
شاهانه که ... بعضی ... سراپرده ... جان ... را ... و ... قرار داده دار دار
چون دایرهٔ پرکار گرداگرد خرگاه حلقه زده از برای حلول وقت تسلیم و تسلم دیده دوز انتظار بعض
که ناگاه کانتاکوزن ... تقدیم ... قشون ... امپراطوری را ... کرده بود

باجلال حشمت داده به راهی نوازش شده تا در لابیهان منزل کرده ایستاد چون بادش آثار رکود
پرده ها بر کعبه دست زده و در آزارها گان و آواز خوانان ملکه انجمنه و آهنگ شروع نموده جوانان و پیران
شهادتین علامت تبریک التعظیم و التقدیس است چون شنیده محبت بر دست گرفته دوران جلگه
فلک خرگاه را زبر زبر چی حصف بسته بعد در عروس عفت با نوکس نیز از کرسی عزّ و ناز آنهم از آن تخت
رفتار و مکین جلوه داده به بزرگانکه به لحاظ رحمت امرا و ارکان دولت را از نظر لطیف گذرانیده بود
پرده خرگاه فرو افتاد و شهنبی بضیافت عوام و مهمان نوازی خواص لکیه برادران عروس را با هم به
تمام نحو استکاران سپرده بنو فرخاتون را بعنوان زن دوم بحرمسرای سلطان اولجان فرستاده چاپار
در ضمن فتوحات داخلی سلطان اولجان تفصیل خواهد پیوست بکمال برادر بطرف قسطنطنیه که پایتخت
بود و چون سلطان اولجان از برای ملاقات امپراتور کالاخاتوزین شرف فرمای عروج جلال کرده
امپراتور نیز بر بوغاز در غیره یعنی بر زورق مخصوص خود نشسته از بوغاز ... بیایک سیر قافله داللهٔ
عبور نموده در صحرای مذکوره فرصی شده دو رسیت از سلطان اولجان ... نمود ... جزئیات

بطور شایسته بجای آورده و برادر نیافی مراسم عموم آن زمان سلطان اولجان بست بدرقهٔ امپراطور
نیز بطرف ... مراجعت کرده اندرون جامع در تاریخ ... احوال دولت علیه ...
داده است چنین میرسید که اگرچه کالاخاتوزین بهجت ... ادین بیک را داماد ...
در بعضی تاریخها عمر بیک نیز گفته شده دشت بیک زاده اسحاق بیک و سلطان اولجان داماد
دیگرش بیمان با ... در سند حکومت شریک شده در سایهٔ سلطان ... بقرین
آخر کار ملکش را از ... استبدای این مددکاران ... بیرون کنند زیرا که اگر این جماعت ...
دعوت کرده بعد قره جهه بوکباشی ... با چهار هزار سوار و قره عثمان باشیشت هزار ...
از بوغاز گلیبولی ... ایام گذشته ... دعجارت میگرند دحتی در ... ایران
کالاخاتوزین که ما یاس نام داشت حاکم سوری بود این واقعه روی داده در میان او و ...
ترک زاده دخوریشی واقع شده بعد چون این قضیه را بسمع کالاخاتوزین رسانیده سلطان اولجان
شکایت کرده درخواست نمود که این هجوم تاراجیان را که مخالف عهد و پیمان است ...

نوزخین روم خصوصاً دوقاس و کالکوندیلاس نام نوزخین در این باب شرح گشته اند
سلطان اولجان جلالاس حقوق قرابت و مناسبت را انشته این تاراجیان را برضه
کالاخاتوزین تحریک کرده حال اینکه حکایت و قضیه دیگر مورخین ما بیان و اعتراف نموده اند
ثابت و محقق است در حفظ استند وشته ... سلطان شایسته بممالک امپراطوری
تاراجیان روانه که نهب و غارت کنند لکن برضه ... صریح ... حصم جاعد ...
کالاخاتوزین بعد برادرش علاءالدین پاشا را ... کرده چند هزار نفر قشون کرده ... فرستاد
و لشکر مذکور تا بجوار ... و ختمان که ... علاءالدین مشهور است ... رخصت
کالاخاتوزین عودت کرد بسمت ... گذشته همین قضیه دلیلی واضح است که سلطان شایسته
حقوق پدر بوده است در این اوقات ... از عقد ان امپراتوری و ارث
تخت و تاج بعد با ... امپراطوری صعود کرده بود بعزم اینکه سریر حکومت را از استیلاء
استیلای کالاخاتوزین خلاصی بخشد با ... جمهور طایفه ژنویز در ... اتفاق کرد

کالاخاتوزین نیز خبردار شده با ونه کها برضد ژنویزها اتفاق ... عقد معاهده نمود
گذشته از اینکه سلطان اولجان بالطبع با ونه کهای مذکوره ... که از ... میشود
... بعد خصومت نهائی داشت ژنویزها نیز اسباب جذب و جلب سلطان شایسته را ...
... اتفاق ژنویزها ... شده محاربه بحریه را در بوغاز ... روی داد ...
... از برای ... ژنویزها ... در دولت ...
شرق نیز ... چون ... نزاع و دعوای ... و ... تاج
و تخت واقع شد بعد هر یک از آنها مطالب ... طرفی ... اعانت
داشت ... نموده ... که ... در ...
رخصت داده بعضی ... بیشتر ... بعضی ... معاونت
... حکومت و استقلال ... بیگ ... ما رو ...
گذارده ... از برای اجرای خواهش خود شان ارکان دولت را مجبور ... بعضی از امرا و ارکان دولت

در امورات ذهنی یا بی‌ب تعقیبه اظهار رسید که چون مکن چون معاش گذرانشان از خزینه دولت
بیرانیتن بود بجهه آنکه هدف اعتراض و سرزنش گروه بیمقین و طایفه [illegible] هرگز [illegible]
[illegible] حرکت یکه زنکن سلطان اورخان چون پیر و دولت [illegible] نخچی محتفی گشته است
دیگر قابل اصلاح نمی‌تواند شد به بهانه امداد کردن به کانتاکوزن لشکر بسیاری را سرکرده شهزاده
سلیمان پاشا از بوغاز چناق قلعه بسمت گلیبولی عبور داد بسبب گشتن سلیمان پاشا از بوغاز
مذکور این شهر [illegible] دوکاس نام مورخ که از خاندان [illegible] و ذریه [illegible]
فتح الله [illegible] که دست سلطان محمد فاتح [illegible] بر حیات بعهده است از وقایع این
کانتاکوزن گرفته تا زوال و انقراض دولت بزانتینه تاریخی نوشته است از تاریخ مزبور [illegible]
منفعت را از این معنی نقل مینمایم در تاریخ مذکور مسطور است که چون از جانب سلطان اورخان شهزاده
سلیمان والی قرهسی امر داده که [illegible] کانتاکوزن [illegible] به شهزاده [illegible]
قسطنطین از دیار قرهسی حرکت نموده چنانکه تفصیلش در ضمن وقایع داخلیه [illegible]

ابتدای عبور لشکر [illegible] از بوغاز [illegible] و بلغارستان و [illegible] بموجب التماس و استدعای [illegible]
بوضعه کانتاکوزن جمع سپاه بقصد هجوم بر دو برادران [illegible] جمعیتشان را از هم پراکنده نمود [illegible]
حدود ممالک بلغارستان است گذشته آن نواحی را [illegible] لکن چون نوبت
دولت عساکر اسلامیه از برای [illegible] آن حوالی [illegible] و [illegible] بموجب [illegible]
بمقدار ده هزار طلای دوکا شهزاده سلیمان پاشا پیشکش داده و از طرف کانتاکوزن نیز
چون کانتاکوزن [illegible] بر اجابت کردن او [illegible] شده بود قبول نموده عزم عودت [illegible] بعضی از
امرا و داوطلبانیکه در زیر فرمانش بودند از قبیل آورنوس بیک و فاضل بیک و [illegible] بیک
و [illegible] بعودت راضی گشته و [illegible] به سلیمان پاشا قطعیا جواب [illegible]
احتمال برگشتن نیست شهزاده مشارالیه نیز کیفیت را به حضور سلطان اورخان عرض داشت
از قضا در این اثنا کانتاکوزن نیز خبر فرستاده از سلطان اورخان استدعا و التماس کرده بود
[illegible] سلیمان پاشا را [illegible] طول عودت [illegible] سلطان اورخان [illegible] کانتاکوزن [illegible]

که بسلیمان پاشا خواهم نوشت که قسطنطین را از آنجا [illegible]
و بسلیمان پاشا فرمان نوشت که بمملکت امپراتوریه تطاول و تجاوز نکند صورت فرمان [illegible]
ردیف وقایع داخلیه سلطان اورخان ثبت خواهد شد در این اثنا در ولایت تراکیه از
گلیبولی تا [illegible] و [illegible] چنان زلزله شدیدی ظهور کرد که جمیع قلعه و حصار و جمله
باهجمه خانه و حصار و ابنیه و عمارات از اساس متزلزل و خراب گشت بنابراین بسبب اکثر جاهای آن حوالی [illegible]
باسانی ضبط و تسخیر شده بود کانتاکوزن نیز در این بین از یکطرف بمناسبت دعوای [illegible]
یوانی پالیولوکوس و اضطراب رقابت او و از طرف دیگر با وجود عهد [illegible]
[illegible] سلطان اورخان بسته بود و [illegible] مملکت [illegible]
غریق [illegible] و در حیرت گشته است و [illegible] چه باید کرد [illegible]
و [illegible] از حضرت پادشاهی [illegible] رفع و اخراج عساکر اسلامیه را که [illegible] مملکت
شده بعضی التماس و درخواست که [illegible] از دربار سلطانی چنین جواب داده شده [illegible]

صاحبقران قسطنطین [illegible] خلاف عهد و اتفاق بعمل [illegible] سر زده است مگر اینکه جانب
اهالی به سبب زلزله [illegible] خانمانشان ویران و از هجوم [illegible] بیگانه [illegible]
آن حوالی راضی شده بود کانتاکوزن این جواب [illegible] بحضور سلطانی فرستاد
ابلاغ داشت [illegible] جا داشته [illegible] شهرها و قریه‌ها [illegible]
در آن ولایت امپراتوریه است ضبط [illegible] چگونه راضی [illegible] این است که [illegible]
این جاهای [illegible] از آن ولایت بیرون خواهد رفت و یا اینکه [illegible]
سلطان در جواب [illegible] گفت [illegible] جواب چنین سوال [illegible]
[illegible] گذشته از این حوالی [illegible] را از هجوم [illegible] محافظت کردن لازم است خلاصه این دو
سفیر را [illegible] پس فرستاد چون کانتاکوزن [illegible] نیز جواب شافی [illegible] دست رسش [illegible]
[illegible] گشت [illegible] عساکر اسلامیه [illegible] است اما طول برگشتن [illegible]
پالیولوکوس نیز با سلطان اورخان [illegible] خویش اتفاق [illegible] بجهت [illegible] قرابت [illegible]

با سلطان داشت در ضمن اینکه در این باب شاید وره و مذاکره با شیخ پادشاه را بشهر سکوتریا
بینی ارسید دعوت کرد اما گذشته از اینکه سلطان اورخان بر مزاج بهم رسانید بعد
چون شهزادگان محتمی داشته بود در مملکت روم ایلی بقضای حال حرکت یا به خودش
مجبوری نداشت که در این خصوص مشورت بشنید پس کاتاکوزون خوب فهمید که کار از
پیشش بجوهر رفت لهذا دست از دعوای فضولی امپراتوری کشید و دیگر از دنیای ظاهری قطع
متکلف لکیه قبول رهبانیت نموده راهبه کاتاکوزون هم در فن نویسندگی هر دم در بیان
گرو نشر این دلاوری و بهادری شهور بود از سنه ۱۳۳۰ شروع کرده الی سنه ۱۳۵۵ میلادیه تاریخ امپراتور
ممالک شرقیه را بکمال فصاحت و بلاغت اما بلغه یونانیه جمع و ترتیب کرده است
کذالک در رد دین اسلام تقریرهای مفرض نوشته بعد از نشر کردن نوشتهات خود در بر
مذکور دوست نشر مرقوم سبب اینکه بر رد دین اسلام تقریرها نوشتهاند بود اما این صحیفه
اروپا را بر صفحه عثمانیانیکه در اناطولی ممالک روم را فتح نمود بسمت اروپا گذشته بعد از
هرا

تحریک و تشویق نماید و با اینکه چون اورخان داماد شش بود حق او را هوا خواه عثمانیان کمان برد
خلاصه کلام بعد از زمان کاتاکوزون در دیر علم طاعی شغلی نوشتن خیالات خویش باشد
ما بیان هم برسد وقوعات بقیه حکومت پرانی پالیولوگوس بعد از آنکه کاتاکوزون بیزانس را
خالی کرد با اینکه حکومت تنها در رای پانی پالیولوگوس بود چون در این اوقات حکومتی شهزاده
سلیمان پاشا بابیست هزار نفر مردان کارآزما از کلیبولی تا گورطاغی و چلیمجه کبیر را احاطه دائما
کرده بود ممالک شرقیه امپراتوری تقسیم و قسمت گشته لشکر سلیمان پاشا ولایت تراکیا را بر
گرفته و قشون امور بیک و قاضی بیک و داجه بیک نیز شهرهای مقدونیه را نهب و غارت میکردند
از هیچ طرفی امیدی نداشت زیرا امپراتوری باقی مانده بود زیرا حکومت صربها و طایفه بلغار نیز
به امپراتورهای بزانسیو بیشتر از عثمانیان عداوت میورزیدند لهذا پانی پالیولوگوس از برای
رفع شر بلغاریان سرای خود را خیانت دارد و صلح کردن با عثمانیان رضا نسپرد لکن بجهت هجوم
سلیمان پاشا بعضی هدایا و بعضی مخصوصی بحضور سلطان اورخان فرستاده بهر نحو که بود طالب حرب را

از سرحد گرداند اما اندکی بعد از این قضیه بسبب وقوع وفات سلیمان پاشا باز غرق حرج و غزت
امپراتور بحرکت آمده هر چند با مسلمانانیکه در سمت روم ایلی مستولی شده بجنگ و محاربه ها ورزید
و حوزه لکه بغیر از مغلوبیت دوباره را تجربه کردن دیگر فائده کاشش بخشید طایفه
صرب در این جا مناسبت از احوالات طایفه صرب عبارت از اقوام وحشی
هستند که در وقتی براحل نهر طونه متمکن بودند بیان خواهیم شد این طایفه عرقا ازینی اسلاو
یعنی صقلاب میباشند که مدت دراز در کوههای قارپاچ ترتطن بعد از آن لکن امپراتور هراکلیوس
امپراتور ادوار را هر چند مغرور کرد در سنه ۶۳۰ میلادیه طایفه مرقومه را از اولچان جهت سکونت شان حرکت
داده شان را به ولایتی که الیرم میگفتند ترتطن ساخت طایفه مذکوره در سنه ۱۱۵۹ میلادیه
در سنه ۹۲۳ میلادیه یک اسلوب صنعتی غیر مستقلی شدند لکن تا زمانی کمانی از بعضی اشان
استقلالی نداشتند تا اینکه رفته رفته با طایفه بلغار تتمه گشته در زیر حمایت امپراتورهای
بزانسیو سنه ۱۱۵۹ میلادیه خود را لغاه ملی گفتند هر چند در سنه مذکوره الی سمت شرقی صرب ستان تفرد
لهم

نموده از برای خود شان حکمداری بعنوان قرال تعیب نمودند لکن در سنه ۱۱۱۰ میلادیه نبات عصر ششم
هجری چون دوباره قوت شان مبدل بضعف گشته بود خود را جمع کرده در هنگامیکه امپراتوری بزانسیو
بسبب استیلای لاتینیها تزلزل یافت و هر دولت را ضایع کرده بعث حکومتش تنزل یافته بود صرب ها بار دیگر قسمی از
ولایت تراکیا و تقریبا همه ایالت مقدونیه شهرهای معین و تسالیا یعنی نواحی ترحاله و قسمی از
البانیا یعنی ارنود ستان را بضبط خود در آوردند لکن در زمان اوروج ثم ها وسایر شان یکبار دیگر بر
قوت شان ضعف راه یافته حکومت شان کلیه روی باختلاط نهاد و در سنه ۱۲۰۹ میلادیه پادشاهان
عثمانی قلعه بلغراد را فتح و تسخیر نمودند و تفصیلاتش در دفتر آتیه نوشته خواهد شد طایفه بلغا د
طایفه بلغار نیز ادایی در نواحی نهر ولغا مسکن داشتند لکن بسبب استیلای تاتار در سنه ۵۵۰ میلادیه به امپراتوری
بزانسیو دخالت کرده و در تاریخ منقطعه متصل محیطه تابعه شده رفته رفته بسبب اجتماعیه شان
اختلال بهم رسانیده بعضی بحت حمایت روس داخل گشته بار دیگر هم تبعیت امپراتوران
بزانسیو را قبول نمودند اگر چه در سنه ۹۸۰ میلادیه در ولایت مقدونیه بار یک حکومتی بلغار تشکیل شده

لکن در تاریخ سنه ۱۰۱۸ داخل حکومت امپراتوری روسیه که در سنه ۱۱۸۰ میلادی حکومت بلغار را
حدودش نهر طونه است با الحاق تمام یکدیگر شهر ویدین را کرسی حکومت قرار داده بودند و مقابل
پنج حکمدار در آن دیار حکومت کردند لکن چون با امپراتورهای روسیه حسن آمیزش و ائتلاف
حرکت نکرده در حق همدیگر همیشه اظهار خصومت و عداوت میکردند عاقبت هم بسبب منفعه خود
و هم حکومت امپراتوری روسیه خراب گردید چنانکه بعد از این بتفصیلات کتب جغرافیا از شهر ویدین
گرفته تا بحر سیاه همه جای سواحل نهر طونه بلغارستان محسوب میشود و از وقتی که نهر مذکور جریان دارد
موقع بوغاز کورفزی گفته اند تمام نواحی غربیه و شمالیه بحر سیاه از ملحقات بلغارستان است و هم از
کوههای بالکان که در این قطعه روم ایلی و بلغارستان حد فاصل واقع شده است تا در بیهه داراز
اینجا طول نهر مورا و از بالای شهر نیش الی ویدین جمیع اراضی محدوده را بلغارستان میگویند در
وقت این محوطه حکومت مخصوصه داشت لکن بزور امپراتوری قوت قاهره چون [illegible]
بکلیه آنجا را فتح و تسخیر شده الیوم در ضبط و تصرف دولت عثمانیه است و تقسیم بچند سنجاق شده است

ایالات

ویدین و سلستره و نیش و صوفیه و اشالها هریکی سنجق علیحده شمرده میشود و هم دانوس و انواع محصولات
از صفیه و سایر تفاصیل جغرافیه آن حوالی در کتب جغرافیه بسط و بیان شده است که باطلاع تام مراجعت شود
طرابوزان و شهر و ایالت طرابوزان در اراضی ساحل بحر سیاه است تحت تابع ممالک
امپراتوریه شرق بود لکن بعد از هجوم و استیلای طوائف ونه دیک ولاتین در شهر استانبول خاندان کامنی
سیاری از سلسله امپراطوری شرق بدان سمت از بیم و بر اسم نقل و هجرت کردند و همچنین بلوکس سیاری هم بولات
طرابوزان رفته در آنجا از فروع خاندان امپراتورهای قدیم روم یک حکومت مخصوصه برپا کردند لکن بعد از آنکه از رفع
استیلای ونه دیک در شهر استانبول و دفع آنها شده کما فی السابق امپراتوری روم دوباره بدین کار آمد حکومتی که
در حوالی طرابوزان تاسیس شده بود باز هم اداره استقلال کرده لکن اداره و ضبط آنجا نیکو از نظر شهبار
خاندان امپراتوریه بطور وراثت حوالت شده از سایر ولایات ممتاز گشت بعد از آن بر سر احوال
پریشانی راه داد عثمان خان غازی معاصر بعضی در دفتر تاریخ ذکر که کردیم در زمان سلطان اورخان غازی
نیز حکمدارانیکه در طرابزون حکومت کرده اند هم از و بعد از آن مانوئیل و بعد الیکسی و نیقفور بعضها

دو نفر حکمدار بعضی دیگر در دیگری از آنها تمام داشته اند و در سنه ۱۴۶۱ حکومت بیمحال مستغنی گشته
و در عصر سلطان اورخان غازی شمال شاراییه حکمدار طرابزون بود

ملک قرم

مملکت قرم نیز دیرمجی اداره مملکت قپچاق محسوب میشد و در این کتاب از تفصیلات وضع
جغرافیائی و احوال قریه قپچاق قطع نظر نموده تنها از ابتدای کیفیت حکومت آنجا بعد از کم
تا این تحریر باشد بیان خواهیم کرد تفصیلش این است که در اثنای سنه ۱۲۲۶ میلادیه جوجی خان
چنگیزی از ترکستان که در تاریخ کنیج واقع است حدود قطع کرده جمیع آن اراضی که از نهر ایمیور
ولگا از جهت شمال و از جنوب غرب جریان نموده بحر خزر میریزد در مرور دار نهر دون نیز
جبر نموده مملکتهای کالموک و کرمان و چرکس و آبازه را بازغانی و اراضی سمت جنوب شرقی اراضی
بهم ملحق ساخته یک حکومت مستقله تاسیس نمود لکن چون جوجی قبل از پدرش چنگیزخان فوت
شد در سنه ۱۲۲۷ میلادیه پسرش باتوخان حاکم دشت قپچاق گردید و قسمتی شاملیه آن ارمنی خود به
روسیه هجوم برده لهستان و بلغارستان و اراضی مولدا و یا فتنی نمسه و مجارستان را ملک

ا

در سنه ۱۲۴۱ و سنه ۱۲۴۲ بر سرت و تاراج و نهب و غارت بیکه عمویش منگوخان ممالک
چین را استیلا که و برادرش هلاکوخان نیز باطلاع منگوخان بیاره تشرفات قرعه فتح بلده
بر سر بغداد هجوم و خلیفه عباسی مستعصم را قتل و هجوم ساخته باعث زوال و اضمحلال دولت عباسیه
گشت و در این اثنا عموی او باتوخان فوت شده در سنه ۱۲۵۶ برکه خان بمقام حکومت جلوس نمود
این نیز بنا بالتماس و خواهش سلاطین سلجوقیه از بالای نهر طونه به بلغارستان و از کوههای بالکان
گذشته تا خاک اسلامبول هجوم برده و نهب و غارت کرد و مشار الیه از هجوم بردن هلاکو بر سر بغداد و کشته
عباسی ها چراکه لکون از بغض آمده با او جنگهای سخت کرده بر او غالب آمد بعد از فوت برکه خان
منگو تیمور خان پادشاه دشت قپچاق گشت لکن بعد از قلیل زمانی وفات کرده تودان منگو بجایش
نشست و بعد از آن تولابوغا و از عقب او توقتاغو مقام حکومت را بگرفت و دشت قپچاق کفیل شاه
حکومت کردند چون در سنه ۱۳۰۵ میلادی توقتاغو خان فوت شد زمام حکومت بدست استقلال
اوزبک خان انتقال نموده سلطنتش تا سنه ۱۳۴۲ میلادی ممتد گشت چون بقیه خانش [illegible]

غازی سلطان مراد خان اول تصادف نموده است تفصیلش را در دفتر رابع مذکور خواهیم داشت
تاتارهای نوغای طایفه را که تاتارهای نوغای می‌گویند عبارت از قبیله‌ای از شعبهٔ ترکمانند و در
نواحی جنوبیهٔ مملکت روس و کوههای قفقاس و ارسیت شمالی نهر قوبان و بلاد قریم گرفته تا حوالی
رودخانهٔ پروت متفرق گشته‌اند و تعبیر قبیله هزاره [illegible] و اگر چه از ایشان [illegible]
قبیله هزاره باید گفت که در نفوس اجتماع یافته و حال آنکه الیوم مجموع تاتارهای نوغای یک کرور را
تجاوز می‌کنند اینها چنانچه تاتار نیستند بلکه چون در زیر حکم یکی از احفاد چنگیز خان بوده‌اند نام
داشته است بعضی از ایشان نوغای گفته نیز خوانده در کتب جغرافی مسطور است قبیلهٔ هزاره
مسلمان و سنی مذهب‌اند و در حوالی سواحل بحر سیاه متوطن‌اند طوایف چرکس و اباره و قراچای
اگر چه خوش اندام‌ترین و خوش سیماترین تمام ملل موجودهٔ عالم‌اند لکن چون مدتی در قیدشان از
برای تأسیس حکومت مخصوصه و سعادت ملتشان همیشه [illegible] پیدا کرده و نسبت
مردمان جنگجو و دلیر هستند و در آن تاریخها قبائل مذکوره با تاتارها اظهار اطاعت و تبعیت می‌کرده‌اند

اولی

تا آخر [illegible] قوت دولت علیه عثمانیه گشته است تفصیلاتش در دفتر آتی مندرج است
رحمت الله **فصل ثانی** در بیان وقایع سی و شش ساله عصر سلطان اورخان غازی
از جلوس تا وفاتش یعنی از سنه ۷۲۶ الی سنه ۷۶۱ هجریه اتفاق افتاده است
جمیع روایات صحیحه را که متعلق به وفات عثمان خان غازی بود در دفتر ثانی مفصلاً مسطور داشتیم
دیگر اینجا از تکرار آن قطع نظر کرده فقط از جلوس اورخانی شروع می‌نمائیم سلطان شار الیه در روز [illegible]
شهر رمضان سنه ۷۲۶ هجریه بالاصالة بر مقام حکومت جلوس فرموده بود از آنکه به جهت تدبیر اسباب [illegible]
جهانگیری و قوت و استقلال وافی بعد از [illegible] کفایت همه ارکان دولت [illegible] در
تشکیل و تأسیس حکومت مدنی داشته قریه‌ها و قصبه‌ها و تیول و جیره داده بعضی امرا شرط آنکه
هر مملکتی را که فتح و تسخیر نمایند به کاشانهٔ خودشان باشند [illegible]
و عمارت حواله کرده [illegible] در تسخیر [illegible]
صاحب تدبیر جنگ [illegible] واقع است [illegible]

و تصرف اراضی سواحل دریای مرمره را به قرب [illegible] رجوع محول داشته [illegible]
آنها را به ممالک اورخانی مقرر فرمود و در این یمن فتح و استیلای [illegible]
غازی عبدالرحمن که او را قره رحمان می‌گفتند [illegible] قراآب [illegible]
ارادهٔ سلطان اورخان برای غزا [illegible]
در کنار سمت آق یازی [illegible] آن حوالی را ضمیمهٔ ممالک اورخانیه [illegible]
بطرف [illegible] در مخالفت و معاونت [illegible]
از امرای سلف اورخان آقچه قوجه نام صاحب [illegible]
[illegible] چنان جنگ و [illegible] در آن [illegible]
روان [illegible]
[illegible] قدرت [illegible]
[illegible] و تصرف آقچه قوجه در [illegible] مردان کار آزموده

[illegible]

از طرف [illegible] به عزم [illegible] نموده [illegible]
رواج [illegible] و شهر را فتح نموده و در این اثنا خبر گرفته [illegible]
تشییع جنازه بیرون رفته قلعه را [illegible] خالی است [illegible]
احاطه نموده [illegible] در میان [illegible]
[illegible]
[illegible] قرار [illegible]
لهذا از اینجا به حوالی [illegible] واقع است [illegible]
در این باب خبر [illegible] این جائی که [illegible] الیوم [illegible]
از قلعه [illegible] در سمت شرقی قریهٔ آق [illegible]
گشته [illegible] واقع است [illegible]
که در قرب [illegible] بحر سیاه واقع است [illegible] مشهور و معلوم است

به برغازه کور نزدیک و درشت کوه یوشع واقع شده است که الآن از مضافات قوجه ایلی
مشهور میشود ... امپراطور روم اندرونیکوس ثالث چون عثمانیها تا نزدیکی نیکومدیه
آمده بعضی دیگر نیز آنجا را محاصره نموده [illegible] باقی مدت دو ساعت از بلاد نیکومدیه بیرون
قدری قشون برسوده با هم [illegible] زورق بارکش الوینه ثانیه فرستاد عساکر عثمانیه [illegible]
بمقابله شتافته بیکبار کشته و قشون [illegible] برآمده و در این سبب در میان ایشان جنگ در گرفت
و لشکر امپراطور مغلوب گشته از راهی که آمده بود برگشته غازیان [illegible] فتح قوجه ایلی
حصار [illegible] را مأمن و مرکز قرار داده برگشته در آنجا جمع شده و تسخیر دو قلعات بعد
[illegible] در این ضمن حوالی مذکوره از شر و عدل و داد ایشان معمور و آباد گشته آن ملکه [illegible]
مانده بعضی از اهالی [illegible] که از خوف هجوم ترکها ترک دیار نموده بعضی [illegible] فرار کرده
بیکر [illegible] و فراریان چون دیدند همه باقی ماندگان از قبل رعیتی حرمت و رعایت میشدند
هر کس به آرزوی اوطان خود [illegible] برگشته جا [illegible] فتح و تسخیر

لهذا

کرده است الآن مشهور به قوجه ایلی است و قبر غازی مرحوم اقچه قوجه نیز در قرب قندره
الآن زیارتگاه ترکها است از مورخین روم کاناکوزون در تاثیر این محاربه این چنین
تفصیل داده نوشته قبل از آنکه سلطان اورخان بحوالی ازنیه هجوم بیاورد از امپراطوران روم
اندرونیکوس [illegible] که امپراطور بر انسو [illegible] مشورت و صلاح دید کاناکوزون
[illegible] از خواص [illegible] بعد از قرا و قصبات و دهات اطراف [illegible]
چند هزار پیاده و سوار که آورده بود [illegible] عبور نموده گوشه [illegible] از این
طرف سلطان اورخان هم با هشت هزار نفر قشون در پشت کوههای [illegible]
[illegible] گرفته بود صحرای [illegible] و صحرای [illegible] قرار دادند غازی اورخان بعد از
و تنظیم دادن قلب و جناحین بقدر سیصد نفر سوار از ترکان تیرانداز [illegible] مقابله لشکر
[illegible] فرستاد امپراطور نیز سیصد نفر سوار [illegible] را به دفع ترکان روانه نموده در میان فریقین
نائره جنگ و جدال در گرفت چون عساکر عثمانیه [illegible] و صولت هجوم را دید بعضی بقدر

سی نفر ایشان تلف گردیده دوباره سیصد نفر دیگر به کمک ایشان رسید امپراطور در این بین
خواست خطابه خوانده عساکر خود را تشجیع و تحریص نماید لکن چون از [illegible]
و اضطرابی که داشت [illegible] و خوف خود ظاهر ساخت بر غیرت و حمیت سپاه فتور و [illegible]
راه یافته رعب و هراسی در ایشان پدید آمد در این اثنا سلطان اورخان هزار نفر دیگر [illegible]
روانه کرد و در عقب قشون [illegible] عزم مقابله و مقاومت کرده بعضی [illegible] دلیران [illegible]
[illegible] سلطان اورخان نیز با [illegible] حمله آورد امپراطور هم جناحین میمنه و میسره
[illegible] را اداره کاناکوزون محول داشته در طرفین ترک و رومی بهم در افتاده در این
اثنای گیر و دار اسب کاناکوزون کشته گردیده امپراطور نیز [illegible] زخمدار شد لهذا هرچه
[illegible] گفته [illegible] راضی نکردید و [illegible] مراجعت کرد چون [illegible] امپراطور را
[illegible] و خبر [illegible] گردید سلطان اورخان
نیز عساکر خود را عقب کشید لکن از آن طرف [illegible] غازی عبدالرحمن که از رفقای اقچه قوجه بود با هشتاد نفر

اردان

مردان جنگ آزموده و شیران [illegible] در اطراف قلعه ایدوس [illegible] تاراج
[illegible] که هر روز از برجهای قلعه ایشان [illegible] کاغذی برسانند چون کاغذ را
برداشته باز نموده دیدند صاحب کاغذ نوشته است که [illegible] در عالم [illegible]
در سر من [illegible] دلاوری [illegible] را گرفته از آن [illegible] هلاک [illegible]
تاکنون [illegible] آن جوان شیفته و مفتون گشته [illegible] جمالش [illegible] بودم و در پیش خود عهد کرده
بودم اگر او را ببینم [illegible] مکافات نمایم مگر کسی که مرا از آن برزخ خلاصی بخشیده بوده
لهذا من از برای وفا کردن به عهد خود حاضرم الآن از این جا [illegible] چون
[illegible] است قلعه از سمت کوه [illegible] ریسمانی را که [illegible]
حرکت بده فوراً [illegible] بالا کشیده [illegible] قلعه [illegible] قرار داد و [illegible] شد
چون نامه بابام رسید غازی [illegible] سهولت فتح و تسخیر قلعه [illegible] گشته [illegible]
و قضیه [illegible] از برای اقچه قوجه [illegible] که چون [illegible] عبدالرحمن بقدر

ناگاه نفری از یاران رفیق و ملازمان صادق خود را برداشته زیر باروی حصار آمد و در تیره شب
بر ریسمانی که آویخته شده بود دست زده حرکت نمود ناگاه از بالا ریسمان را کشیده و
چون بر برج قلعه برآمد دختری را منتظر یافت فرمود تا دختر تکفور را پیدا و سپس باب ات
با رومی ایلچی ملاقات کرد در خصوص فتح قلعه قرارش این شد که بعد از نصف شب در قلعه
علی الغفله بر سر پاسبانان ریخته دروازهٔ قلعه را بگشایند و بطوری که قرار شد عمل گردیده
غازیان دلاور که ناموران عرصهٔ ظفر بودند داخل حصار گردیدند و بهر طرف حمله آورده یاران
حصار را طعمهٔ شمشیر آبدار دیرکاری ساختند بعد از آنکه آن حوالی را نیز بر ممالک ... ترین
عثمانی ضمیمه کردند [illegible] آن دختر فرخنده اختر را با باب فتح قلعه را فرا رسم آورده بعد
با اموال غنایم باستصحاب غازیان شیر [illegible] عبدالرحمن روانه دربار سلطان اورخان نمودند
و سلطان شان را ایشان نیز در مقابل این خدمت موجب المغفرت غازی عبدالرحمن را مورد
مراحم و الطاف بی نهایت فرمودند در تاریخ سنه ۷۲۷ هجریه اسکدار [illegible] سلطان اورخان

عثمان

عثمان بیک را بعزم فتح و تسخیر شهر بروسه معطوف داشت و اورخان نام برادرزاده را با عده‌ای از غازیان
قشون [illegible] کرده بود چون دلاور مرقوم آن مرز و بوم را فتح و تسخیر نمود این دو قصبه اسلامی
[illegible] ظفر التوای غزا را برداشته با نصرت پناه حرکت نمود و بعد از فتح و تسخیر شهر
قناعت نکرده حتی قرا و قصبات آن دیار را هم بر ممالک عثمانیه منضم ساخت و چون
سرداران [illegible] اخی بیک و اقچه قوجه بیک [illegible] غازی [illegible]
[illegible] سرحد [illegible] فتح [illegible] قرار شده [illegible]
دیار [illegible] جهت [illegible] نموده و در آن [illegible]
[illegible] ایجا [illegible] بیک [illegible] ممالک [illegible] بیک را فتح
و تسخیر و ضمیمه ممالک اسلامیه ساخته است مشهور به [illegible] آن [illegible]
حوالی [illegible] واقع شده تفصیل [illegible] در کتابیکه در بیان وضع ممالک و الویه و ایالات دولت
علیه عثمانیه باسم جغرافیای عثمانی تألیف نموده ایم شرح داده‌ایم [illegible]

اما صاحبان دو سردار نامدار که یکی اورخان و دیگری اقچه قوجه [illegible] کرده با دیگری
از ملک قوجه ایلی [illegible] شهری که [illegible] تا آخر عمر در آنجا زیست و هر کار چون [illegible]
بر آفت [illegible] رحلت کرده [illegible] قاضی [illegible] تکفور [illegible] باش
محمود [illegible] قوجه ایلی نیز [illegible] فرزند [illegible] سلطان [illegible]
و پس از وفات اورخان [illegible] فرمانروا [illegible]
اعظم کامکار رفیع الشان سلطان سلیمان عنایت [illegible] شد
ذات همایون شاهانه نیز از پایه [illegible] با قشون انجم شمار از دارالملک بروسه از برای فتح حصار
[illegible] اجلال و در صحرای [illegible] شهر [illegible] فلک [illegible] چون [illegible]
هنوز شهر از [illegible] روم محروب [illegible] مفتوح [illegible]
[illegible] از راه [illegible] را [illegible] داشته در کنار آب [illegible]
شهزاده سلیمان پاشا [illegible] آهن [illegible] همایون [illegible]

[illegible]

از این طرف هم سردار نامدار غازی عبدالرحمن از سمت [illegible]
تا [illegible] این [illegible] شرف [illegible]
[illegible] پادشاهی سرافراز [illegible] از انجا [illegible] جهان [illegible] تمام و اسباب
فراهم [illegible] حمله برده [illegible] که حصارش را محاصره کرده بود
صاحب حصار [illegible] فوت شد بموجب اصول وراثت حکومت
[illegible] دختر [illegible] قلعه [illegible] با [illegible] دختر [illegible]
[illegible] بسیاری [illegible] شد بعد از این طرف هم [illegible] در حالتی که
غازیان فتح قلعه [illegible] جهات [illegible] حصار
[illegible] فقیر [illegible] قلعه [illegible] بسیاری [illegible]
[illegible] حصار [illegible] کرده [illegible] واقع گشته
چوب [illegible] که [illegible] طرف [illegible] بود [illegible]

دور باجه چنانچه لهولت واله در یا میگردد که از برای بستبدی اسعد محمول میان
کشتیها ساخت باین جهت موقع مرکور جمیع اهمیت دارد در هر صورت
تا اسعد محمول در دست است محافظت آنجا نیز لازمه حال است بنابرین جواه
شهر و خود حصار با کمال استحکام و متانت بنا شده است لکن چون صیت و شهرت
قوه قاهره آل عثمان و موفقیت و مظفریت ایشان بگوش جهانیان رسیده
بود در مقابل چنین قوت جسیمه شدید الشکیمه کسی را طاقت ثبات و مقاومت
نبود لهذا حصاریان وقت جرأت امان زده بشرط آنکه تعرض بجان و مال ایشان
نرسانیده بگذارند بسمت اسعد محمول بروند تسلیم قلعه راضی گردیدند و بحضور
سلطان مشرف گشته اسعدها و دستبانان پذیرفته شد و همه با اموال و عیال
بکشتیها نشسته عازم صوب اسعد محمول شدند سلطان اورخان از برای حصار
دروازه نصب و تعیین نمود مواقع معلومه کلیه را بکارچی و پاشاها را بعد

بنز

تهیه ساخته بفحوای جبت انوجه از خیراتیه کیش در بدر کنند او لو رالیه ذنی در بدر
یعنی هرکرا کار خیر گشت مراد کر بیرد خیر وش گردد نام خیر دو کر
جمیل بیاد کار نهاد و اولاد وادحلوا آنجا را بقوه بربست تا زمان دوران نامدار
بود محول داشت و مرسل نیز بموجب فرمان اورخان اسکندر و نیه رات ثابت خود
خلیج ازمید را فتح کرده بود باسم خودش تسمیه نمود یادکار ایدیم مشهور
به جوادیست نیز بزور بازوی همت او داخل ممالک عثمانیه شده است چنین در ناحیه
یالوه در دره کوههای … در میان بیشه های شاه بلوط آب گرم های معدنی
نبعان میکنند بان مناسبت ما در قسطنطین اکرا برا تور قدیم روم اینجا را برای
اینکه چون بسبب امراض جلدیه عارض شده بود بتجویز اطبا بمحلی مذکور رفته
بعد از غسل کردن در ابهای گرم معدنی شفایاب گردیده بود در آنجا یکدست
سرای عالی و یکباب حمام خانه و با تا ابنیه های جاریه بنا کرده نهر نیز

بنام … بولیس یعنی … بالا تا سیس نمود لکن بجهت وخامت اب و هوای که دارد
رفته رفته رو بخرابی نهاده یکی منفعد داشتر گردید در این اثنا حصار هرکه را
نیز تسخیر کردند دیوارهای عثمانیه آمده تا پشتهای قاضی کوی و اسکدار یعنی تا ساحل های
دبولغوزلی را تاخت و تاراج میکردند خود سلطان اورخان در دار الملک بروسه
مراجعت فرموده منتظر اخبار فتح و نصرت ظاهر و قره کمین نام سرداران بود که
از برای محاصره و تضییق قلعه ازنیق مامور کرده بود بعده پاشایان ازیرا در آن
سلطان اورخان که در قصبه … اقامت داشت … علاءالدین پاشا
نیز میکوبیدند در هنگام … ملاقات و زیارت برادرش سلطان اورخان به بروسه
آمده بود شهزاده سلیمان پاشا و سلطان مراد و سایر اعیان واکابر را جمع نمود
از برای انکه هیئت بر وتیه عالیه دولت را نظم و نسق داده بر مقتضای رسم سلطنت
باره داب و قوانین وضع نماید عقد انجمن شورت کردند و از قرارها که گذارده

یکی

یکی این بود که جمیع سکه های سلاطین سلجوقیه را که نقش آن منقرض شده بود از تداول
و رواج منع نمود درهم و دینار را بنام نامی طغرای سامی اورخانی تزیین ساختند
در تاریخ مطابق ماه محرم سنه ۷۲۹ هجریه … چون بیادی خدم و حشم در اطراف دور
احاطه داشت در میان سلطنت اورخان بود اشخاص بسیاری از قبایل کرد و ترک
داخل لشکریان سلطانی گردیده بعده لهذا مقرر گشت و از برای تشخیص غریب از خودی
و تفرقین خواص از عوام علی العموم سپاه ظفر پناه قرمزی بورک یعنی کلاه سرخ
و خود حضرت پادشاه و خواص بندگان یعنی انصار و اعوانی که بعثها …
تعبیر میشدند آق بورک یعنی کلاه سفید میپوشیدند و دیگر آنکه چون تا سیس دربار سلطان
دولتی وابسته به … اتفاق و همت اعوان و انصار اصول حکومت از عادات
حکمداری با وراثت ثابت و پایدار گشته مظهر تصدیق و قبول خلق گردد
لهذا احکام منیفه شرع شریف را مقدم داشته در روز جمعه که عید المومنین است

از طرف پادشاهی بالوکاله خطیب خطبه خوانان دارباب امنیت معامله ولدی وستید
حق بنام نامی پادشاه وعلامت مخصوصه دولتی ضرب سکه نمودن ومعاهدات ایل
ارعیتاش ومعالطه محفوظ داشتن وزر نوار وپیاده وسپهسالار وسیادلی جاکر
ترتیب ولدن وارباب خدمت را مکافات وتنمروین را مجازات نمودن وجان
نثار دولتی که در درگاه دولت بصداقت واستقامت ابراز کفایت ولیاقت کرده
مراتب مخصوصه ولدن ودر میان سلاطین وملوک همجوار حقوق ومناسبات دولتیه
پیدا کردن وبانا قوانین ونظامات جدیده ازلق قبیلرا باجماع امت وضع
واحداث نمودن در امر مسکوکات سه دفعه تبدیل وتغییر واقع شد نخستین سکه
عثمانیان امیر سلطان روم بود تا زمان جد مرحوم بایزید رواج داشت نوع دیگر
بعد از فتح وتسخیر بحر سفید وبحر سیاه بعنوان سلطان البحرین تا زمان حکومت
سلطان سلیم اول متداول بود چون در زمان سلطان مشار الیها فتح مصر وانضمام

حجاز

ارض حجاز بر ممالک دولت علیه عثمانیه ضرورت گرفت خدمت حمایت مکه مکرمه
ومدینه منوره نیز ضمیمه عنوان پادشاهی گشت در این ایام شکل علامه‌ها شان طاری
بود از سمت اسپانیا شرقی بودن زاجتمعوا مانند بو رگها رخ زبانی یعنی دستارها ثبت
که بر سر صورتهای قدیمی خرابه عمارت شهر جیت میناء ایران مرقد شده ودنخرت واکینده
اعظم ایشان ششصد سال قبل از هجرت بود فتح وتسخیر کرده دیده شده است اگاهی
در میان بزخین کله‌های زردوز بر سر نهاده دو رشته دستاری پیچیده بر در نیز
پیدا چک مخصوصا از برای کلاه ساختن ودستار بافتن وشکلها براه انداختن بود
در زمان ارطغرل غازی وعثمان خان غازی جمیع قشونی که با طرف منقوش ساده
لدبوارده عمارت بلفه کرا نها را درقیمچی یعنی تاردجیان مخفقه بعد از زمان اورخن
همت واقدام علاء الدین پاشا وزیر یک اقچه که نوعی از پولهای قدیم عثمانیست
جیره ولعه قدیم عساکر پیاده بهم بسته شد انگاه که از خواص خدام سلطان

موصوف بصفت عثمانی بلفه کلاه سفید بر سر نهادند انها که از دسته یاران
واکراد واتراک بلفه کلاه سرخ میپوشیدند سرکردگان لشکری نیز عرقچین زردوز
بر سر نهاده دور دستار جوزه گرهی میپیچیدند بمرور زمان دستار متروک گشته
تنها عرقچین زردوز بر سر مینهادند چندره وی قره جلبی اجم
وزیر وهم قاضی عسکر شد بعد چندی با شیخ ادبالی قرابتی داشت با ال عثمان نسبت
پیدا کرده بود همینکه علاء الدین وزارت برادر خود سلطان اورخان را داشت
قره خلیل خیر الدین نیز بجهت رسیدگی امور شرعیه خلق بقاضی عسکری نصب وتعیین
شد بعد لکن چون مومی الیه از ارباب افکار جدیده بود با مورد کرده که از روی
نوجوانان اهالی که با قوه قاهره عثمانیان تاب مقاومت نیاورده قبول تابعیت
ورعیتی کرده منظور رعایت شریعت باسم وظایف حضریه وسفریه جزو عسکری
قرار ولعه از انها سوار وپیاده گرفته در دفتر لشکری ثبت شده وزرای معصر

ولون

ولون این امر تهیه بیری کرده اعلان نمود که چون دولت عثمانیه در جمیع اوقات غزا وجهاد
از برای خود وسیله فیض ونصرت قبول کرده دولتی است همیشه نفر لشکر پرورده بین جهت
دربار پادشاه از لشکر هر آنکس سپاهی گری است واز این طرف هم از رعیت حمایت
کردن وایشان را از تعدی ابطال لشکری ایمن داشتن نیز مطلوب عالیست باید از عیسویان
نیز قشون گرفته شود بدین وسیله از طایفه عیسوی باسم ینیچری جدید قشونی جمع کرده واز ابتدای
حال خواه سلطان اورخان وخواه امرا وارکان وسبب تشکیل هیئت دولت شده بودند
متقصه ومرامشان این بود در سمت شمالی اسپانیا کوچک یعنی اناطول جاگیر گشته
انجاها را بخود گرفتم ودشمن را نرم نمایند لکن چون از نتایج مقدسه عدالت وحمیت علیات
هر یاری که روز بروز ترکت وعظمتشان سبب ازدیاد دولت وحشمتشان گردید
در عوض ملکوتیت وانقراض عربها رانه بلکه اسپانیا یا روم ایلی واکثر صقع یونان
دست در میان خلوص نموده منظر غلبه‌ها عظیم گشته بعدها هم العموم مخل جهانگیری و

کوزرگ ها افتادند لکن چنین مسلما باین وسیله طرفداران حکومت و پشتیبان ایالت
دولت عثمانی را در ممالک روم نیا و بیابان تسلط اسعدم را برپا بنمایند در حدود
سخت لشکری عف و بر بار و رعیت غیر مسلمه بر احت و ایشان متمرد زیاد گشته باعث
قوت و ترقیشان میگردید قرار بر این شد و اولاد و احفاد شیخ جویان عیسوی قبول
دین اسعدم آنا   چنین کمان که
از اولاد عیسویان اسعدم و ایمان مشرف شریعه کار و حرمتها که باعث ترقی
میشد حواله شریعه لیا قبیش هزار نفر رعیت غیر مسلمه قبول اسعدم کرده برایشان
با رز خورشان ده بابی ولو باشی ده بین باشی ها نصب و اکفا تنهای را که
در میانشان بهم میرسید مناصب متناسبه توجیه مینمودند و اسرای حرب را نیز
ساختن نیز از تو رعد مرعیه بود در هنگام سفر روزی یک اقچه عثمانی و رایج
در هم ترقی شد از عیسویان گرفته اینها را از تکالیف عرفیه و دیوانی معاف
مینمودند

میدادند کذلک از برای سواران ارضا اراضی شهر و ده را باسباب جیره و علیق
قبول ولد بنمایند و بعد از آنکه از سفر برمیگشتند باز هر کسی بمحل خود برگشته مشغول
کار زراعت میشد و نیز قدری عساکر هم بشرط معافی از تکالیف دیوانی میگرفتند
و در اوایل اینها مسلم تسمیه شده بعده سپاهی خوانده شدند و عداوت میانه ینگی چری
و سپاهی از اینجا است که رو بیک که ینگی چریها از اولاد عیسویان ترتیب یافته بود
و از اهل اسعدم هم اورته ها که نوعی از شعبه قشون باشد باز کرده بعد هم و نیز اردن
ز برای هر ده نفر یک اون باشی و از برای هر ده نفر اون باشی یک سرکار که
اورته میگویند و یک قره قولقچی و چوربه دار   و دو سرکار های ربط که اورته
اورته میگویند نصب و تعیین نموده بودند چون مرتبه عساکر ینگی چری در حکومت زیاد
داشتند برانیکه سپاهیان را مسلم میگفتند غبطه برده بنظر حسد و عداوت یکدیگر را
میدیدند   اما صاحب این تدبیر دل پذیر بدرگاه پادشاه بیشتر از همه ار

قشون گرد آورده بود که سلطان اورخان چنانکه سابقا مذکور گشت بر سر حصار ازنیق
هجوم برد چون پادشاه دو جاه در سنه ۷۳۲ هجریه با عساکر مرتبه جدیده از دار الملک
بروسه حرکت و از راه ینگی شهر و از کنار دریاچه ازنیق به نگاه حصار را آنجا مورد صعوبت
نمود طارم و قره تکین نام سرکردگان را مأمور محاصره قلعه بنموده بود لطف
خسروانی بازوی جلادتشان را و بالله تقویت فرمود اهالی حصار چون مدت
مدیدی بود محصور مانده قدرت اینکه باغ و بستانشان بپردازند نداشتند قحط
و غلا بمرتبه قلعه را استیلا کرده بود که در کوچها از برای لقمه نانی جان میدادند
اهل محصورین خوب فهمیده بودند که با آن ضعف و ناتوانی در مقابل هجوم
عساکر جدیده اورخانی تاب مقاومت نخواهند آورد با این وجود همه لشکر و دریاتان
حصار را ترک نموده از راه دریاچه بسمت اسعدمبول فرار کردند اهالی قلعه یعنی
سکنه شهر ازنیق نیز درهای قلعه را باز کرده با تضرع و زاری و کمال عجز و گداز
باستقبال

استیمان و ترحم مینمودند   اول چند دسته از عساکر داخل شده بر برج
و باروی قلعه رایات ظفر آیات سلطانی را رکز نموده و بعد از نزار اردوی محمدی
اورخان غازی نیز با خدم و حشم داخل قلعه گردیده خانهای خالی و کاشانهای
بی اهالی را با مراد تقسیم نموده دستگاه دیوان و دربار شوکت مدار را از بروسه
بروسه بشهر ازنیق نقل داده زنان بی شوهر را بعقد و نکاح عساکر در آورده
بمعموریت شهر پرداخته جامع و مدرسه و خیراتخانه ها نیز بنا نهاد
بعد از آنکه ذات همایون اورخانی شهر ازنیق را دار الحشمت مدار قرار داده ضبط
و ربط شهر بروسه و اولکا و اطراف را بعهده شهزاده سلطان مراد محول داشته تخت
توجیهات را در مقام منتهی شاهزاده مشار الیه نمود بعموزاده خود کوندز آلپ توجه
و عنایت فرموده این شهر ازنیق را در ابتدا شخصی ذکیکون نام قبل از اسکندر اکبر
بنیاد و باسم زنش نیقا منسوب ساخته ام این شهر را بنا نهاد و در سنه ۳۲۵ هجریه

بنا بامر و اراده امپراتور قسطنطین چنین در آن شهر از برای قرار و مدار امور دینیه
یک مجلس عمومی منعقد گشت شهر مذکور شهرت بهم رسانید بنا بمعروفیت و مشهوری
قدیمی که داشت نفوس بسیاری در آن شهر تجمع کرده بودند زمانیکه مملکت اناطول
در زیر حکم سلجوقیان بود در سنه ۱۰۸۱ میلادی مطابق سنه ۴۷۴ هجری سلیمان سلجوقی شهر
مذکور را فتح کرد لکن مجدداً باز بدست رومیان افتاد حین امپراتوری اسلامبول
بتصرف فرنگان در آمد امپراتورهای روم بشهر نیقیه یعنی ازنیق رفته تخت حکومتشان را
در آن شهر نهادند اول امپراتوری که نیقیه را کرسی حکومت قرار داد تئودور لسکاریس
نام داشت پنجاه سال بعد میکائیل پالئولوگوس اسلامبول را از فرنگان
پس گرفت امپراتوری نیقیه با امپراتوری اسلامبول یکی شد بعد از آن تا اوایل دولت
در زیر اداره حکمداری از خانواده امپراتورها بود تا اینکه اول عثمان خان
غازی بر سر شهر مذکور هجوم برد لکن چون از اسلامبول امداد رسید دار ورای
عثمان

عثمان خان هم گرفتار بیماری دیگر پیدا شد از قصد محاصره برگشته اردوی خود را
کشیده رفت دفعهٔ ثانی سلطان اورخان در محاصره آن شهر اقدام و در سنه ۷۳۱
هجریه آنرا فتح کرده دارالملک خود قرار داد در آن وقتها نفوس بسیاری داشت
لکن بسبب وخامت آب و هوا الان بیشتر از دو هزار نفوس سکنه ندارد و میرود
که دریاچه که در قرب ازنیق واقع است از زیر زمین با دریا راه دارد و در این شهر
در زمان قدیم چینی و یا باصطلاح معروف کاشی سازی خوب پیش رفته بود است
و بحسب تجارت ابریشم و توتون و پشم و غله و میوه نیز مشهوریت در این شهر چند دفعات
بزرگ روی داده است و بسبب شهرت آن شهر است یکی اینکه بعد از اسلامبول پایتخت
امپراتورهای روم گشت دیگر اینکه در خصوص تعمید ساختن کلیسای شرق و غرب یعنی توحید
مذهب روم و کاتولیک در عهد قسطنطین بزرگ و مؤسس امپراتوری شرق و اول
پادشاهی است که دین عیسوی را پذیرفت در این شهر انجمن بسیار بزرگ عقد شده و مذهب

صاحب مذهبان و کشیشان شرق و غرب در آن مجلس حضور بهم رسانیدند و کذلک
مجلس بزرگ هفتم هم باز در آنجا منعقد گردیده باره تعدد مذهبی دائمی رد
در آن مجلس اعلان نمود بعد از آنکه اورخان غازی ازنیق را فتح کرد باقتضای
پولتیک آن تاریخ شهر ازنیق را دیگر بدست اعدا نداد و از اهم و الزم امور بود
لهذا دستگاه حکومت از بروسه به ازنیق نقل و تحویل شد و در این بین از
دیوان همایون مشیر و سپهسالار نصب شد و وقت آن رسیده بود که هر آنچه لایق
شان دولت است مجری داشته شود زیرا در فصل که بیان حال معاصرین را نمایم
بعد مذکور گشت که از فوت سعید بهادر خان چنگیزی دولت آل چنگیز قرین زوال
و ممالک ایران و توران هرج و مرج و پراکنده و دارد خلل گردیده در آن اثنا
جلایر و قرامانیان و امرای روم بر هم خورده اما بسی شوکتشان را نظام
بعد از اتباع و اشیاع آل عثمان قوت گرفته بر جمیع گردنکشان غالب و مستولی شده
دانی

و شان و شوکت اورخان مشهور جهان گردیده وقت آن رسیده بود که از برای تمهید
مصالح مشکله ناس در دیوان عثمانی مشیر معالی سیر و سپهسالار صاحب تدبیر نصب
و تعیین شود لهذا با برات عالی شهزاده اعظم افخم را باین خدمت معین داشتند

صورت برات عالی

فرمان مثال بی مثال نفذه الله الملک المتعال این است چون کلید محافظت و مراقبت
حدود اسلام در زمان مواظبت و محارست مصالح انام و رعایت حقوق رعایا
و حمایت امور برایا بدستور ملک و سروری داو تا و سلطنت و عدالت گستری
بر عهدهٔ ایشان قایم و مستحکم است بدست همت ارباب دولت داده و از برای ایشان
و در حق عباد بایشان رکاب سعادت نهاده شده است و آنکه تکیه زدگاه تمکنت
عباد در انتظار دارند همواره بر مسند مراد و نوازندگی مصداق دعه لوا هوا قرب
للتقوی بمقتضای سنت سنیه سید علیین عطا میکند بر سریر خلافت متمکنند احیای

مراسم دین و دولت بر ذمت همتمان واجب و لازم است لهذا همه از اقصای
همت و منتهای نهمتمان را بر آن مصروف و معطوف میداریم که افواه ناس
مراتبهم از دیوان همایون ما بهره مند و خشنود گردند و در حفظ حدود و ثغور
و اکمال قصور سعی و جاهد بلیغ اعدای دین و دولتمان را قهر و تنکیل نماییم
و ورزم و جنیدم و ... باعث با فتح نو و ظفرها تا دل و جانمان را
شاد و خرم و بمژده فرحبخش ما اتیهم الله من فضله جهان و جهانیان را مسرور
و متنعم و رشته مستحقان جهانمان را مستغرق بحر بی پایان کرم و غمر احسان عطا
عاطفتمان را بهره مند کامروا و منعم سازیم خصوصا امرا و عمال تمام ممالک محروسه
سپهسالار کاروان و تدبیر ایشانی را متقرر داشتن از اهم امور است رای جهان آرا
وقار خطیر مملکت گشا را که ضامن ملک مؤبد و تائید حق مؤید است بر آن
تعلق گرفت درایالت محمیه ارزنیق حرسها الله عن التخریب والتحریق به نقوده

ظاهر

ظاهر فتح و تسخیر نمودهایم بر عهده فرزند شجاعت شعار دولتیار و سپهسالار شهامت
دثار کامکار نخل باغ سلطنت و نهال جویبار خلافت گلبن عدل داوری
و ثمره شجره شهریاری و سروری المؤید من عندالله فرزند دلبندم سلیمان شاه طال بقاه
و نال مناه و از ناصیه اش نجم دولت تابان و از جبینش غره سعادت درخشان است
احاله و تفویض نمائیم و فرمودیم در ثغر و اقبال و شوکت و اجلال در محمیه ارزنیق و
دیوان همایون با تیمور و عساکر منصوره سپهسالار باشد و بدهمن و ... و فکر لقاد
لوازم منصب وزارت را با رتبه امیر الامرائی جمع نموده شب و روز در بروز بدنیه و حمیت
مرضیه در نهاد پاکش مرکوز است سعی و جاهد کرده بفحوای و من یتعد حدود الله
هر کس را که از راه راست منحرف شده قرین مجازات داشته بمضمون کریمه والله
الحکم البحر ... را نصب عین داشته عادات حسنه را در حق خواص و عوام مبذول
و بید رنج داده و اعدای دین را بضرب شمشیر آبدار و تیغ ظفر نگار بر ... تار و مار

ساخته در باب استدامت امور دین و دولت و استقامت مصالح ملک و ملت
دقیقه فوت ننموده دوستان سلطنتمان را مسرور الحال و مرفه البال داشته
از مضمون هدایت مشحون یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء
بهره ور و از افعال ناپسندیده بر حذر باشد و در حقوق ربانی و مواهب
یزدانی ثابت و پایدار و بقدر طاقت بشریت در ادای شکر نعم الهی و حمد عطایای
غیر متناهی استوار و بمقتضای فان الشکر لیستحق المزید شایسته و سزاوار
و قامت با استقامتش در مقام طاعت و عبادت شاهد راست رفتار بعد از نصب
و عادت رعایت مصالح امور اهتمام تام و اقدام تمام ظاهر ساخته رأی سدید و خلق
حمیده ابواب شفقت و مرحمت را گشوده از برای تحصیل مرام هر کس و شکایت هر دادخواه
و له ... افراط و تفریط اجتناب نماید و در دیوان عدالت بیگانه و خویش و توانگر
و درویش خورد و بزرگ تاجیک و ترک طوایف مختلفة الالسن و ... پیر و جوان را

مساوی

مساوی گرفته احدی را بر دیگری ترجیح ننهد و در مقام رعایت قوابلیت لطفداری
مرسوم شمرده معیار فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره را از خاطر ... سازد
و در گرفتن حق مظلوم از ظالم تاخیر و تراخی جایز ندانسته در سیاستگاه دین
جزاء سیئة سیئة مثلها ظالمان را بسیاست رساند و همیشه از اطراف
و اکناف جارسان کم کرده از اخبار جوانب پرسان و از هجوم حوادث زمان
بعد غفلت را منافی مروت دانسته از کید و خصومت اجتناب نماید و در عزم
و حزم بطریق تیقظ و تحفظ و احتیاط سالک باشد زیرا که در هنگام وقعت تدارک
دیدن در روز تنگ باعث مضایقه و تشویش میگردد و همین از رأی و تدبیر تقصیری
نرود بجز آنکه در آئینه تقدیر ... فرخنده مآل خیر صورت پذیر گردد دیگر
چاره نیست هذا عهدنا الیک و حجتنا علیک والله تعالی یوفقک و یهدیک
و یحقق ظنوننا فیک انه هادی الی الرشاد والموفق للسداد بر جمیع وضیع

وشریف قوی و ضعیف واکابر و اصاغر و رعایا و برایای ایران و جمیع متمکنین
ممالک محروسه ام واجب و لازم است که فرزندم مشارالیه را برخود والی و پادشاه حقیقی
و در امور شرعیه الله طلاق دانسته در جمیع خصوصات بمشارالیه مراجعت کرده
از سخن و حکمش تجاوز نکنند و جمیع امراء و حکام و سپاه ذوی الاحتشام و غزات نصرت
انجام و قضات اسلام و علماء کرام ابقاهم الله الی یوم القیام در حرب و قتال
و جنگ و جدال و سایر احوال فرزندم مشارالیه را برخود سپهسالار و قائم مقام ذات
همایونم دانسته از مخالفت امرش اندیشه و حذر نمایند و هر مال غنایم و اسباب
و سایر اشیاء که بتوفیق الله میسر گردد خمس شرعی آنرا بیرون کرده تماماً بمعرفت
فرزندم مشارالیه تقسیم و توزیع شود و در ممالکی که بموجب دفتر معین تعلق
باو دارد کسی از خارج مداخله نکرده عشر و رسومات سایره آنها را هر ساله
بوکلای او تسلیم نموده عذر و بهانه نیاورند و از ممالک و قبایلی که تا فتح نشده

تا اذن

تا اذن همایونم نباشد کسی دخل و تصرفی ننموده بعد از آنکه هر بار ترکش فراهم
عرض شد بموجب امری که از دیوان همایونم صادر میگردد عمل نمایند و از امرای جب
آنهائی را که فدیه سنگین و یا ارزش گزاف دارند بی اذن همایونم اطلاق ننموده
بمشاوره عمل نماید و حق کسی را در مقصد خدمت موجب المفخری کردیده انرکتم
نکرده در ترقی مراتب آنان لطف و عنایتش شامل باشد و در امان خیر مرام کم رفیق
خود دانسته در بقا جاه و کمال احتها و در مسلک خود ساخته حالیا لوجه الله کوشیده
محقق میدانند که در تقویت دین مبین سعی کشش ثواب عظیم دارد و یکی که این منشور
همایون مرامی جلیله بطبق مضمونش عامل گشته بعدیت و اصغار شرایفم اعتماد نمایند
تحریراً فی اوایل شهر ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین و سبعمائه
بعد از آنکه بموجب منشور همایونی عنوان سپهسالاری شاهزاده مشارالیه توجه و قدر
و مرتبه اش ترفیع گردید سلطان اورخان قصد فتح و استیلای دیار قره سی و گودز

در بعضی از تواریخ مرجحه سبب عزیمت پادشاهی را بآن جرب چنین ذکر کرده اند
در حینی حاکم دیار قره سی عجلان بیک وفات نموده و پسرش طورسون بیک در درگاه
همایون التجا آورده بود بعزم آنکه موی الیه را بجای پدرش بنشانند موکب همایون
عازم قره سی گردید بعضی هم بر آنند در عزم و حرکت پادشاهی بآن جانب برای
این بود که باین واسطه بوغاز گلیبولی را ضبط کند قوت بحریه و نه کشتیها و فرنگها
و سایرین را از آنجا دفع و منع نماید تفصیل این سفر چنان است که امیر شهر دیار قره سی
عجلان بیک بملاحظه آنکه پسرش طورسون بیک در درگاه پادشاهی خدمت نموده
بقدر قابلیتش تربیت بگیرد و در ضمن هم خدمت او در کفیل و دلیل اطاعت
خود نسبت بپادشاه شمارد موی الیه طورسون بیک را بدرگاه سلطانی فرستاده بود
بعد از اندک زمانی یعنی در سنه ٧٣٥ هجریه عجلان بیک فوت شد پسر بزرگش بمقام
حکومت جلوس کرد و چون موی الیه مانند پدرش طریق مدارا و سازگاری را

نیز

پیش نگرفت و گذشته از این حصه موروثه برادرش را نیز که در درگاه پادشاهی
ملازم بود تماماً غصب کرد و حق طورسون بیک را از ترولد کردن و حکم او در مقام
حکومت ثانیه ان بمقتضای غیرت سلطنت بود لهذا سلطان اورخان عنان عزیمت رد
را عساکر ظفر لوا بآن سمت قره سی معطوف داشت چون عجلان بیک زاده از هجوم
لشکر ظفر مآثر یعنی از قدوم شمس همایون پادشاه قاهر خبردار گردید هوشش از سر
پریده چون خوب میدانست که اقتدار مقاومت ندارد با اهل و عیال و مال و منال
خود را برداشته بسمت قلعه بالی کسری که دار الملکش بود فرار کرد عازم شهر برغمه
گردید و حصار برغمه بی جنگ جدال فتح شده از جانب پادشاهی منادیان ندا
کردند که کسی به اموال و املاک رعیت تعدی نکند بعد از انتظام آنجا بسمت را
بسمت برغمه عودت داده اطراف قلعه را محاصره کرد و آنجا را نیز بسهولت
فتح نموده امارت آنجا را بشاهزاده مشارالیه محول داشته در خصوص مدارا برگ

حاجی ایلبکی بیک و غازی قاضی و خواجه بیک داود و یونس بیک را متفقاً قرار داده
اردوی همایون را از آنجا رفته و خود من بعد از نصرت عازم سمت بروسه بود که در بین راه
به ناحیه اولوباد برخوردند چون تکفور مغرور آنجا بمتانت و استحکام حصار اعتماد
داشت از در عصیان درآمد لهذا غازیان قلعه را محاصره و با آلات و منجنیق حصار
تضییق نموده بالاخره دروازه قلعه را شکسته حصار را فتح کردند و در این بین
تکفور نیز بقتل رسید و بدولت طول حصاری و منابع را به تکبیر تمام مراتع نیز
تماماً متصرف گردید بعد از آنکه سلطان اورخان عادل دار الملک بروسه را وصف
و لوای همایون را فتح کرد دیر قدیمی را که در داخل شهر بروسه بود مدرسه کرده
در خارج شهر نیز عمارت بسیار بزرگی ساخت عمارت در اصطلاح عثمانیان
مطبخ مدرسه را گویند که صبح و شام در آنجا بطلاب و سایر محتاجین و فقرا نان
و کاسه شوربائی داده میشود در اصطلاح ایرانی کارخانه میگویند با این ولایت

از اطراف مردمان بیکار بی عار جمع شده و از خوراک مفت را گرفته و درویشی‌ها
شهرت یافتند و در آنجا وقتی بیکار بودند درویش‌ها رسیده که عدد از آن بیرون مجهول النسب
حیاتی ابدالان مجذوب درآمده سراپا شور و شر شان باطراف منتشر گردید و برای
درهم از برای خوش نشینی بریز گسترده و مریدها هم بسته تکیه‌ها برپا نمود و پاره
اباطیل و اقوال را که مخالف شرع قویم و عقل سلیم بود با اوهام و خیالات مخلوط ساخته
از آن وقت بعد رفتهٔ رفتهٔ هر روز ساده و لوحان را اضلال نموده با این سبب خلق از خیال
کشورگشائی و جهاد افتاده به غیرت عمومیه کساد رسیدند حتی کلام مشهور سفر در وطن
خلوت در انجمن را در دخود ساخته از روی بی قیدی و لاابالیگری لقمه و خرقه را
برگزیده سعی و کردار که عنا و بار باشد ترجیح میدادند این گونه اوهام و جهالت
بی معنی بمرور از آن بالا سرایت کرده بود در اصحاب عقول گرفتار حیرت
و تردد گشته بود مراین ابدالها و درویشهائی که باین مرتبه ابن حوالی را

استیلا کرده بودند از تنزه و تنبه کامل باباالیاس خراسانی و دیگری ...
گذشت گمراه گشته بودند چنانکه یکوقت هم نفوذ طایفه درویش یکتاشیه
در قطعه روم ایلی جاری و ساری گردیده بالاخره چون برخلاف آداب شریعت
و طریقت و حقیقت مرتکب با ارکانات میشدند از برای اصلاح حال ایشان فرمانی
عالی صادر شده بود اما پیش از برای تفتیش و تجسس احوال باباها و عیان مریدان
و جهله با داران و گدایان بی خانمان که از دیار رهنده و چنین لعده بعضی مامورین
معین گشته از هر یک احدی کوت و تفصیل حقشان را سوال نمود آنها که
در جواب عاجزی ماندند زدوده و چراغشان را خاموش کرده خود شان را هم
از حدود ممالک عثمانیه بیرون کرده و از برای ساکنان تکیه‌ها آداب شریعت و طریقت
رعایت و امتثال داشتند و نظر حسن حال و حقشان میرفت نفقه و جیره
معین گشته ماذون گشته و علمان و صول را از روی قاعده و اصول ارشاد
ادمر

و تربیت مانند از آنجمله یکی از خلفای باباالیاس خراسانی و ارادتمند شیخ ابو الوفای
بغدادی بوده و بسبب آنکه با حیوانات وحشیه داشت او را گیگلو بابا یعنی
باباکوزنی مینامیدند در جوار اینه گول یعنی در دامنه کوه کشیش صومعه نشین گشته مشهور
آفاق شده بود چون طرز خودرا لب که از جانب سلطان اورخان منصب میرلوائی
و صاحب طبل اینه گول را داشت مرید ابدال مرقوم شده بود در هنگامیکه مامورین
تفتیش احوال درویش‌ها میکردند شهادت درباب سیر و سلوک گیگلو بابا حسن شهادت
داده چون از بابای مومی الیه با کشف و کرامات نیز مشهود شده بود محبت حضرت
پادشاهی را نیز در حق بابا ابدال کوزنی جلب نمود حتی حضرت سلطان ملاقات
و مواصلت او طالب و راغب شده بود لکن ابدال کیفیت ملاقات را قبول نمیکرد
تا آنکه بمرور ابدال در صورتیکه شاخه از درخت صنوبر در دست داشت وارد
شهر بروسه گردید چون بدرگاه مراسلات رسید سلطان اورخان امر او را

خبر ولفه فوراً حضرت سلطان باستقبال او شتافته بعد الملاقات اعتذار
کی از مزرعه ای اینکه گل را از برای تحفه باو تکلیف کرده لکن موی الیه قبول
نموده تنها یک نارنج دو در دامن کوچکش از برای او نذر قناعت نمود
و شاخه درخت صنوبر را نیز در قرب آب برای غرس نمود راه خود پیش گرفته
رفت چون محل مذکور جای بارگاه است بعد شاخه مذکور تکلیف کرده بعد از مدتی
درخت بسیار با شکوهی شده بابای مشار الیه در شهر خوی که از جد و آذربایجان است
متولد شده در عصر سلطان اورخان بملک روم آمده بعد خودش کلدم خبر سلطان
اورخان از تفتیش و تفحص حال در او لشکر در صحرا ان طول پراکنده شد بعد اهتمام
تمامی داشت او در بسیاری از بابا ها را بقولشان نشان لکن در این بیکاره ها
بابا ها در کسان لعا صداقت نیز رونقی گرفت
در ترکستان شیخهای مشهور را بابا میگویند اما در تبار خواجه خطاب میکنند

حضرت

حضرت حاجی بکتاش ولی قدس سره بکلی از نیز بابا میگفتند از این سبب تاکنون
مشایخ بکتاشیه را با خطاب میکنند در عصر مذکور خلق بمشایخ بسیار حرمت و
اعتبار و میل و اعتقاد داشتند حتی در حوالی کردستان و عراق عجم شیخها پیدا شدند
و هر یکی صاحب سیاه شصت هزار نفر مرید بودند بمقام شیخیت نیز باولاد منتقل شده
و نفوذ روحانیه بسیاری از خلق را تصرف و حمایت میکردند در دستگاه حکومت
عرف مجموع نفوذ و مداخله معنوی هم داشتند چنانکه در کتب تواریخ مسطور است
بعضی از این قلندران بدعوی سلطنت نیز قیام کرده اند لکن سلطان اورخان آنها را
از میان بیگانشان جدا نموده از برای آنهائیکه در حق آن حضرت ظن غیر و طمع

فصل ثالث

مناسبی قرار داده

در بیان تسخیر مملکت روم ایلی که جزو قطعه اروپ است بعد از آنکه
سلطان اورخان با کمال همت و اقدام تفتیش حال ابرالله که قلب آن را قبیری را

که باعث خرابی عالم است در میان خلق شایع ساخته بعد قیام نمود و مغفرت آورد
از سر خلق رفع نمود در اول بهار سنه ۷۵۹ هجریه از دارالملک بروسه کوچ عزیمت از جسته
رایات ظفر آیات را از طرف کمیک بسمت ساحل دریا تحرک داد و اوله ولایجه
امرودلی و حوالی را نیز ضمیمه ممالک ساخت بعد از این ممکنی را نیز که الیوم روم ایلی
میگویند و داخل قطعه اروپاست ضبط و تسخیر نموده رفته رفته این خیال افتاد
دولت امپراطوریه روم را هم بکلی از میان بر دارد مؤرخان که تاریخ دولت علیه
عثمانیه را نوشته اند در این باب روایات مختلفه ذکر کرده اند لکن اقرب بصحت
آن است و خانزاده امور بیک و عمر بیک لیرا و بین بیک و جعفر بیک گذشته از آنکه
هر کدامی از فوجه دار میر لوای لشکر کار مرعی در مواقع متعدده گشتیها تهیه
و تدارک نموده قطعه اروپ هجومها میبردند لکن تا کوزین نام سپهسالار روم
نیز بر ضد امپراطور جنگ و اموله میکردند بنا با شکایتها و التماس امپراطوریس آنا

در

در امپراطور بر مقتضای حمیت عثمانیه غیرت اورخانی بجوش آمده چون در پیش خود
قرار داده بود که از دستبرد تو غازه استعداد مرافقت توفیق حق متوجه استعداد
شده دعوت و التماس امپراطوریس را وسیله فوز و ظفر و فال خیر شمرد زیرا تا تو غاز
در دست باشد از برای حفظ و حراست بندرات و شهرهائیکه داخل دریای مرمره
واقع شده اند هیچ امنیت و اعتماد نیست بهمین جهت ضبط و تصرف تو غاز
از اهم امور شمرده میشد در داخل شدن لشکر عثمانی در بار روم ایلی پولیتیکهای
خوب بکار زده بود زیرا در اثنائیکه سلطان اورخان بخیال فتح و تسخیر آن صفحات
افتاده بود چون کانتا کوزین پدر زن خودش بود و امپراطور نیز داماد دیگر
کانتا کوزین بود مشار الیه کانتا کوزین از برای مغلوب و مقهور ساختن این داماد
داماد دیگری را و سلطان اورخان باشد بامداد دعوت کرده بود از این طرف
امپراطور هم از حضرت پادشاهی استمداد کرد لهذا سلطان به بهانه امداد در

ممالک روم گشته بعد از گشتن قبیح و قال بغداد آنکه اهالی روم ایلی را از
شر بلغاریان حمایت کردن و بیگهای روم را که با امپراتور در مخالفت در آمده
بلغه نیز ترتیب نموده فقراء و ضعفاء رعیت را از اضطراب و خلجان رهائی بخشیدن
دردسر ایشان نیست تا مملکت را ترک و تخلیه نموده در داخل مملکت [illegible] اما
اما حین چون شهزاده سلیمان پاشا والی ولایت قره سی و تیمورتاش و قتاله بیگ
در سمت روم ایلی گذشته بوغاز را هم ضبط نموده در سنه ۷۵۸ هجری شهزاده مشار الیه
جمعی از امرای دیار قره سی مانند اوره نوس و حاجی ایل بگی و حاجی ایلبکی
بیگها را همراه برداشته چون بموقع تیر طاغی رسیدند با عساکر موجوده در فضای
موقع مذکور فرود آمدند شهر مذکور در عهد قدیم بسیار مشهور بوده تا کنون هم
خرابهای معمورهای قدیمه اش حیرت افزای عقول بشریست بعد از آنکه شهزاده مشار الیه
جاهائی را که طالب سیر و تماشا بود از نظر گذرانید با التماس امپراتور مشار الیها

نهانی کاتاکوزین مصمم گشت که بسمت ساحل روم ایلی کند لکن چون این
مواقع کشتیها بندرت یافت میشدند بالضروره از برای آنکه در قرب بوغاز
ممکن شناسی پیدا کنند قدری بیشتر رفتند چنانکه در فصل اول در بیان حال
سلاجقه روم مذکور شد کاتاکوزین که سپهسالار روم و دشمن امپراتور رادار
خود شده بود و سر اعلان استقلال داشت چون خبر گرفت که عساکر عثمانی
خیال دارند با امپراتور پالیولوغ متحد شده [illegible] یکی از دختران خود را
با هدایای چندی بحضور پادشاهی عرض کرده و این مناسبت امپراتوری را
تحصیل نمود لکن یکسال بعد از این حادثه سلطان اورخان بقصد ملاقات کردن
با کاتاکوزین به شهر اسکدار رفت [illegible] سلیمان پاشا و مراد خان و قاسم چلبی
باشند با چند هزار سوارها و پیاده برداشته وارد اسکدار شده و از طرف هم
کاتاکوزین با دسته حشمت رومیانه بسمت اسکدار گذشته بعد از ملاقات

با سلطان اورخان در یکجا بطعام خوردن نشسته شد و شاهزادگان نیز در علیحده
نهار خوردند بعد از آن کاتاکوزین بسمت اسلامبول برگشته سلطان اورخان
نیز عنان توجه را بطرف ازنیق معطوف داشت چون وقوعاتی که در فصل این
سه دفتر ذکر نموده‌ایم تتبع و مطالعه شود بخیال تسخیر قطعه اروپ افتادن عثمانیان را
[illegible] احساس تخمین میتوان کرد یعنی بعد از آنکه فرنگان اسلامبول را گشتند
کردند بسبب تنزل گشتن امپراتوری روم [illegible] تا کلیبولی و بوغاز داردانیل
در بوغاز چناق قلعه باشد گرفته الی سلونیک جمیع قری و قصبات و شهرها پایمال
تعدی فرنگان شده از یکطرف هم بلغارها غلبه و تجاوز مینمودند زیرا در آن عصر میان
حکومت بلغارستان و امپراتوری روم منافرت عظیمی موجود بود و از این جهت
زوال و اضمحلال یکدیگر را در هر صورتی از خدا مسئلت مینمودند و بلغارها با دشمنان
رومها در میان ما اعدای بلغاریان همیشه اظهار دوستی و یگانگی کرده کمک میکردند

در این اثنا چون دولت امپراتوری بسبب هجوم و تعرض فرنگان رو باضمحلال و زوال
نهاده زیرا از طرفی هم بلغارها ولایاتی که در اطراف داشتند بضبط و تصرف عثمانیان
در آمده بود نفوذ و اقبال امپراتوری که در آن عصر جالس تخت اسلامبول بود منقلب
و قرین ادبار گشته در صورتیکه بر امپراتور واجب بود که در دفع عدوهائیکه برعیت
و ولایت [illegible] با اتحاد و اتفاق با بندگان و [illegible] داخلیه شان را حفظ
کنند که متحمل این جبر گشته بعضی هم در اتحاد کلیساهای شرق و غرب اهتمام
نموده و پاپاها با کلیسای غرب متحد شده را جایز دانسته اتفاق با اهالی بلغار را
مصلحت میدیدند و برخی هم حال حاضر را حفظ نمودن و با گروه متفقه [illegible] در
مرارت و تعلق در امور آن را ترجیح میدادند و باین طریق ارکان دولت از اداره
امور خارجه و داخله عاجز مانده تن بمحو و انقراض داده بلکه امرا و والیان
ولایات که از جانب امپراتور نصب شده بودند نیز چون صدمات متوالیه دولت

بزانتین را که دولت متبوعه خودشان بود شاهره میکردند از تابعیت دولتی
که توانند نفوذ و تسلط بیگانگان را منع و دفع نمایند عار نموده هر کس برادر حلقه
فرمان کشیده در جسم دولت یک سقام طبیعی عارض گردیده بود لهذا مصداق
مصائب قوم عند قوم فوائد این ضعف و فتور که به بنیه حیثیت دولت روم
مستولی گشته بود از برای عثمانیان که محتاج توسیع مملکت بودند فرصت وسیله شد
زیرا اساس سلطنت عثمانیه در یک سمتی از مملکت اناطولی که در قطعه آسیا
واقع است تأسیس شده بود که آن سمتهای قطعه اروپ را که بروم ایلی اطلاق میشود
ضبط نمودن و بوغازها یعنی مدخلهای بحر سیاه و بحر سفید را همیشه در دست
داشتن کلید دوام و بقای دولت بود و این قضیه را عثمانیان خوب فهمیده بودند
و این را هم دانسته بودند که تا بوغازهای بحر سیاه و بحر سفید و با آن اراضی
قطعه اروپ در دست نباشد بطور دلخواه توسیع مملکت نمودن و در میان ملوک

بعد

اسلامیه دغدغه اظهار وجود کرده به دعوای تفرد و استقلال برخاستن غیر
ممکن است

اما حضرت سلیمان پاشا با گروه دریا شکوه ابو الحجی خود قرار داد
که از جای مقابلی از نقطه بگذرند که از برای عبور به مملکت روم ایلی نزدیکتر است
و جمی جک میگویند که الان معروف بویرانچه حصاری است لهذا در میان
جنگلها پنهان شده مشغول تهیه و تدارک کشتیها گردیدند لکن چون کشتی حاضر نیست
نیامد و از برای کشتی ساختن هم وقت نبود از جنگل چوبها بریده از پوست گاو
نیز مشکها تدارک کرده پر باد نمودند و دو قطعه کلک که اروپائیها صال
میگویند بستند و یک شب واجه بیک و فاضل بیک نام دلاوران با شصت نفر
غازیان رجال اهالی که گذشته را کشتی رفت و در سمت مقابل پیاده شدند
و در قرب حصار جمی جک در میان باغات کنار دریا ماندند تا اینکه او کار را

جستجو کردند معلوم شد یکی از رعایای شهر از سمت حصار رو بطرف باغات میرود
که عثمانیها مرقوم را گرفته خواستند تفتیش نمایند بیچاره جان خود را نگاه
داشتن احوال دید از آنها التماس کرد که مرا نکشید من نگاهبان شما میشوم
آنها نیز از کشتنش گذشته او را رهنما کرده در آن ساحل ... اوله بودند
... نزد سلیمان پاشا برده کیفیت معموریت شهر حصار و لشکرگاه و مأمن
مناسب بودن آنجا را بعرض رسانیدند
از تاریخها که وقایع جلیله دولت علیه عثمانیه را ضبط و تحریر نموده‌اند بما که
و مورخین و وقایع‌نگار و نوشته‌اند بر در رجحه اند تنها آنچه دیده و شنیده‌اند
ثبت نموده پاره از رجیف را نیز با وقایع صحیحه ممزوج کرده‌اند چنانکه از
آنگونه تواریخ تا ما مقصود و مطلب بدست نمیآید لهذا در صورتیکه حمیت غیرت دولتی
و ملیت ام را راضی نمی‌نمایم و فقرات زائده را بجهت تحریک و تشویق نگار

متعصبین

متعصبین اروپ اهالی و علما نموده طرح و اخراج کنیم امروز در بیان
احوال دولت علیه از تاریخ جامع بهتر تاریخی در دست نداریم حتی در مشهورترین
کتب تواریخ عثمانیه آثار قدیمه و خرابه‌هائی را که در قرب قپوطاغی در موقعیکه
از ارزنگا حصاری میگویند واقع است بعضی قصر بلقیس و پاره‌ای ایوان سلیمان
گفته‌اند و حال اینکه حضرت سلیمان ع در ارض فلسطین و بیت المقدس ساکن
و نفوذ و استقلال آن حضرت از سمت بحر احمر تا افریک و پاره‌ای نواحی هند
ممتد بوده است و تفصیلات آن در قصص و تواریخ مقدسه مذکور است بنا علیه حضرت
سلیمان ع گاهی بحوالی روستان نرفته‌اند بلکه آثار عتیقه مذکوره از بقایای
زمان رومیان و رومائیان است زیرا مواقع مذکوره در عهدهای قدیم بسیار
معمور و مشهور بوده‌اند و مجمل اسباب مرجحه غیرت و اهتمام مرا در عثمانیان در
فتح و تسخیر مملکت روم ایلی معروف در فقره بیان نموده کتاب خود را

از جهات و بی‌سببی که کرده‌اند مشهور گشته‌اند و مکرر در جنگها که سلیمان پاشا
در کنار دریا تفرج میکرد نظرش بسمت مقابل افکنده گفته است که راه چه میشود
بطرف مقابل عبور کرده کفار را از دم تیغ بیدریغ گذرانیدیم و حال
دیگر شاهزاده شارالیه اینجا را از اول ملاحظه کرده بود و در ربط تسخیر قطعه اروپ
چه منفعتها حاصل خواهد شد لکن حیف فوت و ضعف غفلت کرد تا جهان
انگار صفحه بیان میکنند فتح روم ایلی را از اول تصمیم کرده بوده لکن
مرقوم اختصار کلام ما باز بیائیم بر سر مطلب چنین غازیان یکی از اعیان
جمیع جنگ را از ساحل مقابل گرفته بحضور سلیمان پاشا در ساحل اناطول
منتظر خبر جیری بود درآوردند شاهزاده شارالیه بعد از آنکه شخص مرقوم خلعت فاخر
و انعام وافر مرحمت فرموده بمصداق الانسان عبید الاحسان مرقوم را
بخود دلگرم و مطیع ساخت با او وعده کرده اگر در خصوص فتح و تسخیر قلعه دلالت

و را نهان

و را نهانی کنند بعد الفتح در داری قلعه نیز بعهده او واگذار خواهد شد مرقوم متعهد
این مطلب گردیده اول بهار در ماه صفر المظفر سنه ۷۵۸ تکرار و قطعه جال یعنی گلک
ترتیب داده با یک فروند کشتی موجود بود شاهزاده شارالیه با هشتاد نفر دیروایت
ولیت نفر مردان جنگ آور ترتیب داده بساحل مقابل گذشته در موقعیکه معروف بکمار
و پی بینی با قلعه بود کنار در آمدند و در نزدیکی قلعه در پشت تپه زیبی زیر پنهان
شدند زیرا در آن حوالی بهتر از آن جای بنا سبیکه پیش برود از نظر اهل قلعه پنهان
بوده نبود و از برای تحقیق احوال اهالی آنجا و روی یاد همراه ایشان بود بقلعه فرستادند
شخص مرقوم بعد از تحقیق و تجسس برگشته خبر آورد که چنین مرسوم بهار و هنگام درو
رسیده است اهالی شهر همه بباغات و مزارع رفته از برای محصول جمع کردن و دسته
دسته بهر طرف متفرق شده‌اند و درون حصار از اهالی خالیست چون این مطلب محقق
شد شهزاده از اره با غازیان و دلیران رو بحصار نهاده در اندک زمانی

انگار فتح و تسخیر نموده لکن از صدمه جان و مال ایشان متعرض نگشته بهانه قلعه را
فتح و بر برج و باروی آن علامت عثمانیه را رکز کردند و مردی رومی را نیز که
دلالت و خدمت کرده بود با انعام و التفات نواخته او را نیز در اهالی که در صحرا
متفرق بودند روانه ساختند که عفو و امان سلیمان زمان را با ایشان اعلان
نموده همه را با وطان خودشان برگردانند و راه گریز را گرفته فراریان با این
تقریب تماما بخانه‌های خودشان عودت کرده هرکس بجا بجا مطمئن و تشریح ارام گرفتند زیرا
شهزاده شارالیه بعد از فتح قلعه جمیع جنگ که در برابر حصار میکوبیدند و جهاز از وجوه
اهل را برگردانیدند و دخل و تعرض بعادات قدیمه ایشان نکرده به پیروان
مرحمت و بمعتبران ایشان رعایت و حمایت فرمود بعد از نظم و نسق شهر قدری از
رومیان انگار را برفاقت چند نفر از غازیان نامدار بکشتیها نشسته در آن لنگرگاه
موجود بود سوار کرده بساحل سمت اناطول فرستاد که مژده فتح و ظفر را

به

به بقیه عساکر که در آن طرف منتظر خبر بودند برسانند در مدت سه روز سه هزار نفر
اهل اسلام بسمت ساحل روم ایلی عبور نموده در حضور شاهزاده سلیمان پاشا جمع شدند

تاریخ فتح این حصار اهل اسلام ایجده

دفعه بمملکت روم ایلی و از قطعه اروپ است عبور نموده‌اند شش دفعه جهت غزا بهما
قصدا گذشته لکن در هیچ دفعه در آنجاها ثابت و پایدار نمانده‌اند فقط در
این دفعه هشتم در دور هفتم ماه صفر سنه ۷۵۸ عبورشان اتفاق افتاده و از آن
تاریخ تا کنون در این تاریخ نوشته شد مملکت روم ایلی و بلغارستان و ارنودستان
و بوسنه و هرسک و صربستان و افلاق و بغدان در تحت حکومت آل عثمان
بوده است ولیکن در این تصویب اینکه ممالک مزبوره منقسم بچند ولایت است
و چقدر نفوس را شامل است و احوال هر مملکت در آنجاها سکنه نرخ و تعداد
خواهد شد

تنبیه   این شش دفعه و عثمانیان بسمت روم ایلی عبور نموده‌اند
بقصد حرب و ضرب نرفته‌اند هر وقتیکه امپراتورهای روم از بلغارها و فرنگها
تعدی و تکاور میدیدند از سلاطین عثمانیه استمداد میکردند ایشانهم بالطلب اینها
بان سمت گذشته همینکه کارشان تمام میشد باز بطرف اناطول بر میگشتند
اما حالا پس از آنکه حصار مذکور بهمت سلیمان فتح و تسخیر و عساکر اوزانی دران
جایگیر شد چون شاهزاده سلیمان پاشا قره چنی و از برای آنچه توجه نمود
و تمام بهادران را با جولیت نفر دلاوران غزات امر و اشارت کرده
بود در بر اسبهائی که در داخل حصار بودند سوار و به لنگرگاه آنچه لیمان الغار
نموده کشتیهای اهالی انجا را از غرق و تلف نا یندشار البهم [illegible] بحر
حرکت کرده جمیع کشتیهائی را که در لنگرگاه مذکور موجود بودند غرق و اتلاف
شام بار بحصار جیمی تک عودت نموده‌اند در بعضی تواریخ نوشته‌اند واجه بیک

اما هرک

و فاضل بیک مامور این خدمت شده‌اند خلاصه شش روز بعد از عبورشان بساحل
روم ایلی چون شاهزاده از برای فتح و تسخیر شهر یکه ایاشلونیه میگفتند مصمم گشته
بود هنگام شب اجه بیک و فاضل بیک چند صد نفری از غازیان از قلعه جیمی تک
حرکت نموده قریب بصبح بود که بزیر دیوار قلعه شهر مذکور رسیدند و منتظر بودند و از حصار باز
شود لکن چون زمان توقف نمود و هرچه بیشتر در خارج قلعه میماندند امر تسخیر گرفتار
عقده تصعیب و تاخیر میگشت و بعد محتاج تدارکات عظیمه و همت جسیمه میشد بدیرای
افتادند که از دیوار قلعه بالا رفته و غفلتهٔ دربانان را گرفته دروازهٔ قلعه را بگشایند
لهذا فورا شروع کردند نردبان بدیوار قلعه گذاشتن و میخها کوبیدن و بر بالای
یکدیگر سوار شدن تا اینکه از دیوار بالا رفته بهمان طوریکه تدبیر کرده بودند دروازه
قلعه را گشودند و جمیع غازیان داخل قلعه شده هنوز اهالی در بستر غفلت خواب راحت
میکردند که ضجیر نفیر مسلمانان همه را سراسیمه از جای جنبانید و اگرچه هرکس

مضطرب الحال بتجسس احوال بهر سوی شتافتند لکن چون دیدند که کار از کار
گذشته بغیر از تسلیم شدن چارهٔ نمانده است ناچار دربست و پای غازیان
افتاده امان طلبیدند اما تیغ انتقام را در زیر دامن حیلت پنهان ساخته
کار را بوقتش حواله نمودند بعد از آن شهزاده عالیجاب سلیمان پاشا کامیاب
امری صادر فرموده مال کسی را بغارت و اولاد و اهل را باسارت نبرند
و صورت حال اهالی را که از صدمه هجوم غازیان شهبازمثال قرین اختلال
شده بود لفا لطف عدل و داد انتظام داده حصار و نواحی حول و جوار را ضبط
و بمالک اسلامیه ربط نمود

چنین مسموع اهالی بیغا و قره سی و ایدین ایلی رسید که مملکت روم ایلی باین
سهولت فتح و تسخیر شده است فوج فوج مانند تلاطم امواج شروع کردند از سمت
اناطول بطرف روم ایلی عبور نمودن و در اندک زمانی بیشتر از ده هزار نفر از آنها

بمکر

ملک مذکور مهاجرت و اختیار توطن کردند بعد از این احوال فتح و تسخیر گلیبولی
نیز از لازمه حال بود زیرا شهر گلیبولی در یک موقع بوغاز بحر سفید واقع شده است
و جمیع کشتیهائیکه از بوغاز مذکور عبور و مرور میکنند باید از آنجا از دو قره بحر بایند
مناسبت در زمان قدیم نیز بندر مذکور از معمورهای مشهور بوده است مع الخصوص
امپراتورهای روم بموقع مذکور بسیار اعتنا میکردند بنا بروایاتی که در کتب تواریخ
قدیمه روم مذکور است شهر کالی پولی در الان معرفا گلیبولی میگویند پانصد سال قبل
از میلاد عیسی علیه السلام بنا شده است   اما حالا شاهزاده کامکار اجه بیک و فاضل بیک
نامدار را سردار چند هزار سوار کرده بلزوم تسخیر حصار گلیبولی مامور ساخت و خودشان هم
قصدشان این بود که چند هزار جیوش جوشن پوش برداشته بقصد تاراج نواحی تکفورداغی
و بلغارها بروند لکن در اثنائیکه اجه بیک و فاضل بیک حصار گلیبولی را محاصره کرده
بودند سلیمان پاشا خبر دادند که چون سردار قلعه (کوکوز) که کالوکوز نام داشت

با سردار حصار کلیبولی خویش داالی هر دو حصار هم مذهب و هم کیش میباشند
خیال دارند کمک حاضرین بیابند لهذا شهزاده شار الیه ارسمیتکه عازم بود
تحویل نیت کرده مع الفصله بر سر حصار کوکور هجوم برون را مناسب شمردند
و چنانکه مصمم شده بود بر سر قلعه مذکوره یورش برده قلعه را تسخیر و سرکرده اش را
اسیر نموده فرمودند او را در مقابل حصار کلیبولی بدار کشیدند سرکرده حصار مذکور
تمغور محصور از این معامله مرحشه مضطرب و هراسان گردیده بالضروره اعتراف
قصور و طلب امان نمود چون مطلب بعرض شهزاده غیور رسید رخصت ارزانی
فرمود که مال و منال و اولاد و عیال خود را برداشته بهر جا که میخواهد برود
تمغور از این مرحمت شاهزاده مسرور گردیده درخواست کرد که او را بگذارند
باسلامبول برود لهذا او را با اتباعش بر دو فروند کشتی سوار نموده بسمت
اسلامبول فرستادند و عساکر عثمانیه حصار را به تصرف خود درآوردند این
نفر

قضیه در سنه ۷۵۸ هجری روی داد چون احمد بیک در آن حوالی بسیار تکاپو کرده بود
نواحی مذکوره را هنوز احمد او و واسی یعنی صحرای احمد میگویند
بعد از آنکه قلعه مذکور مسخر گشته و اهالی شهر از مسلمانان پر شد مبلغی
والده ... ... تمام معاملات را نیز ضبط و استیلا نمود شهر تمغور
داغی را نیز ضمیمه ممالک اسلامیه کردند شاهزاده سلیمان پاشا در ضمن
عریضه که صورتش در زیر مسطور است مراتب را بنگاه کیانی پدر بزرگوارش
معروض داشت صورت عریضه
سلیمان پاشا بحضور پادشاهی بدرگاه عالی و بارگاه متعالی
معروض میدارد که برکت دعای خیر پدر و تمام خداوندگاری اعزاز
انصاره هرگونه تدارکات حصار کوکور و کلیبولی دیده شده بعون الله تعالی
هزار دارای انجا بقدر شان مرحب و علیق مقرر گردیده بعد از قید دفتر

و دیدن سان در اثنائیکه با یک سواری زیر دست مردان ایل که دام غره
باطراف اسلامبول رفته قلعه چکمجه را محاصره کرده بودیم از جانب قدوة
الامراء والعظام اورنوس بیک زبر قدرته که باطراف قلعه کشان رفته بود
با قاصد مخصوص خبر رسید که اهالی دیمتوقه اخذهم الله تعالی با بیکانه در
اثنای کمک و برو خیال فاسد شان این بود که و بر ما بریزند
لهذا اویلو و تکیت تاش را با هزار نفر سوار بسمت برغوس فرستاده
اورنوس بیک نیز تعلیقه نوشته شد که به نیبانی مرقوم یعنی بکمیت تاش
ملحق شود یاری باری بعد از انکه شار الیهما باهم ملاقات کرده بودند
در اطراف حصار برغوس تدارکات کلی دیده در دشتکه ... والسلام
حاضر و مهیا بودند در روز پنجم ماه شوال سنه ۷۵۹ دیمتری رشتوان
که از بیگهای اندر ... تبه همراهی بیک دیمتوقه بوده دیروز در حینی که
معلوم

میخواستند غفلة بر سر ایشان بریزند اورنوس بیک و تکیت تاش خبر گرفته پیش از طلوع شمس نشسته
و از بیگان فرجهمر را با عده از غازیان بجای خود گذاشته خود سر صد فرصت الله را نگاه
دشمنان نرم وقت سحر بسر فرجهمر ریخته در میدان جنگ تکاپو میکردند و غازیان مجتمع از
نور خو بیرون جسته از دو طرف کروه عده دا نیز در میان گرفته و کلی بانگ محمدی را کشیده
الله الله گویان مانند شیران ژیان که بر رمه و یا گرگان گرسنه در گله غنم حمله
برده اند تا انکه اعدای نابکار را از دم شمشیر آبدار غازیان چون خوار زار راه فرار پیش گرفتند
و تار و مار گشته اند معلوم شد است که پنجصد سر کفار خاک هلاک غلطیده و بیشتر از دولت بعز ابر
بکیر افتاده و کمکهاشان نیز با زخم کاری از ده ها فرار ترک جان به سماحیات نموده بدرک واصل
شرف عزات سلیمان ما با ... خدا گفته این بنده درگاه ملحق گشته و در ایام
سراپرده و هرا باستحباب بنده ... قرجهمر بدرگاه عالی ارسال و از برکت خیر دعای خجسته
امیدوارم زود بشرف بندگی ... از جانب تمغور امر الله تمغور امر الله دوست برابر ...

اگرچه حضور خداوندگار تیچاب امده و جدال حربیه که قهر است و تضرعش متعدل افتاده در باب بیت
کشیدن از محاصره بتوسط نونه که پادشاه فرمان جوکانه دار و کردیده و در این باب از جانب تکفور رایها
نزدیک با امیر بعد چون برقوم بحضور خداوندگار را زر دراعلی و دامره انکلیه حرکت منقصه نسبت و متوقفه
عزیمت کردیم جناب حق عاقبت را بخیر کناد تا بطرف شده شده تیستان در موقع اما رود سیحون و
نوجوان توقف خصوصی اگر خدا خواهد به پهلوی تا خیر و تردد تجویز نخواهد رفت مراتب بیابه سرپر عالی
عرض شده ها فرمان هوس بعض عثمانیه است انتقاد کتیر سلطان ودیعه کرها امده نیام بر ده سعادت این
امده به جنات نفس گان بر ولته امده رومکوی امپراطور روم است یکی از شهرترین والیان و سرداران آنجا
باید شده با آنکه مرادا و ایکها امده بیکها شهزاده نه اند معروض است از نظام عالی سلطان ناصر الدین
فرزند جلیل القدر تکافو و سپهسالار علیم مقدار الموید من عندالله بهرام سلطان شاه جلال الدین حیدر قلی کامه ...
معلوم با دکه مورخان شاه تیمور قرهچیعر ورصدی گشت برایکاه و بعضی سرکون درجای زمان در سنه ... تکجی
یکبیت با شکر توجه شد ارتیکا و ابو بکر ... رسنی و تسلم درانجا شارامیش ها و ارباب او و از بیت بشهر عثمان دادم

هرجایی را که بخواهد از برای وقف به او تملیک نمودم و از برای تو نیز یک قبضه شمشیر
مرصع و چهار اسب کارامد مع یراق و چهار خفتان و دو جبه فراجه ارسال داشتم
و بغیر از این با جیبی ثواب نفقه ان نیز از برای خلعت ارباب نمودم که به بیکها داغنا بیکه
بهمراه است سپرده اند و در جائی که فرصت است بنفقه بعنایت الله در تسخیر المونقه
تاخیر ننموده از اعداء آنکه امده سکونیه نیز ما خافی نیکوی و خبردار این واوبودیک اگر تسخیر به او
رجعت شد با لشکری کافی بسمت قرق کلیسا عزیمت که بتوفیق الله تعالی اگر فتح کند بجوش
توجه نمود و لا سبب تراحم کشتیهای ترکونیرها که از معبر کلیبولی عبور سکینه گشته بود
جهاد باده سکه در دست داده شمع تعالی و از برای قدوة الامراء حاجی الیاس بیک نیز یکجوب
فراجه و جبه و دو راس اسب کارامد مع یراق ارسال شده با ورب تعالی دلگرامی دمونقه
ارزدی تضرع به جزیره رضی شود حاجی الیاس بیک نیز با اوبودیک به سمت قرق
کلیسا رفته در تسخیر الحیعی نمایند دلگرامی دمونقه در جنگ ی بیفشارند

تاکار آنجا را با نجام رسانیده بجای دیگر متوجه شوی و مضمون این (بیتی)
یعنی نامه عمی تعالی تحریر ا در اوائل محرم الحرام سنه ستین و سبع مائه ۔
بعد از آنکه سلطان اورخان از فتوحات عظیمه که فرزند جلیلش سلیمان شاه در ولایت
روم ایلی کرده بود اطلاع بهم رسانید علی رغم رقبای خودش که ممالک سلجوقیه را در میان شان
تقسیم کرده بودند از قبیل بیکهای کرمان و ایدین و قرمان و غیرهم محض فخریه بشارتنامها
نشر نمود که صورت انها در مجموعه منشات فریدون بیک مسطور و مندرج است از
برای شهزاده سلیمان پاشا از جانب پدرش تشریفات شهریاری و صیتی کرده فرزد
فرستاد تا منشور عالی در مواجهه همه خوانده شود و خلعتها را نیز به اصحاب شان توزیع و تقسیم
نموده و حصار بولایر را که خودشان فتح کرده بودند دار الملک قرار داده امرای
جنگ ازما را بسمت بسمت مامور ساخت که در این اثنا خبر رسید که حاکم ازیر ایدین بیگ زاده
امیر با کشتیهای بسیار در خلیج کندکاه شده است سرشار الیه را طلبیده با او ملاقات کردند

بعد از آن امور بیک چند فروند کشتی و ده هزار نفر از غازیان را برداشته بنا بالتماس
کانتاکوزین بسمت موره که در قطعه روم ایلی واقع است رفتند در موقعیکه الان به امور بیک
یوقوشی یعنی باهور امور بیک معروف است با بلغاریان محاربه سختی کرده منصور و مظفر
گشتند و دشمن را در صحرای تنگ شهر بکوبها فرار داده ارچنانچه نیز اسرا گرفته قلوریه را
هم تاراج کردند و در آنجا چند روز ماندند بعد به ارادی وطن هنگامیکه عازم از سیر بودند
در دریا بطوفان شدیدی برخوردند سمت بولایر افتاده دارا بحضور شهزاده
دفعه را عرض کرده استدعا نمودند که اگر رخصت ارزانی شود به وطن مراجعت نمایند لکن شهزاده
مشار الیه انها را اقناع نموده از رفتن بسمت اناطول منع کرد و فرمود که در ایجاد ایده
قرب حکمت یونان است با کشتیها مشغول محافظت سواحل روم ایلی گشته ابحار را
در تحت محاصره دریای نگاه دارند و شهزاده سلیمان پاشا ممالکی را که در روم ایلی فتح
و تسخیر کرده بود بموجب رای و فرمان سلطان اورخان در میان امرائی که همراهش بودند

تقسیم کرد یعنی عثمانلی قلعه‌بولی و حصار بولایر را با دارالملک قرار داده حدود را تا دیمتوقه

وسعت داد و از چورلی تا جزیرهٔ بولایر را بوزیر عجلان بیک که امیر دیار عجلان بود تفویض نمود

و جاهائی را که منسوب به اجه بیک بود بخود موسی اله احاله کرد در سالیکه حوالی مرکوره

فتح شد زلزلهٔ عظیمی واقع گشته اکثر شهرها و قصبه‌هائی که در آن نواحی بودند خراب

شده بود و نیز شایع گردیده بود که عساکر عثمانیه از برای آنکه روسیا را از زمین معارضان

خلاص کنند بآن سمتها آمده اند و چنانکه از نامهٔ همایون مذکور فهمیده میشود کانتاکوزین دوان

پالیولوگوس هرچه از حضرت پادشاهی التماس و نیاز کرده بودند که عساکر عثمانیه را تکلیف بعودت نمایند

عودت بدهند تفصیلش در ضمن بیان احوال کانتاکوزین مذکور است پس مختصر شود

روزی از روزها شاهزاده سلیمان پاشا بقصد صید و شکار در صحرا گشت و گذار میکرد که ناگاه

از پیش رویش قازی حرکت کرده قدری از طرف تر نشست چون حضرت

شاهزاده قصد آن کرد قاز باز پرواز آمده قدری جلوتر رفت القصه قاز بهمان

سوال

سوال اندک اندک پرواز میکرد و باز می‌نشست و شاهزاده نیز بشوق آمده

از تعقیب مینمود و چون آنجا با باطلاق و نیزار بود پای اسب شاهزاده بگودالی

فرو رفته در غلطید و شهزاده فوراً خود را از اسب در انداخت که از قضا سرش

به پاره سنگی خورده همان آن شاهباز روحش بعالم قدس پرواز نمود و چون خدم

و حشم رسیدند و ولینعمت خود را بآن حال دیدند ناله و فغان و زاری و جامه چاک

دریدند و نعش آن ناکام را به بولایر نقل نمودند چون خبر فوت آن زینت افزای

تاج و تخت شاهزاده بر گشته بخت شایع گشت جمیع مردان ملک و لشکری با

جگرهای پر داغ بدرد فراق خون دل از دیده ها فراخ نمودند نغمه زنان و ولادت

هر روز اطراف بارگاهش را احاطه میکردند و آه آتشین را بر رواق چرخ برین افکنده

با ناله و انین سیل خونین از دیدگان جاری ساختند و قلب مطهرش را در قرب

عمارت تاره بقهوای (بیت) قتنه کیردی اولغانلیچی

دون وکون دین الچون غزانلیچی که مضمون این بیت فارسی است

بهرام که گور میگرفتی همه وقت دیدی که چگونه گور بهرام گرفت در مرقد منور

و مشهد معطرش دفن کردند چون در اوایل سنهٔ ۷ اقوال آن فرد سپهر سعادت شایع گشت

اعدای دین بغیرت آمده همت بر این گماشتند که مسلمانان را از قطعهٔ روم ایلی

بیرون کنند لهذا اردو سیان و بلغاریان و افلاقیان و صربیان اتفاق نموده بقدر بیست هزار

نفر رومی بسر کردگی حیاتقالیا شانر که شصت فروند کشتی سوار گشته با دو بگشایی عزیمت کردند

و در این اثنا بمسلمانان خبر رسید که گروه اعدا با سی فروند از ارال گذشتند القصه این گروه

پانزده هزار نفر قشون در موقع سیدی قواق بیرون بر زیدن جای تورله تقرب کرده

باقی نیز با پنج هزار نفر را در نزد یک کلیبولی در یک موقع مناسب بجای خوانده رنجه

این خبر از برای مسلمانان موجب اندیشه و اضطراب گشته بعضی از آنها ترک دیار را

مناسب میشمرد و پاره فرار اختیار نموده گردی را یشان بجنگ قرار گرفت لکن

بالاخره همه بر سر تربت شهزادهٔ شهید رفته از روح پر فتوح او استمداد نمودند

و پس از آن بعچ جنگ را ترجیح داده و همچنین هم کردند بنکامیکه گروه اعدا عمارات

اسلامیه را که در ناحیهٔ تورله و سیدی قواق که در نزدیک بولایر واقع است آتش

زدند و فوج فوج مانند موج رو بحصار بولایر نهاده از هر جای رو به بالای آمدند

اجه بیک و فاضل بیک و حاجی ایل بیگ و اورنوس بیک و سایر نیابشیان یعنی

سرهنگان قشون را از برای حرب ترغیب و تشویق نموده از سینهٔ جنبه‌های بولایر

رو بالا گماشتند در جنبه‌ها ترتیب صفوف داده منتظر حرکات دشمن بودند

که ناگاه از فوج گروه دشمن از هم گسیخته نعره بخود رو بعقب گریختند از عثمانیان بانداز

چند هزار سوار از برای تحقیق این کار ایشان را دنبال کردند دشمن چنان هراسان

فرار میکرد که عثمانیان همه را در هم شکسته بدریا ریختند و غرابت در این است که از آن

بدگمانان متوهم بود که چو کالانتیغی به زنی در اندر نهر اران سرها مانند گوی در میدان

مضطبید ند و اکثری بیشتر از آنکه در نبرد مردان بجولان درآیند از اسب نوکر
گردیدند در این قضیه مورخین بالاتفاق حالات غریبه را که در آن واقعه روی داده
از قبیل اسرار شمرده اند و چنین روایت کرده اند که رومیان بعد از آن گفته اند آن کسانی
که بر اسبهای سفید سوار بودند و ما را تعقیب مینمودند چه شدند هیچکدام از آنها را در اینجا
نمی‌بینیم آن جوانیکه سرکردهٔ ایشان بود نیز دیده نمی‌شود از این سخنان شان معلوم میگردد
که آن حالت غریبیکه بی آلت و وسیلهٔ ظاهری مشهود گشته است حقیقتی داشته است
و از جانب غیب مردان بامداد شان رسیده اند لهذا اکثر حق را بجای آورده از
برای روح شهزادهٔ شان رالیه فاتحه خواندند و این قضیه یعنی افول خورشید قبل
شهزادهٔ اعظم سلیمان پاشا باشد غالب آمدن بر اعدا اتمام و سرور تمامی بود
که عثمانیان روم ایلی بدربار شوکت قرار عرض کردند جمیع مورخین بر این متفقند
که روزی شهزادهٔ مغفور میان جمعی از غازیان که عازم رکابش بودند چون از اسب
افتاد

فتح و تسخیر روم ایلی و استقرار یافتن اهل اسلام در خطهٔ مذکوره سخن بمیان آمد
حضار در اثنا تکلم هر کی عهد و پیمانها میکردند و میگفتند تا حیات داریم عمر خود را
در جهاد و غزا صرف نموده اولاد و اعقاب ما را نیز بمسلک غزاها تشویق و در انجا
خواهیم کرد شهزادهٔ شان رالیه نیز فرموده بودند که اگر من در راه غزا شهید شوم جسدم را
بقرب تربت اجدادم نفرستید بلکه در اتصال همین حمامی که اینجا بنا کرده ام
دفن کنید سابق بر این هم شرح شد که عمارت خیر الخانه را که بنا و اگر دشمن برد
هجوم بیاورد این غازیانی که با من هستند بطرف ساحل مقابل یعنی بسمت اناطول
برگردند بمدافعه و مقابله پای بیفشارند از وقت حکمت مولارا شه کیشنه
آن شهزاده جوان ترک چون با خلوص قلب و صفای نیت این بیانات را فرموده
بودند که فی الحقیقت رمانی الضمیرشان را اظهار کرده اند حضار همه اول لب تحسین
گشوده و بعد متفق عرض کردند که خدای تعالی وجود ترا دور کرده کیست را از سر ما کم نکناد

همهٔ ما ما در راه مراد تو که غزا است جان میدهیم و همه عهدهای موکد بستند
و چون میدانستند که مغفور از برادرش سلطان مراد قدری انفعال بهم رسانیده است
از آن نیز ادعا کرده بعد سلطان اورخان غازی چون بجهة عدل و دادش بلاد اسلام
را آباد کرده بود در اناطول و روم ایلی نام و شهرت تمامی داشت و بهای همت بلند خویش
بلادیرا که در حوزهٔ حکومتش بودند زیر پر گرفته حمایت و حراست میکرد و لیکن بیست و چهار
سالگی بسریر پادشاهی بر آمده سی و نه سال ایام حیات و سلطنتش بود در ارلش
در بروسه در دیر قلعه واقع تربت او است این حکمدار سنهٔ هفتصد و شصت و
سه سال در سایر تواریخ ما اشتهار رسانیده اند سلطان شان رالیه اغلب اوقات شبکلاه
زر دوزی بر سر مینهاد و بالای آن پارچهٔ سفیدی می‌پیچید شهزادهٔ مرحوم سلیمان
پاشا نیز تاج کلاه را پسندیده بود بجهت محبتی که به سکهٔ شریفه یعنی تاج
مولانا جلال الدین رومی داشت همیشه اهل علم را حرمت میکرد و دارای غزا را
دوم

وجهه الله برافراشته بود و نسبت بامرا و معتبرین و متحیزین علما و رتبهٔ توقیر و حرمت
میکرد و انعام مینمود در شهرهای بروسه و ازنیق و ازمید مسجدها و مدرسه ها بنا نهاد و
عمارتها یعنی خیر الخانهها انشا کرد و اوقاف بسیاری باقی گذاشت در دم نزع
سلطان اورخان پدرم بایزید که از صلب شهزادهٔ مرحوم شان بوجود آمده است متوکل گشت
در هنگام وفات شان شهزاده سلطان مراد غازی در شهر بروسه بود بمجرد شنیدن این
خبر دلخراش رو به ازنیق الغار کرده بر تخت سلطنت جلوس نمود که تفصیل حالش
در دفتر مابعد مذکور خواهد شد

در یکی از تواریخ موثوقه شان سلطنت پادشاه مغفور را سی و شش سال تعیین کرده اند
و تمام عمرش را هشتاد و پنج بقلم داده اند در اوایل حالت علیه شخص معتبری را بنام
وزیر نداشتند که مشیر و مرجع باشد مقرر بود که عثمان خان غازی در اواخر امارت
پدرش ارطغرل بیک سمتش را دارا بود و کذلک در زمان عثمان خان سلطان اورخان

غازی سپهسالار پدرش بود و پسر دیگرش علاء الدین پاشا که بعضی از مورخین
اورا علی پاشا نیز گفته اند در درگاه عثمانی مدیر امور انام و ملجأ و مرجع خاص و عام
بود و مقام وکالت این ایام را آنوقت ایشان راه میبردند چون در میان قبایل
اتراک پسر بزرگ را پاشا میگفتند شهزاده علاء الدین را نیز پاشا خطاب
میکردند و همچنین شهزاده سلطان سلیمان را هم پاشا خطاب کرده اند هر چند بعضی از
مورخین اسلاف از برای لفظ پاشا انواع معنی ها داده اند تفصیل آنها مناسبتی
با این مقام ندارد

بنا بروایت تاریخ معتبر که در زمان خداوندگار غازی نوشته شده است و کتب
حکایت تاریخ مفصلی که خواجه سعد الدین مرحوم جمع کرده است سلطان اورخان
هنوز خبر از فوت پسرش سلیمان پاشا نداشت و بهمان وجه و سردرگیه اول داشت
خبرش رست فتوحات متعاقبه را در روی اسیا دعلی الخصوص در قطعه اناطول

خبر

همراه که موجود بودند پیاپی فتوحات و اخبار رسید او و سلک جهانگیر را
پیش گرفته در دار الملک ازنیق کر و فری داشت که ناگاه نامه سیه جانب کمر
از جانب غازیان روم ایلی نوشته شده بود و اهی کرده بعد از آنکه مال رقت
اشتمالش معروض کردند سلطان اورخان در این ایام پیری تاب چنین وقعه جگر گزیرا نیاورد
از جان نیز از گذشته بکمان کیرو دارورا بر برادر او بخت و اسلحه کار زار را بر تخت و قرار
داد که ترک تخت سلطنت نموده در کنج عزلت نشینه لکن چون بی صاحبی و بی سالاری
دلاوران اسلام را که در قطعه روم ایلی از فتار ضیق اضطرار بودند لایق نشمرد
سلطان مراد را از بروسه بازنیق دعوت کرده امانت سلطنت را با و سپردند و قرار داد
که خود شان و کالتا در مملکت اناطول بمانند و سلطان مراد خان بروم ایلی برود چون مزاج سلطان
از سوء تاثیر وفات سلیمان پاشا منحرف شده در ناصیه حالش علامت انتقال پدیدار
گشت شهزاده سلطان مراد را طبیعه منظومه در نصایح اتیه را گوش هوش ایشان تعلیق نمودند

لالای میوه باغ مرادم | شه عالی نصب سلطان مرادم | وصیت ایدرم گوش ایله انی
بنیچون ایلیه آه و فغانی | ظهور دینی دایم نصب عین ایت | وجودک ضعفی عدل ایله زین ایت
رعایا حفظنه سعی ایت همیشه | شریعت اتباعن ایله پیشه | رسول الله شرعن پیشوا قیل
معین دین اولوب نصب لوا قیل | چو استقلال بولوک سلطنتده | عدالت ایله دایم مملکتده
جهد و امرنده صرف اجتهاد ایت | جهانده نام غازی مراد ایت | بو فانی ملکه مغرور اولمه زنهار
طریق شرعدن دور اولمه زنهار | فنادر عاقبت دنیانک امری | اولور هر کس نه دکلو اوسه عمری
ایر شرچون نکا امر الهی | سن اول سند نشین تخت شاهی | کرم ایله بکا جهد دعا قیل
مرادم بودر ای فرزند عاقل | نظام عالمه دایم مدار اول | سریر سلطنتده پایدار اول

ترجمه ابیات معنی بیت مطلع که واضح است | وصیت میکنم گوش کن
از برای من آه و فغان مکن | ظهور دین را منظور دار | تنت بخلعت عدل بیارا

در

در حفظ رعیت کوش | پیروی شریعت را پیشه کن | شرع رسول را پیشوای خود کن
معین این باش نصب لوا کن | چون در سلطنت استقلال یافتی | در ملک عدالت کن
در جهاد صرف اجتهاد کن | در جهان نامت را سلطان مراد کن | زنهار بملک فانی مغرور مشو
زنهار از راه شرع دور مشو | امر دنیا عاقبت فانی است | هر کس هر چند معمر شود بازخواهد مرد
چون من بمیرم | تو بر تخت شاهی نشین | از روی کرم برای من جهد دعا کن
ای فرزند عاقل مراد من همین است | همیشه مدار انتظام عالم باش | در سریر سلطنت پایدار شو
بعد از این در منظومه نصایح بجانب امرا توجه فرموده ایشان را نیز از لحاظ لطف گذرانید
و بعد از چند ساعتی مرغ روحش عازم خلد برین گردید جلوس شهزاده سلطان مراد خان بر تخت عثمانی
در سال ۷۶۱ هجری واقع شده است ولادت سلطان اورخان مرحوم در سنه ۶۸۷
و جلوس شان در سنه ۷۲۶ اتفاق افتاده است یعنی مدت سلطنت شان سی و پنج و ایام عمر شان
هشتاد و یک سال بالغ شده است اولاد ذکورش سلیمان پاشا و سلطان مراد خان بوده

اولاد اناث نیز داشته اند لکن اسامی شان تحقیق نشده است

فصل رابع

در بیان خلاصهٔ اجمال وقایعی که در عصر سلطان اورخان وسعت حدود ممالکی که در ید سلطنت
سلطان اورخان غازی بر دولت عثمانیه افزود در سمت اناطول تا ازنیق و قره سی
و در قطعهٔ روم ایلی تا ولایت گلیبولی و دیموتقه و برغوس و چورلی در غره بود اگرچه
در عصر مذکور ممالک موجودهٔ دولت عثمانیه بیشتر از نصف ممالک حالت سلجوقیه وسعت
داشت لکن چون اکثر سکنه از جهت استیلا ملکهای دیگر لفی و هجرت کرده بودند
رعیت و اهالی بلاد تماما با اتباع حکومت بیشتر از چهار ملیون تخمین میشد که گروه عثمانیان
قبل از آنکه قطعهٔ روم ایلی و بوغاز بحر سفید فتح و تسخیر شود مانند یکی از شعبهای
صغیرهٔ قبیلهٔ منتشا و صاروخان و آل رمضان و آل قرمان و امثالهم بودند

سلطان

سلطان اورخان که نشستند آنانکه جهاد در راه معتقد و عهود ساخته بود اسرا و بیگها که
بزیر سایهٔ جهنمشان التجا و دخالت نموده از مذهب پادشاه بیرون رفته بودند نیز
باطراف بلاد هجوم برده از غارتگری و تاراج گذران میکردند و از خراج و عشر شهرها
و قریه‌هائیکه مالک شده بودند از معیشت شان میگذشت و هنگامیکه بر ممالک روم
غالب و مظفر گشته از برای خودشان وطن و یورد و ماوا و مسکن بهم رسانیدند
از برای تحصیل تصدیق و قبول ملوک اسلامیه که همجوار بودند از اصحاب
مخصوص امیر سلیمان را و از فقها علمای فقیه را و از حاجوشان نیز طور رسم
چاوش و کتابتشان چاوش نام اشخاص را با نامه‌های مخصوص نزد حکمداران اطراف
ارسال کرد در عصر سلطان مشارالیها پا نهادن سلیمان پاشا با اهل اسلام در قطعهٔ
اروپ و استیلای عثمانیان در خاک روم ایلی برای اهالی ونه‌دیک و المان و مجار
و بوسنه و بلغار و صرب و اسلاو و لهستان و امپراطوری برانسیو بسیار گران

و کار گذاشته بود زیرا تا آنوقت در نزد اهالی اروپ آل عثمان مانند یکی از
طوایف ملوک روم ایلی بیک هیئت سریع الزوال غاصب غارتگری محسوب میشدند و در میان
حکمداران قدیم چیزی شمرده نمیشدند لکن رفته رفته رومیان و اروپیان بصیرت
افتادند که هشتاد الی صد سال گذشته این جمعیت از ضمیمهٔ ممالک خود خواهند
نمود و بجائی تا بمرتبه خواهند رسید که جای امپراطوری شرق را هم خواهند گرفت و در آن
هنگام حیثیت و قدر آل عثمان در نظر خلق طور دیگر جلوه کرده بود دولت و حشمت
پادشاه مشار الیه از این هم معلوم میگردد که مشار الیه در اوایل حکومتش لولوفر خانم را
که دختر یکی از اعیان قصبه بود گریزانیده بنکاح در آورد و آبا در اواخر سلطنتش یکی از
دخترهای شاهزادهٔ امپراطوری برانسیو را بنکاح خود در آورد عدل و داد او بمرتبهٔ شامل
بود که بلا سبب بکسی اذیت نکرد و کسی را بچشم خاری و حقارت نمیدید و بسبب آنکه کیفیت
مذهب و عقاید از امورات شخصیه است اصلا تعرض نداشت و از هر مذهب و گروهی

دادار

در دور دستگاهش مستحکم بودند و همه از روی امنیت و اطمینان جانب او را رعایت
میکردند حکمتی را که فتح و تسخیر مینمود رعیت و زیر دستان از پرستاری کرده مال و منال
بانها می‌بخشیدند گویا سبب آنکه از دیار قره سی عربهای چندی را کوچانیده در صحرای اجه
اووه سی و از گلیبولی تا قلعهٔ کلید البحر و از آنجا تا پل معارض متوطن ساخت و از آنجا بعضی
اهالیرا بسمت قره سی فرستاد این بوده باشد که چون ممالک روم تازه فتح
شده بود هر چند رعیت و اهالی در زیر سایهٔ عدالت عثمانیه ایمن و آسوده بودند لکن دایما
از برای اعادهٔ احیای هیئت قدیمهٔ خودشان طالب وسیلهٔ بودند حرکت
و اسری بود طبیعی لهذا هنوز در است امنیت کامل از اهالی حاصل نشده بود و مقتضای
مصلحت آل عثمان این بود که افکار کهنه را از خیالات مردم بیرون کرده رخنهٔ
آن گونه امید و آرزوها را بر روی آنها مسدود نمایند زیرا هیچ متحصی نمیتوانستند
بشوند که روم ایلی از دست رومیان بیرون رفته بر سایر بیگانگان بیفتد

وروود فرسنبق مذکور داشته بودیم که از ملل مختلفه که الان در مملکت روم ایالات
علیه متوطنند طایفه بلغار و صرب از اهالی قریمه انجا بوده که از تأثیر قوه فاعله و مطلقه
هجوم قوم تاتار از ممالک اصلیه خودشان که در کنار نهر ایتل واقع گشته رانده شده به اینجا
پناه آورده جاگیر شده بودند و مذهب و آیین قدیمه خود را که شعبه از بت پرستی بود
باعتقاد جماعت عیسویان شرق تطبیق داده تبدیل اعتقاد کرده بودند مع هذا بنا بر
از تفصیلی که در دفتر سابق گذشت خوب فهمیده میشود که بر ضد رومیان چه جنگهای
خونریز برپا کردند پس با دانکه رومیان از کسانیکه از روی عجز و اضطراب دخالت
کرده بودند به خلاف مأمول انوقت بی وفایی و مضرت دیده بودند الحق مفتی را
که اساس اعتقادش بر دعوت و جهاد وضع شده است بهیچ وجه راضی نمیتوانستند
بشوند که بزور و قوت قاهره داخل مملکت گشته متمکن گردد از خیانتهای اللهی
هیئت اسلام در عوض مغلوبیت و ضایعات متوالیه که در اسپانیا رخ داده بود در

ممالک

مملکت امپراتوری شرق مظهر غلبه و فتوحات گشته جبر نقصان میکرد و این گونه
مکافات معنویه شمرده میشد اما چون اسباب موجبه ان مغلوبیت و این مظفریتها
تحقیق شود اولی نفاق و دومی اتفاق است هرگاه بخواهیم مضرتهائی را که بسبب
نفاق و منفعتهائی را که بعلت وفاق و اتفاق در یک دولت و ملت و حتی در یک خانواده
بحصول می آید بیان نمائیم تفصیل آن از حوصله گنجایش این کتاب بیرون است انقدر
میتوان گفت از زمانیکه در عالم شروع بضبط و تحریر وقایع بنی البشر شده است تاکنون هر
شان و شوکت و دولت و عظمتی که ملل و اقوام از غلبه و مظفریت دیده و هر کامرانی
که کرده اند همه در سایه اتحاد و اتفاق بحصول آمده ثمره مقبوله یگانگی و وفاق بوده است
و انیکه رومانیان قدیم تمام دنیا را استیلا نموده و سپهسالار قرطجیان ژنرال هانیبال از
افریک بسمت اروپ گذشته تا کوههای الپ را گرفت و اسکندر با جماعت مقدونیه
تا هندوستان را تسخیر کرد و در صدر اسلام حضرت عمر الفاروق قطعه آسیا را به حیطه

تصرف درآورد و گذشتن طارق ابن زیاد از بوغاز سبته بسمت اسپانیا و هجوم عام
آوردن صلیبیون بر ممالک اسلامیه و فتح کردن عثمانیان ممالک روم را و محو و منقرض
ساختن دولت بزانسیو را الحاصل ظهور و تأسیس جمیع دولتها با همه بهجت و یاری
جمعی اشخاص متحد متفقه بوده است همچنین هم در ممالکی که اکثر این قضیه واقع شده است اسبابش
این بوده است که بعلت اختلافات و تحریکات خارجه در میانشان نفاق و تفرقه
راه یافته است در صورتیکه هیئت اجتماعیه اسلامیه مشروط بران است که با جامع
امت خلافت و سلطنت در یک نقطه شناخته بشود بسبب وسعتی که در حوزه بلاد
اسلام پدید آمده مذهبهای مختلف ظهور نموده اتفاقی که در افکار عموم بود بدین واسطه
خلل پذیر گردید و ملت اسلامیه نسبت بمواقعی که داشت منقسم و منفصل گشت و این
کیفیت اتفاقا هم اسباب موجبه ضعف و پریشانی است سبب ظهور و تأسیس دولتهائی
شد که از برای فتح و تسخیر حوزه حکومت یکدیگر مترصد وقت فرصت بودند و این

دولتهائی

دولتهائی هر یکی بداعیه تفرد و استقلال برخاسته در اندک زمانی حلقه اتحاد
سلسله حکومت گسیخته محو و منقرض گردید حتی طبقه بنی امیه بخون خواهی حضرت عثمان از
که هیچ دخلی باینشان نداشت دست آویز کرده از برای خودشان هواداران بهم بسته
ناخن بند کردند اخلاف انهم این راه را پیش گرفته تا سنه ۱۲۵ هجریه مدعی سلطنت
و خلافت بودند در ان اوقات رشته اتفاقشان بهر نحوی که شد از هم گسیخته طبقه
عباسیان پدید آمده خانواده امویه در مصر و شام پایبند نگردیده بسمت ممالک اسپانیه
و اندلس که در ان روزها تازه شروع بفتح و تسخیر انها شده بود فرار کرد در انجا از
سر نو حکومت و سلطنت برپا کردند که این اول تفرقه و انقسام هیئت اسلام بود
بعد از ان بعضی از امرای عباسیه که از قبیل دیلمیان و سلجوقیان باشند در مملکتهائیکه
بودند عصبیت بهم رسانیده با خلفای عباسیه از در تغلب درآمدند و پاره متغلبه
نیز از قبیل موحدون و فاطمیون سلسله امویه را که در ممالک غرب تاسیس حکومت

نموده ادعای خلافت میکردند محو و منقرض ساختند که در این اثنا هلاکوی غدار که
از سلاله چنگیز بود هجوم آورده در سنه ۶۵۶ بساط دولت و حکومت عباسیان را برچید و
مصریان بجهت کسر نفوذ و ابطال اقبال فاطمیون که در ممالک غرب ادعای
خلافت میکردند خاندان عباسیه را بمصر دعوت نمودند و باین سبب دولت فاطمیه
نیز قرین زوال گشت در زمانیکه بسبب تسلط و استیلای آل چنگیز بر قطعه آسیا پاره
دولتهای کوچک از قبیل دیالمه و سلاجقه که از دولت عباسیه جدا شده بودند نیز
متفرق و پریشان گردیدند دولت عثمانیه نیز مذهب حنفیه را ترویج نموده و نیز
اساس نمود و در قطعه آسیا در سمتی که از اناطول بیگونه بکهای ایلات که هر یکی
داعیه استقلال و قصد غلبه بر یکدیگر داشتند بعضی سکه بنام خود ضرب نموده خطبه
میخواندند و پاره خود را بملوک مصر چسبانیده در خطبه با آنها شراکت میکردند و
مشغول صورت دادن اغراض شخصی خود بودند حتی آل قرمان که مشهورترین آنها

بود و از برای استحصال عهد و اتفاق آل عثمان دختر سلطان اورخان نفیسه خانم
سلطان را گرفته سلطان خاتون نام دخترش را به یلدرم بایزید خان داده بودند
و باین واسطه مناسبات قویه پیدا کرده بودند با وجود آنکه سلطان اورخان قدری از دوران ملک
خودش دور میشد فی الحال قرمانیان نقض عهد کرده بممالک عثمانیه هجوم میبردند
و قرا و قصبات را نهب و غارت میکردند و سلطان ارتنا که از جانب پادشاهان
تاتار در آسیای کوچک والی و حاکم نصب شده بود شهر قیصریه را دار الحکومت خود
قرار داده تا سال ۷۵۳ هجری حکومت کرد و بعد از وفاتش پسرش سلطان محمد ابن
ارتنا تا سنه ۷۶۷ حکومت نموده بعد از آن پسر کوچکش سلطان علاء الدین نیز تا سنه ۷۸۲
در مقام حکومت بود علاء الدین مرحوم در فصول حل و عقد نام کتابش نوشته است که جمعه
این سلاطین با پادشاهان سوله پادشاه خاتون زن سلطان ارتنا در قرب شهر قیصریه
در یک جا مدفونند الحاصل طهرتن حاکم ارزنجان که سبب وقعه سلطان یلدرم بایزید

با تیمورلنگ شد برادرزاده همین سلطان ارتنا بود در این اثنا قرال احمد یعنی بیته
اسفندیار و سلسله‌های ذو القدریه نیز ظهور نموده اند لکن تفصیل آنها در دفتر چهارم
و پنجم این کتاب بیان کشیده شده است و قوت قاهره طبقه چنگیزیه دیگر در قطعه اناطول
تاثیرش باقی نمانده بود تنها در واقعهای ممالک شرق چین نفوذشان جاری بود لکن
چهان تیمور خان که از ازبان چینی شونتی سکفقینه در سنه ۱۳۰۳ هجریه جالس تخت خاقانی
چین بود خاتمه طبقه چنگیزیان گردید و سببش هم این شد که دو همش بر ضعف عقلش منضم گشته
از رسیدگی بامور اهمیه مخصوص شخص حکمدار بود حذر و مجانبت کرد و از وقت الحاکی چین
بنا بمسلک دشوارشان چینیان معتقد شده بودند که هر زلزله و کسوف و خسوف و وبا و
طاعون و طغیان رودخانه و خرابی قرا و قصبات بواسطه سیلاب که واقع میگشت
بسبب گناهان امپراتورشان است اگرچه این قبیل حوادث از چیزهای شده است
لکن چون افکار عوام در این اتفاق کرده بود باعث خلع و انفصال امپراتور شد

دقیقه حصر امپراتورشان را بیه از هر جهت شایان استعاذه بود بجهت آنکه ولایات
جنوبی مملکت چین را الحری قحط و فقر مبتلا ساخته بود که در سنه ۱۳۳۴ میلادیه هفت میلیون
و دویست و هفتاد هزار خانوار تنها از گرسنگی تلف شدند بقیه اهالی دیگر جان بلب
و کار دو باستخوانشان رسیده بود لابد اتفاق کرده بر امپراتور شوریدند و حکمدار
تاتار را از تختش بزیر کشیده از جنس خودشان امپراتور نصب کردند که تفصیلش در
دفتر رابع مذکور است اهالی اروپ نیز چون در داخل مملکتشان از شورش و ناامنی
را در تزاید میدیدند بخیال اصلاح اداره امور داخلیه شان افتاده از آنجائیکه
خوب فهمیده بودند که مالک همه دنیا شدن در سایه علم و دانش که اساس تمدن
و تربیت است میسر میگردد و این را هم درک کرده بودند که قصد و نیت پاپ
این است که خلق را در راه دین بجرب تشویق و تحریک نموده و از خیالات آنها را
مشغول بدارد و بجهت وصول بمقصد و رسیدن باعلا مدارج اقبال باذهان مردم

فرو کنند که قوت روحیه نیست او تاثیرات قویهٔ دائمیه دارد و لهذا اندک اندک
رغبت و همت کرده صلیبیون کسلی روی داده از خیال می افتادند در اثنای این حال
اکثر جاهای بحر سفید و برگزیده ترین جزیره ها در دست طایفهٔ وندیک و ژنویز
بود و مومی الیهم چون هیچ نمیخواستند که دیگران در ان دریاها نفوذ و اقتدار بهم
رسانند وندیکها با آل عثمان معاهده کردند ژنویزها نیز با مصریان از در صلح درآمدند
ازین جهت دیگر از برای صلیبیون محل تشویقی نمانده بود و از برای رفتار ایشان که دو اب
اضطرابست حال سلامت نمودار گردید

در داخل قطعهٔ اروپ هنوز جنگ دین تمام نشده بود چنانکه از ضمن
حکایات دفتر اول و ثانی بیان شده است تماما در عصر سلطان اورخان باقی بود چه حاجت
بتفصیل ندارد لکن دفعهٔ اخری بود که در مدت روم ایلی یکبار دیگر رغمشان هجوم
آوردند که تفصیل ان چون مناسبت بمادهٔ مخصوصه دارد در جلد رابع ذکر شده است

بعد ازینها

بعد ازینها حوادث امریک و پارهٔ بدعتهای فرعی در مذهب و آیین عیسوی
پیدا گشته اساس پولتیک بر خیالات دیگر طرح شد که در کتاب آتی مذکور خواهد
گشت چون اساس حکومت اعراب که در اندلس داشتند مبنی بر مذاهب مختلفه بود و در
داخل مملکت نیز پارهٔ متغلبه پیدا شده بهوس استقلال و اشتراک در رتبهٔ رفیعهٔ
حکمداری افتاده بودند دولت و حکومت بسهولت تغییر و تبدیل مییافت چون
اهالی بربستان عبارت از قبایل عدیده بودند در هر جائیکه یک شیخی بود هوای حکومت
کردن داشت کسی نمیدانست که قیام و دوام ستون دولت و قوام و نظام مبانی خود
سلطنت هستند هر کدام اسباب و وسایل است لهذا اندوخته اند در نزد دول
معظمه نیز حقوق دولتیه تحصیل نمایند پس بحال بدویت مانده منقرض گشتند و دیگر
آنکه در قطعهٔ اندلس و ممالک مغرب همچنان طاعون شدیدی مستولی شده بود که
نسل و نتیجهٔ چندین دودمانهای چندین ساله محو و معدوم گردیده حکم و حکومت بدست بعضی

متغلبین و بیکاران افتاده بود ابن خلدون که عن صحیح از احوال بربستان بوده
و بعد در مصر مسند قضاوت مذهب مالکی نشسته در تاریخ بربستان و اندلس
که در اثنای سال المعتصم هجرت نوشته چنین للک بیان کشیده است که چون
تابعیت و تقلید کردن مغلوب بغالب از امور طبیعیه است همینکه اصول و عادات غالبه
در میان طایفهٔ مغلوبه شیوع و انتشار گردد غلبه و استیلاء ایشان نیز به آن نسبت زیاد شده بالاخره حاجب
و غالب میشوند چنانکه در قطعهٔ اندلس طوایف ملوک عرب هر چقدر بیشتر در زیر غلبه
و استیلای حکمداران مخالف ماندند راه مدارا و مجاملت را گرفته در لباس و اثاث
و مراکب و اطوار و عادات بهمت غایه تقلید نموده حتی در و دیوار خانه و عمارت ایشان را
بصور و تماثیل منقش و مزین ساختند و جمیع ابداب در تربیت ملت غالبه مستولیه جلوه میدادند
از وقتیکه نگه بدیدهٔ عبرت باین احوال نظر میکردند این را استدلال مینمودند
که عنقریب عرب در اندلس محو و منقرض خواهند شد (انتهی) این دفتر ثالث و فتوحات

سی و

سی و چهار سالهٔ عمومیه را که از سنهٔ ٧٢٦ الی سنهٔ ٧٦١ هجریه باشد و غزوات جلیلهٔ خداوندگار
غازی سلطان مراد اول را شامل است و بقیهٔ ایشان در جلد رابع نگاشته شده است

تمام شد دفتر ثالث فی ١٤ محرم الحرام
١٣٠٢

دفتر چهارم از وقایع دولت علیهٔ عثمانیه از سنهٔ ۷۶۱ الی سنهٔ ۷۹۱ درود بی‌شمار
نثار سرادق عظمت و اجلال پادشاه بی‌زوال باد و بر تربت سلاطین کامکار قطار
زمین را دستور روزگار و از برای مزار رحمت و ریاض شده که آن در جهان ایشان سلطنت برقرار و جواهر ذات
و جواهر طاهره صلوة زاکیات سزاوار تاج سعادت تاج حضرت رسالت است و پرتو
نور بعثش اقصی عالم را فرا گرفته است اما بعد سنت خداوندی دفتر ثالث در زیر
سایه حمایت ملوکانه ولی نعمت بی‌منت دولت پادشاه معدلت گستر افندیمز سلطان
الغازی عبدالمجید خان بر حد ختام رسید و بتوفیق باری و توجه حضرت شهریاری دفتر
چهارم مشتمل بر وقوعات سلطنت حضرت خداوندگار غازی عصر سلطان مرادخان
مرحوم است از ابتدای جلوس الی دم وفات ایشان یعنی از سنه ۷۶۱ الی سنه ۷۹۱ آنچه در عصر ایشان
گذشته است وقایع صحیحه ممالک مختلفه و ملوک مرجعه است با شأن مختصر نمونه اجمالاً در سه فصل شرح
و بیان میگردد

فصل اول

در بیان احوال مختلفه جهان که پیش از حضرت خداوندگار سلطان مرادخان کامکار در طی دفتر سوم
بسلک بیان کشیده شده بود مستکفی بالله خلیفهٔ عباسیه است و بوظیفه‌خواری در مصر اقامت کرده در کار مسند معزول از حکم
بر جای او ... غیر از مصر مستولی گشته در گوشهٔ عزلت منفی و منزوی وفات کرد پسرش حاکم بامر الله
در جایش بخلافت نشست چنانچه سابقاً نیز بیان شده اعتبار معنوی است در اذهان عامه داشته دیگر
در امر حکومت اقتداری از ایشان نمانده بود از حکمداران اسلام نیز اکثر اوقات تصدیق می‌نمودند
و از مذهب آنانیه بودند هر وقت که بتخت سلطنت جلوس میکردند تبرکاً بجبر از دست امرای بیعت
از خلیفه رخصت میگرفتند لهذا سلاطین چرکسیه که در مصر بودند نیز بجهة اینکه خلیفه در نزد ایشان
مهمانست در میان ملوک اسلامیه کسب حیثیت و تمیزی کرده بودند خلاصه کلام خلیفهٔ مشارالیه در سال ۷۵۳
هجری بمرض طاعون در گذشت المعتضد بالله برادرش بجایش قرار گرفت چون او
نیز بعد از ده سال و دو ماه خلافت جان بحق داد و در روز هشتم جمادی الاولی در سنه ۷۶۳ جهان
را بدرود کرد

با ثبات پدرود گفته المتوکل بالله محمد بن معتضد بالله بمقام خلافت جلوس
نمود خلیفهٔ مشارالیه از عظمای خلفاست که در مصر آمده چهل و پنج سال در مقام خلافت
ماند و حتی حضرت خداوندگار غازی در زمان این خلیفه یکبار سفیر بمصر فرستاده از برای
صحت پاره امور که تنفیذ آنها مانند احکام شرعیه وابسته و مشروط باذن
سلطان اسلامیان است نسبت بسلطنت و حکومت عثمانیه از خلیفهٔ عصر منشور اجازت
تحصیل نمود که تفصیل آن در ضمن وقایع داخلیه حضرت خداوندگار مسطور است
الحاصل بسبب اینکه در میان خلیفهٔ مشارالیه و سلطان مصر بتحریک پاره مفسدین نقار
و نقاری حاصل شده بود سلطان برقوق باتفاق عامه خلیفه را خلع نموده او را
در قلعهٔ مصر حبس کرد لکن چون متوکل از روی طوع و رضا از مقام خلافت استعفا
نکرده بود بجایش کسی نصب نشده هشت سال مقام خلافت بوکالت اداره شد
متعاقباً چون سلطان برقوق معلومش گشت که باعمال اهل غرض خطا کرده است خودش

بالذات بقلعه رفته با کمال احترام متوکل را از حبس در آورده باز بر مسند خلافت نشانید
و لوازم تهنیه را تماما بجا آورد لکن چه فایده بی احترامی که درباره خلیفه شده بود باطراف
شایع گشته در میان ملوک اسلامیه باعث گفتگوی زیادی شد و حتی سلطان یلدرم
بایزید خان سلطان روم نیز از امرا سعد الدین بیک را در سنه ۷۹۳ بسفارت بمصر
فرستاده خلیفه را به بروسه دعوت کرد که این قضیه در دفتر پنجم ضبط شده است

در بیان احوال سلاطین مصر و شام

در دفتر ثالث مذکور گشت که در سنه ۷۴۱ فوت ملک ناصر سلطان حسن بن محمد بن قلاوون
که از اتراک ایلبغا بود بر تخت مصر جلوس نمود لکن حکم از هر طرف مزاحمه و اعتراض کم عقد
از قوم طبقه سلطنت است شروع کرده بود و خودش نیز از قراریکه در کتب تواریخ
اش رفته است دارای کفایت واقعه از حکمداری نبوده است لهذا از مقام حکومت
خلع و به حبس قرار داد امرا جنس انداخته ترکمن سلطان شاه را الیه پنهانی با طبقه لشکری

جانزه

مخابره کرده مجددا باره بمقام حکومت نشست و مخالفینش از این قضیه مضطرب گشته از برای
دفعش منتظر فرصت میبودند زیرا چون در میان امرای اتراک و امرای چرکسیه مخالفت و نزاع
عظیم بود در سنه ۷۶۲ شبی از شبها یکی از غلامان چرکسی که امیر یلبغا نام داشت سلطان الاعظم
حسن را بقتل رسانید این همان سلطان حسن است که مسجد سلطان حسن را که در مصر معروف است
او بنا نموده است و شیخ اکمل الدین شارح هدایه و شیخ قوام الدین صاحب غایت البیان
از علمای عصرش بوده اند بعد از قتلش برادر مقتول سلطان منصور بعد وصول بمقام حکومت
سرور گردید او نیز در سنه ۷۶۴ خلع و حبس گشته پسر ملک اشرف را بجایش نشانیدند
و درزمان حکومتش امیر یلبغا قاتل سلطان حسن را در سنه ۷۶۸ در شهر حلب
نصب کرد و نیز در همان سال گروه اهل صلیب بر قلعه اسکندریه و حوالی آن متولی گشتند
لکن ملک اشرف با قشونش هجوم بجهت مذکوره را از صلیبیون پس گرفت و در ماه
ذی القعده سنه مذکوره این نیز فوت شده بجایش پسرش منصور علاء الدین و پس از آن

جلوس

صالح زین الدین حاجی در سنه ۷۸۳ سلطان مصر شد زمام اداره مملکت را امیر بیک الاتابک
که برقوق چرکسی نام داشت تسلیم نمود برقوق نیز بعد از آنکه عنان سلطنت را بدست گرفت
بوعید و عطایا امرا را بطرف خود مایل نموده صالح زین الدین را از حکومت خلع نموده
خودش بجای او پادشاه مستقل گردید این وقعه در روز چهارشنبه نهم ماه رمضان سنه ۷۸۴
روی داده است در آن روز بالحقیقه حکومت طبقه اتراک منقرض گشته طبقه چرکسیه
شروع نمود که اول این طبقه برقوق است اگاهی حکمداران طبقه اتراک بیست و هشت تن
بوده و صد و سی و چهار سال حکومت کردند و چگونگی اسباب زوال دولتشان در قسم
محاکمه این دفتر مسطور است

الحاصل امیر برقوق در صورتیکه یکی از غلامان چرکس و زرخرید خانواده قلاوون بود در سایه
استعداد و قابلیت ذاتیه خود بخدمت سلاطین کسب تقرب نموده و در امور حکومت
بپایه نیابت السلطنه رسید از بس بعلما حرمت و حمایت کرده بود بفتوای علما بتخت

مصر جلوس نمود از انعام و احسانیکه از کیسه خلیفه در می آمد همه را از خود خوشنود و رضامند
ساخته بود زیرا امیر برقوق چیزهائی را هم در نزد خلق مقبول است اهمیت بسیار نهاده است
و اهمیت می آورد و حتی لوازم مسجد و مدرسه را که در مصر بنا کرده است خودش بالذات
تدارک نموده و بیرکاری خودش بناهای مذکوره را بانجام رسانید و این امر بسیار باعث
ممنونیت عامه شده بود و همه دعای اورا میکردند در سنه ۷۹۱ هجریه یلبغا ناصری والی
ولایت حلب با قشون بسیاری بر سر مصر هجوم آورده بود برقوق بهر سبب اقتضا از حکومت
استعفا کرد و ناصری یلبغا نیز سلطان صالح را از حبس در آورده مجددا بتخت
مصر نشانید و خودش اتابک شد لکن چون ملک صالح در این مدت مخلوع و محبوس بود
و دشمن خود را شناخته راه هموار و سولد الضبط تخاص را تجربه و امرائی را که از آنها
رنجش داشتند ناکرده منتظر وقت فرصت میبود اینه دفعه که مجددا باره بمقام حکومت
نشست بهیچ کاری نپرداخته اول پی اخذ انتقام افتاد و قصد آنکه بجهت سبب طایفه

چه که رقیب تیار و بهین خیالش بعث شد که برقوق دوباره بمقام حکومت رسید
و بعضی حکومت ثانیه برقوق در دفتر حاشیه مندرج است مراجعت شود باب
عداوت برقوق را با ناصری منطاش چنین روایت میکنند که در زمانیکه برقوق و ناصری
منطاش هم امیر المنیا خستند برقوق لاغلامان باتقیه و استعداد بود اما ناصری منطاش از سبزوار
امیر محسوب میشد برقوق تا در مصر بود همیشه در حضور ناصری منطاش و سایر امرا بر پا ایستاده
شغلی خدمتکاری داشت که وقت خدمت کیران ناصری منطاش در دستگاه سلطنت تقرب
جسته به بهانه اینکه مصلحت است یکی از امرای معتبر الجوانب با استعداد که بتواند
با تاتار که بر ممالک مصریه تعدی و تاراج مینمایند مقابله کند در حلب در مقابل دشمن
نشد لقب نایب السلطنة به ناصری منطاش داده اورا باعزاز و اکرام تمام حلب روانه
ساخته از قرب دربار سلطنت دفع و تبعید نمودند و در اثنائیکه خودشان قرب سلطنت را
بطور دلخواه استیلا کرده بعد برقوق نیز بانواع حیل و وسایل راه پیش گرفته جای ناصری

بود بادکن

بود تا اینکه در میان خلق شایع گرد که ملک صالح زین الدین با قوه و دافعه نزار و ماهم
مونس و همنهاک است و انتظام حالت را مهمل گذاشته است چون خلق را
این شایعات از او تنفر نمود از جمله برای خوردن فتوی گرفته بر تخت مصر جلوس کرد
و مستعد گشته به بغداد و ایران و از برای سلطان ممالک روم همداونر کار زغاری هر یک را
فرستاد پادشاهی خود را در خطه وسیعه مصر با مضا و تصدیق ایشان رسانید پس از آن
ناصری منطاش را از ولیکری حلب عزل کرده بجای او امیر دانیال را گماشت لکن
ناصری منطاش از این عزل بلا موجب خود منفعل و متأثر گشته بسیار رنجیده لهذا فوراً
بجمع و تهیه قشون پرداخته و از برای اکمال نامرس خجلتی شام را ضبط و بعد به مصر
هجوم آورد که تفصیل این حادثه چون مصادف با زمان دفتر پنجم است
در کتاب ترکمد ... سطور کشیده شده است مراجعت شود

در بیان احوال حجاز و عراق

اگرچه شرفای مکه مکرمه و حجاز بریاست سرخود حکومتی داشتند چون آنها در خطابه
و سایر لوازمات خطبه مرکوزه از مصر می آمد در عزل و نصب شرفا قوت و نفوذ
سلاطین مصر دخلی داشت و همچنین در سمت بغداد چون ایلیخ حسن حسن
ایلخانی در سنه ۷۵۷ هجریه وفات کرده پسرش سلطان اویس در بغداد پادشاه شده بود
در سنه ۷۵۹ مرحوم الیه بسمت آذربایجان رفته با اخی جان که از جانب جانی بیک خانی
در تبریز نشسته بود جنگهای بسیار کرده در سنه ۷۶۰ بعد از آنکه ظفریاب گشت حوالی
بغداد بسبب طغیان آب دجله و فرات خراب شده بود در این اثنا از خدام سلطان
اویس خواجه مرجان نامی این اختلال را وسیله فرض شمرده عصیان ورزید
و عشایر و قبایل نیز او را یاری کردند سلطان اویس ناچار گرفتار هراس و اضطراب
شده بود لکن خواجه مرجان مرقوم از عصیانی که کرده بود نادم و پشیمان گشته بنابه التماس
علما و جرایمش عفو شده مکرراً حاکم بغداد شد سال دیگر خواجه اویس برادر خود خزینه دار

شاهی

شاهی و والی بغداد خواجه ترکمان را والی موصل نصب نموده خودش از راه صحرای مرش
بعزم جنگ کردن با قره یوسف از چالی کلیا گذشته روانه سمت تبریز شد و تا در سنه ۷۷۶
در حوالی شیروان و در اصفهان مانده در سنه ۷۷۶ وفات کرد و سلطان حسین بتخت برآمد
لکن چون شاهزاده شخصی بود بلهو و لعب مایل و از تدبیر مملکت و نظم لشکر غافل امرایش
از او روگردان شده او را در تبریز تنها گذاشته به بغداد ایلغار و جمع اولاد سلطان حسین را
فتنه کرده شیخ علی نامی را که از خلفای سلطان اویس بود بتخت نشانیدند چون این خبر
به تبریز رسید سلطان حسین غرق اندیشه گردید و از آغا عادل که در آن ایام بر امور مملکتش
مستولی شده بود امداد گرفته عازم بغداد شد شیخ علی اگرچه سامان جنگ دیده بمقابل
برآمد لکن تاب نیاورده بسمت ... و تستر فرار کرد و سلطان حسین دوباره تخت بغداد را
بتصرف درآورد اما بجهت اینکه او ظالم غدار بود و شاهزاده شیخ علی با خلق بعطف
و ملایمت رفتار میکرد خلق طرف شاهزاده را گرفته جمع شده بودند

اورا طلبیدند که درین اثنا سلطان احمد برادر سلطان حسین نیز از طرفی سر در آورد و
از برای خویش طرفداران بهم بست و ولایت اربیل را بحوزه آورده در سنه ۷۸۴
سلطان حسین را از دار بقا نقل و اجلا نموده خویش بحکومت بغداد نشست و این اوقات بود
که در مصر طاهر حکومت طبقه اتراک در هم پیچیده شده سر دفتر طبقه چراکسه یعنی برقوق
جلوس کرده بود که ذکرش در فوق گذشت القصه شهزاده بایزید که برادر دیگر سلطان
احمد بود نیز از خوف برادرش با جمعی از اهالی بغداد اتفاق کرده بود که نیز با آغا عادل که
بر مملکت عجم متولی بود التجا و تضرع برده استعانت نمود این قضیه بگوش سلطان احمد
رسیده او نیز از قره محمد پدر قره یوسف که سرکرده های ترکمان بود امداد طلبیده دور
سلطان احمد را از فوج قشون گرفته بود و با طرفداران شهزاده بایزید جنگهای سخت کرده
بالآخره اورا با همه کارانش شکست داده و با عز و اجلال در مقام حکومت بالاستقلال
قرار گرفت لکن چون در سنه ۷۹۵ ظهور و خروج تیمور اتفاق افتاد او ضاع زمانه دیگر گشته

احمد

که بنده از آنجا در این موقع رشته پایان یکشیم

خروج تیمور

ما در این دفتر بخشی از تفصیلات احوالات تیمور بمیان نخواهیم آورد تنها اسباب خروج
او را نظام هر ساخته شر و شوری که از او در اثنای وقوعات این دفتر روز بروز جهه است باید که جهه
ذکر و بیان خواهیم نمود تیمور در سنه ۷۳۶ هجری در شهر سبز متولد گشته جهت عقلی و درایت
که داشته است روز بروز در کسب تمیز نمود وقتیکه تیمور سن بیست و پنج سالگی بود امیرزاده
عبدالله که بقیه سلاله چنگیز خان و پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر بود فوت و از آن خوانین
هرج و مرج شده در هر شهری یک از متغلبه ظهور و در هر قصبه یک مشهور گشته هوس
دولت و اقبال نمایند در اثنا یکه شراره آتش شر و شور در دزدان هجوم
نموده بود امیر حاجی برلاس یک از اولاد قره جوریان والی شهر سبز و امیر بایزید جلایر
نیز فرمانفرما و قبة الاسلام خجند و یکی از امرای ختای در بلخ و محمد خواجه نام

شخص نیز در بلده شبرغان و اندخود و سایر ملک گشته حکمداران بدخشان نیز خود را پادشاه
کوهستان میدانستند تنبیه
جلایر قصبه معموره ایست در حدود داغستان و این سلطان احمدی که میگویند سلطان
احمد جلایریست که بسبب ظهور تیمور از حوالی بغداد هر رفته بزیر سایه سلطان
یلدرم بایزید خان دخالت و التجا نموده بود و باعث وقعه مشهوره انقره شد
که تفصیلش در جلد خامس مندرج است شهر کور را کش نیز میگویند که در جهت جنوبی
سمرقند واقع است و سکنه اش از طایفه اوزبک است بعد از آنکه شهر کش خراب شد
بجایش شهری از نو باسم شهر سبز بنا شد که مسقط الراس تیمور است
چون در این اثنا تیمور در دستگاه امیر تغلق تیمور که از اولاد جغتای و حاکم خیوه
بود تقرب بهم رسانیده و ذی حرف و جاهی شد و والی شهر سبز امیر برلاس نیز فراری شد
شهر سبز که کش باشد با توابعش چون مسقط الراس تیمور بود بحواله او داده شد و با کمال راحت

درفاه

در رفاه حکومت میکرد بعد از آنکه تغلق تیمور از میان برفت در زمان امیر حسین
نیز تیمور خوب کسب تمیز کرد لکن بهر نحویکه شد فیمابین امیر حسین و تیمور نقار روی
ناگزیر بدید آمد و بالآخره کار بکارزارهای سخت کشید در این اوقات سید برکه
که از اعاظم شرفای مکه بود از برای مطالبه اوقاف حرمین شریفین پیش امیر حسین رفته
بود چون مومی الیه از امیر حسین جواب دلخواهی نشنید برگردید و از نهر آمو عبور
نموده با امیر تیمور ملاقات کرد و طبلی و علمی را که علامت نظام سلطنت است
باو تقدیم نمود چون تیمور از این لطف مسرور شد بسید برکه تعهد کرد که بعد از آن
سالی بسال وظایف و موقوفات حرمین شریفین را بخوبی خواهد پرداخت
تیمور در سنه ۷۷۱ امیر حسین را در شهر بلخ کشته سیورغتمش خان را که از نسل جغتای بود
بر مقام حکومت نشانید و خودش بهوس جهانگیری افتاده هر طرف حرب و جدال برخاست
و چهل و شش سال در خطه آسیا کامرانی کرد و از برای تفصیل مختصر مورخان باتفاق

نسب تیمور گورکان را چنین میخواهند برشته بیان بکشند در باب اینکه بعد از کشتن امیر حسین
راه جهانگیری را پیش گرفت چنین روایت میکنند چون امیر حسین سعادت و اقبال
تیمور را در زوال دولت و سلطنت خود ملاحظه میکرد همت براین گماشته بود از در خصوص
او را پست کند حتی میخواست دارالملک قدیم خود را که از شهر بلخ را
کرسی حکومت قرار دهد هر چند همه امرا و بزرگان گفته بودند چون عموی امیر زاده عبدالله
مقر حکومت خود را که از پدر باو موروث مانده بود ترک نموده سمرقند را دارالحکومت
قرار داد از برای اینکه میمون و مبارک نشد بهتر آن است هم از این خیال بگذرید
او گوش به اینها نداد و بخلاف رای ایشان تخت حکومت را بشهر بلخ نقل و تحویل داد و حتی
تیمور را هم همراهش به بلخ برد لکن چون با امیر حسین خبر دادند بعضی از لشکر
عاصی شغال کنار شهر آمده و حوالی شهر را غارت میکنند رو به ایشان رفت و شیخ
حکمت که بتو هر شرمی نمیکند آغا خوانم یعنی امیر ... از لاب نام شخص
جادوگر را

جادوگر را در مجلس بزم هلاک کرده فرار نموده است اگرچه سبب باره حرکات ناشایسته
مشغول اینها امیر تیمور را از امیر حسین بسیار دلخور شده بود و امیر حسین بخصی خیانت را بکار برده
بود که از برای یکی بنا ریخته آدم هر روز کشید لهذا امرا و شاهزادگان تماما از او متنفر و دور
شده بودند و کار بجائی رسید که حتی از حکومت امیر حسین ابا نموده با نفاق
اعیان سیورغتمش میرزا که از نسل ارغدای قاآن چنگیزی بود بپادشاهی برداشتند
و با کمال حشمت و جلال عازم بلخ گشتند امیر حسین اگرچه خود را بقلعه بلخ کشیده دست
و پائی از برای مدافعه کرد لکن بالاخره علامت عجز و انکسار را از سیمای حال او
هویدا آمده از برای اینکه ناچار باشد هم عزم حج نماید رخصت طلبیده از جانب امیر
تیمور بشه حالی او قبول کرده لکن چون امیر حسین اعتماد نداشت با این خوف در جا
از قلعه بلخ بیرون آمده خود را بکاری مشغول نموده خود را بمنار مسجد خرابه برآمده
مخفی گردید فردای آنروز هنگامیکه امرای امیر تیمور ریخته شهر را غارت میکردند

اتفاقا شخصی بقصد اینکه احوال شهر را مشاهده کند بران منار برآمد و امیر حسین را دید که خفته
امیر حسین که در ایام عمرش مشتی گندم برشته را از برای پهلوانی زیاد میشمرد در آن جا
یک مشت از زر جان کمیت مروارید غلطان باین شخص داده و وعده ها نمود که راز او را
کشف ننماید لکن این شخص مرتبه چون خوب میدانست که امیر حسین انچه خود را مخفی ننموده
داشت و آخر بکیر خواهد آمد کیفیت را در حضور تیمور بعرض رسانید او نیز یکدسته از سپاهی گری را
با چند نفر از امرا و سرهنگان فرستاده امیر حسین را گرفته و ببارگاه تیمور آوردند
تیمور چون چشمش به امیر حسین افتاد رو به امرا کرده گفت من از خون او گذشتم و هر خطائی را
که بمن کرده است ندیده شمرده فراموش نمودم همین که گفت خوانده او را از دربارگاه بیرون
کشیدند در این اثنا از امرا دو نفر بالو و بخشی و شیخ علی کیخسرو آغا نام آغاز فغان
نهاده فریاد کرد امیر حسین را به من بدهید هم بقصاص برادرم کشم امیر تیمور بسیار کوشید
که نایره غضب کیخسرو را تسکین دهد در آن میان رشته حیاتش را بعرض قصاص
قطع نموده

قطع نموده در همان روز خان سید و نورو سلطان نام دو پسرش را نیز کشته دلیل گفتگو تمام شد
چون امیر تیمور منوی ضمیرش قتل امیر حسین نبود از اینکه امرا انکار را کردند بسیار دلگیر شد
لکن چه چاره کار از کار گذشته بود بعد از این واقعه در روز سه شنبه دوازدهم ماه رمضان
سنه ۷۷۱ هجریه روی داد فردای آنروز که روز چهار شنبه باشد در سن سی و سه سالگی حکومت
مملکت ایران و توران تماما بدست استقلال تیمور افتاد چنانکه در دفتر سابق مذکور گشت
چون در ماه جمادی الاولی سنه ۷۸۲ هجریه از بعد بهادر جان عازم مملکه خراسان گردید بعلت اینکه
از آل چنگیز کسیکه عرصه و قابلیت پادشاهی را داشته باشد نمانده بود در اکثر شهرهای مستقلیه
و صاحبان زور علی الخصوص در شهر یزد هم دارالحکومه آل چنگیز بعضی امرا فرمانروائی
سروری داشتند از جمله امیر محمود شاه اینجو بخطه شیراز مسلط گشته برادرش مسعود شاه
نیز اصفهان را ضبط کرده بود کذلک از امرای چنگیزیه امیر شیخ علی ... نیز بال
تسخیر شهر یزد کرم قشون کشید و در آن طرف هم ... سلطان مظفر نیز

بایک دست سلحه حوالی تبریز را استیلا کرده بود لکن در سنه ۷۵۶ امیر مبارز الدین محمد مظفر
بر کرده متغلبه در زور سندان غالب آمده بخیال فتح و تسخیر ممالک آذربایجان عازم سمت اصفهان شده
بود چون همشیره زاده پادشاه سلطان حکمران اصفهان بود مراسم استقبال را بجای آورده
رسم قدیمی لا افتادی ننهاده شیخ ابو اسحق را گرفته بلوازم اخلاص و خدمتگزاری اجرا داشت
و بخیال این بود که از طرف درویش محمد مظفر مکافات و انعام خواهد رسید
که بسبب حسد و نفاق اصحاب غرض شاه سلطان سبک شده چشم محمد مظفر را
بسیار شد خوشایند بود شاهزادگان از این جایگاه کلمات و تعبیرات ناملایمی شنیده
بنا براین در سنه ۷۵۹ بدست شاهزادگان کشته شده بعد از پسرش جلال الدین شاه
شجاع جلوس کرد لکن در سیاست او و برادرش چند دفعه مقاتله واقع گشته آخر الامر شاه محمود
غالب آمد چون در این جهت در چنین بیان فایده برای پادشاهان از تحقیق کردن حال
دنیای حقیر مناسب میدانیم که یک فقره غریبه را بیان نمائیم لهذا با اختصار حقیقت حال بعد
ذکر کنیم.

به ذکرش میپردازیم چون شاه سلطان [illegible] شاه شجاع در مدت قلیل ممالک فارس و کرمان را [illegible] کرده بود
در عصرش وزرای معزول بسیار بودند منجمله شاه رکن الدین حسن وزیر اعظم شد چون
از وزرای اسلاف هم از قبیل خواجه جلال الدین تورانشاه و خواجه نظام الدین محمود و خواجه قطب
الدین سلیمان شاه باشند متوهم بخیال اینکه انها را در معرض خطر میبینند لذا زبان
شاه را [illegible] نامه مجعولی ترتیب داده با پادشاه تقدیم در خیال شتابه ساخته بودند که
آن نامه را از برای برادر پادشاه شاه محمود فرستاده‌اند

مضمون نامه این است

هر آن ساعتی که بجانب شیراز پای بگذارید ما بندگان در رهائی شهر رکن‌زاده تعهد بکردیم و قشون شما را
در چنین شهر سازیم و در [illegible] اهتمام شده باشد که جواب نامه را [illegible] مرقوم دارند و از جانب
شاه محمود نیز در ظهر نامه که اینچنین جواب نوشته شده [illegible] فلان روز آمده در خارج
شهر منتظر [illegible] در آن روز در خصوص معهود [illegible] قرار

نمونه پادشاه از این نامه متغیر گشته وزرای معزول را بحضور طلبیده و بموجب خطاب و عتاب آورد
آنچه بیگناهان در معرض [illegible] زمین [illegible] بعرض رسانیده که ما از این
نامه اصلا اطلاع نداریم و قسم یاد کردند شاه شجاع پرسید که پس این نامه خط کدام یک از شماهاست
جواب دادند که با این خط بر شاه تهمت خط ما دارد و هم اصلا [illegible] انکار نیست لکن
خدای عالم دانا است و ما خبری از این خط و نامه نداریم شاه بغضب آمده گفت معهذا اگر
اقرار میکنید که خط خط شماهاست دیگر چگونه میگوئید خبر نداریم [illegible] بعرض رسانیدند که ما
دیگر حرفی نداریم تقصیر [illegible] معترف و از حیات خود ناامید شدیم اما امیدواریم که حضرت
پادشاه حکم [illegible] قدرت دارد که از حقیقت این حال [illegible] اگر [illegible]
فرمایند شبهه [illegible] در آن روز وزیر اعظم شاه [illegible]
در خانه نبود شاه [illegible] خبر فرستاده این کاغذ را که [illegible] شاه [illegible] فرستاد
که از دولت داری وزیر سابق خواجه جلال الدین تورانشاه [illegible] فی الفور
[illegible]

[illegible] اصلا نموده هر چند ضرب و شکنجه و عذاب کردند اقرار نکرد چون [illegible]
از برای وزیر پیغام فرستاده شده جواب داد اگر [illegible] اقرار نکرد وزرا را
شکنجه نکنند ایشان معترف خواهند گردید غلام تقصیری ندارد چون شاه شجاع این خبر شنید
فهمید که در [illegible] زیرا جواب جواب معقولی نیست [illegible] چنین [illegible]
[illegible] دارای اسرار مکتومه است [illegible] در محفظه دفتر [illegible]
که یکی از [illegible] بارگاه [illegible] فرمود تا بخانه وزیر رفته از او بشدت و عنف این قضیه را
تحقیق نماید [illegible] چون بموجب امر پادشاه [illegible] وزیر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] این کاغذ را [illegible] حضور [illegible]
[illegible] توجه [illegible] بهمین جهت [illegible]
مطلب این است [illegible] حضرت پادشاه [illegible] آگاه است [illegible] حضور [illegible]
[illegible] وزیر بعرض و تقریر رسید فرمود تا وزیر را [illegible] شکنجه [illegible]

شایع گشت در این اثنا سلطان اویس پسر شاه شجاع بنا بر اشاره او با مادر خیانت
از زیر سایه پدر بدر رفته به تعمیش شاه محمود در خانه برد چون قطب الدین شاه محمود در شب
نهم ماه شوال سنه ۷۷۶ فوت شد به موجب وصیت او خواسته سلطان اویس پسر شاه شجاع را
بر تخت اصفهان بنشانند لکن بعضی از آنها به مقام مخالفت برآمده رایشان بر این شد
در حکومت اصفهان ضمیمه حکومت شاه شجاع بشود چنین هم شد چون بعضی سلطان حسین پسر
سلطان اویس فرمانروای ملک بغداد و خطه آذربایجان رسید در شاه شجاع مالک اصفهان
گردیده در آن حوالی قشون بسیاری گرد آورده است تجهیز کمیت بر خود بسته در سال
چندین دفعه مکاتبه و مراسله واقع شد تا اینکه بالاخره کار به جایی انجامید در صحرائی
که میانه تبریز و اصفهان واقع و معروف است به صحرای جرماخوران تلاقی فریقین شده
بازار زد و خورد و آتش ستیز تیز گردید تا اینکه طرف شاه شجاع غالب آمده جمعیت
لشکر سلطان حسین با آن هر چند انبوه بود لکن از میدان جنگ و ستیز روی بگریز نهاده منهزم
و منکوب

و منکوب شده از آن طرف عادل آقا حاکم سلطانیه را از طرف سلطان حسین
مستخدم بود سوار بسیاری برداشته به قصد اینکه شاه شجاع به شغلی مراوده کاراب
فارس را معاودت شاه شجاع قدری قشون را سر او فرستاده هشت کار از آنها کردند در سنه ۷۸۴
سلطان احمد جلایری که پسر سلطان اویس و برادر سلطان حسین در جهت بغداد متوطن شده بود
خروج نموده برادرش سلطان حسین را کشت که برادر دیگرش سلطان بایزید در جهت
و اقدام عادل آقا حاکم سلطانیه در سنه ۷۸۵ به تخت پدر جلوس نمود در این اثنا چون شاه
شجاع در سنه خود ضعف حس نموده در مزاج خود اختلال شاه هم گردید و شخصی در استحکام
حکومت نزدیک است سلطان عماد الدین احمد را با سلطان زین العابدین و برادر کوچکش باز جانشین
که جانشین بود بنده آنکه سلطان زین العابدین را ولیعهد جانشین قرار داد سلطان عماد الدین احمد را
به سمت کرمان مامور مشهور حوزه حکومت خود تقسیم کرده خودش در ماه شعبان سنه ۷۸۶
عازم دار النعیم آخرت گردید حتی وفات خود را چنان خرم کرده بود به بهانه بیانی

صورت تقسیم به مکتوب نوشته که او را از برای سلطان احمد جلایری و دیگری را از برای
تیمور گورکانی فرستاده در ضمن اظهار خود را با ایشان توصیه کرده بود امیر تیمور در سنه ۷۸۳
دیار خراسان را نهب و غارت کرده پادشاه آنجا ملک غیاث الدین را با اهل و عیالش
بمجموع به سمرقند فرستاد و در سنه ۷۸۵ قندهار را نیز به قهر و غلبه تسخیر نموده در سنه ۷۸۸ به آذربایجان
رفت چون سلطان احمد ایلخانی جلایری معروف است فرار کرده بود تبریز و تفلیس را نیز
به ضبط خود درآورده و در رودخانه ارس چاپار عبور نموده قارص را هم گرفت بعد از آن عنان
عزیمت به سمت قراباغ گردیده حوزه حکومت بر ممالک داغستان و شروان هجوم برد ابراهیم شاه
ایلخانی ابراهیم هر یک پیشکش بسیاری عرض و تقدیم نموده سر عبودیت پیش آورده
لهذا از استیلای آنجا چشم پوشیده در سنه ۷۸۹ عازم اصفهان گردید چون سلطان زین العابدین
برادر شاه شجاع مخالفت کرد شهر مذکور را بتاراج داد و سلطان زین العابدین از آن داهیه جان
در برده به سمت شوشتر شتافت که حاکم آنجا شاه منصور پناه آورد لکن چون شاه منصور
از بیم

از بیم صولت تیمور تا در بر جانشین بود او را بقلعه سلاسل فرستاده حبس نمود از سلاطین آل مظفر
شاه یحیی و سلطان احمد عماد الدین و سلطان ابو اسحق از روی حزم به تیمور ملحق شده بودند حکومت
شیراز را به شاه نصیر الدین یحیی و کرمان را به سلطان عماد الدین احمد و سلطان ابو اسحق نیز ولایت
سیرجان را توجیه نموده خودش متوجه حدود سمرقند گردید بنا به بیان ذوق شاه
منصور پادشاه شوشتر بعد از آنکه سلطان زین العابدین را گرفته در قلعه سلاسل حبس کرد چون
شنید که تیمور نیز به سمرقند مراجعت میکند لوای خودسری را به جهت شیراز حرکت داده آورده
نصیر الدین یحیی برادر برادر خودش و از جانب تیمور در آنجا منصوب شده بود خلع و عزل نموده
شهر مذکور را متصرف گردید و خلق از او رعایت و رأفت در آمده قلوب عامه را
بسوی خود مایل ساخت حتی خواجه حافظ شیرازی در تهنیت مقدم آن شاه صاحب
کرم یک غزل بدیع انشا کرده است مطلعش که در دیوان مرقوم است ثبت میگردد

بیا که رایت منصور پادشاه رسید   نوید فتح و بشارت به مهر و ماه رسید

جمال بخت ز روی ظفر نقاب انداخت
کمال عدل به فریاد دادخواه رسید

خواجه حافظ شیرازی از فضلای شعرای عصر آل مظفر بود میانه او و شاه شجاع شکررنجی پدید آمده فیمابین پاره لطایف گذشته بود و شاه شجاع معانی یک بیت خواجه را دستاویز کرده فتوای قتل او را گرفته بود چون قضیه کشف خواجه رسید ملتجی به شیخ زین الدین تایبادی التجا کرد تایباد قریه ایست از ... شیخ پیغام داد که مانند نقش قول باشد و گفت بگو این قول غیر است از قبل فلانی است تا ازین تهمت خلاص شوی و بیت این است

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت
بر در میکده با دف و نی ترسائی

گر مسلمانی ازین است که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردائی

در تاریخ طبرستان نوشته است که رستمدار منقسم دو قسم است رستاق بزرگ

ورستاق

ورستاق کوچک و سبب این تقسیم و وجه این تسمیه آن است که در زمان سابق دو برادر بوده‌اند اسم برادر بزرگ ... و اسم کوچک ابو منصور ... برادری ... رستاق ... برادر کوچک از برای خود مقر حکومت قرار داده ... چنین این دو برادر ازین مضیق فنا بملک لا انتهای عقبی شتافتند محمد بن ... بن ... به مسند حکومت نشسته منصب وزارت را به محمد بن خورشید توجیه نمود درین اثنا ... از اکراد حوالی شام جلای وطن کرده چون به رستاق آمدند ... در پناه ... گشتند ... رئیس اکراد ابوطاهر ... حاکم رستاق ... هجوم ... قبضه تصرف درآورد و ... ابوطاهر ... نصر ... شتافت ... خلیفه عباسی ... در بغداد ... حکومت ... رسید ... ابوطاهر نیز ... خلیفه عباسی ... هلاکو ... این قضیه ... شاه ... تاسف ...

دیوان اعظم و سید عزت الله ... سرانجام کار ... گذشته بسمت رستاق فرار کرد لکن با همه اینها ... هلاکو خان ... رسید و برادرش ... بحکم هلاکو والی رستاق گردید چون او نیز فوت شد پسرش سیف شاه ... پسر هلاکو خان بر تخت ... نشست او نیز وفات نموده پسرش ... با فرمان گیخاتو خانی حاکم رستاق گردید ... نیز ... رسید نصر الدین احمد ... از پسران ... بود در رستاق حاکم گشت که مولانا فضل الله بن عبدالله وصاف تاریخ معجم را باسم او نوشته چون نصر الدین در سنه ٧٣٣ درگذشت پسرش رکن الدین جلوس کرد در سنه ٧٤٧ این نیز ... پسرش مظفر الدین ... رستاق ... در تاریخ ظهیر ... است در سنه ... قطعه ... ماوراءالنهر و ایران ... استیلای و تسلط لشکر توران و افغان خراب

دوران

و ویران شده بود از اولاد ... حسام الدوله که برادر الملوک معروف است ... طبقه سوم ملوک ... مسند حکومت ... مدت ... صد و پانزده سال طول کشید

بنابر روایتی که سید ظهیر در تاریخ طبرستان ذکر می‌کند ... سید قوام الدین مرعشی که از مشایخ صوفیه و از مذهب امامیه بوده است در حوالی خراسان ... بر سجاده درویشی نشسته بوده ... آنجا ... افراسیاب ... به عمو ... کرده ... توبه در درگاه حضرت شیخ ... کشته اظهار ارادت ... کرد شیخ هم ... نحن نحکم بالظاهر ... نموده ... رشید و تاج ... نهار ... جنان ... عن ... القلب ... سادات ... بسیار محظوظ شدند ... افراسیاب ... سید ... حوالی ... کیا ... افراسیاب ... چون

دوران

افراسیاب والی و حکمدار خراسان اظهار ارادت بمضمون قضیهٔ الناس علی دین
ملوکهم خلق نیز فوج فوج بمتابعت شیخ آمده ابراز ارادت و انابت نمودند
چون افراسیاب در حلقهٔ توحید شد بعضی مریدان و بندگان شیخ او را برادر طریقت
خود دانسته بسرای حکمداری رفته با افراسیاب یکجا می‌نشستند و کجاج خود را از او
طلب می‌نمودند و میگفتند تو پادشاهی با زیبایی و یکتایی حرقهٔ ارشاد از دست شیخ پوشیده
و افراسیاب را طاقت ازین اوضاع متجاوزانه و گستاخانه مریدان شیخ بستوه آمده
بخیال افتاد که این شیخ هم مانند سادات سابق در طبرستان با ادعای کلمهٔ توحید
خروج کنند و هرگاه حکومت بشود بنای دولت و سلطنت خراب و زیر و زبر خواهد
شد لهذا جماعتی از علما و اهل راه شیخ زنگی پسر را دعوت نموده ما فی الضمیر خود را
با ایشان بیان نهاد علما شاردیهم جواب دادند که اگر سید شاء الله با این حالت
باقی باشد هیچ شبهه نیست در عنقریب در امور ملکی فتنه و اختلال روی

کار خواهد

کار خواهد آمد مناسب آن است که سید را از حوزهٔ حکومت خود بیرون کنید افراسیاب
کلام اینها را پسند کرده شیخ عز الدین را گفته که از ملک خود برانند گرفته بزندان انداخت
در همان شب کیا سیف الدین ولیعهد افراسیاب بقولنج سخت مبتلا گردیده فوت شد
خلق این حادثه را بر کرامت شیخ حمل نموده پیر و جوان رو بزندان شتابان
گشته شیخ سید قوام الدین را از زندان بیرون آورده و با کمال تعظیم و توقیر او را
بقریهٔ رابوره که مسکنش بود روانه کردند در سنهٔ ۷۳۰ افراسیاب بقصد گرفتار
ساختن شیخ در عقب فرزندانش را با قدری سپاه برگشته متوجه قریهٔ رابو
گشت و سید قوام الدین نیز با سیصد نفر از مریدان در کمین جمع المرور
بر دفعه برخواست بتقدیر خدای قدیر در آن میدان دار و گیر اتفاق تیر بر افراسیاب
خورده در آن معرکه سه نفر از پسرانش نیز مقتول گردیدند و باقی روی بفرار نهادند
و شیخ اسکندر منش بمملکت رستمدار رسیده در آنجا قرار گرفت چون قامت قیمت

سید قوام الدین القابی زمام حکومت آنجا را بوکلا درویش نهاد و تاج شاهی مبدل کرده
از الله و جهاد خود را جمع نموده پسر ارشد کمال الدین را بر مسند حکومت نشانید و برادرش سید رضی الدین را
نیز بحکومت آمل منصوب کرده بقیهٔ ایام در آن دیار در حجرهٔ مرکوره بر گذرانید
سید ظهیر الدین که از اکابر مورخین است در تاریخ خود تألیف کرده است که در باب ملوک سرداران
چنین می‌نویسد که در قریهٔ باشتین که از قرای بیهق است خواجه صاحب ملکی بود که او را شهاب الدین
عبدالله می‌نامیدند سلسلهٔ نسبش از طرف پدر بحضرت امام همام حسین بن علی المرتضی رضی الله تعالی
عنهما منتهی میگردید و از طرف مادر بیحیی بن خالد برمکی میرسید خواجه شهاب الدین پنج فرزند اولاد داشت
که نام یکی امیر امین الدین و دیگری امیر عبدالرزاق و دیگری امیر وجیه الدین مسعود و دیگری امیر نصر الله
و دیگری امیر شمس الدین بود از اینها امیر امین الدین در حضر و سفر مصاحب سلطان ابوسعید بهادرخان
بود و در این اثنا شخصی که در کشتی گیری و تیراندازی ابومسلم بود در فن بهادری و پهلوانی و تیراندازی
کمال مهارت را داشت نیز ملازم سلطانی بود روزی سلطان سوال کرد که آیا کسی هست

که در کشتی گیری و تیراندازی با ابومسلم برابر باشد امیر امین الدین بعرض رسانید که برادر من امیر عبدالرزاق
با ابومسلم میتواند همسنگی کند فوراً از برای احضار امیر عبدالرزاق آدم فرستادند چون آمد ابومسلم را
در فن کشتی گیری بر زمین زد و خصم کمانی که یکصد و پنجاه من زور داشت بکشید منقطع نبود کمان را
بار توجیه شد و پنجاه هزار دینار رایج خزانهٔ محروب عبدالرزاق بعد از
و استهلاک سعادتی حق مال دیوانی را نیز در راه هوا و نفسانی و شهوانی خرج و اتلاف نموده با
فرو رفت که ایام بار نمی‌رسید که ناگاه وفات ابوسعید اتفاق افتاد و دست
به اینکه زحمت خورده بطرف وطن مألوف خود عودت کرد و در آن ایام فتنه ظهور کرد
از امرای مغول بقریهٔ مذکوره آمده از حسن حمزه و حسین حمزه که در آن بودند صحرای
وش هر ... طلب نمودند برادران ... اقرار آوردند لکن از حضور محبوب اعتذار کردند
... دست تعرض بر آنها دراز کردن گرفت برادران بغیرت آمده تیغ از نیام کشیدند
و ما مردان آریم ... نیاوریم گفته ... بقتل رسانیدند چون والی خراسان خواجه علاء الدین

قضیه آگاه گردید از بیم عقاب سبزواران هر سال کشته گشت لطف حسن چون فرستاد آن بلاد را
لازم دانسته زیر کشند چون پیدا شدند کاری نکرده بودند سوء عاقبت داده هر چه اورا بار
گفته در مقاومت و عصیان با والی ثابت قدم ایستادند و بر والی غالب آمده عبد الرزاق
هر روز [illegible] سبقت کرد چون رئیس این گروه سرداران بود بر شهر سبزوار انجام رسیده در سنه ۷۳۸
بر مسند حکومت نشست بعد از آنکه وجیه الدین مسعود مؤید الله عبدالرزاق را که برادرش
بود کشت حکومت سرداری بمحمد [illegible] منتقل گشت او نیز در سنه ۷۴۲ در [illegible] رسیده بود
تیمور نام شخصی را سابقاً گماشته نایب او بود [illegible] استقلال بر خوردش و تا مدتی حکومت کرد
بعد از آن خواجه شمس الدین علی بمقام حکومت آمد او نیز در مدت [illegible] حیدر قصاب
نام داشت شهید شد بجایش خواجه یحیی کرابی در سنه ۷۵۳ شهریار گردید بعد از پنجسال حکومت خواجه
یحیی کرابی نیز فوت شد خواجه ظهیر کرابی برادر [illegible] سرداران سردار گشت لکن چون خواجه [illegible]
سر [illegible] نبود و [illegible] اوقات خود را [illegible] شطرنج میگذرانید دو ماه بعد حیدر قصاب

ظهیرالدین را

ظهیر الدین را هم خلع نموده خودش سردار سربداران شد لکن چون حیدر را مو [illegible] امیر
امیر لطف الله پسر خواجه وجیه الدین مسعود فرصتی جسته حیدر را بقتل رسانید لکن خودش هم زود
تمت حسن دامغانی بزرگان آنجا مقام حکومت به پهلوان حسن دامغانی انتقال نمود در سنه ۷۵۹
حسن دامغانی نیز کشته شد بجایش درویش عزیز [illegible] از گروه صوفیه باتفاق مردم سربداران
حاکم سبزوار و سردار سربداران گردید در سنه ۷۸۳ بسبب فتنه [illegible] تیمور [illegible]
گشت هر چگونه حال و نتیجه مآل آنجا را در دفترهای آینده مذکور خواهد شد و در سنه ۷۹۰
بکلی از تیمور بر آنها مسلط گشته بعد از تسخیر قلعه وران جمعیان روی آورده جمیع اهالی آنجا بعد
و مقاومت بر خاستند تمام سکنه شهر را قتل عام کرد و این سفر تیمور را مفصلاً در [illegible] بقیه
آن در دفتر ثانی ذکر و بیان خواهد شد

در بیان حال عشایر اکراد

قبیله های معروف آق قویونلو و قره قویونلو از ایلی ترکمان نشأت [illegible] و [illegible] قبیله

جنگیزی از ترکستان هجرت نموده روبسمت ارمنستان گذری کرده شد از طایفه قره قوینلو
در نواحی موصل و سنجار و کردستان دستگاه حکومتی بر پا کرده آق قوینلوها نیز در طرف دیاربکر
دیار بکر و ماردین حمیه عصبیت را برافراشته توطن نمودند سرکرده قره قوینلوها بیرام
خواجه بود چون مرقوم در سنه ۷۸۲ فوت شد قره محمد بجایش نشست و رئیس قبیله آق قوینلوها نیز
قره الیوک عثمان بیک بود بعد از وفات طور علی بیک جانشینش [illegible] وقایع تاریخ
مفصل مشهور حالت قره قوینلو الطبقه آق قوینلو [illegible] نموده انجام ایالت و حکومت
آق قوینلوها نیز بالاخره شاه اسمعیل الاول مسخر گردید تفصیلش بعد از این بکتاب ثانی
کشیده خواهد شد

در بیان احوال عشایر ترکمان

طایفه [illegible] نیز از ایلیات ترکمان بوده در وقعه جنگیز بعد از انقراض سلطان [illegible]
که از جمله ارزن ممالک روم را ز جنس تاتار بود در سمت کوهپایه [illegible] را ایستان [illegible]
عمق

عمق از یایلاق تقلدق و از قشلاق هر یایلاق خیمه میزدند تا اینکه رفته رفته طوایف ایشان
زیاد شده با مبارک شاه حاکم ابستان جنگها کرده بلا غلبه نمودند و قره جبر بن [illegible]
در سنه ۷۳۸ هجریه بر بساط حکومت نشستند چون در آن عهد در قطعه ناطولی سرخیل [illegible]
و مملکت صاحبی برداشت از هر طرف حکام کوچک کوچک ظهور نموده بودند از جمله قبیله رمضانلو
بوده در سنه ۷۸۰ هجریه بر یایلاق رمضان اوغلو و صحرای اروج اوزیر و دولت
آدنه و ایاس و سیس و پیاس مستولی گردیده شهر آدنه را دارالملک خود قرار داده از آنجا
حتی حکمشان جاری بود و اول کسیکه از ایشان بر مسند حکمرانی نشست احمد بیک بود از پسر
رمضان بیک با شاه ملک قاضی برهان الدین را حکومت سیواس را داشت [illegible]
مناسبت پیدا کرده در کار نیز بوده حدود مملکت خودشان تا حدود مملکت ذو القدریه متصل ساختند
علاء الدین بیک هم از آل قرمان بود در قونیه تخت قرمان جلوس کرده با حضرت یلدرم
عثمانیه همواره رفتار میکرد لکن در این اثنا یکه حضرت گاه رفتاری نموده غزا بسمت روم

با عبور لشکر حاکم قرمان علاء الدین بیک بر ممالک محروسهٔ عثمانیه هجوم برد لکن نتیجهٔ خوبی حاصل نگشت
تا اینکه از روی تعصب اعتقاد و نیت خداوندگار غازی سلطان مراد اول در اوایل ماه ربیع الاول
سنهٔ ۷۷۹ هجری بواسطهٔ همشیره زاده یعنی شخص بیک هرلای مناسبه مرا را خواندند کار
فرستاده لعبه از علمای خود مصلح الدین افندی ملا عبداللطیف بیک که یکی از متقدمین بود از ایال
دستهٔ عالی مصاهرت بکابای پادشاهی ارال داشت بعد از آنکه مطلوبش حاصل شد باز آن حسد
و عداوتی که در قلبش مرکوز بود بروز کرده یکبار دیگر دست یافته بر ممالک عثمانیه هجوم آورد لکن تاب
صدمهٔ قاهرهٔ حضرت پادشاهی را نیاورده فرار کرد و در وجهی که نقشه خانم سلطان زادهٔ شفیعه آورده
باز دست مرادان امان زد همیرش رابه اگرچه بالوراثه بمقام حکومت جلوس کرده بود
و بنای خطبه خلافه سکه بیند و دعوای سلطنت و امارت در سر داشت باز از آن طرف
دو را سکی خطاب بکیرد و صحه و حکمی که در انقراض بود با جبر در ولایت قرمان
که از آن در تحت حکم دولت علیه عثمانیه که منتصب بود لکن عبارت و زراعت و تکثیر ثروت
نفوذش

نفوذش بیش از حالا بود
چون حاکم کرمیان پیر شده بود پسرش یعقوب بیک را خلیفه کرده با او چنین سخن بیان آورد
که بعد از این خانوادهٔ ما از سالهای دراز حفظ نمودن و یا اینکه از شر آل قرمان از اطراف ما را
گرفته است ایمن ماندن و ملک را از حمایت و حراست کردن بسیار مشکل است از برای ما غیر از اینکه
ارضی را پیوسته با آل عثمان مناسبت پیدا کنیم دیگر چاره‌ای باقی نمانده است و به یعقوب بیک
وصیت کرده که یکی از دختران خود را به شهزاده خداوندگار غازی یلدرم بایزید عقد و تزویج نماید
بعد از این وصیت در اندک زمانی فوت شد زیرا کرمیان بیک چون یکی از امرای سلجوقیه بود
از اراضی قسمت جنوب غربی که تا به ملکانه خود رسیده متمادیاً خواه در زمان ارطغرل
غازی و خواه در زمان عثمان خان بر ممالک دولت علیه بقصد چپاول و تاراج هجوم می‌آورد
لکن چون مسلک گشته بود که به بیان شیوه‌ای نتواند ممالک آل عثمان را ضبط کند بخیال اینکه اقلاً با خاندان
پادشاهی مناسبت و قرابت حاصل کرده باری در آتیه اولاد و اعقابش در سریر سلطنت بهره

داشته باشند لهذا برای اینکه دخترش را بشهزاده یلدرم بایزید عقد کند از فقها اسحق خواجه را
با هدایای لایقه و کلیه شهرهای کوتاهیه و حصار سیماو و اکری گوز و حصار طوش نور را بعنوان
جهاز آن دختر داشت لذا حتی قسطمونی را هم طایفه حمیدیه استیلا کرده بودند با این معنی که اگر
مرعوبیت خودشان اعتباری باشد نشان بحضرت خداوندگار منتهی شود خواجه در زمان
سلطان مراد خان یعنی نوبهٔ مرکوما در زیر حکم یکی از بیکهای کرمیان بایزید نام داشت
بود و پسر او در اهتمام یار کشیده چون بر قوام مفلوج بود به بایزید مفلوج معروف شده بعد از آن که
بایزید مفلوج را سلطان مراد خان عقد کرده بود این رابطه با آل عثمان ادعای مناسبت
و قرابت میکرد حوالی قیصریه نیز زیر حکم پیران ارتناپیک بود که از امرای تاتار و از زمان
استیلای چنگیزیان باقی مانده بودند چون این ارتناپیک از جانب چنگیزخان بولایت و دوکان
به ممالک روم فرستاده شده بود اولاد سلطان ارتنامی گفتند چون زمانی که تش بنا بسلطنت
دیگر در خطهٔ ایران فترت و فتنه ظهور نموده چنگیزیان وقت آنرا غنیمت شمرده
با بلور

که با مور دیار روم بپردازند تمام امرایی که در دولت سلجوقیه والی ولایات بودند از قبیل
کرمیان و قرمان و آیدین و منتشا و قره سی و حمید بیکها و امثالهم نیز هر یک در ولایات
که بودند بر دعوای استقلال حکومت برخاسته بودند و از این طرف هم کوکب کوکبه
اقبال آل عثمان رفته رفته درخشان می‌شد بحکم ضرورت سلطان ارتنا نیز از ممالک
اطاعت از قضیهٔ نظارت عمومیه برداشته همان ولایت قیصریه اکتفا کرده بود
و در سنهٔ ۷۵۳ در مرکز حکومتش که قیصریه باشد بسر برده در سال مزکور وفات نمود و پسرش
سلطان محمد بیک بجایش نشست لکن مرقوم باستقلالیت تمامی تا سنهٔ ۷۶۵ که هر چگونه بود اداره کانه
کرده در سال مزکور از این جهان فانی بعالم بقا عبور کرد و زمام ادارهٔ آنجا با برادر
پسرش سلطان علاء الدین بیک افتاد او نیز در سال ۷۸۲ هجری بلاولد فوت شده
اداره حوالی مزکوره بحاکم آنقره یکان طهرتن انتقال نمود بر الود زاده سلطان ارتنا شش
لکن بسبب اینکه سلطان علاء الدین بیک صغیر السن بود قاضی برهان الدین که از علمای و مفتی

اما سیبه بود مادر او ربحبانه نکاح درآورده در حضرت وزارت اتابک‌ها در شهر رشید
تقویت علاء الدین بیک و باتفاق اهالی بمقام حکومت نشسته شهر سویل را دارالملک قرار
داد و قیصریه و اباسیه و نیکا را با چندین دیار بقبضه تسخیر درآورده با سلطان
مرادخان غازی بکرار رفتار میکرد و وقتی بکند زنده نتیجه کار او در دفتر پنجم
مسطور است

در بیان حال اندلس و مغاربه

در دفتر سابق اجمالی از احوالات اعرابیه ملک اندلس و اسپانیا و پورتکیز رد
که در سمت جنوب غربی قطعه اروپ واقع است فتح و تسخیر نموده بقدر ششصد سال حکمرانی
کرده بودند از آنها که نیز با پادشاهان آل عثمان معاصر بودند ذکر و بیان شده بود
در این دفتر رابع نیز اجمال دقایقیکه در مدت سی سال یعنی از سنه ۷۶۰ الی سنه ۷۹۱ در غرناطه
و اسپانیا روی داده است مذکور و مسطور خواهد گشت یعنی بعد از آنکه محمد رابع در سنه ۷۶۳

ابحری

هجریه تخت غرناطه را از دست مخالفان پس گرفت پنج روز راس رجب بازیم وارق
طلای صلح متوسط سفیر مخصوصی از زرای پتر و حکمدار کستیلیا فرستاده دفعه ثانیه حکومت خود را
اعلان نمود بقصد اینکه رشته صلح و سلامت را با حکمدار موی الله مستحکم و مضبوط سازد
جمیع عیسویانی را که در محبوسخانه غرناطه بودند بلاعوض و بلا فدیه مرخص کرد و رعیت زندگی
متطیف نموده بهر کس از ایشان بخشید و مقصدش از این کارها این بود که وقت حدود
راحت و خوش کند زیرا که خیره‌های کذشته بوده علی احمد بن نصر همی از خاندان سلطنت
بر دعوای حکومت برخاسته بسبب لدود شهر غرناطه زور بازوی و غیظش بروی کار آید
لهذا محمد رابع نیز یکی از امرای خود را سردار قشون نصب نموده در سنه ۷۶۵ هجری او را
بمقابله و مدافعه علی احمد بن نصر فرستاد بعد از آنکه این وقعه منتج و نزاع منقطع گردید محمد رابع
دیگر بلا رقیب و بلا مانع حکمداری غرناطه باقی ماند چنین ایام حکومتش براحت و آسایش
میگذشت زیرا که تنظیمات امور ملکیه و حقوق تصرف قوانین نافذه بسپرد حوب

وضع نموده در سنه ۷۸۱ در زمانی که بسر برده گفت پسرش یوسف ابوعبدالله ثانی بجایش
بر تخت غرناطه جلوس کرده و شاید صیهای پدر را ترک نموده فاحشه ترقی داد را
پیش گرفت حتی یکنفر ایلچی بشهر رومی فرستاده جلوس خود را اعلان نمود و با پادشاه
کستیل انرینی ثالث که هنوز نوجوان بود نیز ملاقات کرده موالات و محبت
سابقه را استحکام داد لکن پسر یوسف ابوعبدالله ثانی از آنکه محمد بود با مخالفین پدر
اتفاق کرده بر اینکه مردش از عیسویان قشون بگیرد و رعیت غیر مسلمه را تصیف و تعذیب
میدهد تعرض کردن گرفت و از در غیرت و تعصب دینیه در اثره خلق را بر ضد
پدر خود تحریک مینمود اما یکبار شوریده برای ابوعبدالله هجوم بردند و شاید
از سرای الحمرا بر سپ سوار شده بمقابل خلق درآمد و از آنها پرسید قصد شما چیست چه میخواهید
خلق باواز بلند فریاد کردند که جلوس محمد را میخواهیم آنگاه یوسف ابوعبدالله با آنها خطاب
کرده گفت چرا اینگونه شورش و اختلال برپا کرده بر شما نان چه خدمتی میکنید

با کمال ز

آیا فراموش کرده‌اید که محض بجهت همین بلا اتفاقی سبب زوال و انقراض بنی امیه و باشت
محمد و محمد اول طبقه مرابطین و طبقه موحدین و بنی هود شده و باره از ایشان قسمی از تاریخ
غیظ خلق را تسکین داده بخانه فساد درد خواباندند این قضیه در سنه ۷۹۳ هجریه روی داده از آن
در دفتر ثانی که شامل احوالات زمان ییلدرم بایزید خان است ذکر خواهد گشت
چون در مغرب الاقصی پادشاه مملکت فاس حکم سلیمانی که از طبقه بنی مرین بود در سنه ۷۶۰
ره پدر او را بقا کرده عمر بن ابوسعید عثمان بن یعقوب بجایش جلوس کرد در سنه ۷۶۸
او نیز خلع شد و برادرزاده اش عبدالعزیز را بجایش نشانید زمان عبدالعزیز
همه در دفع و تسکین امرائی که از خاندان حکمداری در تلمسان و مراکش دعوای سلطنت
میکردند گذشت زمان ششم حکومتش در گذشته بجایش سعید بن ابوفارس جلوس کرد لکن خوارج
که از حکومتش گذشت در مملکت فاس شور و فترت واقع گشته در سنه ۷۷۷ موسی دیگر
سمت غرناطه فرار نموده و المستنصر بالله ابو العباس احمد بن سالم ابراهیم بن

ابوالحسن علی بمقام حکومت رسید بعد از بیست سال بعد از شورش سرکش را ضبط و از آنجا بجانب تلمسان

توجه نموده چون حاکم آنجا فرار کرده بود شهر را غارت و قصر با عمارتها تاراج کرد در این

اثنا بار موسی بن عثمان که یکی از خاندان سلطنت بود بدعوای حکومت خروج نمود لکن المستنصر

ابو العباس احمد بن سالم ابراهیم بن ابوالحسن علی بر سرش قشون کشید چون در میان لشکرش

تفرقه ظهور کرده بود ناچار مغلوب گردیده رئیس موسی بن عثمان اسیر گشت و او را بجهت

حاکم غرناطه فرستادند در این اثنا شایع شده که موسی بن عثمان وفات شده است لهذا

واثق بالله محمد بن ابوالفضل از اندلس بتقویت فرار و در حوالی فاس و مراکش سر بار و طرفدار

پیدا کرده بدعوای حکومت قیام نمود لکن چون از طرف بنی احمر عصیان ورزیده بود قدرت

قشون زیر حکم المستنصر بالله احمد بن سالم داده بود با او بجهت فاس در سال و حکومتش

مستقر و واثق بالله محمد بن ابوالفضل را رد نمودند و حالت دیگر هر چند به استقلال آن

ضمیمه سرحد در میان اهالی اندلس دو خونه فیما بین سکان افریقیه را اغتشاش

دنامز

و ماهی بیشتر میشد و بهمین کیفیت بسبب قوت و کثرت اهالی اسپانیه روز بروز

پریشان روی بانحطاط نهاده با اتفاق ذماهی و انواع شورشها در پی ظهور نموده

با شمشیر و سلاح متفرق و پریشان گردیده در ممالک حاکم بودند بالاخره محکوم گشتند

در بیان احوال فرانسه

پادشاه فرانسه شارل پنجم در دفتر سابق ذکرش گذشت در سنه ۱۳۶۸ میلادی متولد

گشته بود و در زمان حیات پدرش ولدیت در این مدت خروج حبیب بار

واگذار شده بود در سنه ۱۳۸۰ میلادیه پدرش وفات کرده خودش بر تخت پادشاه

شد چون شارل بسیار جوان بود عموهایش دو دوک انجو و دوک بری و اشتر

دوک براطانیا بود بر ملک فرانسه طمع کرده باهم

پاره مفاسد شدند لکن چون شارل بسن چهارده سالگی رسید در سنه ۱۳۸۸ بهر

طایفه فلامان که بر ضد دوکهای خودشان شوریده بودند هجوم برده بقدر

بیست و نه هزار اهل فساد را بقتل رسانیده عصات را با طاعت آورد

اما روز بروز در ممالک فرانسه فتنه و فساد بالا گرفته منسوبان خانواده سلطنت

از برای خود طرفدارها بهم بسته بالاخره مملکت فرانسه بدو قسمت منقسم

گشت یعنی دسته ارمنیاس طرف دورلیان را و دسته بورغون

طرف دوک بورغون را گرفتند که تفصیلش در دفتر خامس مسطور است

در بیان احوال کستل

پادشاه کستل هانری دوم بود که او را دوک ترانستامار میگفتند

و برادر پتروی ظالم بود که ذکرش در دفتر سابق گذشت در میان او

و برادرش در خصوص پادشاه شدن جدالها و نزاعهای بسیار روی

داد لکن در سنه ۱۳۶۶ میلادی بعد از برادرش بمقام حکمداری صعود نموده علی
رقم ظالمی وقهاری برادرش بسیار خوش سلوکی میکرد تا اینکه در
سنه ۱۳۷۹ میلادیه وفات نموده ژان اول بجایش پادشاه شد

در بیان احوال پورتکیز

انفونس رابع در سنه ۱۳۲۵ میلادیه بر تخت حکومت پورتکال جلوس
نموده در سنه ۱۳۴۰ میلادیه تاریفه نام شهر را محاصره کرد و در سال ۱۳۵۵
فوت شد این پادشاه تمام عمر خود را در جنک کردن با اعراب صرف
نمود که تفصیل حالش در ضمن وقوع احوال حکمداران غرناطه مسطورست

در بیان احوال انکلستان

پرنس نوار مشهور پادشاه انکلستان که در کتاب سابق
ذکرش کذشت دو برادر داشت که اسم یکی از انها لیونل بود و

در سنه ۱۳۶۱

در سنه ۱۳۶۱ در ایتالیا فوت شد و دیگری را ژان میکفتند مومی الیه
دوک لانکاستر بود و در سنه ۱۳۹۷ فوت کردید اما پرنس نوار
چون قبل از پدرش ادوارد ثالث فوت شد بمناسبت ولیعهد
بودنش تاج سلطنت را بر سر پسرش ریشارد ثانی نهاده
در سنه ۱۳۷۷ میلادیه بر تخت انکلستان جلوس نمود لکن نفوذ یرا
که پدرش بر مملکت فرانسه داشت محافظت کردن نتوانست
و از برای حکمدارشدنش اکثریت را حاصل نیاید بسیر یکی
از پرنسهائی که بخانواده سلطنت محسوب بودند بهوای استقلال
برخاسته در داخل مملکت ابواب اسایش و استراحت مسدود
کشته اختلال عظیم اغاز کرد تا اینکه در سنه ۱۳۹۹ ریشارد را خلع نموده
بحبس انداخته شد و طرف داران هانری پسر ژان دوک

لانکاستر که عموی ریشارد باشد غلبه کرده هانری را بعنوان
هانری رابع در تاریخ ۱۳۹۹ میلادی پادشاه انکلستان نصب
نمودند لانکاستر در جزیره انکلستان ولایتیست چون ژان پسر
ادوارد ثالث پادشاه انکلستان که از خاندان انجو باشد
کراندوک ولایت مذکوره وان هانری رابع پسر ژان مشار الیه
بود لهذا استحقاق سلطنت انکلستان را پیدا کرد و ریشارد را
بحبس انداخته تخت سلطنت را از او غصب نمود لکن بابا و اولاد
ریشارد که از خانواده سلطنت و دوک ولایت یورک بود در باب
حق سلطنت انکلستان نزاع وقیل وقال ها ظهور نموده عموم
اهالی منقسم به دو طرف شدند که طرفی خود را کل سرخی
و طرف دیکر کل سفیدی تسمیه نمودند یعنی طرف داران

خانواده

خانواده یورک را کل سفید و جانب داران خاندان لانکاستر را
کل سرخ کفته در میان این دو کروه مخالفت عظیمی پیدا شد
چنانکه مدت سی سال محاربه دائمی ممتد و بقدر دو کرور
نفوس در این راه کشته شد تا اسباب وقوع
احوال خوب بیان نشود این مطلب فهمیده نمیشود لهذا تفصیل
ان در ذیل دفتر پنجم مذکور کشته است مراجعت شود

در بیان احوال اکوسیا که انکلیسان
اسکوتلند و رومیان اسکوچیا میکویند
و از ولایات شمالی جزیره انکلستان است

حاکم اسکوچیا روبرت دوم که از خاندان استوارت و پسر
روبرت اول باشد با فرانسویان معاهده بسته بر ضد انکلستان

بحرب قیام نمود بعد از انکه در محاربه مشهور او تربوت غالبا صلح کرد و در سنه ۱۳۹۰ میلادیه فوت شده در جایش پسرش استوارد روبرت ثالث حاکم اسکوتلند کشت لکن در ایام حکومت او اشوبها برانکیخته شده حتی بر سر هانری رابع پادشاه انکلستان هجوم برده بسبب ظهور پاره فسادات بالاخره در جزیره بوط منزوی کردید و هنکامیکه پسر دیکرش ژاق اول را بفرانسه فرستاد بدست انکلیس ها اسیر کشت چون این خبر بسمع او رسید از غایت غم و اندوه در سنه ۱۴۰۶ فوت شد اکرچه حکومت اسکوچیا حق پرنس ژاق بود چون مومی الیه در دست انکلیس ها اسیر افتاد حکومت مملکت ماشا در تحت نظارت عموی‌اش دوک البانی ماند که تفصیلش در دفتر خامس مذکور است ملکه دانیمارکه مارکارت

که در کتاب سابق ذکرش کذشت چون در سنه ۱۳۶۳ بنکاح پادشاه نوروچیا در امده بود بعد از انکه پدرش در سنه ۱۳۷۶ وفات کرد تاج سلطنت دانیمارک بالارث بمشار الیها انتقال نمود چون در سنه ۱۳۸۰ شوهرش که پادشاه نوروچیا بود وفات کرد حکومت انجا نیز حق مشار الیها شد و اهالی اسوج نیز برضد پادشاه شان البرت دوک مکلنبورغ شوریده او را از حکومت اخراج نمودند و در سنه ۱۳۸۹ تاج مملکت اسوج نیز بمشار الیها منتقل کشت و بعزم انکه دانیمارک و اسوج و نوروچیا را که از ممالک شمالیه بیکدیکر ربط و الحاق نماید مجلس ملتی را منعقد ساخته ممالک ثلثه یکی کرد مزبوره زیاده بر حسن و جمال و لطافت و کمالی که داشت مانند شخص بها در مشهوری در اقدام و متانت نیز اثبات در اینده نموده تا سنه ۱۴۱۲ میلادیه سلطنت متحده را با کمال خوبی اداره و در صورتیکه

حفظ ناموس و شان کرده بود در سنه مذکوره وفات نموده

در بیان احوال المانیا

شارلی چهارم امپراطور المان که از خانواده لوکسمبورغ بود و ذکرش در دفتر سابق کذشت در سنه ۱۳۱۶ میلادیه متولد کشته است چون مشار الیه پسر ژان پادشاه چه یعنی بوهمیا که پسر هانری هفتم امپراطور المانیا باشد بود در سنه ۱۳۴۶ میلادیه بعد از پدرش پادشاه بوهمیا و یکسال بعد هم به امپراطوری المانیا انتخاب شد یک قانون داخلیه وضع نمود که هنوز هم اثارش در المانیا باقیست لکن مشار الیه خود را در تشیید نفوذ پاپاسکانه مجبور میدانست و کذشته از این بسبب پاره تکالیف شاقه خلق را هم از خود مشوش و دلکیر ساخته بود در این حالت فوت شده پسرش وانسلاس هجم امپراطور المانیا

دهم پادشاه بوهمیا کردید چون صورت احوال او در دفتر سابق کذشته است در اینجا از تکرارش قطع نظر شد لکن شیزسموند که از خاندان براندبورغ و پسر شارلی چهارم و مدعی عنوان پادشاهی مجارستان و لهستان و امپراطوری المان بود در سنه ۱۳۶۸ متولد کشته بود دختر لوئی پادشاه مجار را بعقد نکاح در اورده چون پدر زنش لوئی مشار الیه در سنه ۱۳۸۲ وفات کرد با هزار حیله و شاق در حکومت مجار نیز کسب استحقاق نمود در سنه ۱۳۹۰ افلاق و بعد از ان نیز سر اطاعت پیش اورده در سنه ۱۳۹۱ بیکهای بوسنه نیز تابعیتش را قبول کردند لکن با این همه بختیاری شیزسموند با قوه قاهره پادشاهان عثمانی مقاومت کردن نتوانسته در سنه ۱۳۹۶ در محاربه نیکوبولی از عثمانیان شکست خورده در این محاربه قشون شیزسموند شصت هزار نفر میشد

و موقعشانهم بسیار متین و مستحکم بود مع هذا بقدر سه ساعت دوام نموده

شکست خوردند که تفصیل این قضیه در ضمن احوال داخله سلطان

مراد ضبط و قید شده است اسم یکیهای افلاق و بغدان که تابع

امپراطور مذکور شده خراج گذار شده بودند یکی الکسا در و دیگری

استفان ثالث است بعد از انهزام از محاربه نیکوبولی شیسموند

اگر چه باز خود را حرکتی داد لکن چون لادسلاس ششم که به پادشاهی

مجارستان نصب شده بود و البرت و ترش که امپراطوری

المانیا را ادعا میکرد در اثنا محاربه و انهزام با لقبش با او رقابت

کرده بودند اول لازم بود که انها را از داخل مجارستان دفع

و تبعید نماید لهذا بدلالت خصایل ممدوحه که داشت قلوب اهالی

مجارستان را بطرف خودش جلب و جذب کرد کذالک

دراثنائیکه

دراثنائیکه با ژوس دومرادی نام پرنس که از عموی خود و انسلاس

مملکت دوک نشین لوکسمبورغ را خرید و بعده با امپراطوری

المانیا منتخب گردید و وفاتش در سنه ۱۴۱۱ اتفاق افتاده است

رقابت داشت بقصد اینکه مذهب بسیار منتشر عظیم غرب را یعنی

مذهب کاتولیک را منقرض سازد در سنه ۱۴۱۴ فرمود تا یک

مجلس مخصوصی از کشیشان بنام کونستانس منعقد گردد که تفصیلش

در دفتر خامس مذکور است مراجعت شود

. در بیان احوال ممالک له که پولند نیز گویند

پادشاه لهستان کاسیمیر در سنه ۱۳۰۹ متولد گشته در سنه ۱۳۳۳ بعد از

وفات پدرش جلوس نموده در سنه ۱۳۷۰ وفات کرد حکومت

خاندان پیاست که پانصد سال بود در لهستان حکومت

میکرد بقوت بازوی این پادشاه محو و منقرض گردید و حکومت

به لوئی بزرگ که از طبقه دوکهای انجو بود منتقل گشت و چنانکه در

دفتر سابق مذکور گردید بعد از وفات لوئی بزرگ که در سنه ۱۳۸۲

واقع شد تاج حکومت از برای دو دختر انش ماند که اسم یکی ماری

و اسم دیگری هدویج بود پس از انکه ماری بنکاح شیسموند درامد

هدویج نیز در سنه ۱۳۸۶ میلادیه با دوک لیتوانیائی ژاژلون ازدواج

کرده او را بعنوان اولادسلاس پنجم پادشاه لهستان نصب نمود

و مزبوره در سنه ۱۳۹۹ میلادیه که تقریبا مطابق سنه ۸۰۱ هجریه میشود در

در قراقو با نام مهنی وفات کرد و چون شوهرش اولادسلاس

پنجم از سنه ۱۳۸۶ الی سنه ۱۴۳۴ بر تخت لهستان حکمرانی کرده در

اثنای حکومتش پاره وقایع غریبه ظهور نمود چون از حوادث

بعد از سنه

بعد از سنه ۸۰۱ هجریه است تفصیلش در دفتر پنجم ثبت شده است

در بیان مملکت ایتالیا

ممالک ایتالیا نیز منقسم بچند قسمت شده از جمله قسمی تابع حکومت

پاپ ها بود لکن بمقتضای فساد و مغایرتی که در میان اهالی

المانیا و فرانسه راه یافته بود بعضی از پاپها در شهر اویکنون که از متعلقات

ممالک فرانسه است نشسته و برخی از انها کما فی السابق در شهر روما

حکومت کردند و پاره اوقات هم واقع میشد که در زمان واحد

هر یکی از بلدتین مذکورتین پاپی را برگزیده این یکی دیگری را رد و

تکذیب نموده بتضییع یکدیگر میکوشیدند یکی از پاپهائیکه در شهر

اویکنون انتخاب شده بود بنوای سیزدهم است مشار الیه در

صورتیکه در شهر اراغون از خانواده متوسط الحالی بود و پترو

نام داشت مؤخرا باسم بنوا دراوکیونون بکرسی پاپی نشست
علی العموم درمیان عیسویان عادت چنان است که چون رای
برتبه اسقوفی و پاپاپی درمی اید اسم او را عوض میکنند لمترجمه بعد از
پاپها از حکومات منقسمه ایتالیا جزیره سلی وجزیره صاردنیا و
جمهوریتهای وندیک وژنواو دوک نشینهای بزرک مودنا و
میلان ومانطوا وپارمه واوتراندا وطوسقانا وامثالهم بودند
که احوال هریکی بمناسبتش در دفترثالثی ذکرشده است چون حکمدار
شهر ناپولی شارل دوراس درسنه ۱۳۸۶ میلادی فوت شد
پسرش لادسلاس بجایش نشست چون مومی الیه صغیراسن بود
مادرش بنیابتا وحکومت لکن پرنس لوئی اول که از خاندان
انجو بود وسابقا برناپولی حکومت داشته حدیث السن

بودن لاوسلاس ووصایت کردن مادرش را وسیله مساعده
دانسته بکمک وغیرت پاپای وقت کلمان هفتم بعزم ربودن تاج
سلطنت ناپولی قیام مود لکن فاتکشته فوت شد وحکومت
ناپولی تا سنه ۱۴۱۴ در دست لاوسلاس باقی مانده بعده به همشیره‌اش
ژان دوم منتقل شد چون دراتی از احوال صاردنیا بحث خواهیم
درانجا مناسبتی از برای تفصیلش نیست جمهوریت ژنوز نیز بعد از حرائی
دولت ژنوسیو در بحر سیاه مواقع بسیاری را ضبط واستیلا مود
میکذاشت که وندیکها دران حوالی اسوده امدو شد نمایند

دربیان احوال شبه جزیره قرم

اوزبک خان که از نسل چنکیز در دست قبچاق وقرم باقی مانده
بود درسنه ۷۴۲ هجریه وفات موده بجایش جانی بک خان

بعده حیدر مراد خان برسریر حکومت نشسته لکن درسنه ۱۳۷۶ میلادیه
بسبب ظهور وقعه بموری رشته نظام دولتشان ازهم کسیخت

دربیان احوال طایفه روس

سابقا در دفترثالث بیان شده بود که پرنس روس ولادیمیر
بود لکن صحیحش باید الکساندری دوم باشد مومی الیه درسنه ۱۳۲۶
دوک مسکو نصب شده بود بعد از دو سال فوت کرده پرنس
ایوان اول دوک مسکو وروس نصب شد انجاها از دایره
حکومت ولادمیر نام پرنس محسوب میشود درزمان اینها بلاد مذکوره
ببلای استیلای تیمور مبتلا کشته بسیار منقلب الحال بود لشکر
تیمور بعد از انکه ولایات جنوبی مملکت مذکوره را ضبط وغارت کرده
دریای ازاق را نیز استیلا مودند که تفصیلش در دفتر پنجم مسطور است

دربیان احوال ممالک روم ایلی

چون پکها وحکمداران بلغار وصرب وبوسنه وارنود میدیدند
که عساکر عثمانیه درهر طرف روم ایلی هجوم اورده غلبه میکنند پاره
از درمدارا درامده با عثمانیان مناسبت بهم می بستند وبعضی با
دیکرانشان اتفاق کرده بمدافعه ومقابله برمیخواستند باین سبب غیر از
جاهائیکه تابع ال عثمان وبدولت علیه ملحق شده بودند هر طرف
ممالک روم ایلی درعین ناامنی وکرفتار اضطراب وهراس بود از جمله
یانی پالیولوکوس که امپراطور ممالک شرقیه بود چون میدید
که ملکش خراب وپریشان میشود وعلی الخصوص چون بعد از
وفات شهزاده سلیمان پاشا درمحاربه بولایر مغلوب ومنهزم
کردید خوب یقین کرد که از برای دولت بیزانتین اعاده استقلالیت

محال است راضی شد که سالی مبلغی معین باسم جزیه از برای
سلطان مراد خان غازی فرستاده با او عقد مصالحه کند
وبعد از ان دخترش را هم بعقد شهزاده یلدرم بایزید خان اورا
نایل شرف گردید چون حکومت برانسیو بجدی مختل و مشوش
گشته بود که از برای بقای دولت بغیر از اینکه با عثمانیان مناسبت
وقرابت صحیحه دائمی پیدا کند دیگر چاره نداشت در این اثنا
سلطان مراد خان غازی چون شهزاده رنه را از دست
پرنسهای روم که در انجا حکومت میکردند ضبط و تسخیر کرد پرنسیکه
حکمدار ادرنه بود بسبب اینکه رودخانه مریچ طغیان داشت از آن
نهر مذکور به بخت اینوز رفته به پادشاه صرب التجا اورد
واز انجا نیز به ادرین بچم که در ان اوقات پایتخت بود پناه برده

بقصد

بقصد اینکه از ملت متغلبه که از سمت اسیا امده در خاک اروپ
مستولی شده بودند انتقام بکشد پادشاه مجار و بیکهای
صرب بوسنه و افلاق را باتفاق دعوت کرده دوباره از برای
مقابله کردن با عثمانیان لشکر انبوهی فراهم اورد و بر شهزاده رنه
هجوم برد لکن لالا شاهین پاشا که از جانب خداوندگار غازی
بیکلربکی روم ایلی نصب شده بود مقابل او در امده چنانکه تفصیلش
درضمن وقایع داخله پادشاه مشار الیه نوشته شده است
در سنه ۱۳۶۳ میلادیه دوباره برنس را مغلوب و منهزم ساخت
سلطان مراد خان بعد از انکه شهزاده رنه را فتح کرد با امپراطور
برانسیو یانی پالیولوکوس نیز عهد دوستی بسته با حکمداران
صرب و بلغار و افلاق و سایر بعضی پرنسهای روم که

سر خود بداعیه استقلال برخاسته بودند مشغول گردید لکن یانی
پالیولوکوس با وجود اینکه با حضرت پادشاهی معاهده هفت ساله
کرده بود چون در روم ایلی مظهر فتوحات پی در پی گشتن عثمانیان را
بالاخره از برای خودش مضر دید مخفی از کشیشان کلیسای شرق
یعنی مذهب روم ریاست مذهبی اروپن نام پاپا را که رئیس
مذهب کلیسای غرب یعنی کاتولیک باشد تماما تصدیق و قبول نمود
و پاپ نیز باو وعده کرده بود که بقدر پانزده فروند کشتیهای شالوپه
و چکدرمه و هزار و پانصد نفر سوار و بقدر هزار نفر تیرانداز پیاده و قدری هم
از عساکر رضا نوکر خود را از برای مقابله کردن با عثمانیان بکمک او
بفرستد در این اثنا نیز لزوم بهم رسانید که امپراطور مشار الیه
بشهر روما برود لهذا پسرش اندرونیکوس را بجای خود بنیابت

گذشته

گذاشته عازم شهر روما گردید و در سرای واتیکان که یکوقت شارلی
کراند و قسطنطین نامان امپراطورها نیز در ان مسافرت اقامت کرده بودند
در حضور چهار نفر کاردینال یعنی اسقف اعظم حکومت روحانیه پاپ را
قبول و اعتراف نمود و بعد در کلیسای مشهور شان پیتر و چلیپائی را که بر روی
کفش پاپ نصب کرده بود بوسیده و جلو اسب پاپ را گرفته پیاده
بسرای واتیکان برگشت و بعد از انکه در سرای در مهمانی رسمی نیز حاضر
گردید در باب کشتیها و قشونیکه باید بامداد فرستاده شود نیز گفتگو کرده
بعد از قرار و مدار کار عودت کرد هنگامی که در شهر وندیک میخواست
سوار کشتی شود چون خواه در شهر روم و خواه در سایر جاها نیکه
گذشته بود بسبب مخارج گزاف قرضدار شده بود پیشتر قرضش را
ادا کرده خواست برای باقی سندی داده بعد از وصول به

اسلامبول کارسازی نماید طلبکاران راضی نکشته کفتند تا حق ما را
تمام ندهی منیکذاریم ازانجا حرکت کنی واو را نکاه داشتند مشار الیه
به پسر بزرکش اندرونیکوس که بجای خودش بنیابت کذاشته بود خبر فرستاد
که طلبکاران دست از کریبان من بر نمیدارند هر چقدر ممکن باشد
از برایم پول روانه کن هیچ نباشد از خزینه مخصوص کلیساها قرض
کرده بفرست لکن اندرونیکوس از برای او هیچ جواب نفرستاد چون
دیکر برادرانش دیدند که مرقوم جواب نامه پدر را نمیفرستد اسباب
موجوده خود را پاره فروخته وبعضی را کرو کذاشته از برای
پدرشان پول بهم بسته او را از دست طلبکاران خلاص کردند
مومی الیه یوانی یا لیولوکوس از این حقارتی که طلبکاران درباره
او کردند واز لاقیدی حکومت بلد در ان باب بقینش کشت که قضیه

امداد فرستادن اصلی ندارد وچنین کاری صورت نخواهد کرفت
چه چاره که مایوسی ونا امیدی خود را هم بروز دادن موافق
مصلحت نبود بهر نحویکه بود برودی خود را بملکش رسانید از کرده
بسیار پشیمان کردید وفورا یکی از پسرانش که تیودروس نام داشت
هم بعنوان سفارت وهم بقصد انیکه ملازم خدمت پادشاهی باشد
بدربار خداوندکار غازی اعزام نمود و پسر بزرکش اندرونیکوس را
از خدمت وکالت عزل نموده جای او را به پسر دیکرش که حاکم
سلانیک بود ومانول نام داشت توجیه کرد چون پسر بزرکش اندرونیکوس
با یکی از شهرادکان خداوندکار غازی که ساوجی بیک نام داشت
بر ضد پدرشان اتفاق کرده بودند هر دو بجزای خود رسیدند
که در موقعش تفصیل خواهد یافت امرای دولت بزانتین تا انسته

بهر نحویکه بود تحمل کردند تا انیکه در اثنای سال مذکور بازیک اتفاق
عمومی کرده محاربه قوصوه را بروی کار اوردند اکرچه در محاربه
مذکوره مغلوب شدند لکن چون دفعه شهید شدن خداوندکار
غازی را شنیدند مستقل کشتند

در این اوقات مقدونیه وسلانیک وموره وارنبودستان
وونذیک وجزیرها هر یکی حال واصولشان مغایر یکدیکر یعنی بعضی از
جزیرهایکه در دفتر سابق مذکور کشت در تحت اداره پت المقدس
و برتیه الشام و پاره در زیر حکم ثوالیه هایکه از سواحل مصر دفع
شده بودند افتاده مرقومون دراینهای انجاها براه زنی دریائی
زندکانی میکردند وونذیکها نیز به بهانه اذوقه واسلحه
رسانیدن به کروه صلیبیون بهر جزیره که پا میکذاشتند دیکر

بیرون نمیرفتند وبعد از انکه اسلامبول را از رومها کرفته باز دوباره
از دستشان بیرون کردند بجهت انیکه پاره مواقع سواحل بحر سیاه
وبعضی سواحل بحر الجزایر د موره واولونیه ودالماچیا وامثالهم را از
صدمه صولت عثمانیان محافظت نمایند انفاذ نمد روحانیه پاپ را
درباره امداد پرنسهای روم که در مقدونیه وسلانیک بودند وسیله
مخصوصه شمرده در حوالی مذکوره قوت بسیاری صرف کردند لکن
چون بسبب مخالفتی که فیمابین جماعت روم وطایفه کاتولیک ولاتین
در باب مغایرت کلیسای شرق وغرب موجود بود وروميان
خود را عیسوی صحیح دانسته مذاهب سایره را از متفرعات خودشان
شمرده بنظر ضلالت انها را میدیدند وکذلک کاتولیکها نیز مذهب خود را
حق شمرده برومها اعتراض میکردند واعانت وامداد نمودن

لاتین ها نیز مشروط باتحاد هر دو جماعت بنبو دکه لاتین ها امداد و کمک
دادن برومیان را قبول نکردند وباین سبب رومیان نخوت وغرور
قدیمی که داشتند هم شوالیه ها را ازخود متنفر و هم حمایت وامداد و نیکیها
و پاپا را ردکرده باعث کشتند که حوالی کوستندیل و صوفیه
ونیش از دست بلغارها وولایت مقدونیه وسلانیک ازچنک
رومها بیرون رفته ضمیمه ممالک محروسه عثمانیان کردید

فصل ثانی

در بیان وقایع داخله حضرت خداوندکار غازی

چون در اوایل سال هفتصد وشصت ویک هجرت نبویه علیه افضل
التحیه سلطان اورخان غازی بسرای باقی رحلت کرد سلطان
مراد خان اول در دار الملک ازنیق بالاستحقاق برسریر سلطنت

عثمانیه جلوس فرموده بعد ازانکه ازطرف امرا وحکام رسم بیعت بجای
اورده شد تخت سلطنت وبارکاه دولت را بشهر بروسه
برداشته رایات ظفر ایات عثمانیه را بر برج وباروی شهر مذکور
برافراشتند زیرا چنانکه در دفتر سابق مذکور کشت شهر ازنیق
باانیکه فی الاصل معمور ومشهور بود بجهت وخامت اب وهوا
ازبرای اقامت ارکان دولت وصحت مزاج حرم سلطنت
مضر بود این بودکه ازروی ایجاب مصلحت بشهر بروسه نقل مکان
شد چون احوال مسلمانانیکه در ممالک روم ایلی متوطن بودند محتاج
اصلاح وانتظام بود حضرت پادشاهی لالاشاهین پاشا
وقاضی بروسه چندره وی قره خلیل وسایر امرا را برداشته
عازم سمت روم ایلی کردید در این اثنا قرماوکرمیان واسفندیار

وسایر ملوک طوایفی که در اناطول کیف مایشا حکومت میکردند
ازروی حسادت ورقابت شوکت واقبال ال عثمان زیاده متحمل نشدند
متحمل نشوند وهمیشه منتظر فرصت بودند بمجرد غیبوبت موکب پادشاهی
حدود ممالک عثمانیه را تجاوز وشروع بتعدی نمودند چون این
خبر بسمع خداوندکار غازی رسید حاجی ایل بیک واورنوس بیک را
ازبرای تثبیت احوال روم ایلی کذاشته خودشان بشهر بروسه
عودت فرمودند بنابرای واتفاق علما امر غزا کردن با مخالفین
تباخیر افتاده دفع شر ومضرت منافقین را ترجیح دادند بقصد
اینکه مظالم متغلبه را از سر مسلمین دور سازند پاییست
وچهار لشکر جرار روبسمت صحرای انکوری یعنی انقره که مجمع اخی ها
بود روی اوردند اخی های مذکور مضطرب کشته بدامان امان

دست زده قلعه سلاسل را که الیوم قلعه انکوری نیز میکویند تسلیم
نمودند واطاعت حضرت پادشاهی را بجان منت شمردند این
این قلعه اززمانیکه هارون الرشید خلیفه عباسی انجا را تسخیر نمود
کسب شهرت کرده بود واین طایفه اخی ها که شهر مذکور را تا ازمان
حفظ میکردند از قبایل ترکمانیه بودند که متفق کشته در انجا متوطن
شده بودند که در این هنکام بمقام تسلیم برامده بیعت پادشاهی را
قبول نمودند پادشاه کشورکشا موکب همایون را از نواحی
انکوری بسلطان اویوک حرکت داده اهالی انجا را نیز که سرکشی
میکردند بجاده اطاعت اورده از انجا بدار الملک بروسه عودت
فرمودند سال بعدش یعنی در سنه ۷۶۳ بعزم غزای اعدای دین
اول بهار لالاشاهین را برداشته از بروسه حرکت د

ایه بجنگ مواصلت واز انجا از راه سازلی دره وخفتلک دره سی
وقره برون بساحل لاپه که ورود وباکشتیهای کوچک از بوغاز
عبور نموده داخل ناحیه بولایر کردید وباعساکر جرار ظفر شعار بر حصار
کلیبولی یورش برده بعد از چند روزی محاصره اطراف قلعه را
اتش زده بزور بازوی مردان دیوار قلعه را خراب کردند چون
شهر مذکور جبرًا ضبط وبزور شمشیر فتح شده بود امر بغارت شده
مواقع مناسبه یعنی کلیساها را مسجد ساختند وخانهارا
درمیان غازیان تقسیم نمودند پاره نوشته‌اند که شهر کلیبولی را
شهزاده سلیمان پاشا فتح کرده است لکن صحیحش این است که اول فتحی
که سلطان مرادخان در ساحل روم ایلی کرد حصار کلیبولی
بود که بعد از ان بقلعه تبطور که در قرب کلیبولی واقع است

نمود کی

متوجه کشت واهالی انجا سر تسلیم پیش اورده مفتاح قلعه را تقدیم
نمودند غازیان نیز داخل حصار شده بمال ومنال واولاد وعیال
ایشان متعرض نکردیدند تنها جزیه شرعی برانها تحمیل نموده ایشان را
بحال خود واکذاشتند الحاصل بعد از قضیه مذکوره حاجی ایل بک را
با مقدار کافی قشون بتاراج نواحی ادرنه واورنوس بک را
نیز بولایت کشان مامور وروان نموده خود نیز خیوش فولاد
پوش دریا خروش را برداشته عنان سمند اجلال السمت
چورلی کردانید وقلعه انجارا محاصره کرده بعد از انکه بزور بازوی
نبرد غازیان جلادت نشان قلعه فتح شد موقع مذکور وبابا
لوله برغوس را نیز ضمیمه ممالک محروسه عثمانیه ساختند یعنی
جمع قرار وقصبات سمت شمالی کلیبولی را ضبط نموده حول وجوار

وبلکه تا زیر دیوار حصار ادرنه را نیز مسخر کردند وحاجی ایل بک نیز داود رکوس بک
درسمتهائی که مامور شده بودند بهجومهای متوالی برده اورنوس بک
نواحی اپصاله ومعلقره وکشان را غارت وحاجی ایل بک نیز دیموتقه را
کرفتار انواع خسارت نموده قرا وقصبات کنار نهر مریچ را تاراج وقصبه
بوزغاز را فتح کرده انجارا از برای خودش یورد ومسکن قرار داد
حتی انجارا باسم مشار الیه تسمیه نموده بوغاز ایل یکی میگفتند بعد از
ان حضرت خداوندکار غازی وامرائی که اسمشان مذکور کشت
درباب فتح وتسخیر شهر اندریاپولیس یعنی ادرنه عقد انجمن مشورت
نمودند ودر ان اجلاس قرار تسخیر شهر مذکور را داده رایت همایون را
بسمت بابا اسکیسی حرکت نمود چون شهر ادرنه در نقطه ملتقای نهر
مریچ ونهر طونجه واقع در مرکز ولایت تراکیا کائن وبسبب شقاق

داخل

واختلاف رومیان وبلغاریان مشهور جهان وکذشته از این از
برای حفظ ونکاهداری قطعه روم ایلی ضبط وتسخیر شهر مذکور لازم ومقتضی
بود لالاشاهین پاشا از برای این کار مامور معین کشته بقصد تاخت
وتاراج بان جانب شتافت لالاشاهین پاشا هن پاشا که رتبه بیکلربیکی
داشت بطور مقدمه الجیش نواحی ادرنه را تا سازلی دره اتش زده با
بیکهای اندریه اهنک جنک نموده شهر ادرنه را محاصره کرد مشار الیه
چون میدانست که فتح قلعه ادرنه موقوف بمناسبت پیدا کردن
با داخل شهر است لهذا بموجب قاعده الحرب خدعه عمل نموده با حاجی
ایل بک که رومی الاصل بود خدعه اندیشیدند یعنی مومی الیه به
بهانه انیکه کویا از پاره معاملات غیر لایقه پادشاهی واز خصومت
وعداوت لالاشاهین پاشا رنجش حاصل نموده است واز

عثمانیان امنیت ندارد و فرار کرده به پرنسی که در داخل حصار
بود التجا برد چون مومی الیه مرد جری وجسوری بود رتبه قدیمی اورا
یعنی سرکردگی را باو دادند و متعاقب ان از عساکریکه سابقا
دستور العمل گرفته بودند نیز به بهانه اینکه گویا لالاشاهین با ایشان
بدرفتاری میکند والتفات پرنس را درباره حاجی ایل بیک
شنیده اند یکی دو تا از اردوی عثمانیان فرار نموده بقلعه پناه بردند
بدین منوال اشخاص بسیاری از عساکر عثمانی در داخل قلعه
جمع شدند تا اینکه در وقت فرصت یکی از درهای قلعه را گشوده
قشون عثمانی داخل قلعه راه دادند چون پرنس رومیان دید
که کار از کار گذشت و دیگر در مقابل عثمانیان پای فشردن محال است
و از قضا نهر مریج نیز طغیان داشت شیء مال و منال اهل و عیال

خود را برداشته از راه نهر و بسمت انیوز گریخت چون اهل قلعه
این قضیه را معلوم کردند استیمان اورده قلعه را بلالاشاهین
پاشا تسلیم نمودند در ان اثنا خداوندگار غازی نیز کار ربابا اکیسی را
تمام نموده بکمک لالاشاهین رسیده بود در سال ٧٦٢ هجریه
بود که بیگلربگی لالاشاهین پاشا با عساکر عثمانی پیش از همه داخل
حصار ادرنه گردیده بیرق ظفر منجوق فتح را بر برج و باروی
قلعه نصب نموده و توپ شادیانه انداخته شد و بعد از ان حضرت
خداوندگار غازی با بقیه لشکر داخل گشته به بهانه ارام و استراحت
مدتی در انجا اقامت فرموده جاهای خراب شده شهر را
تعمیر و مرمت کردند در این مدت لالاشاهین پاشای بیگلربگی را
بسمت زغره و فلبه و اورنوس بیک را نیز بطرف قریه های اطراف

ایصاله روانه نمود که اهالی را بزیر سایه عثمانی دعوت نمایند
چون اهالی اناطول شنیدند هر طرف روم ایلی و بلغارستان
مسخر و عساکر اسلامیه از مال غنایم توانگر میگردند ترکها فوج فوج
از معبر گلیبولی گذشته بسمت روم ایلی میریختند و از این طرف
نیز اموال غنایم و اسرا را بطرف اناطول میفرستادند لهذا
قره رستم که از علماء ان ایام بود فتوی داد که خمس شرعی انها
گرفته شود باین معنی که چون قره رستم مشار الیه دید که خمس شرعی اسرا را
نمیگیرند نزد خیر الدین پاشا که هم قاضی عسکر و هم وزیر بود رفته
گفت چرا در گرفتن مالی که عاید پادشاه است مسامحه مینمائی
و خزینه سلطنت را متضرر میسازی مگر نمیدانی از کسانی که جهاد را
ترک میکنند و اسرا را برداشته میروند خمس گرفتن مشروعست

چون این مطلب بسمع حضرت خداوندگار غازی رسید مولانا قره رستم را
بتطلیف ملوکانه اعزاز فرموده خود مشار الیه را از برای صورت
دادن این امر در بندر گلیبولی معین ساخت و مولانای مومی
الیه از هر اسیری که از بوغاز عبور میدادند بیست و پنج اقچه دریافت
میکرد چون گروه لشکری این وضع تازه دیدند دیگر اسرا را از بند
رها نمیفرستادند پاره را میگریزانیدند و برخی را پنهان کرده
بجائی که گرفته بودند دوباره میفروختند و در این خصوص معشوقهای
بسیار میشد لهذا بلالاشاهین و اورنوس بیک امر شد که از اسرائیکه
در هنگام غارت و چپاول دستگیر میشوند از پنج نفر یکنفر را از برای
سلطان بگیرند اگر اسرا از پنج رأس را تجاوز نکنند از هر نفری بیست
و پنج اقچه بجای خمس دریافت شود و از برای گرفتن این خمس و بیست و پنج

اقچه وبجهت انیکه دراین خصوص حیله وخدعه داخل نشود وازمیان
عساکرغزا وقیل وقال رفع کرددازبرای تاراچیان قاضیان
نصب نمودند که انهارا اقنجی قاضیلری میکفتند ورسم جنک رامجری
داشتند وبعدازمدتی این تعبیراقنجی قاضیلری رابه لفظ قاضیکری
اردو تبدیل کردند وانها اردو قاضیلری میکفتند بعدازانکه
اسکی زغره ونیکی زغره وفلبه ونواحی ان وادرنه وحوالی ان فتح وتسخیرشد
حضرت خداوندکارغازی در۷۶۲ بنا شدکه به دارالملک پروسه عودت
کنند لهذا لالاشاهین پاشا را درادرنه واورنوس بیک رانیزبمحافظت
حدود بلغارستان وصربستان مامورساخته خودشان بجانب پروسه
عطف عنان عزیمت فرمودند چون دراین اثنا حاجی ایل بیک فوت شده
بود ماموریت او نیزبرعهده اورنوس بیک غازی حواله شد وروزیکه
به ساحل

به ساحل کلیبولی واصل کردیدند ازخیرالدین پاشا که خدمت قاضیعسکری
ووزارت هردو را داشت منصب قاضیعسکری را کرفته مولانا قره رستم
توجیه نمودند بعده ازانجا بسمت ینغاکذشته دیار مذکوررانیزفتح
نمودند بعدازان بدارالملک پروسه عودت همایون واقع کشته
بجهة اعلان واشاعه فتوحات عظیمه که درسمت روم ایلی کرده بودند از
برای قره رحیم وقرمان زاده علاءالدین بیک وحاکم کرمیان وسفیدبایزبیک
وشاه عجم شاه اویس وپادشاه عراق عجم امیرمبارزالدین جدا جدا
نامها فرستادند صورت نامهای همایون مذکور درمنشات فریدون بیک
مندرج است مراجعت شود دراین اثنا لالاشاهین پاشاکه بعنوان
بیکلربکی کری ازبرای فتح وتسخیرزغره وفلبه درروم ایلی بامورت
مخصوص معین شده بود باغازیان بوانجمی خود ازراه نهرتعزم تسخیر
بکم

قلبه حرکت نموده پرنسی که ازخاندان اسانید بلغار وسرکرده شهر
بود قلعه فلبه راتسلیم نموده اموال ومتعلقات واقربای خودرا
برداشته رو به بلغراد فرار وبه حکمدارصرب بناه برد چون این
خبربشارت اثردرپروسه بسمع خداوندکارغازی واصل کردید
لالاشاهین پاشا راتشریفات پادشاهی سرور وبهای ساحت
در۷۶۳ هجریه بسبب انیکه شهرهای قلبه وزغره وکوملجه وکوستندیل و
وادرنه ودیموتقه ازجانب عثمانیان ضبط وتسخیرشده بودبانهای
صرب وبلغار وپرنسهای روم وبیکهای بوسنه وافلاق که ازانجاها
فرارکرده بودند متحدکشته بقصدانیکه عموما برسرعثمانیان هجوم برند تدارکات
بسیاربزرک دیده بودند چون قصه ونیت ایشان ازجانب روم ایلی
بسمع همایون واصل کردید خداوندکارغازی نیت نمودند که دوباره
نهضت

نهضت فرمای الصفحات شوند لکن چون قلعه بیغاررا که درساحل
قره سی واقع است بعضی ازعصات استیلا نموده راه زنی دریاییرا
پیشه خود ساخته بودند وبارین وعابرین کزندمیرسانیدند
فتح بیغارا مقدم داشته اول برسرقلعه مذکورهجوم بردند دراین
حین بلالاشاهین خبررسیدکه قشون ملل متفقه که عبارت ار
شصت هزارنفرباشد درکنارنهرمریچ دردومنزلی شهرادرنه فرود
امده اند مشارالیه فورا اورنوس بیک رابتفتیش حال وچنک و
جدال بانهامامورساخته بابلغارفرستاد میرمشارالیه نیز
دلاورانی راکه بااو موافق بودند همراه برداشته باردوکاه دشمن
شتافت چون ازدور براوردکرددید بااین کروه انبوه بجنک رمیدان
بیرون از قاعده حزم واحتیاط است بموجب اصول الحرب خدعة

عمل نموده با غازیان بعد المشاوره قرار براین دادند که چون شب
میشود علی الغفله بر اردوی دشمن شبیخون بیاورند لهذا داخل بیشه‌ای
که دران حوالی بود گشته منتظر تاریکی شب شدند چون شب بر سر
دست امد و پرده ظلام لیل سطح زمین را پوشانید غازیان بچهار فرقه
منقسم گردیده طبل و نقارها نواختن دراوردند و تکبیرگویان از هر طرف
بر اردوگاه دشمن هجوم اوردند چون گروه متفقین بکثرت و وفور لشکر
خود مغرور گشته بخواب غفلت فرو رفته بودند از هیاهو و گیرودار که
در اردو واقع شده بود دستپاچه بیدار گردیده اگرچه دست بسلاح زدند
لکن چون موقع اردوگاه یکطرفش بکوه متصل و طرف دیگرش بنهر مریج
واقع شده بود اکثرشان از سراسیمگی خواب و فرط اضطراب خود را در
اب فکنده تمام ان شصت هزار نفر فاین المفر گویان بهر سو پویان

گشته در

گشته در مدت دو ساعت تماما متفرق و پریشان گردیدند و اموال و اسلحه
بی حسابی از انها بدست غازیان افتاده از ان غنایم انچه لایق سرکاری
بود جدا نموده و باقی را قسمت کردند این واقعه در تاریخ هفتصد و شصت و هفت
هجری روی داده از مشهورترین غزوات روم ایلی محسوب میشود و صحرای
مذکور هنوز بصرب صندیغی یعنی صرب شکن معروف است این محاربه مقدمه
محاربه مجار و عثمانی بود با ان وقت مجارها چاشنی قوت قاهره عثمانیان را
نچشیده و سر شمشیر ایشان نبریده بودند و سبب انکه شصت هزار نفر متفقین
در مقابل ده هزار نفر عساکر عثمانیه باین زودی محو و مضمحل گردیدند این
بود که اولا اردوی متفقین نظم و نسق درستی نداشت و ثانیا انکه چون
هر ملتی غلبه مامول را میخواست بخود منحصر بدارد بر اتفاقشان تفرقه
و نفاق مستولی گشته لهذا منهزم گشتند چون این غلبه ناگه ظهور از برای

خداوندکار

خداوندکار غازی کامکار باعث سرور و حبور گشته بود از برای
هر یک از غازیانی در این محاربه ابراز شجاعت و غیرت کرده بودند
بلطیف و تحسین نامها فرستاده هر کدام را با عطای طویل و فرمان امتیاز
مفتخر و سرافراز فرمودند بعد عنان عزیمت را از انجا بجانب
بروسه معطوف داشته از برای رسم ختان شهزادگان عالیشان
یعنی بایزید چلبی و یعقوب چلبی و صاوجی بیک سور پر سروری
برپا نموده جمیع امرای دولت و ارکان ملت را علی مراتبهم دعوت
و مدت دو هفته با نواع لهو و لعب امرار وقت فرمودند بعد از
اجرا و اتمام رسم مختون ختان همت ملوکانه را بر معموریت بلاد و
امصاریکه داخل حوزه حکومتشان بود علی الخصوص دار الملک
بروسه گماشته قصد فرمودند که اثار خیریه بسیاری بوجود بیاورند

از انجمله

از انجمله اراده کردند در مقابل سرای سلطنت بروسه یک مسجد عالی
بنا و از برای تعلیم و تعلم اطفال یکباب مکتبخانه و از برای اطعام طلاب
و فقرا یک دستگاه عمارت عامره یعنی کارخانه و اوقاف بسیاری تخصیص
انشا نموده مدرسه‌ها و حمامهای متعدد و از برای تسهیل عبور و مرور
خلق جاده‌ها و شاهراهها بسازند از برای تاسیس این ابنیه معمار ماهری
لازم بود که این بناها را بطرز نوین و محکم و متین بسازد لکن چون در
این اوقات یانی پالیولوگوس باوجود انیکه با حضرت خداوندکار
غازی عهد و میثاق بسته بود بواسطه تحریک و تشویق ولیعهدش
مانوئیل پالیولوگوس نقض عهد نموده علی الغفله بر سر یالوه وارشید
هجوم اورده بود از برای اینکه از اسلامبول معمار بطلبند وقت و
حال مقتضی نبود و در این هجوم رومیان عثمانیان نیز مقام مقابله

نبود

ومدافعه برامده رومیان را بعد ازانکه تا اسلامبول عقب نشانیده
دفع وتبعید نمودند چند صد نفری اسیر دستگیر نموده بدرگاه پادشاهی
فرستاده بودند از اتفاقات درمیان گروه اسرا شخصی بود که درفن بنایی
ومعماری کمال هنر ومهارت را داشت معمار مرقوم منظور نظر حسن توجه
سلطانی گردید رسم ابنیه وعماراتی راکه منوی ضمیر همایونی بود بمعمار مزبور تعریف
وسفارش شد ونظارت سرکاری وفعله وعمله را نیز بخود معمار مرقوم حواله
فرمودند بعد ازانکه ابنیه وتاسیسات خیریه مذکوره بواسطه معمار مرقوم
باکمال استحکام ومتانت بانجام رسید باز در تحت نظارت وسرکاری
معمار مومی الیه در شهرهای یکه جک ومنجالیچ ومانیاس وکوتان و
قره سی وادرنه ودیموتقه چشمه ومعابد وزوایای متعدده نیز بنا
واحیا فرمودند دراین اثنا شیر نمودند پادشاه مجار نیز لشکرانیکه ازمجاریه

که بیم

که بیم خطر عظیم داشت خلاص شده بود بعضی دیرها بنا میکرد ودر
این اوقات بود که قسطنطین متصرف کوستندیل بحضرت پادشاهی
اظهار تابعیت وبندگی کرد

چون در روم ایلی گروه متفقین دوباره برسر غیرت امده بالشکر بسیاری
برشهر ادرنه وفلبه می وردند وعساکر عثمانی که در روم ایلی اقامت داشتند
کفایت نمیکرد ولهذا ایکلربکی لالا شاهین پاشا از دربار پادشاهی استدعا
کرده بود که حضرت خداوندکار با لشکر اناطول بالذات بسمت روم
ایلی عطف عنان توجه بفرمایند وحضرت پادشاه دعوت اورا اجابت وبعجله
عازم الصوب گردیدند لکن هنوز اندکی از دار الملک بروسه دور شده
بودند که پسران قرمان وگرمیان بخیال فاسد یکه چون بومیان روم
ایلی بالاتفاق قیام نموده اند لابد عثمانیان درمقابل عساکر متفقین تاب

مقاومت نخواهند اورد افکار باطل وتصور عاطل خود را بروز داده
بفکر جمع اوری قشون افتادند که برممالک عثمانیه هجوم بیاورند اما از
عنایات جلیله ربانیه اعدای متفقه فوق المامول شکست خوردند چون
این خبر بحضرت خداوندکاری واصل گردید دیگر حاجت بروم ایلی رفتن
نمانده دوباره بدار الملک بروسه معاودت ومشغول تفریح واصلاح
حال رعیت گردیدند چون این قضیه شایع گشت قرمان وگرمیان زادها
ازخطای خود نادم وپشیمان شده خایب وخاسر باکمال عجز ومسکنت
یکی بسمت لارنده ودیگری بطرف قونیه که دار الامارتشان باشد بدر رفته
هرکس بکمینگاه خود خزیدند وسر زیر خرقه سکوت کشیدند لکن حضرت
خداوندکار به سکوت ومدارای مومی الیهما فریفته نگشته بنا بمصداق
بیت حسد قلب عدو لطف او لمز زایل سنکده مضمر اولان اتشه

اب اتز

اب اتیز اثرا که معنی این فرد مولانا جامیست که میفرماید
با حسودان لطف خوش باشد ولی مشوان تاب کشتن ان
اتش که اندر سنگ اتش مضمر است خوب میدانسته که اتش حسد
ورقابت انها کاهی باب لطف منطفی نخواهد گشت بنابراین منتظر وقت
مناسبی بودند که حد خود شانرا بایشان اشناسانند
تا انکه در ۸۴۶ سال سپاه ظفر پناه را دیده اردوی همایون را
از دار الملک بروسه رو بسمت گرمیان حرکت دادند چون این خبر
دهشت اثر بگوش حاکم قرمان علاء الدین بیک واصل گردید
اگرچه از کرده پشیمان شد لکن چنانکه گفته پشیمانی سودی ندارد
لابد سرکردگان تاتارهای صماغار وچاودار و وارساق را
بمواعید بی اصل فریبنده بامداد خود دعوت وازاین طرف هم قشون

موجوده ولایت را جمع اوری نموده حربه بدست از برای حرب حاضر
گردیدند وبخیال فاسد خودشان میخواستند ماسی حس وخاشاک
در مقابل جوش دریا خروش عثمانیان که مانند سیل روان از بحر
کوه وبیابان هجوم می اوردند سد ممانعت بکشند لکن چون شیر صولتان
دریا دل فوجا فوج مانند موج از سر انها گذشتند ملتفت شدند
راه مفری بغیر از قطره عفو وامان عثمانیان از برای ایشان نیست ناچار
بدرگاه پادشاه ظفر پناه ایلچی فرستاده دست بدامن امان زدند
وبعجز ولابه طلب عفو واسترحام نمودند وگرمیان بیک چون پیر شده
بود امر امارت را به پسرش یعقوب بیک محول داشته وصیت که با ال
عثمان نجوشی وملایمت رفتار نماید وبجهت انکه دخترش سلطان
خاتون را نیز بنکاح شهزاده یلدرم بایزید دراورد از علماء اسحق
فقیه را

فقیه را بتوسط روانه درگاه حضرت خداوندگار غازی کرد
او را تبرد ماغی شرف مصاهرت گذاشته ما پایم برسر احوال
وگذارشات سمت سواحل دریا در هنگامیکه حضرت خداوندگار
باعساکر اناطول برسر گرمیان توجه فرموده بودند چون قوه
متحفظ مواقع کنار دریا بداخل مملکت متوجه گردیده بودند رومیان
دوباره حصار بیغا را ضبط نموده چون در این خصوص با امپراطور
پزانسیو یوانی پالیولوکوس نیز اتفاق کرده بودند بسمع خداوندگار
کامکار رسانیدند که قشون روم با کشتیهای جنگی بر سر سواحل
ریخته اند بر مقتضای غیرت عثمانیه اردوی همایون را بسمت
سواحل بحر حرکت اورده صحرا وهامون پر از سپاه ظفر نمون
گردیده ومانند سیل کوهسار روی بدریا بار نهاده چراغ

دودمان کسانی را که برافروزنده اتش کارزار بودند خاموش
ساخت وخاپ وخاسر از راهی که امده بودند برگشتند این دفعه یعنی
از سر نو فتح شدن بیغا وانهزام رومیان در سنه ۷۷ هجریه اتفاق افتاد
چون مقدما شهریار کامکار غارت وخساراتی را که از جانب
امپراطور ممالک شرقیه در ساحل یالوه بوقوع پیوسته بود بدامن عفو
وعنایت مستور فرموده بودند بار دیگر خسارت نمودن وبرسر بیغا
هجوم اوردنش نقض عهدی بود که عذرش نامسموع وعفوش ناقابل
بود بنابراین در عوض این نقض عهد وبی احترامی امپراطور نسبت بممالک
عثمانیه بیگلربگی روم ایلی لالا شاهین پاشا واورنوس بیک را
مامور ساخت که امده نواحی اسلامبول را بچاپند بموجب امر همایون
غازیان مشار الیهما در اواخر سنه ۷۷ با لشکر بسیاری بر سر سکوری
وچلچه کبیر

وچلچه کبیر وقریه های ایاستفانوس ایلغار وانجاها را تاخت وتاراج
کردند در این اثنا خود خداوندگار غازی نیز بقصد فتوحات تازه با لشکری اراده
رو بسمت روم ایلی حرکت فرموده شهزاده صاوجی بیک را با شاهزادگان
دیگر در دار الملک پروسه بجا گذاشته بودند لالا شاهین پاشا وغازیانی
که بهمراهی او بودند بقدر دو هزار نفر را از دشمن بقتل رسانیده با غنایم
بسیاری امده باردوی بزرگ ملحق گشتند وبالاتفاق از دامنه سلسله
کوههای استرانجه که بکوجک بالقان معروفست رو بسمت انکلز که در
قرب چاتالجه واقعست عازم گشته از تنگنایهای سوراشاس گذشته از قره
برون که در ساحل بحر سیاه واقعست گرفته جمیع قریه ها طمور دره سی
وکلیوس وبلغار درا ماراج کردند در این اثنا بومیانی که در ان حوالی
سکنا داشتند جمیع اموال واشیای خود را برداشته در قلعه که

معروف به حصار اپولونیاست تحصن کردند چون حصار مذکور اختصاص
امبراطورهای روم داشت جمیع اموال و اشیاء منسوبان خانواده
امپراطوری نیز دران حصار محفوظ بود الحاصل حصار اپولونیا تقدیر پانزده
روز در زیر محاصره بود و بالاخره معلوم گردید که حصار مذکور بمحض محاصره
فتح و تسخیرش محال است لهذا امر صادر گشت که عساکر موجوده رجعت کنند
دراثنائیکه اردو در تدارک کوچ بود حضرت پادشاهی نیز در یک رکن
صحرا در زیر سایه درخت چناری نشسته اسباب فتح نشدن قلعه را مطالعه
و تفکر میکرد از قضای ربانی و اتفاقات ناگهانی زلزله واقع گشته یکی از
دیوارهای حصار فرو ریخته راههای واسع از برای دخول نمودن
بقلعه باز شد چون مژده بحضرت پادشاه رسید چنار مذکور را
مولوچنار تسمیه نمودند یعنی چنار بختیار و فی الحال لالاشاهین پاشا را
باعده از

باعده از قشون بداخل قلعه فرستاد و از سیم و زر هرچه بود تاراج نموده
بحضور همایون آوردند چون در میان غنایم مذکوره طاسکلاههای بسیاری
از طلا موجود بود خدمه پادشاهی طاسکلاههای مذکور را بر سر گذاشته
داخل حضور خسرو بهرام غلام گردیدند و در مقابلش ایستادند و رای
عظام آن زینت را که علامت جلال سلطنت بود از برای خدام حضرت
مناسب دیده کلاههای زردوز طلا گرفته بعد از آن اختراع شد و
انها را زرکلاه میگفتند این کلاهها را رومیان اسکوفیا میگویند
که یکنوع کلاه زردوز بود و در آن عصر خدمه امپراطوران روم
و جوانان اکابر ناس این نوع کلاههای متکلف زردوز بر سر میگذاشتند
خلاصه کلام امپراطور پالیولوکوس از کردهای خود پشیمان گشته
طلب صلح نمود حضرت خداوندگار کامکار ظفر شعار نصرت شعار

خود را برداشته بعد از آنکه در اثنای راه بر فقرا و ضعفا انعام و احسان
فراوان نمود بشهر ادرنه عودت فرمود چون هرکس بجای خود رفت وزیر
اعظم خیرالدین پاشای مشهور را سردار سپاه نصب نموده از برای
فتوحات ممالک روم ایلی روانه و اورنوس بیک را به تسخیر ولایات
سمت رخنه و سیروز مامور ساخت و خودشان در نفس ادرنه ماندند
لکن چون یکسال قبل از این هنگامیکه حاجی ایل بیک در کنار نهر مریچ
مظفر و غالب آمد لالاشاهین پاشا با وحسد برده آن امیر دلیر را
با شربت مسموم و از حیات محروم ساخته بود اورنوس بیک بسبب آنکه
غداری بکلربکی مشارالیه غیر از حضرت پادشاهی بکس دیگر اینت
و اعتماد نداشتان مطلب را خیرالدین پاشا فهمیده بود لهذا آغازی
مشارالیه را بهر نحویکه بود مطمئن ساخته و حتی تعهد نمود که نتیجه شهرت
غالبیت

غالبیت و مظفریت نیز اختصاص بخود او داشته باشد و در این باب
با یکدیگر اتفاق کرده اول بفتح و تسخیر قلعه قواله اقدام نمودند لکن حصانت
و استحکام قلعه مذکوره بحدی بود که با توپ قلعه کوب نیز بران ظفر
یافتن محال بود دراثنائیکه اطراف حصار را گردیده تفتیش مینمودند
در زیر دیوار سوراخی بنظرشان برخورد که اپی از داخل قلعه از انجا
بخارج جریان میکرد بتشویق و ترغیب خیرالدین پاشا چند نفر جوانان
فدائی داوطلب شده چون شب از نیمه گذشت از سوراخ مذکور
داخل قلعه گشته بسبب غفلت کشیکچیان و پاسبانان بی آنکه کسی باخبر گردد
دروازه قلعه را گشوده بقوت قاهره قلعه را فتح نمودند و از انجا که شبه
عازم سمت صحرای درامه گردیدند چون خلق انجا از در تسلیم و اطاعت
درآمدند باشان امان داده شد و از انجا دلی بلبان نام سنجاق بکی را

مامور بفتح سیرور ساحه قدری قشون هم بطرف حتر ور اعزام نمودند
نمودند ولکن از شهور انجا را ضبط ورخنه و ودنیه را نیز بر ممالک عثمانیه
الحاق و ربط کردند و قوت جنگجوئی انها را درهم شکسته از انجام پیشتر رفتند
بعد از انکه ولی بلبان مرقوم بفتح
سیروز مامور گشته با مقدار کافی سوار از کوهها گذشته در مقابل
قلعه سیرور هنگامه رزم را ساز نمود بار حکمدار صرب رسر غیرت امده
با سپاه انبوهی بر ولی بلبان لشدتی هجوم اورد که عساکر
اسلام جسارت بمحاصره قلعه نکردند و فسخ عزمیت نمودنیت کرده بودند
معاودت کنند لکن عرب بکی و ولی بلبان باین قرار راضی نشدند
وگفتند یا میمیریم و یا از انجا کاری نکرده برنمیگردیم تا انیکه بالاخره قرار
هجوم داده همه یکباره بر قلعه یورش بردند و بدنه قلعه را خراب کرده
داخل شدند

داخل شدند و علامات فتح را بر برج و باروی حصار نصب نمودند
چون قشونیکه بامداد امده بودند دیدند که با عثمانیان مقاومت کردن نتوانند
جملی گذاشته فرار را ه صوفیه و نیش را پیش گرفتند این قضیه در سنه ۷۸۵
روی داد روی داد بغیر از این دران تاریخ شهرهای بورلاو اسکنه
و ماورونیر فتح شدند و بلبان بیک بعد از فتح سیرور دربند کوههای
چنگال را گذاشته و کنار قره سو را که از صحرای بتیج میگذرد گرفته
از بالای قراطوه و دومیچه انداخته سولو دربند مرور و حصار صوفیه را
محاصره کرد چون اهالی قلعه استعداد مقاومت نداشت را انداشتند
قلعه را تسلیم خودشان رفتند و نیش در این اثنا حصارهای
قارلک بورنخ نیز فتح شد بلبان بیک در شهر صوفیه طرح اقامت ریخته
انجا را یورد خود قرار داد و در مقابل وحروات شدیدی

شد لالاشاهین پاسا سر که در حوالی فلبه مشغول تاخت و تاراج بود
بقصد هجوم بردن بر سر لاس که ولایت صرب باشد از فلبه بیرون
رفته با سپاه پارانعی تاتار بازارجی رفت چون از قنر دربند غابروا و قبولی
دربند که از دربندهای کوههای وسپوت داغی و یدرنه داغی بودند
نمیتوانست بگذرد لهذا اعنان عزمیت بسمت تاتار که منبع اب گرمهاست بر
گردانیده با قشون بسیاری از بالای کوههای کوستنجه بصحرای
صما و منتشر شدند لکن اهالی ان ناحیه اصلا مقاومت نموده بالاجماع
سر تسلیم پیش اوردند لکن چون سکنه شهر احتمال رعیتی و تابعیت نمودند
مظهر مرحمت و رعایت گردیدند چون انجا را لالاشاهین پاشا از برای
خودش از حضرت خداوند کار غازی استدعا کرده بود دستید عیش
قرین اجابت گردید و هنوز هم دران کوهها محلی بنام لالادربندی
ابادی

موجود است الحاصل دراثنائی که لالاشاهین پاشا بجهت انکه سنش از
هشتاد تجاوز کرده بود خیال داشت بعرض حضرت پادشاهی برساند
که دیگر بالذات اقتدار بجاربه ندارد رهش را انداز که در سنه ۷۸۷ گرفتار پنجه شاهین
اجل گردید و بیکلربکی گری روم ایلی بر عهده تیمور طالش پاشا پسر
صمصه جاوش تفویض شده بجای لالاشاهین پاشا نصب شد

ما باز بیائیم بر سر تفصیل احوال و غزوات خیرالدین پاشا
و غازی اورنوس بیک وقتی که بلبان بیک را مامور فتح
و تسخیر سیرور کرده بودند خوشان بناه ظفرپناه را برداشته
قریه های غورت حصار و واردار ینیجه سی و ویتراو پالوکاستر و
وامثالهم را تاخت و تاراج نمودند و از نهر ودنیه عبور

نموده بر سر قلعه شهر قره قریه که در ساحل رود خانه تسا
رفتند چون اهالی انجا ها استعداد و اقتدار مقاومت
نداشتند با مان امده قلعه را واگذاشتند قریه های ان
حوالی نیز قبول رعیتی نموده سرشانرا از شمشیر و مالشانرا از
تاراج خلاص کرده در مهد امن و امان ارمیدند چون
اکثر جاهای ولایت مقدونیه بسهولت

محمود بیک

ضمیمه ممالک محروسه عثمانیه گردید نه عساکر منصوره باز سر بو غیرت آمده از کنار دریاچه صابی کول
به سر شهر بنا نتر رفته حصار آنجا را محاصره کنند و در اندک زمانی آنجا را نیز مسخر ساخته رو بسمت دریا
سرازیر شدند و در اطراف قریه های ابنار کوی و بش طاش و لالیار و از سمت دریاچه بالکهب قریه
به محاصره شهر سلانیک ادامه و در تسخیر آن اهتمام نمودند شهر مذکور کرسی ایالت مقدونیه و از بنادر
روم نیز بوده به واسطه بازرگانان تجارت مختصه جلب گشته مانند یک علومش جداگانه از تحت دارد
مستقل و در زیر حکم یکی از پرنسهای خاندان امپراطوری روم بوده و بسبب آنکه حقیقه بسیار دور
یافت میشد فی القدیم شهری بود معمور و مشهور و قلعه متین و دیگر کاهی از هر نوع با دم مخالف
و شهری بسیار بزرگ و ال نشینی بود لکن چون کمال استحکام و رصانت را داشت فتح و تسخیران ممکن نبود
لهذا قریه های حول و حوش را آتش زده بآنجا رفت و مزارعش را خراب کرده بسبب تسرور احتیاج
نمودند حکام سلانیک با وینیک که ... عثمانیان را از دست سلانیک و سیله و هم شده
مقصد انگیز سر دور را از دست عثمانیان بستانند روباین سمت هجوم برده چون کیفیت مسمع خداوندگار

غازی رسید وزیر اعظم خیر الدین پاشا را دوباره با لشکری بیشمار بر سر او فرستاد چون پایه
مرقوم مستمایه است و در تعاقب قهر قهرمان عثمانی در یک یلغار ... جرات آن دیار
قریه ها را راه گرفته بود ترک نموده چون خوب درک کرده بود در حوزه حکومت خود بزرگی
نخواهد یافت از کرده پشیمان و بگیلان گشته ازراه دریا فرار و بجانب قلعه رفته بدو رسیدن ... فرار
از خوف اینکه مبادا او را در این کار با پرسش ... شریکی است گمان برده فرزند خود را نیز فرار
خود را از گذرگاهی پوشان گشته در پیش خود را نه بچاره نمودی آه و دیدن باهر را دید
بیگ از بیگهای رنز زده در جزیره با بعد خواست دخالت کند او نیز از صدمت قاهره حضرت
پادشاهی اندیشه کرده تراست از قبل خانه چون بعد از ... کارش جای رسید
داشت بیم از آنکه مبادا نیز از حضرت پادشاهی روی معجز و شکست ساخته معرض مقصور
خواستار دیگر چاره از برای نجات ندیده چون در دکاه همیون آن حضرت پادشاه دل از اسکله
قبول و مظهر تعطف و نوازش فرمودند او را نزد پدرش امپراطور بقلعه فرستادند و بعد از این نیز

دزا

رکب همیون او را در بنا حرکت کرده از معبر گلیبولی بسمت اناطول عبور چون تقربی سلطنت
دار الملک بروسه عودت فرمود سلطان خاتون دختر کیسان بیک که همشیره یعقوب بیک باشد
از برای چلبی مراد با یزید خان نامزد کرده بود لکن به سبب گرفتاریهای ... در سمت روم اینقدر
نکاح و این زفاف بعقده تعویق و تاخیر افتاده بود اکه گرفتاریهای اناطول و روم از طرف گشته
با طایفه برانسیو و با بیگهای صرب و ملغار کار در ... گذرانیده حضرت خداوندگار بسمت
اناطول گذشته در دار الملک بروسه شروع بسور بر پا و در شیر بینی در ظاهر با رسم جهار سلطان
خاتون و در بعضی از برای ... حضور سلطان مراد خان ... خواجه وزیر نفتاح شهرها ...
وارد در طرف شیخ و سیما و جناب عالی حضرت خداوندگار غازی تقدیم شده هر عقد و نکاح صورت گرفت
و شروع به ترتیبات عروسی نمودند و از برای حکام و دیار اناطولی و جملگی ... بصره و شام و حلب
و ملوک بغداد و عراق و عجم دعوت نامه ها فرستاده شد و بعد از آن جمیع حکام و امرا و علما
و اعیان ممالک عثمانیه را دعوت کرده فوج فوج از هر طرف دعوت شدگان شروع کنند

با آنان و از یکطرف هم از جانب ترک و حکام اران بغداد و ... بنجف ... مکان
وارد گشتند چون در خارج شهر بر دسته جاتی و سیعی نبود در صحرای بیرون شهر چادر با زده برای
هر یک از دعوت شدگان عمارتهم جایی و محلی مخصوص شده با آهنگ ساز و طرب آغاز
نمودند چون هدایای خود را در پیش بیک آورده بود بر هدایای جمع ترک تفوق داشت از جمله
در اینجا تفصیل ان هیم هدایای مزکوره را که عبارت از چند نفر غلام خوش اندام و چند نفر کنیزان
خوش خرام بود و هر یک را با انواع لباسهای الماس زر دوز ار استه بیاراسته بود و ده نفر غلامان
دیگر با طبقهای پر از زر و از دنبال آنها ده نفر غلامان دیگر با ده نفر کنیزان سیمین بر طبقهای زرین پر از
سیم مسکوک بر سر داشتند و از عقب اینها بار بیست نفر غلام و بیست نفر کنیز هر یک در دست
جواهر گران بها و قمه و دیبای فرنگ در دست داشتند عرض کالای مخصوص نموده بحضرت
خداوندگار کامکار از هدایات فایقه عطاری را ابراز خشنودی در حالتی فرموده البهائی
را هم از جانب ملک مصر فرستاده شده بود با جمیع اسباب بیرقشان را بخشیده تقدیم
بطرف

هنگام حضور همایون که بود تا با بغداد و اصحاب احتیاج تقسیم نمودند بعضی از غلامان و کنیزان را
از برای برق سلطان مصر و بار دیگر از برای شاهجهان ادریس خان از آن فرمودند و قاضی را درسه خواجه
افندی با سر علم آق سنقور چاوش باشی تمرخان بیک و قهرمان از نفرستهای و عمال خواجه فرمود
دایه بایزید خان و زوجه آق سنقور در حرم ارادات حرم ایشان دلکار بر حرمت با جمع از زنان
عروس روانه شد و دیگران زاده یعقوب بیک نیز از برای استقبال در بیرون عمارات جشنا از زنان
دراقبه پیش از ضیافت که عروس عفت پارسی البیال آق سنقور و دایه خاتون تسلیم و خانم گرامی
خود با شاهی آقا از نزرگان برادر عروس تعیین کرده با انواع جلال و عزت به برد سر فرستادند
سور همایون در سنه ٨٨٣ هجری وقوع یافت
اصحاب تواریخ چنین روایت کرده اند که در این عروسی از جانب جیمن بیک با جمیع هدایای
هجری که بود بحی این بیک چون بیدار روز بروز شوکت و سلطنت آل عثمان در ازدیاد
پیش خود حفظ گنجهای اسکه از برای لطف شاهی یک طوایف منقصی که عبارت از شهرهای اسپارته

و قره آغاج و ایراج و که باشد معروف این تنق کنند اینجا و آن است و ولایات کرده را
با آل عثمان فروخته خود را امین و آسوده نماید این مطلب را هم در ضمن سفیر حالا کرده بود با
ارکان دولت آل عثمان گفتگو کرده کیفیت را بعرض حضرت خداوندگار غازی رسانیدند در
اثنای عروسی قرار داد این کار را بزاده مقطعه حجت شرعی در شهر بیع شهرهای آق شهر
و بیشهر و بیسی شهر و ایراج و قره آغاج و اسپارته بود اساد گرفته شد و از برای ابتیاع این
شش شهر نیز مبلغ روانه که آنها را نظم و نسق داد جزو از شهر یکه مرسی المه چیمن بیک
بفراغ شرعی و اگذار که بود بیشهر را در بنا کرده اند سلطان علاء الدین سلجوقی و در کنار شرقی
دریاچه هم بهمان اسم معروف است ساخته شده بود بیسی شهری نیز در کنار دریاچه واقع
شده است که ماهی بسیار دارد اق شهر در کنار یک بخشی دریاچه ای واقع است
در این حکومت آق شهر و بیشهر است اسپارته نیز داده که ناحیه حمیدیه است که ایراج در
سمت غربی دریاچه از دیر در سمت شرقی آن واقع است قره آغاج نیز در بازده فرسخی سمت
از

غرب اسپارته افتاده است از ممالک سلجوقیه متقاسمه شده به حکومت تغری نموده
این داخله با شهکومتش به ممالک عثمانیه محسوب که در جای دیار قرمانی است و در زمان حکم
حمید بیک بود و در زمان سلطان اورخان ضمیمه ممالک محروسه عثمانیه شد هر کدام ایشان
مناسب معاهرت و ترکیب دیار حمیدیه است و تعاقب بیع و فراغ شرعی منتفع گشت و از
این شهرها است و ذکر شد یا جزو دیگری معاهرت و سوی بطور سابقه در حکومت عثمانیه
است لکن اصول دولت و سلطنت هنوز در جای قرار گرفته بود و قطعه آسیا خصوصاً مملکت آناطولی
دست بعضی امرا منقسم و نوبت بنوبت پاره حکومات صغیر منفصل ... بوده از جمله
سمت دیار بکر طایفه قره قویونلو و در طرف ترکستان و اینجا طایفه آق قویونلو و در توحید اوزن
حسن بیک ... و در قسطمونی خانواده اسفندیار که تنها و استقلال که بعضی در سنه ٨٩٥
خداوندگار غازی سلطان مراد خان فرزند بزرگ خود شاهزاده جیمی بیک را در دار الملک بروسه
سلطنت قائم مقام و کیلی تعیین نموده شهزاده کامل ... از دستی کرتابیه شهزاده کوچکتر ان

یعقوب بیگ را نیز در روز بار قرچی و ایلغار نزد نفس نفیس ملوکانه با امرا و عساکر منصوره همراه کرده
از سپه ظفر پناه عبور فرموده بعزم الکه ترک با یون با حشمت و جلال هر چه تمامتر و متوجه شهر ادرنه گردید
وزیر خیرالدین پاشا داوود پس بیگ را با قومی از عساکر از برای تخریب ولایت شیخی و ولایت جرب
مرزفرجه حوزشان با برادران جعفر رکاب ملوکانه از عقب آنها الغار فرموده در اثنای راه خبر رسید که
خیرالدین پاشا غلبه نموده در شهر تکیه راه دار بقرار خود راه پیش گرفت چون این خبر بسمع همایون رسید
و جمعی دیگر از برای قوت آن وزیر نامدار بعد از اظهار حیف و دریغ بسیار بسر و چشم پادشاه علیا رسیدند
بحضور شهریاری رسیده بعد الفتح او را بترجیح رتبه رفیعه وزارت و لقب جلیل پاشایی منصوب نمودند
بنای ساخته بار روی همایون اعزام و خودشان نیز دوکار حرکت فرمودند فرمودند

در این اثنا چون بدرگاه پادشاه اخبار رسید که قرمان زاده علاء الدین
بیگ عصیان نموده پاره‌ای ممالک محروسه را غارت کرده است جمیع پاشایان را با قشون و
جماعت روم ایلی مأمور ساخته تیمورتاش پاشا را نیز خبر کرده که فوراً با عساکر مأمور بحرب آن گروه شتابد
آن

انا طولی ظهیر با یه و در این سفر قرمان در رکاب همایون حاضر باشد تیمورتاش پاشا از طرف
حضرت خداوندگار نیز از جانب دیگر است انا طول عبور نموده در کوتاهیه بهم ملحق شده دار الملک
کرمیان را از آخته با غازیان جرار عازم دیار قرمان گشتند
در این اثنا از جانب ملک مصر سلطان برقوق سفیر مخصوص و ایلچی فرستاده چون طبقه اتراک بر تخت مصر
شده بود بجهة استقلال تصدیق سلطنت چرا که هدایای بسیار بحضور پادشاهی تقدیم نموده لله الحمد دادار
فروشی را بجای آورد   چون در ممالک اناطول و روم ایلی شوکت و استقلال حضرت خداوندگار
غازی مشهور و در داستان قوت و اقبالش در زبانها مذکور بود سلطان برقوق خوب میدانست
و بعد از انقراض طبقه اتراک دولت جرکسیه اقبال از همه بیشتر بود حضرت خداوندگار
غازی را شیران رجال از اسکه در قطعه آسیا حکم رانند از عظمی خواهر بخشیده از آن جهة بقدر
امکان جهت کفه بود و به سفیر ملک و ایلچی بحضور پادشاهی اکرام نمود این ایام نیز سلطان برقوق
و با قرمانیان اتفاق فی الله لهذا ایلچی بعد تسلیم نموده از جانب پادشاهی نیز در مقابل آنها ایلچی با نامه

ترتیب شده برادران و ایلچی مغول از دریای همایون عازم صوب قرمان گردید
قرمان زاده علاء الدین بیگ امیر عشیرت عثمان و جعفر بیگ سردار شهزادهای ذوالقدر
بیگ و عشیرت جاودار و جمع کثیر از ... بحرب و ضرب مشغول نموده بعزم مقابله
با عثمانیان بر دین تیر مکن بجهة اینکه حرکت و قوت حضرت خداوندگار را بجهد دوار
حاضر بودن خود را نیز نهفته باقی او و عقب جمع بیگ را ایلچی کرده نزد حضرت پادشاهی فرستاد و پیغام داده
و هیچ گاه از برای جنگ حاضرم اگر صلح خواسته باشند در آن خصوص هم موافقت میکنم
بهر حال قشونم بسیار است و لازم دستبرد هرگز ندارم چون ایلچی موافق رقم مأموریت خود را
بحضور خداوندگار غازی عرض داشت حضرت پادشاه اسلام پناه در جواب سفیر مذکور
اظهار داشته و مقصد ما از این غزا اکمال دولت اسلام و از آفاق نشر نمودن آیات
لهذا شرع صحیح زاده خاقان غازیان را در ... دینیه در جهاد و صرف اجتهاد در همه اوقات
و ترویج میکنند از سلطان رفع نمودن خرابی ... بر این تیغ مبین نیز اجتهاد نموده
آن

چون ایلچی کیفیت را بقرمان زاده علاء الدین بیگ بیان کرد خضر بیگ بزرگ عشار را رو کرده
قبیله اولوس بیارک بیگ و ایلچی زاده بریجا بیگ را جمع نموده با همدیگر عهد و میثاق تازه
نمودند و از قصه جوها نگرفتند   در این اثنا که حضرت خداوندگار با پنجاه هزار لشکر جرار از
کوتاهیه عزم دیار قرمان کرده بعضی باره از جانب علاء الدین بیگ ایلچی طلب مصالحه از حضرت
پادشاهی با موریت ایلچی را قبول نموده فرمود مجددا اگر چه از مصالح روم ایلی باز آل عثمان گرفته
با این همه تکلفات لشکر و آذوقه و مهمات حربیه را آماده ساخته تصمیم گشته ایم که با سرکشان از غزا
غزا ایام ... باز گشتن ... ایلچی در جواب این ... مخصوص شد و لشکر
آل قرمان از لشکر آل عثمان کمتر نیست لکن مقصد از باز گشتن تصحیح این است و ...
انسان و حیوان ... در پایه و اولا قرمانیان نیز عزم محاربه کردن با عثمانیان حاضر ...
حضرت شهریاری در میان برابر ده همایون بر بالای جلبه نشسته بود از جای برخاسته فرمودند ایلچی
موکیرا و آب ... لله ... و غیراللی ما از قرمانیان دارم این است که ...

بمیدان درآمده دلاوری خود را بنمایند نصرت و هزیمت هر دو منوط باراده الهیه است در
میدان کارزار هم بکار نمیکرده و از هیچ راه از جا در بردن لکه پس فرستاده دوری جهوان را نبست
لارنده و قونیه حرکت داده چون که تا حال پادشاه در روم ایلغار نرسیده بعضی از ایشان نیز با
قرمان اعا کرده ایلغار آمده در گمهای از سکه شهر داده دیوان مخل گشت خلاصه کلام چون ایلغار گشته
مجاوره و محاوره قیاس و حضرت خداوندگار غازی گمرشته بود تقریر نمود یکها بدار در حضور علاء الدین
بیک بعد از آنکه گفته شد مراد و مقصد عثمانیان معلوم گشت چشم طمع جا از نده و قونیه را دوخته لذا باید بکلیه
برونده اوراق از ایشان خراب کنیم ایشان نیز بااین گفتگو ها و تماشیهای معمول دو اشکر گشته به پیامبر
سر احوالات عثمانیان چون عساکر عثمانیه به حلقه قونیه نزدیک شدند نوارد پیاده از
برای جنگ حاضر و آماده گشته حضرت خداوندگار بنفس خاص رکاب خود دلیکا قرار گرفته
و شهزاده بایزید خان را در میسره معین کرده فیروز بیک و خواجه بیک را با جلادی که از اسب قطعی
ایلغار آمده بعد وقت بخیر از راه دور روم ایل از ولایت جزبیج آوری شد بعد از دریای اسان

رجع

جناح میمنه شهزاده ایرکم حکم یعقوب بیک را در جناح میمنه جا داده بیک قرهبی و امنه بیک
سرزبان و مرزبان اکر دیر را با جمله اردوی ایشان و قوشونها راه را از اهرای عقار قسطنطین بیک نیز فرق
گرسنه بی یا بوله فرستاده بعد به تیمورطاش بیک و صاروجه پاشا به دهلیز لک باینه عاهان و
طوریجه جهان و الیاس بیک و تشتاب مرزبان را نیز با او سمره ساخته لشکر را در جمع ترتیب
و تهیه نموده قرمان بیک زاده علاء الدین بیک نیز در دلکسیا چه ایستاده بعضی از اعیان قشار
و جماعه و بیکهای عشیرت ترا بیا در میسره و قوشون و ترکمان نیز در نهایت جناح جا گرفته و جعفر بیک
و ترک بیک و صاروجی آقا با قرهبی عساکر در میمنه و قوشون تاتارهای ورساق نیز در جناح ایلغاری گشته
کرنای و نقاره و کوس حرب را نواختند و علمها بر کشیده جنگ شروع شد اول از طرف قرمانیان عساکر
معهارله در میسره تعیین شده بعد حرکت کرده از طرف عثمانیان تیمورطاش بیک بمقابله ایشان در
آمده در هنگامه ترک بیک از میمنه هجوم آورد و تاتارهای ورساق شروع به تیرباران کردند و قرمانیان
نیز تفنگ مرا نداختند چون بایزید خان سردار میسره بود تا تخت بحضور رفته بشدت هجوم آوردن

قرمانیان را هر من که بجهت حمله بردن بر دشمن هر چیز مهیا شده لشکر ایشان عثمانیان باد شاه و جنگ ازمیر
استعانت را تعقیب کرده رخصت داد چون شهزاده شان را به باوجهی خود حمله بردند اردوی قرمانیان هم
خورده میمنه از برای آنها باقی ماند و میسره ایشان نیز شروع بگریختن از این حالات دشمن حضرت
پادشاه زیاده بغیرت آمده فرمان خواجه بیک و تیمورطاش بیک و جاوش احمد و صاروجه پاشا
و الیاس بیک و تشتاب مرزبان را با قشون ایوجهای ایشان فرموده بین تا حمله بر دشمن چون ایشان
نیز به بایزید خان مدد شدند قرمانیان دست و پا را گم کرده دیگر تاب نیاوردند پراکنده و پریشان گشته نیز
چون علاء الدین بیک دید هوا دار ایشان شکست خورده متفرق گشتند خودش نیز فرار را برقرار
ترجیح داده از میان بدر رفت و میدان محاربه را برای حضرت خداوندگار با غنیمت بسیار که عاریان غنایم و دشمن را
جمع کردند حضرات شهزادگان و جمیع پاشا و فیروز خواجه بیک و دیگر امرا به ترتیب رتبه ایشان
بحضور شهریار غازی داخل گشته مراسم تبریک و تهنیت غزا را بجای آوردند چون امیر قرمان علاء الدین
بیک فرار کرده در قلعه قونیه تحصن نموده بود حضرت خداوندگار نیز او را تعقیب نموده قلعه قونیه را

محاصره کرده و بعد از حضور بسخت غضب فرموده اصلی داشت بکلیه بنا رحق قرمان در از کند
بدین منوال تا ده روز قلعه مذکور در تحت محاصره بوده در این اثنا چون بعضی از عساکر عثمانیه
غضب پادشاهی حرکت کرده بعد از برای عبرت دیگران ایشان را به سیاست رسانیده
در این سیاست و ازآن پرورش باعث ظهور محاربه عظیمی گشت اما چون علاء الدین بیک با آن کرد
بهیچ فرستاد ولکن چون است عالی از قبول گشته بود مجبور گشته زنش نفیسه سلطان را با شفاعت
فرستاد و شاه را الهیا نیز از برای استحصال عفو خطا و عصیان شوهرش بحضور پدرش خداوندگار غازی بحضور
و التماس بسیار کرد حضرت پادشاه فرمودند بشرطی او را عفو میکنم که بحضورم آمده عرض عبودیت کند
و در مواجهه جمیع امرا و ارکان دولت چهره خود را بر پای عصیان گزارد نفیسه سلطان برگشته آمده
علاء الدین بیک را اعلام و اخبار نموده شاه را نیز در وقت جمیع جزای در خانه ایشان آورده
قلعه قونیه بیرون آمده عزم عتبه بوسی حضور پادشاه نمود و مانیض شرف عفو شهنشاهی گردیده این
پادشاهی نیز در حق او ولایه احترام و اکرام بجای آورده شده به او رجب قرار شده و او را نجمه

گرفتند و حکومت موروثی او را بعضی ملک و بخشیدند برادر آنکه حضرت خداوندگار شهزاده
را در زیر حمایه خویش گرفته بود از کاظم بارک کرد رسیده عازم دار الملک بروسه گردید و سپاه را رخصت
فرمود هر کس بسر خانه و جای خود رفتند   اگرچه در
آن اثنا از اینکه آل عثمان در میان ملتهای مختلف است سر هم در خود استقلالی گیرند
اکثر ممالک مرغوبه و دسته که روی زمین را خواه بجنگ و خواه بصلح فتح نموده در اندک زمانی
باستقلال اساس دولت شاید شکیمه را به نظر بیرحمت که حکام آن شرق و جنوب و مولک
بلاد محروسه شمال و جنوب را داشت اما چه تنها آن اینکه در مصر و بریه آنها سلطنت و حکومت
میکنند خوش شوند و بخوبی در حشم انفعال و حسد بر آن دولت جاوید و عزت نظر میکردند لکن
چون سبب بر قعی در وجه رقابت باشد در میان نبود حقی دانسته که در ظاهر بطور واضح
نموده اعلان دشمنی نکنند اما در خفیه حکام و هرکه را که با آل عثمان هم عهد بعضی انواع حیله
لطائف الحیل تحریک مینمودند آنها را بر ممالک محروسه سلطان دار ابدی جاری را چگونه تمام
با هم

زمینها بخشیده حضرت خداوندگار با کمال رحم آن مطالب را خوب فهمیده بموافقت احتیاج رخم
ایشان با یحیی زاده میرزا مهدی نام عالم فاضل را بسفارت مصر تعیین نمود تا این خبر را اطلاع
و اعلام نماید حال آل قرمان که در مملکت اما طول بقوت و قدرت شهرت کرده بعد بحری
شکست خورده بعد از این دیگر انتظام پذیر نخواهد شد چون در اثنای محاصره قونیه عساکر حرب
تجاوزات و تعرضات فوق الحد ایشان مورد سیاست سخت شده و از این قضیه منعکس گشته
بعد از آن در رخص کردند بملک خویش برگشته از در عصیان در آمده با مخالفین دولت علیه اتفاق
کردند چون این خبر بسمع خداوندگار رسید سپاه اناطلی را جمع کرده عازم سمت روم ایلی گردید
در این اثنا شهزاده صادق بیک که به نیابت پدرش در بروسه مانده بود با اندرونیکوس پسر
پالیولوگس امپراطور روم اتفاق کرده بتحریک و خواهش آنها فساد و هوای استقلال حکومت قائم
و هر دو به جبه عصیان و مخالفت برخاسته در سایه آن قیام کردند تفصیل این اجمال را این قرار است
که هر دو پسر بزرگ حضرت خداوندگار صادق بیک چون بسیار حریص حکومت است بقصد

اینکه هیچ بهانه بعضی از ممالک محروسه پدر را ضبط نماید بارها مقدمات ضبط نموده با اندرونیکوس
پسر امپراطور روم اتفاق و اهل فساد و طغیان را دور خود جمع نموده برخاسته بر آن خواهشند
چون این خبر بسمع حضرت پادشاه ظفر پناه رسید از روم ایلی بطرف بیغا عبور فرموده شهزاده
صادق بیک را از ارتکاب این طغیان جسیمه شهزاده گرش با این حرفها از اعظم عصیان بازداشت
و با قشون بسیاری آهنگ مقابله و با پدر محاربه شد و نمود لکن که یکه بر در این دور او جمع شده
بعد تاب قوت قاهره خداوندگار را نیاورده از لشکرش پراکنده شدند و بار دیگر حضرت شاهی
دعاوت نمودند بیچاره صادق بیک چون خود را تنها دید با چند نفری از متعلقان روم دم
از هوا داری نمود به سمت روم ایلی گریخته بطرف قراری که حضرت خداوندگار نیز دوباره
بروم ایلی برگشته فرمود تا شهر دیموقه را محاصره کنند بالاخره شهزاده را با یاران یاری داده بحضور
اهلیون در آوردند چون حضرت پادشاهی بکمال شرف او را لوم و توبیخ نمودند شهزاده از حرف
پس ادب و حرمت ابوت را نگاه داشته لب بجواب نگشود حضرت خداوندگار
بغضب

بغضب آمده فرمود تا چشمهایش میل کشیده و او را از زمره محروم ساخته بدین هم قناعت نکرده
بالاخره فرمود جلادان بموجب حکم قتل کشیدند در این اثنا پالیولوگوس نیز بتحریک معاونت
حضرت خداوندگار پسرش را بدست آورده با سرکرده جوشان چشمهای او را بیرون
آورد و تاج امپراطوری را از خیک رقیب خلاص نمود
در تاریخهای تا کنون بزبان عثمانی نوشته شده است این وقعه اتفاق شهزاده صادق بیک را با
پسر امپراطور روم ذکر کرده سبب عصیانش را هم بیان نموده اند و حال اینکه در تاریخ نویسی تعلق و حکمی
اهمی ندارند و سبب قضیه را کتم نمودن اساس عبرت و مناهی را که راجح با خلاف است نوشته
نیز نه لهذا احتیاج حس نمایم که وقعه نامهای را از مورخین اروپ در روم در این باب نوشته اند
منسیع نمایم چون اکثر نکات و نصایح در این رحجای این کتاب مسطور است از تاریخ اروپ
ترجمه شده است مگر آنکه سبب ذکرش فاجعه کرده شهزاده صادق بیک را باستحقاق حکومت داد
و دو اختلال بطرف شد حضرت خداوندگار را بنجا رجال نزما از ندیم گیر که در کنار نهر یج در

سه اپرده اما یون نشسته بعد بعضی از یکیها و دیگر ادمای روم را که بسبب عصیان که بعد گرفتار
آمده همه را با زنجیر بهم بسته بعد بحضور جلوس دراورده حضرت هنوز کار نظر لکن و غضب آنها
لم نیسته فرموده همه را دست بسته به آب بهر نه جهت غرق نماینده حتی بعضی از اولاد و یکیهای روم در
میان آنها بوده بدرشان مطیع و خدمتگذار بعضی جزئاتی از برای آنها مقرر شده به پدرشان حواله شد
چون سابقا تمر طاش پاشا را با قدری عساکر از برای فتح و تسخیر قلعه نیش فرستاده بازعقب او یکی
تمرطاش بیک بخشی بیک را نیز با قدری تیرانداران با مالوکیین واشته بعد عساکر مزبوره قلعه نیش را
محاصره نموده در اندک زمانی آنرا فتح و تسخیر کردند چون در ممالک صربیه قلعه محکمتر از قلعه نیش مشهور
نبود فتح آن باعث بشارت شده اینکه سالها هزار نفر سپاهی و سواری تا که نقره و تخمینات را مضبوط
در هنگام طلب صلح کشتند و از برای اتمام این مطلب ایلچی فرستاده و بطور عفو بادشاهی کردند و در
هنگام تفریح همیشه امداد و اعانت لازمه را ابتدا نمودند چون در هنگام محاصره قونیه و جنگ ایالت
قرمان چنانکه مذکور گشت صربها خلاف عهد بادشاهی حرکت کرده بودند سیاست شدید بودند
لم

منبر و شغل گشته در سنه ۷۸۹ بکرار شروع بعصیان کردند و باعث شده حضرت پادشاهی دوره
لشکر با آن صوب کشیده این عصیان صربها و لشکرکشی حضرت پادشاهی مقدمه ظهور محاربه بزرگ
در این اثنا
وصوره کبیر
شاهین پاشا نیز با قشون بسیاری از میان ممالک اربنود گذشته به جهت بوسنه تقریب و اکثر
جاها را تاراج نموده با اموال و غنایم عودت نمود که شاهین پاشا خبر رسید که طوایف بشناق
و خرواتهای هزار قشون با مغازی ترتیب داده چون پاشا رایة آن قدر لشکر که از برای مقابله کفایت
کند نبود و قشون هم همراه بعضی چون از مال غنایم سیر شده بیشتر از محاربه ای رسیدن بعضی
و شاهین پاشا نیز قرار داده بعضی راههای کوه را گرفته جدا با دشمنان مغلوبه لکن بسبب عدد
در باره حاجی ایلی بیک اراده بعضی جرمش را زند هر اثباتی نداشت و عجب هنا از طرف قریب
بسمت روم ایلی گذشته توقف نموده بعضی چهار هزار داشتند که بعزم محاربه مقابله نمایند پاشا
هرچند خواست که آنها را هم بمراه ساخته منع نماید و گفت چون بیشتر قشونمان حاضر نیستند در این جا

بیشتر از دو هزار نفر نداریم با این قوت جزئی در مقابل سی هزار دشمن در کترت جنگ مصلحت
اصلا فایده نخشیده محاربه اقدام نمودند و قریب بعصری بوده آغاز جنگ نمودند لکن از این محاربه
نتیجه حاصل نگرده شکست خوردند و لالا شاهین نیز فرار نموده خود را بصعوبت باسکوب انداخت اصحاب
تواریخ بر آنند که این هزیمت بسبب غفلت وی که در بیک ایلی کوه واقع شده بود
چون جانب که حضرت پادشاهی مملکت اناطولی را بشهزاده ییلدرم بایزید خان و شهزاده یعقوب چلبی سرکرده
با عساکر منصوره بسمت روم ایلی گذشته بمحاربه اربنودستان و صرب و بوسنه هجوم بیرون آوردند باید
مصلحت بوده با امرای روم که با این اناطول و روم ایلی واقع شده بود بنای جنگ و احتمال میشد
سکنی ساخته از آن طرف قراکب امیت نماید بس بمصلحت را در این دید که با پیله ای لیوکوس
طرح مصاهرت بریزد و قبول ایکی از دختران امیر اوزر را از برای خود و دو دختران دیگر را هم
یکی را برای شهزاده ییلدرم بایزید خان و دیگری را از برای شهزاده یعقوب چلبی از امیر اوزر خواستگاری
نموده امیر اوزر نیز این تکلیف را با جان خود منت شمرده قبول که در ثانی در ترتیب عروسی گشته در دار سلطنت
نا

نشر شده مقرر گشت رسم سوری ختان سه نفر پسران شهزاده بایزید خان یعنی ارطغرل و امیر
سلیمان و مصطفی نیز مجری شود و از برای ترتیب سور فضای شهر ینگی شهر که معروف به برودسه ینگی شهر
است معین گشت و ترتیبی بزمها نموده سه ماهه مشغول عیش و عشرت شدند لکن چون خبر
هزیمت شاهین پاشا و حیله اربنودها بسمع همایون رسید شهزادگان بسمت اناطول و حضرت
خداوندگار بسمت ادرنه تشریف فرما شده وزیر اعظم چلی پاشا را با سی هزار سوار از دلیران جهت بهر طور
بر سر ممالک صرب فرستادند و خود با موکب همایون قرار شده بطور قوت الظهر از عقب حرکت
علی پاشا لشکر ظفر اثر
نماید
را رو بسمت هونه حرکت داده بقلعه پراوادی در ولایت مملکت سلستره واقع است تقرب نمود
چون زمستان با کمال شدت حلول نمیکرد و در آن صحرا از شدت سرما زند گانی کردن
دشوار بود از آب طونه عبور نموده در زدیک بینا کوی و قمار و دا اردو زده و بخشی بیک را با هزار
نفر لشکر گزیده از بالای اسکله پراوادی بحصار فرستاده آن بیک به محافظه حصار مذکور و از

خانه‌نشینی لمغاربه بجهت اینکه گرده رسیده را از شربت برودت هوای سرد محفوظ بوده از آنجا
و باروهای قلعه برای آنها جا معین کرده آنها را بجهت حصار راه داده دسته بخشی بیک با این
دسته نیز خارج قلعه را ضبط نموده نزدیک جرقچی ایلچی حصار را نیز بربط توجه مراکز ایام جو کماکان
بشنو سرجوقه است) از برای علیا پاشا فرستاد علیا پاشا نیز فی الفور با انبوه لشکر گره
داخل حصار گردیده داد [illegible] قورچه و دیگر بازار وجای قواق و قصبه و دهات بسیار آنها چون
چنین دیر مراد از درجاعت درآمده مفتاح قلعه شمس را بعلیا پاشا تسلیم نمودند
برادوی در نزدیک دره کوهی واقع است که از نهایت
کوههای بلکان [illegible] است و هوای بری بهم [illegible] لکن چون قلعه شمس حصار مرتفع متینی
دلله و شهر بر سر کوهها بنا شده است هوایش در هر بری بسیار سالم و ملایم است لهذا
از برای قرارگاه لشکر مناسب و برتر است   چنین مراد که
علیا پاشا انبار بضبط خود درآورده ارشمن مشغول حضرت شاهی بردن آنکره منتظر قدوم

ایلچی

رابب همین بود که از جانب اوطبقه با شتیه بود چون خبر گرفت حضرت پادشاهی جاه
با گروه دریا شکوه پیش بر آمده امان امان دست صرعت زده حضرت پادشاهی
عز و سعوت نموده مفتاح قلعه شهر بستره را که در حوالی طونه واقع است تقدیم و شهر را تسلیم
نمود و این واسطه ظهور عفو و امان آل عثمان گشت صدراعظم علیا پاشا بفرمان عالی تیمور کاش پاشا
زاده بخشی بیک را از برای ضبط و تصرف بستره با چند صد نفری سپاهی فرستاد علیا پاشا نیز چند
در شمس اقامت نموده عازم نیت دوبریچه گشته اهالی آن سامان نیز استیمان نموده قبیحی گردند
از آنجا نیز اردوی جهان پوی را بر داشته روی بست گرس اده حرکت کرد در این اثنا ارس مغاربستان
با غواد تحریک هر شهای دیگر دوبار باعث عصیان نموده از تسلیم بستره کمال و شروع بحکام حصار
که چون این خبر بسمع علیا پاشا رسید بقصد تسخیر کلیه ممالک مغاربان آن طرف النهار وره
شهر طرنوی را محاصره که برادر فتح شهر مذکور چونه و درشتو و نیکبوق و طرناقان نام شهرها دقرا
و قصبات شان را ضبط و تسخیر کرده حصار نیکو بولی را نیز محاصره نمودند چون حمله ارمغاربستان

با قوه قاهره عثمانیان مقابله نمایند به علیا پاشا التجا آورده علیا پاشا این دفعه بر جرم او بخشیده اوینز
بالجمله برگشته یاد نموده بار دیگر ابوادی عصیان نپوید و جز طریق صدق و استقامت نجوید بعد از تعهد و
اینکه علیا پاشا باز او را بر سرجایش نشانید چو عازم ملاقات حضرت پادشاهی گردیده حضرت
خداوندگار غازی از ادرنه حرکت در بست یانبولی عزیمت و بعد از چند روزی اقامت در آنجا
بطرف طاوسیه تحریک عنان سمند جلال و عظمت فرموده این طاوسیه در سرحد مجارستان واقع
است اوروس بیک غازی هر چند رومی الاصل است بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف گردید در راه
دین غزوات بسیار نموده از آل عثمان دولت بی شماری بهم بسته بود لهذا اینت فراهم چ
نموده عازم مکه مکرمه شده بود این دفعه در قسطنطنیه حضرت خداوندگار بقصد سفر صرب از دار الملک ادرنه
حرکت و طاوسیه موصلت فرمودند غازی مومی الیه نیز از مکه معظمه عودت و شرف استان بوسی
حضرت شهریاری گشته مفاخرت نموده در موکب مبارک ملازم رکاب و با انواع التفاتهای خسروانه کامیاب

لیکن   اگرچه علیا پاشا بموجب امر و اراده پادشاهی

لشکر بسیاری بقصد استیلا و تسخیر ممالک صرب عازم فلبه شده بود لکن چون اول بهار بود از برج
فوق لهاده طغیان داشت بقدر دو ماه در ناحیه فلبه کوش بگرد در این بین حضرت خداوندگار
شهزاده میرزم بایزید را بعسکر همایون طلبیده شهزاده یعقوب چلبی را نیز دعوت فرموده بودند از
ناحیه قره بی قشون جمع کرده خود را باردوی همایون برسانند شهزاده مشار الیه فوراً قشون بسیاری
تدارک و از بوغاز کلیبولی بجانب روم ایلی عبور نموده در صحرای فلبه بموکب همایون ملحق گشته
مظهر نوازشات و ملتفات شهریاری گردید صاحب تواریخ حمه اردوی همایون در این وقت جمع آوری
نه بوده و دویست هزار نفر تخمین که از شهادت سپاهی دعشه ارده بار از ده هزار نفر بوده است و اردوی
سکنه همایون آذوقه عثمانیان چنین اردوئی از جانب تازه بوده است
لازاری پادشاه صرب چون شنید عثمانیان با این کثرت برایش
می‌آیند مطلب را بار دیگر نسبت داده بجمع کلیسا و در این ولایت رقعه خبرها فرستاده و جمع قراز
امرا و نصاری که در قطعه روم ایلی بعضی همه را دعوت نموده از طرف مجارستان و نیک بوشناق

وارد شده و خبر داد که عثمانیان به اتفاق لشکرهای گرجستان چنانکه در زیر فرمان پادشاه صرب است قریب
پانصد هزار نفر سواره و پیاده بازای جنگ حاضر و آماده در صحرای طرف مقابل نهر مورا و جمع گردیده
این حادثه عظیمه در اواخر سنه ۹۰ یا هجریه روی داد الحاصل پادشاه صرب لازار نام از زن ازال خود پسری
نام داشت با ده هزار نفر سوار فرستاده حصار شهر کوسوا را بتقابع پاشا ازجا رها گرفته بودند از
عثمانیان پس ستانند بودیان حصار مذکور اتفاق کرده شهر کوسوا را با زن ازال خود ترس تسلیم نمودند
چون این خبر وحشت اثر بسمع پادشاهی رسید وزیر بخشی بیک و صاروجه پاشا را با ده هزار عسکر بآن
صوب فرستاد بخشی بیک نیز با لشکر جرار ایلغار نموده چون نزدیک شهر کوسوا رسید زن ازال مذکور
شهر را آتش زده ۲۴۱۰ بخارا با اموال برجه شان برداشته از نهر مورا دینه مراد و در صحرای بزرگ صرب
فرارنمود بخشی بیک داخل حصار گشته کیفیت را بحضور پادشاهی اخبار و در باب تعقیب نمودن دشمن
نمودن ابتدا آن رخصت رخصت خواست از جانب حضرت خداوندگار رخصت تعقیب داده نشده از آنجا
برگشته بار دیگر بامون محق گرد او نیز همیشه لا لاله‌ مساعدت نموده در رکاب همایون
والی

بیت
لا ازاین پادشاه صرب ابرای خود بسر زنان الهانی را
در باره لو لته و بعد جمع نموده بدار انکه در باب محاربه کردن با عثمانیان مشورت سیار کردند بالاخره
بنهر مورا یا عبور نموده در ابتدای نهرین سنه ۵ در غرب با مورا دیدار داده و دو زده دار برای با سکوم مرام مقصد
حضرت خداوندگار را در فقیه حاضر و آماده جنگ بودن خود نشان نیز نشان با معین یقین دارکان
حضرت خداوندگار غازی نیز در صحرای قلبه ارهای بعین را ار بالای ساره پیش تا تار بار دانی ارداشته
کوههای حماقوربه بنزلگاه اختمان فرستاده در آنجا سه روز اقامت فرمودند و در این اثنا ترادیوده یعنی
میر سراج ایلچیان کرمرتبه خود آنجا بار دیگر روز کربیه در آبان یعنی فرماندهی گوشته شد در قسطنطنیه
بیک نام داشت نیز با قوری قورتان است به حضرت خداوندگار رحالت اطلاعش نموده چون در آن
موقع راه منشعب به دو شعبه گشته یکی جانب راست و دیگری جانب چپ بود از طرف حضرت خداوندگار
از امیر اینسراج احوال راه را استفسار فرموده میر الیه معرض رسانیده که راه راست از طرف
ریش کذشته بجانب شهر کوسوا میرود شعبه راست چپ نیز از اینجا مرور نموده بکوه سنیه دادر مشهور

خداوندگار رفرمودند تا اردو را از راه چپ از پیش گرفته به ایمه دار ابابه علاءالدین ورود نمودند و هم از کوه گذر
نزول اجلال شد و قبل از وقت غازی اورنوس بیک را از برای تحقیق حال صرب فرستاده بود بعد از این
مملا را که صحرای علاءالدین میگویند موقع است که چون علاءالدین پاشا برادر سلطان اورخان
بنا با تماس امیر ادر کانا گورین برای صرب برفت در آنجا اردو زده نصب است
دفع ساخته حاجی اورنوس غازی با جمعی نفر عسکر بطرف ایکوب گذشته از دشمن دو نفر اسیر گرفتار
و بحضور همایون ارسال نمود خداوندگار غازی نیز از آنجا کوچ کرده چون مملا که قره طوناتیکوینند در آن جهر
گشت میغیر صرب در آن موقع شرف ملاقات حاصل نموده بخبر وله ۵ سه ماه میشد که از برای
جنگ حاضر شده اند چون امیر مرقوم اظهار تکبر و تعظیم نموده پاره اوضاع ناهنجار از او سرزد حضرت
خداوندگار امیر را طلبیده فرمودند اللهم بجوکه جواب تو انداز هم شیر هم هم لکن حکم امیر را از وال
نیست بعد از این کلام فرمودند تا شکر برگشته عرض نکرده و صولت نمایند امیر صرب
اگرچه از هیبت آن هیبت لرزه براندامش افتاد ولکن بجرئت مرد وی را از دست نداده
لغز

عرض لشکر پادشاه عثمانی بمن عرض قوت و عظمت نمود اما لشکر پادشاه ما سه مقابل این
لشکر است چه عرض بقدر پانزده هزار سواران زره پوش مسلح داریم همانها از برای بر
و در ساختن این فوج لشکر شما بهم کافیست حضرت خداوندگار از این گستاخی میغیر
بغضب آمده بعد از انکه امیر را از حضورش بیرون راندند وقع لشکر امرا و وزرا را بحضور خویش جمع
جمع نموده اول توجه بحاجی اورنوس بیک کرده فرمودند او در زمان ایلچیان با امر رفت جلب نمود
جنگهای بسیار دیده در این باب رای تو چیست حاجی اورنوس غازی از ابتدا پیش از ایلخان
همایون با دعا و بوسه شکر گزاری بجای آورده از جای برخاست و عرض کرد اورنوس یاد ارکان
کمتر و حقیر حضرت پادشاهی است خدا آن را بسلامت دارد حضور همایون باشد قبله شما حق گرداند
رأفت و دولت با لشکر فرمان دادن و بر سر دشمن رفتن را از همه بهتر است حضرت
خداوندگار رحمت حاجی اورنوس را برگو بیشین و بعد به حضار را باکامیابی طلب ساخته فرمودند اگرچه
بعنایت حق در محاربات بسیاری بوده ام و در اغلب آنها فایق و مظفر گشته ام

لکن این جنگ را با آن جنگها قیاس نباید کرد که مشورت نیز از شرف حضرت ارک است
لازم است که اتفاق نموده والحال را نگه کنیم که بعد از این اورنوس بیک متوجه جناب شما در حضور
خیلی دقت است که من ترا از برای محافظت این صدود و ثغور ... ام ادب و اطوار
و اخلاق و افعال اینها را البته تجربه کرده در این باب فکر تو بر ملاحظات دیگر مرجح است حقیقتها
گفتم من هرچه بخاطرت میرسد بگو بارا اورنوس زمین ادب را بوسیده عرض کرد من نیز بر این
چنان است که بنده امر کل گشته زود حرکت و در موقعیکه حرب واقع خواهد شد موضع مناسبه را
از پیش ضبط نموده دشمن را مجبور ساخت که اول جنگ شروع نماید زیرا اگر اول حمله از طرف ما
واقع شود شکست دادن صربیان بصعوبت بهم میرسد اما اگر اول از جانب آنها جنگ شروع شود
همینکه از برای یورش بردن و مرتبع ما را دوره کردن جمعیت آنها از هم متفرق شد ... آنها
یکجا جمع شده و بین تمام بیرغلبه کردن بر دشمن آسان میشود فکر بنده چنان است که در این ...
مع هذا در هر صورت اختیار با شماست ... پادشاه ... خطاب گشته

بعدازان

بعد از آن حضرت خداوندگار رای تمرطاش پاشا و یحیی بیک را سؤال نموده ایشان نیز از
جانب اورنوس بیک را تصدیق کرده و بعد از آنکه نتیجش را اثبات نموده آنوقت پادشاه
توجه به ییلدرم بایزید خان نموده فرمود رای تو در این باب چیست او نیز عرض کرد اورنوس بیک در این
گفتن صدر اعظم حق باشد هم رایش با اورنوس بیک موافق است حضرت خداوندگار نیز فرمود من
هم همین رای دارم که کدام است والله اعلم در میان حرب برحسب همین ترتیب باید حرکت کرد
بعد از آن از خلاصه مجلس مشورت هر مطلبی را که بایستی با امرا و بیگها سپه جلالان شده فرمان
داده شد در وقت معین تمام حاضر باشند فوراً اورنوس بیک غازی چند دسته سوار
و لقب رصد نفر پیاده را برداشته بنه و پیش شده بنصف شب رجوع اردوی همایون حرکت کرد
در سپاه راه رفت و راه های کوهها را محافظت کرد در این اثنا از طرف اردوی دشمن نیز یک نفر
بقصد اینکه بعثا تو دست برای رخنه بردن آمده بعد از این دسته کشاورزی دشمن بخبر آمده او
بیک رخنه شکن غازی بوسی ایبه بیک جمله کارها را ساخت تا که دسته دیگر ظهور نمود دسته

خبر داده لشکر دشمن در جلوات حضرت پادشاهی مرقرار برای جنگ حرکت کرده
اگرچه قبل از این امیر اعتراض دعوت مینماید چون جواب معترضین در فصل مکالمات این دفتر
مسطور است مراجعت شود لکن امرا و لشکری بعرض همایون رسانیده در قشون خسته دیدن است
لهذا رای دادند که فوراً شروع بجنگ شود و خود شان شهزاده سلطان بایزید را با چند نفری از
خواص خدام برداشته به بهانه اینکه در اردوی همایون جزو دیده انگاره باید از بجز نمود
از نظر بگذرانه بسر کوه برآمده بسمت اردوگاه دشمن نظر انداخت دید هر طرف را اردوی دشمن
آهن پوش دشمن گرفته است و یک سران بمنزه است که بدهاست چون حضرت پادشاه
اردوی دشمن را این قدر با کثرت دیدند متعجب گشته شهزاده ییلدرم بایزید گفت از عظم معتبر
لشکر مذکور هم قشون ما پیش اینها شمرده قلیله محسوب میشود و با حیرت و اضطراب سرای بوده
همایون برگشت جمیع وزرا و امرا طلبیده از آنها سؤال نمود چگونه جنگ کنیم و چه طرح بریزیم
ایا شتران بنه کش را بقطار ترتیب داده از پشت شتر با جنگ کنیم بهتر است یا اینکه در میدان

اورنوس بیک آنها را نیز بدین ترتیب و آلات گرفتار نموده در این گیر و دار ده نفر از گرفتاران
دشمن بگفتار تیر هلاک گشته هشت نفرشان دستگیر و بحضور پادشاهی فرستاده شده روز دیگر
حضرت خداوندگار اردوی همایون را حرکت داده از نهر مورا پای کوچک اول صدر اعظم
علی پاشا و بعد از آن شهزاده ییلدرم بایزید خان و از عقب او ایبه بیک سرزبان و تمرطاش پاشا
و بعد از آنها شهزاده سلطان یعقوب و از دنبال او صاد و جه پاشا تو خر اخو حضرت خداوندگار
با این ترتیب هر کس با فوج خودش عبور نموده در زیر کوه حصاری چند از اعلمها سرخ
را افراشته شد و بصدای طبل و نقاره قشون پیش رفت در دو نفر اسیر را که از صربیان گرفته
بعد بحضور همایون درآوردند حضرت شهزادی از آن دو نفر اسیر سؤال فرمودند پادشاه صرب
با اردوی خودش است یا اینکه جنگ ... پادشاه ... فرار کند اسیرها گستاخی نموده
گفتند کار از این شده مگر از ترک بترسد که فرار کند اما ده جنگ است دیگر از جنگ دارد
از این گستاخی اسیران حضرت خداوندگار برآشفته فرمود هر دو را کشتند از این بین اردوی بیک آمده

قرار داد.

سینه را سپر کرده با دشمن مقاومت نمائیم میدرم با برخان حجت طلبیه عرض کرد که تیرباران زد
مگر جناب حضرت خداوندگار قادر است لکن بچیزی را هم که بخاطر ما خطور میکند عرض میکنیم
رسیدن اشتغال کردن با مرهمون است در این باب عقیده فدوی این است که چون بال
است جنگ میکنیم اما طول و روم با را ضبط نمودیم و مظهر فتوحات متوالیه گشتیم اکنون وقت
در پشت سر نهان نشینیم اینقدر هم بهتر آن است در شتر پیر کمینیم مگر امر همایون مطاع است
حضرت خداوندگار بفرمایند توجه که فرمودند رایت جیت کو جمع با مراد دعا کنند [illegible]
عرض کرد که در جنگ ظفر وابسته بکم و بیشی لشکر نیست نصرت و هزیمت هر دو بعلمی اراده
الهیه است لهذا اطمینان بنده این است که بلطف و کرم خدای تعالی را بجا در [illegible]
سر شتر با پنهان شدن خطرناک است مع هذا از هر دو راه حضرت افندی مارا است [illegible]
حضرت پادشاه به اورنوس بیک توجه خطاب فرموده پرسید رای تو کدام است گفت بچشم [illegible]
عرض کرد که فکر سلطان درست است [illegible]

از

عرض شود حضرت پادشاه فرمودند اورنوس بیک عرض کرد که در پشت شتر پناه دادن جنگ کردن
را حضرت پادشاهی خوب ملاحظه فرموده‌اند چون مانند قلعه مارا از ضربت دشمن
محافظت میکند لکن اگر در اثنای حرب دشمن با غرض هجوم بیاورد و شترها از حمله جدا رمیده فرار
و به اردوی ما تار و مار خواهند کرد
در تاریخ قرمانی نوشته شده که اسکندر مشهور با فور پادشاه هند جنگ میکرد و فور همه فیلها را
در جلو لشکر نگاه داشت اسکندر نیز عراده‌ها حاضر کرده در میان شوره ریخته آتش زد و آنها را
رو بطرف فیلها انداخت فیلها رمیده خود هند بازار ایشان کرده اغلب [illegible]
بواسطه رم که صفوف لشکریان را از هم پرکنده و متفرق ساخته حضرت پادشاه ملوک گشته
از ترتیب شتر قول که باتفاق آرای تیراندازان را در جلو لشکر تعبیه نموده امر فرمود که از دشمن
تیر دیگان [illegible] لشکر پیاده جنگ را در میان گرفته با سنگ [illegible] فشرده از
اتفاقات در آن شب [illegible]

از ظلام غمام غرق گشته [illegible] در میان این کدورت و ظلمت [illegible] بنابراین چون
نصف شب شد حضرت خداوندگار روی نیاز را بر زمین ذلت نهاد و با زاری تضرع بدرگاه
بی‌نیاز عرض کرد الهی اگر مرا [illegible] خلاف رضای تو عزم رزم [illegible]
تو هر آنچه لایق شان کریم [illegible] لطف عمیم است [illegible]
از برای اینکه این بنای [illegible] مانند قضای [illegible] بر سر مسلمانان نازل شده است [illegible]
[illegible]
آن پادشاه دل آگاه [illegible] در حضور پروردگار [illegible]
پرده غمام ظلام برچیده شد در همان ساعت مرحمت الهیه بجوش آمده باران رحمت صحرا
پر از طراوت ساخت لکن در اردوگاه دشمن بسیاری [illegible]
بعضی شبیخون را ترجیح دادند [illegible]
مرام خود گفتار [illegible] روز چهارم رمضان سنه ۷۹۱ هجریه حضرت خداوندگار

اول

فرمود که بس جنگ را نواختند و امرای صف آرا افواج را آراسته پرچم علمها را کشاده وارد
میدان رزم [illegible] شدند میدان جنگ تقریباً سه هزار قدم عرض و بیست هزار قدم طول داشت
و اطرافش را نهر کوچکی احاطه کرده به طرف شمالش کوه پستی ممتد بود [illegible]
[illegible] که شرف بر میدان بود [illegible]
تاریخ نوشته که محاربه مذکوره در روز یازدهم شعبان واقع شده است
[illegible] در آن روز [illegible]
خداوندگار [illegible]
میدان [illegible] آل عثمان [illegible]
[illegible]
صف [illegible] شهزاده اعظم [illegible]
در میمنه [illegible]

نیز جناح میمنه بود سلطان یعقوب نیز با لشکر آناطول در میسره ایستاده اینه بیگ میرزا بان هم
در جناح میسره مقرر گشت قزان حصار و خان و ایرن ارزای میسره عسکر عرب و اینجه جبان وحمزه
بیگ و خواجه بیگ در میمنه جبه‌ها از برای امداد معین گشته نزد توپچی حیدر در جبهه در عقب توپها
ایستاده بود و لکن لک را آنها نگاه در تیر اندازی مهارت داشتند هزار نفر را به سر حدیه دلاور
در میمنه و پسر میدرم بایزید خان مصطفی چلبی را نیز با هزار نفر تیر انداز در میسره تعیین فرمود چون
حاجی اورتوس بیگ در امور حربیه سنش رحضرت خدا را کار لحد همیشه ملازمت الکان بیکلربکان را
داشت و برای نظر کثرت و شدت هجوم دشمن امر جهت عرض گفت چون جا گرجان نثار
با قزان دشمن منهزم کار را بسپرد گردم اگر روی بغداد نهادم آن جمعی حضرت کنوز اراب حیله و تنها را
سپاه در جلو حمله اول اینها بسواران ایستاده اند اول الظلم صفشان را با یارانم که نجات
بدارد این خطار رخصتی طلبید و از جنگ که در ولوح تیر اندازان به کار ر تیر باران گشته
بهجم دادنکه تیرها مانند سهام قضا بر اردوی عدو فرو ریخت اردوی دشمن چون کوه آهن

اعلی

از جای کنده شده افواج سپاه ه مثل امواج بحر سیاه بجوش وخروش در آمده و قزان
شقیقشان که اینها را دیده از آنجا نیز بانشد بیک که سیاه را تا به اردو صحرا نهاده به سر لشکر
اناطول که در میسره و در زیر فرمان سلطان یعقوب بیگ بود هجوم آوردند و از صفوف
عساکر ایشان راه در آن طرف بود از هم پاشیده ریخته و آتش غضبشان افروخته شده دیگر صفوف
رزمگاه از خون گلگون شهدا آسمان صحرای کربلا گردید چون پشت سر جناح مذکور بیشه زاری بود
قرای از اجمال و اثقال و شترهای اردوی همایون در بیشه زار هر کاری بهمان شد بغداد عساکر منهزم
نراشته به عقب فرار کنند و بعضی در راه شده بعد از آنکه نیزه‌ها نشان بهم خورده کار حرکت
نداشتند و نکو غبار بعضی از زمین صبینه شده بود هر کس کی را ندید حضرت خداوندگار از قلق
بحر حیرت و اضطراب گشته نمیه است چه باید بش لگد و بغیر از همینکه براکنده شدن میسره بشنهاده
میدرم بایزید خبر به دیوار جان داشت کیفیت را خبر نموده الکاش فوجه که عسکر را ایشان است
لهذا از همراه آنها یک را با کمک صدای مهیب داشته بعقب عقب لرفرستاده فریاد برنده هر دشمن نکست حرات بجو

سپ درید و این تدبیر از هر طرف لشکر براکنده راه بار جمع نگرد و بر گردانیده بود زان
نیز مانند برق خاطف لشکر میمنه را بر سر دشمنان میسره راگشت داده بعضی کشته آنها
را از تعاقب و تشر و باز داشت اورتوس بیگ و شاهین بیگ و عیسی بیگ و اینه بیگ
و صاروجه پاشا و قره مقبل بیگ و سنجاب بیگ و بیان بیگ نیز با قزان اناجبی
خودشان داخل جنگ گشته دشمن را تو به بستند و در این اثنا سپه سالار میدرم بایزید خان
تیر خورده در غلطیده لکن شهزاده بالاکه اسب عوض کرده بار خود را به عقب رسانید عنایت
جلیله ربانیه بظهور آمده اردوی دشمن امرای شقیقین شکست خورده منفرق گشته فرار اختیار
ساعت تمام اردوی جهه و در دلگوها نهاده پراکنده شده گویند (یعنی خبر) در این اثنا لعل ارسلکه
عیسی بیگ سر بیگ خود را رهبر دیگ از جا ربا آمده این واقعه را چه کرد به بعدها احتیار
خنده بر عیسی بیگ بدار از انکه ارکار حرکات فارغ گشت ارحاجب سبب خنده را پرسید چرا
سخنی بر قوم در جواب گفت ار تا ثیرات غریبه سرعت انقلاب زمان که خدام این

نقل

نقل خودات که اکثری از زبان با بنی هرای خودات است دیده در جنگ جیم هر اینک
بت که سلطان منهزم خواهد شد و به پادشاه صرب سلاری فتح داده شراب نوشید امروز از
دولت عیسی بیگ کارش باتمام رسیده دیدم که خوشش ازین بخت
آنجا شنید که شهزاده سلطان یعقوب حمله آورده عساکر صرب دار بود بغیر که در زیر فرمان ازوال
را کوچ داده دلاوری پادشاه صرب بعضی جوانها مزوره بوطرزاین و وظیفه گذاشته نزدیک بود بنی عماد
مرقومه از ا که بوی اینها بعد صد مه نمودند بجهت اینکه انتباش استقلال خود را تابع حکومت عثمانیه زند
باش از هر آنجا بغیرت آمده حمله آورده در مقابل شهزاده میدرم بایزید خان نیز فوجهای را شتاق و
عشایر در زیر فرمان حکمران بوسنه ایستاده بعضی لکن چون سپ تعاقب عشایر تا بشی قوت قاهره عثمانیان
را چشیده ضرب شمشیر غازیان را تجربه کرده بغیر یارای هجوم آوردن نداشتند و از برای فرار و سیله بجستند
ولشنا قها نیز بجهت سابقه عداوتی که در جبر بها داشتند بر بهم باین بر نیزه هر از برای کلکاه و تحریک سالارای
پادشاه صربیان کوشیدند تنها از برای اینکه خود را از صولت عثمانیان محفوظ کنند بمقام اعتبار برآید

خلاصهٔ کلام شهزاده یلدرم بایزید خان از لشکری که در مقابل او بود خوش ایستاده بعد خوف
نداشت زیرا یک فرقهٔ آنها صورت وحدت عثمانیان را دیده فرقهٔ دیگر بنا بر اسباب
نخواهش خودشان داخل حرب بشده اند دیگر اینکه چون صاحب [...] شده گوه را قشون شهزاده
شاراله گرفته بعد از برای دشمن بسیار مشکل بود آن جناح ظفر یاب شهزاده چون عاملی [...] در زمان
شهزاده بود عبارت از دستهٔ روم ایلی و عساکر عرب و فوج سپاهی بعد و در کوهها شان
هم اما ساخته توپها تعبیه نموده بعد لهذا از برای لشکر دشمن میسر است که از مقابل آنها عقب نشسته
دیگر چاره نجات نبود در وسط صفها یعنی قلب لشکر مقر حضرت خداوندگار و [...]
و افواج ینگی چری بود و جلوی توپ بسته شده بود و در مقابلش جلو داری پادشاه
صرب با عساکر صرب و فوجهای (مجار) و (له) و (اولاق) و اروندیک
ه با هم لوا آمده بعد و چند عرابه توپ در طرف نهر چیتنیز ایستاده بود
[...] سبب اینکه طرفین در میان حرب اهتمامات کامله بکار آورده

باقدام

با اقدام تام جنگ کردند این بود اول مرتبه قوت و نفوذ عثمانیان بود
در قطعهٔ اروپ با سبک شناخته شد و هیچ اتفاق کردند آزاد [...] یعنی صلیبیون بوده
در اروپا فراهم آمده بود و نتیجهٔ این محاربهٔ بزرگ با [...] و دولت [...] ارتباط داشت
و رفع این غائله شرقیه برعهدهٔ اقتدار پادشاه صرب حواله شده بود و یک قسم
اهالی اروپ از برای حفظ این مسئله خواه بواسطهٔ قشون و خواه بوسایط دیگر
امداد میکردند و از هر طرف قشون امدادی میفرستادند لکن چون پادشاه صرب
از قشون اهالی به امداد آمده بعد اهمیت و اطمینان کامل نداشت آنها را در
جناحین تعیین نموده در مرکز خود در قلب لشکر نگاه میداشت چون در
مقابل میسرهٔ عثمانیان میمنهٔ دشمن واقع و قرار کار شان هم یک حملهٔ واحد
اتفاق افتاده بود شدت هجوم دشمن از جناح مذکور واقع گشته شهزاده
یعقوب بیک را عقب نشانیده چون از عقب میمنه از برای شهزاده امداد [...]

امداد رسانیده بودند از جانب دشمن نیز بآن طرف هجوم برده میشد لهذا محاربه شدت
در گرفت بالاخره نسیم ظفر بر پرچم علم عثمانیان وزید صفوف دشمن از هم متفرق گشته
منهزم و پریشان شدند حضرت خداوندگار بعد از آنکه صاحب میدان گردید [...]
گرفت در میان میدان بگردید و نعش مقتولین را بیک طرف جمع کرده زخمداران را تیمار و
تسلیت میفرمود در این اثنا شخصی در ظاهر زخمدار مینمود از جا برخواسته بحضرت پادشاه نزدیک
شده چاپلوسانه که در رکاب همایون بعرض خواسته او را منع نمایند لکن حضرت شهریاری
فرموده منع نشوند بگذارید بیاید شاید عرض مخصوصی داشته باشد زخمدار مذکور نیز نزدیک آمده
بعنوان اینکه گویا میخواهد رکاب همایون را ببوسد ناگاه خنجری بر قلب پادشاه حواله کرده
فوراً از اسب در غلطیده چاوشان رکاب تا رسیدند [...] آن حرامزاده
خائن هم خود را باشنده زخمداران ریخته بود خواست از میان بدر رود لکن او را تعقیب نموده
پاره پاره اش کردند چون این خبر وحشت اثر به یلدرم بایزید خان رسید آمده در زیر علم سفید

نش

نشست و بر بالای نعش پادشاه شهید چادر سیاه زدند بحالت [...]
سادات در اثنای حرب فتنه بر پا شده شهزاده یعقوب چلبی را خبر کردند که پدرت
ترا در جای [...] میخواهد ببیند چون او را [...] کردند [...] آن
جوان بیگناه را نیز خفه کردند لکن در آن شب از آنکه آن شهزاده [...] کشته
در اردو فتنهٔ عظیمی بر پا شده در این اثنا پادشاه صرب لازار را [...] گرفته
در حضور یلدرم بایزید خان بقتل رسانیدند و بعد از آن جلوس او را اعلان کردند
و بواسطهٔ [...] کیفیت [...] اخبار شد این واقعه در روز
دوشنبه پنجم ماه رمضان سنه ۷۹۱ هجریه [...] روی داده اصحاب تواریخ در
سبب [...] این واقعه خبرهای مختلف [...] روایت کنند بعضی کشته شده
روز قبل [...] پادشاه صرب عقد انجمن مشورت نموده در باب جنگ کردن با
عثمانیان رای میزدند یکی از [...] صرب که اسمش میلوش کوبیلوویچ [...] عهده [...]

نی پادشاه عثمانی را با این خنجر بکشم و بجهت اینکه عهده خود را بجا بیاورد
روز بعد پیش آن تدبیر که ذکر شد پادشاه را شهید کرد گویا گمان کرده بعد
از شهادت پادشاه سبب غلبه خواهد شد و یا اینکه مرقوم کرده شهرت
و ابقای نام مرتکب این کار شده باره گفته اند بعنوان سفارت آمده علی الغفله آن
کار را کرد و میگویند از آن وقت مانده بود تا این زودیها دستهای سفرا را گرفته حضور
پادشاه در می آوردند در مجموعه منشآت فریدون بیک چنین نوشته شده است
که در محاربه مذکوره پیش دارای اردوی همایون برعهده علی پاشا محول گشته جنود آراده
دشمن نیز یکی از بیگهای خروات بوده یورگین نام داشت بخت مجاربه
در میان این دو دسته پیش دارها شروع نموده بعد از آن ابرو قبل حضرت
پادشاه ایستاده بود هجوم بردند در حینی که غلبه از طرف دشمن ظاهر بود ازجمله
قهرمانی هجوم یازده هزار دشمن شکست خورده در آن اثنا ایلس

او

خرواتها که بود که نام داشت نیز از اتفاقات سرش بریده و بر سر نیزه کرده شده
ان را که رواندیده بودند چون سر بیر پادشاه چرب را نیز بحضور همایون آوردند فوراً
از را بر سنان زده در مواجهه یاردار حیار رجوه کرد حضرت پادشاهی و طاق
سرادق خود تشریف برده در باب حکم تا بقیه جنگ قوسکر شخصی بذریعه اینکه گویا
قبول دین اسلام کرده است میخواهد داخل چادر گردد خدام در صدد منع برآمدند لکن
چون رخصت دخول داده شده بود داخل گشته سر خود را نزدیک برد که خاکپای همایون را ببوسد
بضرب خنجر پادشاه را شهید کرد الحاصل نتیجه این جنگ این حادثه شنیعه گردید و الا
در صورتیکه خالی از غرض و طرفداری بنگریم شهرت فاخره ظفر و نصرت را لازم فتح
بهیچکدام است دنیا دلن داد لکن غیرت و طلب انتقام که از این قضیه از برای اخلاف
بمیراث ماند سبب این گشت که اینها بزور قوت قاهره عثمانیان فتح و تسخیر شد
قدری از آن در دفتر پنجم تفصیل شده است رجعت شود

خلاصه جلوس حضرت خداوندگار شهید در سنه ۷۶۱ در سن سی و پنج یکی و وفاتشان
در ماه رمضان سنه ۷۹۱ هجریه واقع گشت مدت سلطنتشان سی و ایام عمرشان
شصت و پنج سال اولاد و شهزادهگانش صاوجی بیک بایزید خان و یعقوب بیک
بودند در مقام وکالت یعنی صدارت اول علی پاشای خلیل پاشا نشست چون
اسامی امرا را در اینجا بطور مفردات ثبت نمودن بلا معنی بود ترکش را اولا دانستیم
حضرت پادشاه رساله خیرات و مبرات بسیاری برپا و احیا کرد چون
اینگونه بناها و تاسیسات تعلق بامور مذهبیه دارد و از برای حصول ثمره که از خواندن
تاریخ مطلوب است هیچ فایده از تفصیل اینها ملحوظ نبود تعداد اینها را ترک نمودیم اما
هرگاه کسی خواسته باشد از تفصیلات آن قبیل جامع و موسسات خیریه باخبر گردد
بتواریخ سایره رجعت فرمایند

فصل ثالث

فصل ثالث

در بیان وقایع عمومیه که در هنگام مدت سلطنت سلطان مراد اول که سی سال باشد
در عالم بوقوع پیوسته است

در زمان سلطنت سلطان مرادخان اول که علی الاطلاق او را خداوندگار غازی
خطاب میکردند از وقایع عظیمه چیزی که قابل وصف باشد بظهور نرسیده است
اکثر کارهای او بقیه حوادثی بود که در دفترهای ثالث و ثانی اول نوشته شده است
و افکار و اطوار عامه خلق نیز بطوری بود که در احکام دفتر ثالث اشارت شد
در عصر خداوندگار تغییرات و تبدیلاتی که موجب دقت و انتباه باشد روی نداد
اگرچه گردازادها یعنی جمعیت صلیبیون در اراضی مقدسه بیت المقدس نتوانستند
دلخواه خود را بعمل بیاورند لکن غلبه هائی را که در سمت اسپانیا بر مسلمانان کردند
در عوض آن محسوب میدارند و در آن ایام ازدهای محاسبه اروپ مشغول این بود که اسباب

و وسایع را که مدار خلاصی اروپ از دست بیگانگان و علت اساسی
عمومی و ترقی ملت باشد جستجو میکردند که ناگاه در تاتارستان کبیر ظهور تیمور مغرور
اسباب هجوم اردوی تاتار گشته بر قطعهٔ آسیا گردید و تسلط و تعقیب تاتاریان نیز
از سر روسها دفع و رفع گشته هر کس چنان میبرد که روسها از برای مقابله کردن با
تاتار کسب وسعت و قوت نموده (?) و دولت علیهٔ عثمانیه از تاریخ ظهورش تا زمانی
که لقدر صد سال بیشتر مقتضی موقعی که داشت دایرهٔ حدود و ثغور دولتها (?)
که با او هم جوار و هم حدود بودند تنگ ساخته سرحدات خودش را وسعت میداد تا اینکه چنین
وسعت ممالک عثمانیه که در آسیا داشت قریب به اتساع دولت سلجوقیه شده بود لکن
بحسب شان و شهرت چندین مرتبه از سلاطین سلجوقیه برتر بودند و حال اینکه دولت علیه
عثمانیه در روم ایلی نیز فاتح و مالک چندین اراضی و بلاد معموره بود حتی تا مجارستان
و لهستان نیز حمله برده و در ممالک ایتالیا و المانیا تاثیرات غریبی احداث کرده بود

در نظر

در نظر اهل اروپ قوهٔ حربیهٔ خداوندگار غازی در رتبهٔ عجایب مینمود (?) در عهد
سلطنت سلطان مراد خان اول وسعت ممالکی که در قطعهٔ آسیا ضبط و تصرف نموده
در زیر حکم خود داشت از شرق تا غرب یعنی از شهر انقره الی سمتهای انطالیه
و ایچ ایل را شامل و از جنوب الی شمال نیز یک قسم مملکت قرمان و از حوالی
قیصریه و سیواس با تعقیب جهت جریان نهر قزل ایرماق الی بحر سیاه و سنجق و نواحی
بولی و قوجه ایلی و تمامی ولایت خداوندگار که ولایت بروسه باشد و یک قسم از
مملکت آیدین و قدری از سنجق منتشا را حاوی بود که تا حدود ممالکی که در
روم ایلی زیر ادارهٔ حکومت عثمانیه بود از سمت شمال غربی سنجق ویزه گرفته
تا نزدیک وارنه و یک قسم از صحرای دوبریجه و در کنار نهر طونه تا نواحی نیکبولی
و زشتوی و ودین و از آنجا نیز تا صوفیه و صماقو و کوستندیل و نیش و راههای
اشقب مع علاوه قصوه و پاره از اراضی ارنبود تا جنس طوسقه و ستهای (?)

اسکوب و دربندهای سیروز و مناستر و ترخاله و کوههای اولیمپوس و قارا ایلی
و نواحی سلانیک و الحاصل تا سوری ممتد بود و خوره حکومت امپراتوران روم منحصر
به نفس اسلامبول گشته بود و در ایام سلطنت حضرت خداوندگار دولت عثمانیه
در انظار بیگانگان نسبت بزمان سلطان اورخان غازی یک بصیره (?) نمود اینکه در عصر
خداوندگار دولت یکدفعه عصبیت بهم رسانیده در شان و شهرت ترقی فوق العاده
کرد چند سبب دارد نخستین سبب این بود که بعد از وقوع جلوس همایون جاهائی را
که در قطعهٔ اروپ تازه فتح شده بود حراست و شهر ادرنه را که مرکز ولایت روم ایلی
بود تسخیر کرده آنجا را دار الملک قرار داد و اینکه همت دولت را بروم ایلی نقل نموده
و ادرنه را مقر حکومت ساخت دلیل آن بود که روم ایلی مستحکم و محفوظ تر و مقتضی
مصلحت این بود که دولت در آن دیار استقرار بهم رساند این قضیه دیگر امید
زنده از برای اهالی اروپ باقی نگذاشت و امیدواریهاشان منقلب به یاس

وفتور

و فتور گردید و قطعاً میدانستند که عثمانیها از روم ایلی بیرون نخواهند رفت
لهذا اطاعت و فروتنی را از مخالفت مرجح شمرده بودند دوم اینکه چون جمیع
امرائی را که ممالک سلجوقیه را در میان خودشان تقسیم کرده بودند با نواع لطایف الحیل
حکیمانه مجبور ساخته بود که در زیر سایهٔ حمایت او باشند و در دولت و اعتبار آل
قرمان را که در قطعهٔ اناطول کامرانی میکردند شکسته و سرنگون ساخته بدامن عفو و امان
خود انداخت سبب نتیجه (?) و تسخیر طبقهٔ ذوالقدریه و ازراک ایوبیه و جرکسهٔ دیار
ترک اسلامیه گردیده باعث این شد که شان و شکوه دولت عثمانیه بالا در پهنای
حق استقرار گرفت سوم اینکه وقعهٔ بزرگ قصوه روی داد که سرنشاء حدوث
این محمدهٔ کبری شهرت فاخرهٔ غالبیتی بود که دولت علیه در ممالک روم ایلی داشت
زاول هر کس تخمین کرده بود که از برای اعاده و استقرار هیئت سابقهٔ ممالک رقیبه
از هر طرف اتفاق شده بر ضد عثمانیان قیام خواهند کرد و بهمه حال در میان این

مرحمت بزرگ بسبب جنگهای سخت خواهد گشت هر چند از پیش موقع محاربه
تعیین و تخصیص نشده بود نظر بروش حال اغلب احتمال میرود که اردوی عثمانی
رو بپیش یعنی بسمت داخل دربندهای اسکوپ حرکت خواهد کرد و بعد معلوم شد
که پادشاه صرب در قرب قصوه بوده و امداد ایشان از هر سمت رو بانجا میشتافتند
و جمعیت بهم رسانید که دار الحرب صحرای قصوه خواهد شد لکن این محاربه قصوه را
نمیتوان با جنگهای دیگر مقایسه کرد و نتیجه آن به بقا و یا اضمحلال هر کدام از این
دو ملت عظیمه حکم میکرد لهذا از برای هر دو طرف خطر محفوظ بود چنانکه در آن محاربه هم
سلطان عثمانی شهید و هم پادشاه صرب مقتول گشت لکن بسبب کشته شدن حکمدار
صرب بقیه فرار کرده خود صربها نیز پراکنده شدند لکن عثمانیها بعد از شهید شدن
پادشاهشان چون سلطان یلدرم بایزید خان بمقام پدر برآمده جبر نقصان نمود
و اساس دولت علیه از این فتوحات مدهشه و درخشنده متزلزل نگردید بلکه چون

بالجمله

اهمیت حکومت سخت تر گرفته خصمانه حرکت میکرد چندین جنگهای خطرناک
سخت ظهور نمود باعث تزایدشان و عظمت دولت گردید علی الخصوص چون
عادت حضرت خداوندگار این بود که در امورات مهمه و جزویه با ارکان سلطنت و امرا
مشاورت میکرد در مدت سلطنتش در سی و سه جنگ غالب و مظفر گشته ایالات
ممالک شرقیه را که هزار سال بود همیشه با فوز و ظفر مقرون بود با حکمداران ممالک
که مجبور بودند تحت حمایت خود درآورده مرتبه رفیعه شان و شرف و مجد و افتخار
رسید از اینها بر همه یقین شده بود که دولت علیه حامی ملوک روی زمین خواهد شد

دولت علیه در این تاریخها هنوز در حالت سفر و سیر بود از اقلیمی به اقلیمی گذشته تاخت
و تاراج میکرد و عادتش بود که با اعدا جهاد کند و بغیر از منصب جلیل وزارت
که مرجع خاص و عام بود در رتبه قاضی عسکریکه در معاملات ناس در میان حق و باطل

حکم نماید دیگر محتاج باحداث ادارات دولت نشده بود و نه اداره دیوان و
بیت و ولایات نیز در داخل نظارت میرلواها و قاضیها بود که شتر از اینها که
اراضی خراجگذار نیز بود که برای خانواری سپاه جبرا گرفته یعنی از ملکهای که فتح و تسخیر شده
بودند یک قسمش الحاله صرف دیک جزو ش مقاطعه و التزام و یک قسمش نیز وقف
بود و از این اقسام ثلاثه آن قسمتیکه ملک صرف محسوب بشود آن ملکها قیمت کرده و اراضی
بقوه قاهره گرفته بمستحقینش بجهت ملکنامه همایون بخشیده است صاحبانش آنجا را
تعمیر و آباد کرده اش کیفیات و تصرف مینمایند اراضی خراجگذار نیز از اینها است که
متزاید بحسب خویشان در آنها کار میکنند اما وقف نیز پاره املاک است که از
برای حرام و احیای موسسات خیریه جدا و تخصیص شده اند که موافق قانون مالها
فروعات و حدود هر یک معین و مقررات مرجعیت متمکنه و مبلغیکه از اراضی شخص
همایون و حرم سلطنت مخصوص است پاره دیگر نیز مالیات خاصه تعمیر میکنند و املاک گمرکات

دیگر

و عشر محصولات علی الاطلاق از برای گروه سپاهی معین شده است و خراج
نیز مخصوص بتکیه چریان بود لهذا حکومت محتاج خرج و مصرف مختلفه زیاد نبود
عمالها و مستوفیان و محاسبان و محتسب و دفتر و مدیر و سایر مامورین متعدده را
و آنچه را که مدار عظمت و تمکین و وقار شمرده میشد یعنی احتشامات زائده
مفقود بود و اگر یافت میشد بمعمولات بدیهی اکتفا کرده بخارج محتاج نبودند که از خارج
چیزی بطلبند و دولتمندی و غنا نیز باموال غنایم و املاک و مخصوصات عامه
میشد که علامت معینه فتوحات متوالیه بود لهذا حکومت با مصرف کم قشون
بسیاری با امداد خود جمع و دولتمندی و غنا را هم بانی حاضر پیدا میکرد باین واسطه
هم خزینه دولت پر و هم ممالک معمور بود که از آن دولت علیه از ابتدای ظهورش
تا این عهدهای قریب آرد و ثمرهای نیکو که دارای پولتیک باشد همه جهت جربه
هست از برای حرب و ضرب حاضر و نصرت و استراحت را در سفر برای

یافته بود با دولتهای اهم صرود و اهجوار دخلی شیرو دولتهای پولتیکی نسبت بغیر از
امپراطور بیزانس و جمهوریت وندیک با هیچکدام بطوریکه حدود و رسم تجارت
و داد و ستد را بیان و تعریف نماید از روی اصول معاهده نبسته بود و انها را هم
که بسته بود بجهت بغارنج بغیه اول دفعه بود که معاهده دهساله عقد نمود زیرا
این سلک پیشه ای را که دولت علیه در ان عصرها پیش گرفته بود بمقتضای وقت
تمام از روی اصول و قاعده بد است و خوب میدانسته اند که تا جمیع اسباب دوام
و استقرار هیئت دولت و سلطنت و استقلال حکومت را جمع و تحصیل ننمایند صلح
جنگ را کنار گذاشته دخلی بپولتیکهای متعارفه شدن موجب ضرر و خسارت خواهد شد
اگر کسی گمان ببرد که در عصر عثمان خان و سلطان اورخان علی الخصوص در عصر مرادخان
خواه از امرا و خواه از اکابر دولت کسی یافت نمیشدند که پولتیک و زبان
این عصر را بدانند و معتقد بر راه بردن باشند شان و شکوه جهان دولت قویه را
تصدیق

تصدیق نکرده است که در مدت خروش سطوت انیقدر فتوحات پی در پی شده بود
چون خصم ان قابلیت را نداشت که با انها بطور رسم همنبردی و لطایف الحیل حکیمانه
در احوال و اطوار و گفتار و کردار پولتیکی بسط داده مراد خود را بتصدیق دشمن
رسانند و بجهت اینکه منافع ذاتیه را در خفیه برده کلمات پر معنی بکار برند دولت
علیه مجبور نبود که این گونه راهها را پیش بگیرد اگرچه در هر حال با دشمنان مدارا
کردن از قواعد مرعیه قدیم است لکن دولت علیه با دشمنی که در ان عصر داشت هیچ وقت
از روی عجب و غرور و تکبر رفتار نمیکرد همیشه برفق و نوازش و لطف با رعیت رفتار
نموده بحقوق حکومت و استقلال خود محافظت میکرد و نمیگذاشت کسی بکار ملک محروسه
مداخله کنند و اگر کسی پاس حقوق نداشته حرکات تجاوزی مینمود با انها نیز در مقام
دست تقصیر نمیکرد و هیچ وقت عهد را بمدت غیر محدوده نمی بست چون همیشه سفر بود
مردی دشمنان اعتماد کرده ادنا قصوری را علامت نقض عهد میشمرد و کالای جنگ را

بلاد رنگ در بازار ممالک دشمن باز میکرد و باین وسیله هم مملکت خودش را از ضرر
و خسارت حفظ کرده بود و هم بسهولت بر خصم غالب امده صاحب میدان معرکه میگشت

احوال ممالک ایران و طوران و مصر و ما وراء النهر و بخارا و اوزبک و هندوستان
بسبب انقراض سلاله چنگیزیان هرج و مرج بود از هر طرف زورمندان متغلبی سر برداشته اوضاع
را مغشوش کرده بودند پاره از سادات کرام حوالی مازندران را استیلا نموده شیخ
و صوفیه نیز هر یک جمعی بر سر خود گرد اورده دم از تفرد و استقلال میزدند در انجا ؛
خونهای بسیار ریخته میشد لکن هرچه در ظاهر این اختلال و اغتشاش ان سستیها از مناصب جاهی
بظهور می امد لکن مذهب و اختلاف اعتقادات نیز در این بحران عمومی دخل کلی داشت
زیرا گروهی از خلق تابع مذهب امامیه و با طایفه حنفیه دشمن جانی بودند بعضی از ان
نیز از مذهب کیسانیه متفرع شده فرقه باطنیه چون در طریق غلات شیعه بودند بعضی
و عداوت

و عداوت مذهبی بطوری شدت داشت که اهل مذهبی با اهل مذهب دیگر
بمحاربه و مقاتله بر میخاستند و کشته شدن و کشتن را شهادت و غزا میشمردند
حتی اوزبکها و اهل بخارا با خلق کوهستان و با ایرانیان از روی مخالفت بی اساس
اعتقادشان حمله برده بصورتی بعض حضرات کرام را داشتند که شرح و تفصیل ان
لایق اداب اسلامیت نیست در باب وقعه صفین التزام لاابرام کرده تبرا اعتراض
می انداختند که بقیه ان عداوت تاکنون که تاریخ تالیف این کتاب است باقی مانده است
فرق شیعه نیز بر اصول مذهب اوذر هجوم اعتراض که از جهت حضرات شیخین
نکردند بتری میجویند این اختلافات مذهبی در میان انها باعث محاربه و مقاتله های
بسیار شده است حال اهالی اندلس نیز مانند احوال
حالت امپراطوریه بیزانتین بود پس جمعیت اجتماعیه شان بسبب ظهور و صدور
جنگهای پی در پی متزلزل گشته دیگر اعاده اقبال و استقلال از برای انها عدیم الاحتمال

هیمود بعضی اعرابی که دران حوالی استیلا داشتند پارهٔ امتیازات و مساعدات
با اهالی بومی آنجا داده بودند و مدارا و مماشات و حسن معامله را وسیلهٔ راحت
و آسایش گمان برده بودند از این طرف هم امرای چرکس بر اینان نیز ابقا و دوام
خود را در مدارا و مماشات با بیگانگان پنداشتند و حال آنکه اصولی که اینها
پیش گرفته بودند برعکس بود و بجهت هرج و مرج و آشوب گردید باعث انقراض یکی این شد
که اهالی بومی را که در زیر بار رعیتی بودند مظهر پاره امتیازات ساخته اینها نیز از
خارج برای خودشان حمایت کنندگان بهم بسته غالب آمدند و علت اضمحلال
دیگری این بود که بیگانگان در داخل مملکت قوت و نفوذ کامله پیدا کرده جایگیر
شده بودند و این حقیقتها را از مآل و مفهوم وقایع منقشه که در این باب نوشته اند
اخذ و استنباط نموده ایم   این دفتر چهارم وقایع
عموماً از سنهٔ ۷۰۱ الی سنهٔ ۷۹۱ هجریه را شامل و بغزوات حضرت خداوندگار را بجا بود بقیهٔ آن در دفتر خامس است ۱۲۲ صحیفه

دفتر خامس

دفتر خامس از وقایع دولت علیهٔ عثمانیه از سنهٔ ۷۹۱ الی سنهٔ ۸۰۵

سپاس بر خداوندی را که از نیستی هستی پدیدار و درود و صلوة نامحدود بر محمد المصطفی
سالار جمیع انبیا و یاد که دیدی وحدانیت ذات او تنبیه است اما بعد مخفی نماناد
که در زیر سایهٔ حضرت ظل اللهی ولی نعمت بی منت السلطان عبدالحمید خان غازی
دفتر چهارم تاریخ دولت علیهٔ عثمانیه که بدان مباشرت شده بود در اثنای شرح وقعهٔ
قصوه قرین ختام گشته این دفتر پنجم نیز از جلوس ایلدرم بایزید خان که در روز
سه شنبه پانزدهم شعبان المعظم سنهٔ ۷۹۱ هجریه واقع شده است ابتدا نموده الی روز
جمعه نوزدهم ذی الحجه سنهٔ ۸۰۲ جمیع وقوعات سیزده سال و چهار ماه که از زمان
محاربهٔ بزرگ قصوه یا محاربهٔ مشهورهٔ جبق آباد که با تیمور واقع گشت بظهور آمده است
و احوالات مختلفهٔ ممالکی که وجود داشته اند با عصر سلطنت پادشاه مشار الیه
مقایسه و مقابله نموده بطرز خاصی جهدی توضیح و بیان مینماید

فصل اول در بیان احوالات مختلفهٔ ملوک اسلامیه و حکمداران عیسویه

که در قطعات معمورهٔ دنیا در هنگام سلطنت حضرت سلطان ایلدرم بایزید خان
معاصر و حکمران بوده اند   حجاز و مصر و بریة الشام
هجوم بردن هلاکو خان ببغداد و ظلم و غدری که در حق مستعصم خلیفه کرد باعث
زوال و اضمحلال دولت پانصد ساله مانند دولت عباسیه گشته مذهب خلیفه را
که در بغداد بجهت تشیع و قوی شده بود که با شیعیان بمقام معارضه برآمده محاربه
و مقاتله میکرد محو و بی قوت نمود اگرچه باز از سلالهٔ خاندان خلافت
المتوکل علی الله محمد بن معتضد بالله در مصر بر کرسی خلافت جلوس نمود لکن در زمان
این خلیفه در مصر اختلال و آشوب بسیاری ظهور نمود که بعضی از آن در کتاب سابق ذکر یافت
اما بعد از آنکه خداوندگار غازی یا ربجی زاده محمد افندی مؤلف کتاب محمد بیر را
بسفارت نزد خلیفهٔ مشار الیه فرستاده ایلدرم بایزید خان نیز بعد الرجوع بیری را

کرار

که از امرای عظام بود و پس از آن قاضی شهر اینه گول منلا قوام الدین بمصر روانه
نمود خلیفه را ابراز ملک بروسه دعوت کرد فقدر و احتساب خلیفه در نظر ما زیاد شده
از طرف ملک مصر برقوق نیز دیگر در بارهٔ مشار الیه سوء معامله ظاهر نشد در سنهٔ ۸۰۱
خلیفهٔ مشار الیه در این حال فوت شده از پسرهایش المستعین بالله بمسند
خلافت نشست و با او قاف مصر گذران مینمود بعضی تاریخ جلوس او را از
سنهٔ ۸۱۲ هجریه احتساب نموده اند

سبب آشوب و اختلال مصر در این اثنا این بود عروس حکومت که هزار نامزد داشت
در این بین از طبقهٔ اتراک روگردان گشته از برای امرای چراکسه رفع نقاب
نموده بود و از هر طرفی بحجله گاه وصال دست اندازی میشد و ام الدنیا شهر بزم
سرمستان جام استبداد گردیده در میان غلامان ترک و چرکس کشمکش افتاده بود
زیرا چون عنان حکومت از دست ترکان بدر شد نعمت پروران آن خاندان

بجهت اینکه اساس و اهمیت خود را حفظ کنند بطور فراری و هواخواهی برگشته
آنهائیکه با مال و آرزوی خود نرسیده مغلوب و منکوب شده بودند بخیال اینکه از انقلاب
و هیئت جدیده حکومت متمتع گردند افتاده حضرت به اقبال و منفعت طبقه چراکسه
مینمودند و گاه امیر برقوق که داخل حکومت چراکسه بود بر تخت سلطنت جلوس میکرد
و گاه بیاری و همت یلبغا که حاکم حلب بود ملک صالح که خاتمه طبقه اتراک
را وبیه محسوب میشود بر مقام موروث خود صعود مینمود و حکومت مصر در میان کشمکش
این دو طبقه اتراک را دیده بود و طرفداران حکومت قدیمه نیز از طرفداران
گروه متغلبه بیشتر بودند همیشه طرف طایفه اتراک را التزام نموده از آنها حمایت کرده
و چراکسه را مانند خارجی میشمردند لهذا مبغوض طایفه چراکس شده بود تا اینکه در سنه ۷۹۲
بکودن ملک صالح که آخرین طبقه ترک بود با خلیفه و قاضی القضات مصر در یک
جا نشسته چاره دفع و رفع چراکسه را بجستند و خیال این را میکردند که

چه نوع حرکت نمایند امیر برقوق با قوت قاهره چراکسان دو نفر از آنها را
محبوس و هر سه نفر را گرفتار ساخت بعد از این واقعه دیگر طبقه اتراک بکلی منقرض
گشته طرفداران آن طبقه نیز چون خوب فهمیدند که دیگر اعاده اقبال از برای ایشان
محال است هر یک بطرفی پراکنده شدند یعنی بعضی بطرف صعید مصر و حکومت نوبه
رفته و برخی بجانب بریه الشام و جهت اینکه ایشان متواری گردیده توطن نمودند
چون امیر برقوق خوب وقوف داشت که از سر نو تاسیس و تشکیل حکومت
نمودن محتاج کدام اسباب است لهذا احکام عدالت را پیشتر نهاد
خود ساخته چیزی از جهت حکومت سابقه در میان مردم باقی نگذاشت همه را
از خود خوشنود نموده بحکومت خویش گروانید حتی سلطان احمد جلایری را که از دست تیمور
فرار نموده با دالتجی و دخالت آورده بود چند دفعه تیمور طلبش فرستاد برقوق بجهت
اعلان صلابت و قوت خود او را نداده فرستاده تیمور را نیز کشت و سلطان احمد

حرمت و عزت کرد و در وقت جلوس ایلچی مخصوص مزبور بحضرت خداوندگار
فرستاد و دفعه دویم نیز سفیر مخصوص نزد سلطان یلدرم بایزید خان انفاذ نموده
حکومت خود را با رضا و تصدیق رسانید در این اوقات بجهات محرق مبتلا گشته
در سنه ۸۰۱ هجریه بود که بمرض کتارزی اجل گرفتار و در ترک صحبه مستعد نموده او را در صحن
مدرسه که باسم خود ساخته از ابرقوقیه گفتند دفن کردند و از پسرهایش فرج نامی
که طفل دوازده ساله بود بجایش نشست چون در سال ۸۰۲ هجری در مکه مکرمه حریق اتفاق
افتاده پاره جاهای اشهر متعدد خراب شده بود ملک فرج را اسمه از مصر عازم حجاز
گشته در تعمیر مقامات مکرمه نقود بیشمار بذل و ایثار نمود چون غیبوبت ملک فرج
از مصر طول کشید نایب الملک شام عصیان نموده حاکم حلب و جمیع صاحبان دوائر
بریه الشام اتفاق و لقصد اعاده هیئت قدیمه یعنی حکومت اتراک قیام نمودند
در این بین چون ملک فرج نیز بمصر رجعت کرده بود بیشتر از پیشتر اهمیت قشون برداشته

از مصر بیرون رفت و در غرب غزه محاربه های سخت کرد شامیان را شکست داد
و نایب الملک شام را نیز اسیر و مقتول ساخت در سنه ۸۰۳ بمطالبه اینکه سلطان احمد جلایری
و قره یوسف را که در زمان پدرش بمصر التجا نموده بودند تسلیم نمایند خود نیز براه حلب
در آمد از جانب تیمور لنگ چند باره ایلچیها فرستاده شده بود لکن ملک فرج بمسلک پدر رفتار
نموده ایلچیها را قتل و از برای جنگ تهیه کردند تیمور چون از این حرکت ملک فرج سخت
درهم شده از اینکه چند دفعه بود ایلچیهای او را به قتل رسانیده بودند از مالک بغداد
با لشکر به بغداد حرکت و از راه موصل و سنجار بر فرات و نهر جیور را عبور نمود
او را در فرات بعنتاب بجنبیده و جهت حلب و از آنجا رو بسمت شام آورده در نزدیک
شام جنگ در گرفت چون مصریان تاب صدمه تیمور را نیاوردند شام را گذاشته
بمصر رجعت کردند تفصیل ظلم و تعدیهائی که تیمور در شام کرد در تاریخ تیمور
مذکور است مراجعت تاریه الهی در سنه ۸۰۳ چون بسبب این هزیمت در مصر چه باره

ارتوب ... در راه افتاده بود و ملک فرج از یکطرف تاب هجوم تیمور را نداده
گریخت و از طرف دیگر چون نسبت بحضرت سلطانی یلدرم بایزید خان بی احترامی کرده
بود و قلعهٔ ملطیه از دستش بیرون رفته بود و در خصوص ندادن سلطان احمد جلایری حق نمک
ناشناسی کرده شان سلطنت را محافظه نکرد و گذشته از اینها بعد از هیچ یک تکلفات که
بروی کار آورد از پی تدبیر مکافات هم نبرد و در امورات عتیقه ... چون امیر با
و اصول اجراات نمود که اصلا حق قبول نمیکردند و در این ضمن بعلمای مصر و امرا
چراکسه نیز از اطراف تحریک شده بود که ناگاه طبقهٔ ترکی برخاسته ملک مصر فرج را
از تخت بزیر انداختند و با آنهم قناعت ننموده او را تعقیب رسانیدند و بجهت اینکه
او را عبرت سایرین کنند جسد او را برهنه در کوچه‌ها کشانیدند حتی برادرش
عبدالعزیز که بر تخت سلطنت جلوس کرده بود نتوانست از برادرش که در حال حکمرانی
کرده بود این حقارت و فضاحت را منع کند زیرا اگر بصبر منع و حمایت

بالکل

بر حیات نفس خویش نیز محقق در خطر بود با همهٔ اینها عبدالعزیز را هم بعد از اقتدار دو
حکومت از برای اندفاع فتنه و قتال بسیاری خلع نموده حبس انداختند و بامداد
و حمایت یکی از امرا که امیر شیخ محمودی نام داشت المستعین بالله که از بقایای
خاندان عباسیه بود بر سریر سلطنت مصر جلوس نمود لکن بملاحظه اینکه اگر حکومت
بچنگ ... میماند مستوجب وخامت عاقبت چراکسه آن یکی امیر شیخ محمودی
خلیفه را از سریر سلطنت خلع نمود خودش بجایش قرار گرفت ... امیر شیخ محمودی
احترام علما را زیاد منظور داشت و مدرسه‌ها را تعمیر نموده مسجد ... خصوص
مسجد کبیر شام را بعد از خرابی تیمور از نو تعمیر کرد و مانند اینها آثار های خیر
بسیار باقی گذاشت

... در اوایل سنه ۸۱۷ پسرش ابراهیم بیک را سرعسکر نصب نموده در
ارمنستان کبری هجوم و حکومت سلسلهٔ اتراک چنگیزیان را از نو دیده از

دست خاندان روبن که از تاریخهای هزار و یکصد میلادیه باینطرف در ارمنستان
صغری که عبارت از ایچ ایل و مرعش و البستان و ارمناک و ادنه و حوالی قیصریه
و اطراف طرسوس و سیس باشد حکومت کرده بودند بلاد مذکوره را تخلیص نموده
امارت آنجاها را به پسرش ابراهیم بیک مرقوم داد که تبعیهٔ اجوشی(?) اولاد قرمان ... مذکور خواهد گشت

عراق عرب و عجم بعد از آنکه تیمور بریهٔ شام را از مصریان بجبر و قهر گرفت
و انواع ظلم‌ها و غدرها کرده اند بار دیگر ایران ساخت به بغداد عودت نموده آنجا را
هم بغارت داد و سلطان احمد که حاکم بغداد بود از قهر تیمور خانها بیابان گشته از بلای ملطیه
پیچیده آمد بریسه علم یلدرم بایزید خان پناه آورد و در سن ... قره یوسف قره
قیونلو مالک موصل و جزیره و کردستان نیز بما بزید خان نیز التجا آورده بود
چون این قرضه بسمع تیمور رسید نامهٔ بزرگ به یلدرم بایزید خان نگاشته در ضمن این

هرچه فرار ایشان را مطالبه کرده بود هرچند سلطان احمد جلایری به بغداد رفته
قره قیونلو قره یوسف هم در جراگاه مخصوص خود گشته عثمان بیک گریخت چون
قاعدهٔ حکومت این است که متجاوزان درگاه را اجابت نمیشد در جواب نامهٔ
تیمور از دادن متجاوزان امتناع شده بود و از این طرف هم در آن اثنا بعضی امرای که
ممالک سلجوقیه را در میان خودشان قسمت و عنوان حکمرانی را اختیار کرده اند
در هوای تفرد و استقلال پرواز و نظر رقابت و حسادت را بسوی یکدیگر باز
کرده بودند چون سلطان بایزید خان جد اجداد بر سر هر یکی تاخته حکومت متوارثهٔ اینها را
از دست آنها ربوده بود همه دادخواهی بنزد تیمور برده بودند و بدعوای استرداد
ملک موروث او را تحریک و تحریص مینمودند و بامر و اسطه کارهای رسید بعد از
چنگیز و هلاکوخان باز دفعهٔ سوم تمام دیار آناطولی را تا تارها استیلا
نمودند

الحاصل تیمور در سنه ۸۰۴ با هشتصد و پنجاه هزار لشکر جرار از راه سیواس رو بممالک
روم آورده در نزدیکی انقره با سلطان ییلدرم بایزید خان تلاقی شده نایره جنگ
مشتعل گردید و در این جنگ پادشاه اگرچه از نهایت شجاعت رو برو آورد و دلاوریها
الحق غرامت سنگین تحسین و تحسین نمود ذکر و تفصیل متفرعات این واقعه فجیعه
چون عبارت از تعریف و بیان پاره ظلمهای شنیع و غدرهای قبیح بود در
در طی آنها هیچ عبرت و انتباهی از برای اخلاف نیست اینقدر میگوییم که حضرت
پادشاه خروج تیمور را هیچ شمرده بنظر تحقیر از او دید لهذا از پیش بند ابراب حق طلبه
را بجای نیاورده و در مقابل با تاوه گرتا زفرستاد و امرای گرمیان و منتشا و
آیدین را که در ممالک آنها طول حکومت میکردند بجور بهانه از اوطانشان فرار
داده و بنا بپاره اوضاع صنف علما را نیز رنجانیده بود اینها همه باعث آن شد
که خیلی کار را سهیت گرفته

بعد ازا

بنا بتاریخچه که اهالی اروپ نوشته اند قشون تیمور را پاره ششصد و سی هزار
و برخی تنها صد هزار قلمداد کرده اند لکن در هر دو روایت افراط و تفریط واقع
شده است زیرا در حمله اول هیچوقت ممکن نبود ششصد و یا ششصد هزار پیاده و سوار
اعزام شود و یا اینقدر نفوس منزل بمنزل فرود آمده قطع مراحل نمایند
و این هم محتمل نبود که تیمور با صد هزار قشون هر موقعی را که عبورش می افتاد
ضبط نموده پادشاهان آسیا را نیز بار اطاعت بکشد وجه توفیق این دو روایات
مختلف آنست که در یکی از کتب معتبره قدیمه مرقوم است که اردوی تیمور
عبارت از هشتصد و هشتاد و هم مهمله و نهصد و دوازده نفر بوده است این روایت از
همه اقرب بصحت است از آنکه نیکه بطور ملوک طوایفی و تغلب بمقام حکمداری
درآمده بودند از قبیل قرمان و کرمیان و منتشا و حمید و اسفندیار و ذوالقدریه
واملاک لهم بودند به تیمور دخیل شده باز بر سر دستگاه اولشان نصب شدند

در مملکتهائی که عثمانی‌نشین و از آل عثمان بود از تاتار والی نصب نموده
با ظلم و تعدی‌های بیحساب جمع کرده برخی را نیز بسبب آنکه تیمور در هر جائی که پا
گذاشت اثر آبادی باقی نگذاشت این بدیهی است که تیمور آن ملکهائی را که ضبط
و تسخیر مینمود خیال نداشت در زیر حکم خود نگاه دارد چون بایستی آن ممالک را که از آسیا
برود و لابد بود آنجاها را بمرتبه خراب و بی قوت کند که دیگر طاقت از جای برخاستن
را نداشته باشند و دیگر بخیال عصیان و سرکشی نیفتند و باین صورت حق قطعه آسیا را
محتاج خود ساخته مرجع کل واقع شود لکن تیمور مغرور هر چند بجهانگیری مشهور گشت و از پا
پر از فتوحات عظیمه و غلبه او است چون تحقیقات حال را منظور بداریم حق مطلب اینست
که تیمور خودش هم اینقدر زحمان نداشت که همچنین صاحب خروجی خواهد شد
چنین چیزی از خیال و خاطرش هم نمیگذشت زوال پاره حکومتها مجهول الاصل
و بعد از طبقه چنگیزیان آشوب و اختلال ایران و ندرت غالبیتی که امرای تاتار

در زمان

در زمان چنگیز و هلاکو چشیده بودند همه از برای تیمور از اسباب اتفاقیه شده‌اند و از
برای کارش وسیله مساعدت گردیدند والا این نبود که قبل از وقت تیمور پاره خیالها را
بقوه متفکره خود پخته خروج خود را از پیش اندیشیده و از برای صورت گرفتن آن
حسابهای بسط مقدمات کرده باشد زیرا تیمور چنان در هیچ جنگی اول مطالعه آن جنگ را نکرد
که بعد بردارانه از روی ملاحظه غالب آمده باشد بر هر کدام از دشمنانش که غالب می آمد
ملک او را بعد از سوختن و خراب کردن ضبط میکرد در سر حالت عمومیه عثمانیها هجوم آوردنش را
پیش از وقت هیچ نیندیشیده بود تیمور بسبب اغوا و تحریک سلطان احمد جلایری و قره
قویونلو قره یوسف که از حدود دیار بکر بر اراضی و ممالک سمت جنوب غربی دار سلطنت
کبری حکم میکرد و امیر بوراجی از ارزنجان و عمر بکر و موش و دان برادرزاده سلطان
ارتنا ظهرتن که ظهیرالدین نیز گفته اند باین کار افتاد و بسبب غلبه کردنش بر دولت
ش رالیها اولا این بود که نهر جیحون آباد اربیده قشون را بی آب گذاشت تا نبادرد ن

ممالک را صاف و منتظم داشت از تاتار که لشکر طایفه خوارزمیان بودند نمود چنگیزخان
از راه بدر برده بطرف غور کشانیده و برگشته اگرچه از زمان تیمورخان بودند
تفصیل سفر هفت ساله چنانکه در دفتر چهارم
مذکور گشت بعد از آنکه سلطان محمد بر سر سلطنت هندوستان جلوس نمود لشکر بسیاری
فراهم آورده رو بجزیره نهاد و بر وفق دلخواهش کار بعمل آمد چون شاه را
حرمت علماء و شعرا را بسیار داشت کتب بسیاری بنام نامی او تألیف شده است بعد از
وفات محمد شاه هندی پسرش محمود شاه بر تخت هندوستان نشست و خان کم
از امرا او فیروزشاه نیز کتب تفرد و استقلال کرده بود در این اثنا خبر به محمود شاه
و هواخواهان رسید که تیمور سر هجوم آوردن بر هند دارد و باین قصد حرکت کرده است و ایشان
نیز با لشکر بیشمار و تدارکات بسیار مستعد جنگ گردیدند و در دو دفعه پای ثبات
افشردند چون تیمور مغرور لشکر ایشان را انقیاد دید قلعه لطیر را تسخیر نموده غزنی

بعزم

عزیمت دار السلطنت دهلی کرد چون اهالی آنجا نیز ملکه گوت لشکر تیمور گردید
محمود شاه و وزیرش مو خان رو بجنگلهای هند فرار کردند شهر دهلی از شهرهای
بزرگ هندوستان است در شمال لاهور و جنوب آگره واقع شده است سکنهٔ
شهر مذکور مع اهالی قرای آن بنا بتحقیقات اروپاییان در آن عصر قریب پنج میلیون
نفوس بوده است چون اراضی آن نواحی از رودخانهٔ گنگ و جو سیلاب میخورد
بیرون از حد نعمت و حاصلخیز است و چهار اطراف شهر را باغات و بساتین احاطه
نموده است بنا بروایات تواریخ عجم دهلی سه شهر است که بیکدیگر متصل گشته
یکی اسمش سیری دویم جهانپناه سوم دهلی است لکن دلانشان تا زمان تاراج تیمور
هر سه خراب گشته بعد یک شهر شده بنا بحکایات تواریخ هند در سنه ۵ هجری
قطب الدین ایبک انجا را از دست طایفه سامانیه گرفت که این سامانیان
بعضی قبایل ... بودند که طریقه آفتاب پرستی داشته اند بعد از آنکه شهر مذکور

از صدمهٔ چنگیزیان خراب و ویران گردید در سنه جلال الدین خلجی دوباره تعمیر آن
همت گماشت الحاصل بعد از آنکه تیمور انجوال را چپاول کرد از دهلی حرکت و از آب
جون عبور نموده حاکم لاهور را بشرف پابوسی تیمور خرم و سرفراز گشته بعد از آن
ساحهٔ صحرای ... لت ... تیمور ظالم نهاد و گردید و امر فرمود تا جمیع آتش پرستان
آن حوالی را قتل کنند که بیشتر در عهد شان سرغی گشته بودند در این واقعه گروهی
بر آنند که تخمینا بیشتر از صد هزار نفس هلاک شدند دوباره از رودخانهٔ گنگ که آنرا
بیکونه عبور کرده از کوههای برالک پیچیده بیت و بیار و آتش پرستان نیز آنکار
وزار را برافروخت غنیمتهای بسیار گرد و از آنجا بجانب کشمیر روی آورد
کشمیر شهری است در میان کوهها واقع شده است اغلب اهالی آن بت پرست
و قصری سامانی دوش ... مذهب بودند و زمام حکومت در دست سلطان اسکندر نامی
بود که او قرار ... اسکندر بن قطب الدین ابن علاء الدین ابن شمس الدین است

م با

که یکی از پادشاهان هندیه که حکمران آنجا بود مناسبت بهم رسانیده بالاخره چون
حکومت کشمیر را بدست تصرف خود در آورد الحاصل امیر تیمور بعد از آنکه اندیار را
نیز پایمال شور و شر ساخت امیر جهانگیر سلطان اسکندر فرستاد و اسکندر سفرای تیمور را احترام
نواخت این شهر کشمیر در وسط یک وادی بسیت حاصلخیزی افتاده اطرافش را
جنگلهای خوب و کوههای برفدار دارا دار احاطه کرده است اهالی آنجا در آن
عصر قریب پانصد هزار نفوس بوده است و اکثر اهالی کشمیر مشغول صنایع و حرفت
میباشند سلاح خوب و شالهای بسیار خوب بعمل میآورند مذهب و آیینشان
تابع برهمنان و زبانشان نزدیک بفارسی است الحاصل تیمور مغرور قطع منازل
و طی مراحل نموده و اهالی کابل گردید و از آنجا حرکت و در ساحل کشتیها از آب جیحون
عبور و داخل شهر ترمذ گشته بعد از چند روزی آرام متوجه سمت سمرقند گردید بسبزوار
که قبة الخضرا اسکندریه وصول و از آنجا نیز طناب خیمهٔ اقامت را کشیده وارد بینکه

شهر دروش‌ شد و پس از چند روز توقف داخل شهر تبریز شد که گفت که روز
غره شهر شعبان المعظم سنه ۸۰۱ بود

سبب اینکه تیمور چه باره از مملکت توران رو به ایران آورد در تاریخهای ظفرنامه یزدی
و سیر حبیب و غیره اینطور بیان شده است که چون امیرزاده میرانشاه بعلت
پاره اسباب و عوارض اختلال دماغ بهم رسانیده بود و جای مرحب از تبریز حرکت
بسمت بغداد گشته فته در اثنا که سلطان احمد جلایر از خوف هجوم مضطرب
گشته دست و پا گم کرده بود در روز چهارم محاصره به سبب ناگاه رو به تبریز عودت کرد
چون از او این گونه کارها تعقیب یکدیگر ظهور میکرد مقتضی حال بود که جوانان ایالات
تیموری بر تو اکنون انحلال گرود و بعد از آنکه امیر گرد جمیع شهزادگان که در اطراف
ممالک بودند قشون جمع کرده بهانه بسمت آذربایجان نموده بماه محرم سنه ۸۰۲
با لشکر تاتار رود مغول از رود سیحون عبور کرده از راه نیشابور به قریه بسطام وارد
نهاوندی

شهری و ازری بحوالی همدان واصل گشت در این جا امیرزاده میرانشاه
با بعضی از خدام مخصوصش رسیده خواست بحضور تیمور وارد شود روز اول رخصت نشد
روز دوم او را خواسته بعد از پند و نصیحت بسیار کسانی را که بهوای نفس شهزاده
متابعت کرده بودند سیاست کرده گردن زده قصه نمود که زمستان را در قشلاق
قره باغ بگذرانید بعد با سپاه بیشمار از رود ارس عبور نموده حوالی قطور را که
بورد و قشلاق معروف است از چراگاه قرار داد و چگونگی نمرود حوادث این اثر که
سرور و خرم کرده اول این حوادث این بود که تیمور ملک که در مملکت آذربایجان
دست نشان امیر تیمور بود و از سعدالله که در باره اش جعل شده بود و فرارکننده گشته
از عصیان زاید و اطاعت امیر تیمور را نمیکرد فوت شده هم خبر وفات
ملک ظاهر برقوق است که در اقطار مصر و شامات علم استقلال برافراشته بود سوم
وفات کردن طغتمش خان فرمانفرمای اقلیم ختا و آشوب داخل آن مملکت

چهارم قرق نیکه در میان زمستان بطرف گرجستان فرستاده بود موقع مستحکم
حشمت پادشاه گرجستان را تاخت و تاراج کرده بودند پنجم اینکه در اثنا
امیرزاده پیر محمد عراق عرب را فتح کرده بود خلاصه کلام اول بهار استعداد
سنه هجری مسموع حاکم بغداد سلطان احمد جلایری و مالک کردستان قره یوسف کرده
که امیر تیمور بر سر مدینه سیواس که از ملحقات ممالک عثمانیه بود هجوم خواهد آورد
بش را الیهما چون معروض شده بود در جائیکه راسته آلوده نخواهند ماند
زیر سایه حمایت سلطان ییلدرم بایزید خان که می موطن بود پناه آوردند
بعد از آنکه امیر تیمور فصل زمستان را در قشلاق قره باغ گذرانید اولا لشکر فرستاد
بلاد گرجستان را خراب کنند که جایی بیک خان گرجستانی از حول جان ناچار
امان تیمور چسبیده از آن ورطه تخلیص گریبان نمود

در این اثنا ییلدرم بایزید خان که صیت شوکت و تمکنت
دوازده

و آوازه جلادت و شتابش عالم‌گیر بود نامه همایون خطاب امیر عتاب
مشحون سنجیده بطهرتن خان والی آذربایجان که ظهیرالدین خان نیز داشته امیرزاده
زاده امیر ارتنا بود که ذکرش در دفتر سابق گذشت نوشته بود نامه همایون بدرگاه
به تیمور نموده بودند تیمور که از جام عنایات متوالیه اش در قطعه آسمت مغرور بود
با آنکه مضمون نامه هیچ متعلق با وجود محرک کبر و نخوتش گشته در صدور تکیه از دم بنابر
فرستادن بحضور حضرت پادشاهی نیز از شدت عداوت‌ها را که در ضمیرش مرکوز
و مضمر بود ظاهر ساخته نامه را که صورتش در زیر مسطور است با کمال جسارت
نگاشته بحضرت پادشاه فرستاد

صورت نامه امیر تیمور گورکانی بسلطان ییلدرم بایزید خان

پادشاه عثمانی   بعنایت الله معلوم گشته است که ربع مسکون در تصرف سنگان
ظفر اقتران آستان اقبال آشیان ماست و سلاطین و ملوک ایران و توران

حلقه بگوش ملازمان رکاب فیروزی انتساب ما هستند پس از برای تو انسب
و اولی آن است که بکشتی عاقبت اندیشی نشسته بادبان خبرت و ملاطفت را
بجنبانی تا مگر از تلاطم امواج دریای غضب من خلاص گشته بساحل راحت
و فراغت برسی چون مسموع همایون گشته بود که مدتی است از برای ادای
فریضه جهاد و کمر اجتهاد بمیان بسته لهذا در قصد غزای فرنگ با من مخطه درنگ
کردم تا از هجوم عساکر منصوره من غبار ملال بر چهره احوال مسلمانان ننشیند
طریق رشاد و راه رشد این است که از شیوه ستوده آبا و اجداد است
تجاوز ننموده عناد و استکبار را ترک و خود را از موافقین دولت فیروزی علامت
سازی والسلام

چون این نامه عتاب آمیز در حضور یلدرم خان خوانده شد در جواب نوشت
مدتی بود که در دل داشتم با تیمور مغرور در مقاتله درآیم و فرستادگان او [illegible] فرستاد

چون

چون تیمور این جواب یلدرم بایزید خان را گرفت با سپاه بی حد و قیاس عازم سمت
سیواس گردید و از برای تخریب قلعه مستحکم الاساس سیواس خندقهای عمیق حفر نمود
از جاهای جنبه با منجنیق سنگ بر جانب قلعه انداخت این شهر سیواس اگرچه منسوب
باسم سباست نام یکی از پرنسهای ارامنه است لکن قلعه از اعلاء الدین
سلجوقی با کمال متانت بنا کرده بود در فتح و تسخیر این قلعه تیمور بسیار کوشیده و تفصیل
این محاربه بعین تخصیص نمودن مصطفی قالقوچ بیک که از جانب یلدرم بایزید خان
بمحافظت سیواس گماشته شده بود و هیجده روز طول کشیده محصوره
و طلب امداد نمودن محصورین از پادشاه و بسبب وقوع وفات شهزاده ارطغرل بیک
امداد فرستاده نشدن و صورت نامه همایون که بنظر تیمور بیک نوشته بود و از قلعه
بیرون رفتن سادات و علما و بدرگاه تیمور انقیاد نمودن شان و قلعه سیواس را با
خاک یکسان و اطفال را که از برای استیمان و استرحام بیرون آمده بودند پایمال سم ستوران ساختن

تیمور و زن و مرد بسیاری را زنده بگور کردن او تماماً در ضمن وقایع داخلیه حضرت
یلدرم بایزید خان مندرج است لکن بنا بروایت تاریخ میرخوند بعد از آنکه امیر
تیمور قلعه سیواس را فتح کرد با اهل اسلام تعرض ننموده جمیع عیسویان
روم و ارمنی را باعث آنکه عثمانیه که سلاح بسته بودند طعمه تیغ بیدریغ
کرد و اکثر آنها را زنده زنده بگودال انداخته خاک بر بالای آنها ریخت
تا هلاک شدند خلاصه تیمور از آنجا بطرف ملاطیه
والبستان گذشته جمیع قلعه‌ها و حصارهای آن حدود را فتح و حکومت
آنجاها را به امیر قره عثمان که از ایل آق قویونلو بود واگذار نموده خود شان
عنان عزیمت را بسمت شام معطوف داشت میرخوند سبب هجوم بردن
تیمور را بر دیار شام از این قرار نوشته است بعد از آنکه امیر
تیمور گورکان بعد از فتح و تسخیر عراق در سنه ۷۹۵ همت بر قهر و تدمیر آفاق گماشته

شخصی

شخصی را که بشیخ زاده معروف و بعلو نسب و سمو حسب موصوف بود نزد
ملک ظاهر برقوق که در آن تاریخ ملک مصر بود به ایلچیگری فرستاد و با وجود یکه
سوء قصد در حق سفرا از اصول نبود ملک ظاهر برقوق سفیر تیمور را بقتل رسانید
هرچند این معامله بر تیمور بسیار گران آمده بود لکن چون در آن اوقات
با توقتمش خان که از حکمداران دشت قبچاق بود هنگامه رزم ساز کرده بود
بالضروره کار ملک مصر را بوقت اخر تعلیق نمود چون در این اثنا قره
یوسف ترکمان که از طایفه قره قویونلو بود اتیمش خان محافظ قلعه اونیک
را که سابقاً تیمور فتح کرده بود اسیر کرده بمصر فرستاد و ملک مصر سلطان
برقوق اتیمش خان را بزندان انداخته بود این قضیه نیز بر جرایم سابقه
ملک مصر ضمیمه لاحقه گشت در صورتیکه هنوز درست معلوم نبود که نتیجه
خشونت درشتی که در میان مصریان و تاتارها تحریک نموده بود

بکجا خواهد انجامید ملک برقوق وفات نموده پسرش فرج بجایش جلوس
نموده چون این حادثه مسموع تمور گردید تخلیه سبیل ایتمش خان والی
او را قطعیاً از ملک فرج پادشاه جدید مصر طلب نمود فرج نیز پیروی
اصول پدر نموده ایلچیهای امیر تمور را حبس و قتل کرد بجز
اینکه این حرکت به تمور واصل گشت بسیار منفعل و غضبناک گردید
فتح بریته آتشم را در جنگ کردن با پدرم بایزید خان ترجیح داد و در
صحرای بهسنی عرض سپاه دیده حدود عینتاب بر کز لشکر بخراب شد
اینکه در تاریخهای ما نوشته اند که تمور بعد از تخریب سیواس
بجهت اینکه از راه ملطیه و البستان متوجه شام گشت
که گویا از اینکه سلطان پدرم بایزید خان بشدت بدان
سوالی می آمده خوف کرده بوده است

الحق

از چنین بیهوده بالا بردن واقعهٔ مشهوره بالنظره ظهور میکند زیرا جمیع ... تواریخ اگر تمور
از طنطنهٔ شوکت و حشمت پدرم بایزید خان ترسیده بود بالبداهه مدارک کلیه بر دیار اهمال هجوم
نمیبرد و بنا بر چیزی که پیش گرفته بود سمتی را از آن مهم تر بود توجه میکرد و در بعضی که وقایع حقیقیه
دولت علیه عثمانیه را بسلک بیان کشیده اند چون بعضی پدران دولت شاه ... بعضی
در کتابهای شان اینگونه تعبیرات تحقیریه را نسبت به تمور مانند ترسیده فرار کرد خائن بود غدار بود
نوشته اند لکن کلمات و هنا و اتی را که عنه المکالمه ثابت گشته رد و جرح نتوانم شد در
حق تمور نوشتن از برای شان بیهوده تر نسبت تحقیقه میکرد در ملک تیغه سایر تواریخ را بطاله نمود از
جهت حال مطلع گشته اند چون نخواهند در وقایع صحیحه نیز تیر در انداختند قدر و اعتبار تاریخ نقصان
پیدا میکرد و چون آبا و اجدادم در خدمات مخصوصه پادشاهی مفتخر و مباهی بوده اند و خدم ... از
نعمت چاکری ... ... امید ... ... که به تمور ...
محروم ... لکن از تاریخ عیب بزرگی است که ... ... زبان

یا ساخته اغراض مغرضه خود را بخرج میدهند ما مورخیم این است که از حقیقت جانب داری
نشده است یعنی هر آنچه را که واضحه دیدیم نوشته ایم با وجود یکه میان دولتین معادله و معاندت بوده
بنا بر آن بیان نمائیم اما صحیح که نوشتن امیر تمور از نهر فرات و حوالی حلب و اصحاب گشتن ...
حاکمش و ارتعاش تمور حاکمش والی آنجا که بود برای آگاهی خود ملک فرج الملک المؤید نوشته
بمصر فرستاد و خواهش این شد که با امرا و امرای شام سلطان شهزادگان مخصوصاً از مصر ...
در قشون جمع آوری کرده با هر لوای تمور حاکمش آمده بنا بر روایات تاریخهای مصر امرای مذکوره قریب
صد و پنجاه هزار نفر قشون از ترکمن و عرب برای امرای حلب گرد آمد لکن چون دارای حرب
ملکه و مهارت نه بودند در اندک زمانی قدری از ان لشکر تاب نیاورده فرار کردند و اغلب شان
بجز جماعه که محاربه گشته بودند قتل و دیگران خود را به شهر حلب رسانیدند و در ان
بین حشر را گرد آورده ... در آن حوالی بعضی اینها را تعاقب کرده ... را غارت
و تاراج میکردند ... لشکر تمور داخل حلب گشته سلطان شده و تمور ...

الآن

فرستادند و بزندان انداخته شده بعضی از اهالی مصر چون این خبر را بسلطان خطهٔ مصر
ملک فرج رسانید بجهت اینکه گریبان خود را از همهٔ این عارها نجات دهد
برانداز قشون خاص حاضر رکاب را برداشته رو بشام نهاد و چون بقصبه ... که
در درجه قوشام است رسید در اطراف قشونش خندق کنده و برای جنگ حاضر شد
تمور هم بعد از فتح حلب سمت بعلبک توجه و از انجا در راه شام حرکت کرده در میان او و
مصریان جنگهای بسیار روی داده اینکه قرار مصالحه داده شد بشرطیکه در مصر سکه و خطبه باسم تمور
شود و ایتمش خان را نیز بتمور تسلیم کنند و صد هزار عدد طلای ... نیز بدل
غرامت جنگ بدهند در بنای این کشمکش رایت تمور در نفس شهر دمشق
پرچم افشانی میکرد امیرش را به علما و اعیان مملکت را بحضور شاهانه طلبیده ... با انها
شروع بکلام نموده بر همهٔ شما معلوم است که در هر جا ... تجاوز
و حقارت ... که این کارها را ... خود را از جمله است حضرت ...

و عجب است که ملیین مشهورند تا دین این جهت و ترک نصرت خاندان نبی را بوده
با مخالفان ایشان متفق و هم‌داستان گردیده‌اند کینه از دل بر نمی‌دارند و در ترویج مذهب بس محقق است
هر چه این فضایح از ایشان سرزده است و در این واقعه به ظالم و غدار دمشقی
ایشان را با هرای دو بار خود قرار داده‌ایم بر از این نطق از غزه شهر شعبان سنه ۸۰۳ شروع
رخصت به لشکر داده شد تا یک هفته اندرون شهر دمشق شام را نهب و غارت کنند
جامع کبیر مشهور آنجا اکثر حوایش ریخته منارهایش شرف خراب شد خود تیمور در تاریخ از
زحمت شام در رقم غوطه که فرضی بود مضبوطه دنیا را گر خیام حشم که بود از آنجا ازاله کرد
حما آورده والی و اهالی شهر مذکور از اول خواستند که در خلاف در آیند مقاومت کنند لکن از
آنجا که تاب قوت قاهره تیمور را نداشتند تسلیم شدند تیمور بعد از آن از نهر فرات عبور
نموده عازم بیره جلب لکیران بیره جلب نهایت که در جهه قدیم آن را بیره
می‌گفتند در بیضه بریه بیزنگمه نیز در زمان شهر مشهور قدیم او در فرو واقع شده است قبل از آن

به اطلاع

تا ارتکاه شهر دمی بود لکن بعد از هجوم تیمور ویران گشته دیگر به پایه معموریت قدیمه‌اش نرسید اهالی
آنجا بیشتر از بیست هزار نفوس است و علویان آنجا از مذهب یعقوبیه از این ملت جدیدی
در آن یعقوبیه می‌گویند چراغ یعقوب را از آل شام را ایجاب است در قلعه اسپانیا الحقیقه
علویان بسیار تشیع بهم رسانیده و الآن رئیس این مذهب در شهر قره آمد می‌نشیند
القصه امیر تیمور حرکت عزیمه

حوالی مذکوره را بر عهده امیر قره عثمان بایندری تفویض و خودش از راه نصیبین به جانب
بغداد نهضت نمود در آن اثنا سلطان احمد جلایری که حاکم بغداد بود امیر فرج نامی را که از امرا
بود محافظ قلعه بغداد تعیین نموده خودش از بالای حلب انداخته به شرف آستان بوسی
حضرت پادشاهی مشرف گردید امیر فرج اگرچه با اهالی متفقا پای ثبات در محافظه
افشرده‌اند لکن در نهایت لشکر تیمور هجوم نموده قلعه را تسخیر کردند و اعلان قتل عام
شد کمبار دیگر رودخانه دجله از خون مقتولین ارغوانی رنگ گشته از بصره جریان نمود چون

هوای آنجا از کثرت اجساد مقتولین متعفن گشته و دیگر از رای بزرگانی که در رجب سنه ... بنا نموده
ترک تیموری جلوریز عازم تبریز گردیده و از آنجا برداشته از راه شیروان و داربند قراغ
وارد نهر مرلو جدول حفر نموده رودخانه مذکور را با دریای خزر اتصال داده و جدول مذکور را به نام
بر لاس که از خواص مقربین بود تسمیه ساخت   دارد ال بهار
شنبه قوتی راه بسمت عراق عرب روانه که بعد جمع آوری کامکار حرم بردن به ممالک
روم افتاده و فتوحات ایلچی فرستادن سلطان ییلدرم بایزید خان نزد تیمور و جواب ایلچی از زبان
سیف و سنان حواله کردن او و در قرب انقره بازار کارزار گرم شدن و در ضمن وقایع در اثنا
حضرت پادشاه ذکر یافته است مراجعت نمود   در قطعه افریقیه بعد از اضمحلال بنی عصر
از راه بر بر و سنان الی مغرب الاقصی در ممالک طرابلس و تونس و تلمسان و مراکش و دیگر
باره حکومتهای دیگر از قبیل بنی حماد و بنی حفص و بنی مرین و بنی جم بعضه که از آن جمله در طرابلس غرب
عبدالواحد ... از بنی حماد بود حکومت بکرد موسی ایده با حاکم افریقیه ابوفارس عبدالعزیز هم از

آل حفص

بنی حفص بود محاربه کرد لکن عبدالواحد تاب مقاومت نیاورده امیر گردید چون مرجع سعید عثمان
پادشاه فارس گشت که پادشاه افریقیه ابوفارس عبدالعزیز با لشکر جرار بطرابلس
آورده است و تونس را از صد هزار تغور بعضی ملک بنی حفص روانه نمود بعد از آنکه عثمان را
از سکه و خطبه را بنام خود گرداند لکن چون در میان پادشاه مغرب و ملک مصر
از طبقه بنی احمر در غرناطه از مملکت اسپانیا باشد و در باب استقلال حکومت
حکم ارگستی مغایرت و نزاع پیدا شده بعد قوت دفعه اهالی فرنگ با قطع از سر ممالک
اسپانیا رفع کنند اهالی آنجا این قضیه را در ارتش که بعضه که اهالی اسپانیا
ابا و اجداد ایشان بعضی با ایشان خصم جانی هستند در صدد ممالک
مورو ... محض عدم اتفاق ... آوردند و با ... نظر نموده در ...
عقل و حکمت این بود که ... در اسپانیا ...
اتحاد و اتفاق کردن را اساس دوام بقای دولت خودشان دانسته با اهالی ...

و میان باشند خود را بصورت دولت بنشان برده هر اب رشته بحریک دیگر
نفاق را افشانده با دوستان دشمن بسیار نمودند و دشمنان را پای دوست با آنها داده چنانچه
خلاصهٔ کلام در ملک بیگانه از خارج آنکه حکومت و سلطنت بر پا کردن چنانکه قوت و اقتدار
میخواهد ضعاف مضاعف با زمین و زمان با پوسینک راه رفتن نیز لازم و لاولکن بعد از آنکه
آن حکومت استقرار یافت بیشتر از آن باید انکه دستهای اطراف با احتیاط با سمت شده علم
چون دولتی نظامات داخلیه اش محکم و کوشش برده قابل اصلاح ساختن آن ملک را
همجواران در میان خودشان منقسم ساختن از عادات قدیمه حکمداران است الا اصحاب عالم
غرناطه ملک مهم در اثنای هم با شهر از برار و ده هزار یا ده شهر تعظیم با محاصره کرده
شده بد مهلک گرفتار گشته در اندک مدتی فوت شده لهذا امر محاصره بر طرف شده جلوار
گشتن اراضی چون در دوره حکومت غرناطه فسادات بسیار منتشر ساخته بود در آن
قاعده وال اسپ را بوده و سیاه حجه ریف در از خاندان حکمداری بعد نزاع و مناقشه از آنجا در

مملکت

مملکت اختلال بهم رسیده بود لکن چون طرفداران یوسف ابن یوسف غالب آمده حکومت
غرناطه از برای شان باقی ماند هم بقیه احوالش در دفتر ششم مسطور است بر جهت قرینه
اما بومی اسپانیا نیز باعتبار ولایتهای ارغون و کستیل و لئون منقسم به حکومتهای صغیره گشته
از دست عربها زمام حکومت را گرفته و از هر طرف بر آنها غالب میشدند لکن در این اثنا
در همه ممالک اروپ نیز دعواهای مذاهب جدیده ظهور نموده بود و از طرف پاپ انواع
بیانات اعلان میشد و در میان حکمداران تعصب و عناد و مخالفت رواج داشت و از طرف
علی الخصوص جنگهای داخلی شدت ظهور یافته و صاحبان املاک دارا به تکانه و دوک با
نیز بطمع توسیع ملک و ترفیع جاه شان افتاده در پی تحصیل اسباب مکنه بودند و عربهائی که در
قطعهٔ اسپانیا و اندلس موطن داشتند بسبب اختلال داخلیه کار شان منحوس گشته منحصر
شده بود که دولت و حکومت از دست شان بیرون خواهد رفت لکن هنوز معلوم نبود حکومت
در میان طوائف ارغون و کستیل و لئون بکدام یک منتقل خواهد گشت

غرض از اینکه این کتاب را موافق مذهب جدیده نوشته احوال معاصرین را هم در اینجا بیان نمائیم تا
تا دانسته شود که آن دولت و حکومتها که هم معاصر بوده اند باسباب ظهور و ترقی آنکه باوج
کمال رسیده و به چه تحقیق زوال افتاده چه و چگونه بوده است باره هم چگونه قوت و مکنت را
حفظ نموده و از تقلبات روزگار چه آفت ها و شکستها بکار رفته اند و در ضمن اسباب و علل که موجب انقراض
اعراب اسپانیا گشته بحث و محاکمه نموده از برای خلاف عقاید مان عبرتها باقی گذاشته باشیم اگر
ادارهٔ هر دولتی را جداگانه بنظر مطالعه در آوریم هر یک یک کتاب علیحده میشود پس اگر
در بارهٔ اسپانیا آنچه را تا این دفتر پنجم نوشته ایم بترتیب یکجا جمع شود خلاصهٔ مختصر
تاریخهای اسپانیا حاصل خواهد گشت فقط این قضیه اسپانیا از فقرات دیگر بیشتر تفصیل
داده شده است تا دانسته شود که بسبب حکومتی در مملکت بیگانه های ملتی که بعد از
نهصد سال برابای جمیع عالم بوده است در اندک مدتی نظام و اعتبار شان از هم گسیخته از جهت اینکه
عالم بعد محکوم شده اند و از برای اخلاف موجب عبرت و انتباه شود لهذا در این دفتر نیز بار دیگر

بهم ازو

نفوذ و رواج شده این بعضی هم بر آنکه از جهت افریک بر ممالک اسپانیا در پی هجوم آورده
تمام آنجا را استیلا شده هر یک بر این خیال فاسد افتاده در نفوذ و استقلال دیگری را محو و تکسیر ساخته خودش
صاحب میدان بشود فریفتهٔ مکر و حیله پوسیانه کرده بصورت حق جلوه داده خواستند که در میان
خودشان اسباب نفاق و جنگهای متمادی را فراهم آورند از یک طرف قتل و کشتن نفوس و قاهر و حرب
و ضرب بودند و از طرف دیگر صرف و خرج شان نقود و نقدیه و سیلهٔ معموریت و رفاهیت بود
بالطبع محتاج استعانت از بیرون گشتن و از یک جانب هم سبب اضطرابات هراس داخلی وارد شد
ظلم و تعدی و سبب فقدان حوائج ضروریه ترک وطن نمودن و از قتل یعنی دیگر فرار و از جنگ و دوار ش
برار شدن خلق باعث جسارت انتقام جوئی و بروز هرج و مرج در میان گشته جکاوهم اوزانی دفع
و اخراج عربها که با انواع تعلق مدار حکومت خود را در اندلس محافظت میکردند اتحاد نموده بعضی
بر میان با اهل افریک اتفاق نموده دانسته که با این اتفاق بزوال و اضمحلال خودشان
خدمت میکنند و حتی غفلت طائفه مذکور به از این باب بحدی موجب تعجب و استغراب است که از

اسپانیولها نیز ایشان را با انواع حقارت از اسپانیا و اندلس بیرون کردند مگر گروهی نصرانی
دینا که الهام گرفته بودند که اکثر مفقود و قلیلی از حکمداران طبقه افرنگ کم بوده بود و طبقه افرنگ را
نیز با این ... دیگر بطالعه اسپانیول تسلیم نمایند
زیرا کسانیکه در آن عصر بر سریر حکومت نشسته بودند مانند اسلاف شان اصحاب بصیرت
و جهالت بودند در صورتیکه شیخ قبیله بعضی از ارباب مطالب مفروضه اعلا کشتی دار بودند
سعادت ها دعوی نموده بعد از آنکه بسریر حکومت را تعیین نمودند از طرف دیگر ...
حادثها و مشقتها نیکو نشسته و بعد از آنکه ... شان شد و از برای جلب خاطر عوام ازین جهت ...
ترک کرده مسالک طریقهای متخالف و متباین پیش گرفتند چون غرض مهمی دولت شان ...
تأسیس شده بود که ... حفظ ناموس حکومت چیزی بعضی بردن ... .
محسوب ... دارهای ... دیگر جنگهای دریائی ... اهالی ... اسپانیا ...
اندلس ... بعد ... هم آنها ... در بربرستان ... بعضی از ایشان ... متفرق گشتند

[illegible]

ابو

هر بقیه آن در دفتر سادس شرح و بیان خواهد شد
در بیان احوال اروپ شارل ششم پسر شارل پنجم ... در دفتر سابق گذشت در
اثنای حکومتش روزی در عین شدت حرارت و حر قیاظ از جنگلهای ... عبور می‌نمود ناگاه
اختلال شعور بهم رسانید و این سبب اهالی فرانسه بار دیگر بطرفداری دوک اورلیان و دوک ...
دوک برغون قیام نموده منقسم بدو فرقه گشتند و درین بین هانری پنجم پادشاه انگلستان این
اختلال فرانسه را فرصت شمرده در سنه ۱۴۱۵ میلادیه بر ممالک فرانسه هجوم آورده ولایات نورماندی
را گرفته با فیلیپ پسر دوک ... متفق بود ... خیال نقض ... داشت ...
پسر دوک بورغون ... پادشاهی فرانسه ... قوت ...
اعلان نموده ... حکومت ... پادشاه انگلستان ... اعتراف نموده بود
و ... را تا دروازه شهر پاریس صاحب تخت ... شارل ششم ...
عنوان ... پادشاهی ... در سنه ۱۴۲۲ میلادیه وفات کرده ... در کتاب ...

هانری خامس پادشاه انگلستان پسر هانری چهارم
از خاندان ... که ... در سنه ۱۴۱۳ بعد از پدرش بر
تخت انگلستان جلوس نموده بعد از آنکه ... تکلیف ... تحریکات شده
اجرا ... داخله فرانسه را که بدو فرقه یعنی فرقه ارمانیاک و فرقه بورغونی منقسم شده
بود ... فرصت شمرده ... اعلان ...
و در محاربه مشهوره ازنکور بر فرنسویان غالب آمده فرنسویان را مجبور ساخت ...
سال ... را به ... در ایام حکومتش بر ممالک فرانسه حکم ...
با استقلال جاری ... در سنه ۱۴۲۲ در سن سی و چهار سالگی ... فتوحات ...
دار فنا را ترک نمود   در این اوان چون امپراطوری المانیا
بطریق وراثت نبود ... اتفاق جمهور امپراطور ... هرکدام از دوک ... الکتور ...
بطرف ... امپراطوری المانیا ... بنابر آن ...

لوئی

شقاق و نفاق کم نمیشد دوک ... این بود ... دیگر ...
... در آنجا ...
از آنکه روبرت ... در سنه ۱۴۰۰ الی سنه ۱۴۱۰ امپراطور المانیا بود وفات کرد ...
... از خاندان لوکسمبورغ بعد لوکسمبورغ ...
... دوک ... برادر ...
... امپراطوری ...
... نام ... از خاندان لوکسمبورغ بعد امپراطوری المانیا برداشتند ...
... بوهمیا ...
...
...
است ...

ملک خود را هم بر وجهی خوبیه مملکت الحاق از وقتش بیرون رفت لکن بعد از آنکه در
دفعهٔ ثانی در دیلیرم با یزیدخان در جنگ آنجا از برای عثمانیان هزیمت روی داد و ممالک عثمانیه
بقاعدهٔ قدیم در آمد بیشتر کردند ممالکی را که بعثمانی داده بود دوباره پس گرفته بار تاتاران
را تابع حکم و حکومت خود کرد که بقیه احوالش در دفتر ششم مذکور است پادشاه پورتگیز
پدرو ظالم که ذکرش در دفتر سابق گذشت چون در سنهٔ ۱۳۶۷ میلادیه فوت شد پسرش
فردیناند در جایش حکومت خود را اعلان نمود لکن در محاربه با هنری دوم حکمران کستیل و بعد از
آن در جنگ ژان اول خلف هانری هر دو دفعه مغلوب گشته از حقوق در بعضی جاهای مملکت
گذشت داشت با محاربه دست کشید و بعد از آنکه چون زوجهٔ ولاکس نام شخص را جبرا الطلاق
نموده بنکاح خود در آورد بعد خلق در بارهٔ او غضبناک و متنفر شده بعد از سبب آنکه مملکت
پورتگیز را با حسن حال اداره نکرد و قلوب عامه را بسوی خود جذب نکرد چون شارل در سنهٔ ۱۳۸۳
فوت شد ژان اول که او را ژان بزرگ گفتندی حکمران پورتگیز گشت حکمران کستیل ژان

اول

اول که ذکرش سبقت گرفت چون بی‌شبهه خود باید ترقی ژان بزرگ را داشت بسبب حق
زنش با دعوای حکمرانی پورتگیز قیام نموده بمحاربه دست زد لکن در محاربهٔ الجوباروتا منهزم
گشته عقب نشست و ژان اول ژان بزرگ در زمان حکومتش مملکت پورتگیز را بسیار وسعت
داده با عربها جنگهای متعدد کرده جزایر ازورز و قناریه و جزیره های ... را ضبط و تسخیر نموده
از سواحل افریک غینا نام محلی را نیز بضبط و تصرف خود درآورد

تا این تاریخ فرنگیان بسمت سواحل غربیه و جهت جنوبیه افریک کشتیها
نفرستاده بودند این دفعهٔ اول بوده که در سواحل غربیه افریک در آنجاها توقف و به تسخیر بردن
معروف است چند قطعه جزیره ای کوچک را تصرف نمودند اینها ... در دست
وحشیه بود مرخرا درآورده و تاسکه اعراب مغاربه مملکت اسپانیا را تسخیر نموده شروع بسیاحت
بحریه نموده بودند بحریان پورتگیز جزائر مذکوره را استیلا کرده زیرا تا آن زمان چون اعراب
در افریک و در جزایر و دریاها که در مغرب قطعهٔ مذکوره بود غلبه و استیلا داشتند ۱۴۱۵

اروپ مشغول بودند در آن سمتها سیاحت کرده و بحر محیط غربی و جنوبی که تا آن زمان از حکم
اسکندر و ینامده است از قرار تقریبا در ید تصرف اعراب بود بعد از آنکه در میان اعراب
اندلس و اسپانیا عدم اتفاق و بی‌جمعیتی شروع نموده علم اقتدار و نفوذ ایشان
منقلب و زوال یافت بار دیگر دیده ور بحرها و دریاها دانمارک و علی‌الخصوص انگلیسها در خصوص ضبط و استیلای دریاها
باکمال همت و غیرت میکوشیدند   اگرچه حکومت ممالک ناپولی
را حکومت سیسیلیتین میگفتند لکن این دو مملکت یعنی ناپولی و سیسیل از آنجمله گشته
باز از هم جدا شده اند یعنی در زمان خاندان انجو حکومت مذکوره بعنوان سیسیلیتین دو حکومت
منقسم شده بود چنانکه خاندان انجو در ناپولی و خاندان اراغون در جزیرهٔ سیسیل از سنهٔ ۱۲۸۲ الی
سنهٔ ۱۴۳۵ میلادیه جدا جدا حکومت میکردند در این مدت از اطراف اراغون حکومت
ناپولی دست اندازیهای بسیار شد تا آنکه حکومت مذکوره از سنهٔ ۱۴۵۵ تا سنهٔ ۱۴۵۸ ابدا
حکم الفونس اول پادشاه سیسیل در آمده هر دو حکومت یکی شد بعد از انقضای مدت مرقومه

باز

باز از هم جدا گشته فردیناند اول در ناپولی و ژان که از اراغون بود نیز در سیسیل اعلان
حکومت نمودند فردیناند چون بسیار ظالم و متلون بود اهالی از او در ضجر و خشنود نشده
و با تنفرات بر عصیان برخاستند
پرنس ژان که از خانوادهٔ پادشاهان اراغون بود جزیرهٔ سیسیل را ضبط نموده فردیناند
تا سنهٔ ۱۴۹۰ در ناپولی و ژان تا سنهٔ ۱۵۰۲ در سیسیل حکومت کردند چون تا کنون احوال حضرات
پاپها که بنا باعتقاد مذهب کاتولیک وکیل حضرت عیسی علیه السلام شمرده میشدند از آنها که
با زمان ظهور دولت علیهٔ عثمانیه معاصر بودند شروع نموده در عصر هر پادشاهی جلوس و
ادارهٔ پاپها را که معاصر بوده است و درجه حکم و نفوذیکه در قطعهٔ اروپ داشته است
بوجه اجمال نقل نموده ایم در این دفتر خامس نیز وقایع مخصوصهٔ اربعین سال بهفتم
درگذرا ... و هم والک مذهب پنجم ژان بیست و سوم و مارتین پنجم را که با سلطان
میرزم بایزیدخان المعاصر بوده اند برشته بیان خواهیم کشید اوربان ششم در شهر رومان

و از شهرهای ایتالیا است متولد گشته در سنه ۱۲۰۲ میلادیه یکی از نیکلاس نهم [illegible]
پاپ شده و بعد از دو سال فوت و در جای او گرگوار دوازدهم پاپ شد [illegible]
از کشیشهای ونیک و منسوب بیکی از خانواده‌های معتبر آن شهر بود در زمان او دو قطعه
اروپ دو پاپ بهم بود یکی در فرانسه در شهر آوینیون و یکی که همین گرگوار است
در ایتالیا در شهر روما می‌نشست چون در سنه ۱۳۰۹ گرگوار فوت شد الکساندر پنجم
بکرسی پاپی رومانشست پاپ یکی از فقرزاده‌های جزیره کرید بود [illegible] طریق رهبانی
گشت و در شهر [illegible] رفته رفته در شهر میلان خلیفه گشت و در مجلس کاردینالها
که در شهر پیزا منعقد شده بود [illegible] پاپ انتخاب نمودند این نیز یک سال بعد در سنه ۱۳۱۰
فوت گشته ژان بیست و سوم بنا بقرار داد [illegible] کاردینال در شهر [illegible]
بپاپی منصوب شده بود تا سنه ۱۳۱۹ در قلعه اروپ اجرای [illegible]

حکمرانان روس از جملهٔ شهر مسکو اقامت داشتند لکن چون از تخت

اقبال

اقبال و نفوذ تاتار [illegible] بعد نام و شهرت حکمرانان روس یکتا از میان رفته بود
حتی در آن عصر [illegible] امیر [illegible] پسر [illegible] چهارم بود بسبب [illegible] تاتار خاتمه یافت
یکی از [illegible] تیمور با لشکر بسیاری شهر مسکو را محاصره نمود [illegible] قوم [illegible] شری [illegible]
رو به [illegible] داده شهر مسکو را از محاصره خلاص نمود و تا سنه ۱۳۲۵ در مقام حکومت بود
بعد از آنکه در سنه ۱۳۹۲ لشکر تیمور دشت قپچاق را استیلا نمود در سنه ۱۳۵۰ [illegible] از [illegible]
شهر مسکو [illegible] سلطان بمقام حکومت قپچاق نشست بعد از [illegible] سال [illegible] فوت گشته [illegible]
[illegible] حکمران دشت گشت

در مملکت [illegible] نیز چند نفر از خاندان [illegible] که از سلاله امپراتوران روم بعد [illegible] حکومت
[illegible] و در سنه [illegible] مشغول این دفتر [illegible] است [illegible] از سنه ۱۳۹۰ میلادیه [illegible] در [illegible]
[illegible] بود و در سنه ۱۴۱۲ میلادیه [illegible] فوت گشته [illegible] چهارم [illegible]
قرار گرفت [illegible] ثالث [illegible] و دو سال [illegible]

حکومتش خواه از خوف هجوم و صولت آل عثمانیان و خواه از بیم [illegible] حضرت [illegible]
و تاتار [illegible] چار با هر دو طرف [illegible] مدارا میکرد [illegible] از وفات [illegible] چهارم
بایزید خان [illegible] پسر بزرگ [illegible] ایمپراطوری [illegible] در [illegible] بود و [illegible] از
خود [illegible] بایزید خان خبر فرستاده وعده کرد که [illegible] زر [illegible]
و این واسطه حضرت پادشاه را [illegible] آورده ده هزار لشکر فرستاد [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] نموده [illegible]
[illegible] عدالت و حقانیت حضرت پادشاهی [illegible] سلطان
[illegible] این طرف [illegible] دولت علیه داشت [illegible] نموده وعده کرد که [illegible] وعده شده
[illegible] مضاعف [illegible]
[illegible] و [illegible] را نیز [illegible] داشت [illegible]
[illegible] در [illegible] بعد [illegible] وفات [illegible] [illegible] [illegible] نموده

[illegible]

[illegible] امپراتوری را [illegible] آزاده لکن چون [illegible] اسلامیه بعد در [illegible]
این کار افتاد و در این بین شنیده بود [illegible] عزیمت و اقدام نموده
[illegible] از این طرف در تحت استیلای اعراب بود [illegible]
لهذا از آن خیال افتاده [illegible] روما عزیمت نمود [illegible] امپراتوری [illegible] بایزید خان
سلطنت [illegible] تسلیم شد [illegible]
قسطنطنیه افتاده در محلی که [illegible] یک [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] در دست [illegible] شهر اسلامبول و در [illegible] قلعه شهر مذکور واقع است چون
این خبر [illegible] بایزید خان رسید [illegible] گشته خبر فرستاد و قلعه مذکوره [illegible]
ساختند بعد از [illegible] و قلعه [illegible] امپراتور [illegible] بعقبه [illegible] مملکت را از استیلای
اسلامیان [illegible] در شهر روما [illegible] تکالیف [illegible] عودت نموده
زمام حکومت را از دست [illegible] گرفت [illegible] در جزیره [illegible] امپراتور [illegible]

در این دفعه دوم دوازده سال حکمرانی نمود چون بیست و پنج ... سلطنت را به پسرش
ایرفانوس پالیولوگوس تسلیم نموده خودش رفت بسمت موره امور ... جزیره
یونان را گزید چون در سنه ۱۴۰۰ حکومت ارمنستان بواسطه هجوم تاتار خراب گشته
دوین نام حکمداری بسمت ارمنستان صغیر رفته مجدداً یک سلسلهٔ حکومتی را ...
سنه ۱۲۹۲ میلادیه گاه با اهالی صلیب و گاه با مصریان و سلجوقیان محاربه ها کرده حکومت خود را
محافظت کرده دوام کند لکن دولت مذکور زود بزوال ... چراکه حکومت ارمنیه منقرض گشته
بیرون ششم پادشاه ارامنه در اسارت افتاده لوسیان حکمران جزیرهٔ قبرس ... گشته بود
بمملکت فرانسه فرار کرده در آنجا فوت شد ... حکمداری رایة الیوم در پاریس ...

فصل ثانی

در بیان وقایع و فتوحات سلطان ییلدرم بایزیدخان در وسط

کوههای ... جنگی ... بلوب و برادرش در جلالت و ... قصوه ... دوازده
فرسنگ وسعت دارد در روز سه شنبه چهارم شهر شعبان سنه ۷۹۱ شهادت ... آغاز

سلطان

سلطان مرادخان اول اتفاق افتاد حضرت ییلدرم بایزیدخان در ... بزرگ بینه
علم عثمانیه محسوب ... درآمده بعد از آنکه پادشاهی خودش را اعلان نمود در همان میدان محاربه
رسم بیعت را بجای آورده این سنجق بینه همان است که سلطان علاءالدین سلجوقی بجهت حکمداری
از برای عثمان خان غازی فرستاده بود و بعدها علم مذکور را بزبان ترکی ... بنام ... گفتند
بنا بر رسم آن زمان در زیر علم بینه ایستادن مخصوص پادشاهان بود ... نعش ...
را با جنازهٔ برادرش ... به بروسه فرستاده از این طرف هم عدهٔ کافی قشون را با ...
تاراج ... قره طوه ... این قصبه که قره طوه میگویند در وسط کوههای ... از جمله
نهرهای ... جاری ... واقع شده ...
معادن نقره و مس و آهن دارد و حکومت پادشاه را نیز محافظت ... بلوب ... را
بصوب ... حضرت شهریاری ... عودت ... در این اثنا
علاءالدین بیک حاکم قرمان ... دعوی ... که داشت در این ... واقع

کشت بجهت ... ممالک ... در آنجا بود نسبت بحکومت ...
پاره ای از ممالک عثمانیه را تاخت که چون این قضیه را بحضور حضرت پادشاهی عرض کردند
خبر فرستادند که در اول بهار به بروسه خواهند آمد ... فرستادند ... آنکه
از تفتیش و تجسس احوال ... فرزند ... بیک ... بسمت ...
آن زمستان را در آنجا بسر بردند چون ... را ... باشد ...
بروسه ... تیمورطاش بیک را در ... نصب ... کرده ...
ساحل ... نزول اجلال نمود از آنجا ... کوچک ساحل ... گشته
... فتح و تسخیر اراضی ... عازم ... لکن چون ...
ضعف ... در آمده ... حضرت بایزیدخان ... شهر
... هرگاه ... لشکر ... کلک ...
... پادشاهی ... ولایات ... پاره

قونیه

خصوصاً اختیاری داشته باشد ... حکومت ولایت ایدین به پسر ... داده شد
در آنجا رایات ... بطرف صاروخان حرکت کرده آنجا را نیز بهمین نهج باطاعت
و انقیاد درآورده کارها بطور دلخواه ... در این بین صاروخان بیک وفات کرده
ولایت ... را نیز بمملکت صاروخان ... طغرل بیک ... ارکان
حضرت پادشاهی ... بقصبهٔ اسکیه ... ممالک عثمانیه ...
عازم ... جون ... بیک ... حضرت شهریار ... صاحب ...
خود ... گرفت ... سلجوقیان ... حضرت
پادشاه ... فتح و تسخیر این حوالی در سنه ۷۹۲ اتفاق افتاد ... ممالک ایدین و صاروخان
... در یک سفر بسهولت مسخر گردید لکن امرای ... خراب شده ... فرار کرده التجا
بردند و او را در ممالک عثمانیه ... تشویق و تشجیع نموده ... تسلط ... گشتند
... چون ... ضبط کردن ... قرمان ... آن حوالی ... یعقوب بیک ...

بیک اگرچه طرفداری قرمان را ترک نموده بخدمت حضرت پادشاهی چون ... در
منع داشت فرزند او در قبضهٔ ... که در روم ایلی واقع است فرستاد زیرا امیر ... زمان
عزم را جزم کرده بود دستهٔ طوائف ورسک را بقلع از سر عبد الله رفع نموده جمیع ممالک را
بقبضهٔ تسخیر درآورد خلاصه برادر که از روی عدوان در حصار قونیه را گرفت
بجاده اطاعت دعوت نمود چون در این سفر فرمان پادشاهی صادر شده بود که
صاحبان کسی دست تعدی بمال و ملک محصولات اراضی و مزارع کسی دراز نکند
مال کسی تلف نشد حتی وقتی که حصار قونیه محاصره شده وقت خرمن بود و در مزارع
جو و گندم و کاه بی صاحب مانده بود ... خبر فرستادند که صاحبان جمع آمده کاه و
جو که از برای علیق دواب لازم است بیاورند خلق قونیه چون ... عدالت
عثمانیان را مشاهده نمودند شهر را بپادشاه تسلیم کردند در این اثنا علاء الدین بیک از قرمان
از قونیه فرار کرده بود چون علاء الدین بیک در

قونیه تسلیم شد پیش خود ملاحظه کرد ... بیرون خواهد رفت لهذا از ...
در آمده قرار داد ... علاء الدین بیک ...
... علاء الدین بیک ... عازم دار الملک بروسه گردید ...
... سفر ...
...
...
ممالک محروسه ... حرکت ...
اتفاق ... از روم ...
...
... در سنهٔ ۷۹۲ هجریه چون ... بیک بقصد فتح و تسخیر ...
... پادشاهی ...

سنجر ساخت ... مملکت اتاق گذشته ...
لهذا ... عثمانیان ... حضرت پادشاه ...
ممالک ...
جسته ... مملکت عثمانی ...
...
...
...
...
... مملکت اتاق حرکت ...
قرار داده ...
...

... پادشاهی ...
...
...
...
...
... حضرت پادشاه ...
...
...
... حضرت پادشاه ...
...
... علاء الدین بیک ...

اورا بجهت آنکه بحضرت پادشاه نگاهبت کمه تلطف واکرام بسیار نموده بجای خودش
روانه کرد لکن بعد از مصالحه کردن بحضرت پادشاه یک دست مملکت را که من وبابای من در
سلطنت شمرده میشود تخت وتاراج نمودن علی الخصوص ملک دارالدولت ایلخان
انگار را منت پادشاهانه است و بعضی ترسیم حوزه حکومت دارالسعدی سلطنت
میباشند وچنین مأمن را مهجور گشتن از جمله محالات بود لهذا بر کمال جلوس
و اینفقه ملک قرمان را ضبط فرموده اسیر با علاءالدین بیک را گرفتار و حبس نموده
قرمانیان را از روی زمین منقرض سازد حرکت فرموده تفصیل آن اجمال این است که حضرت
پادشاهی قریب بچهل هزار نفر از لشکر اناطولی و روم ایلی برگزیده بقصد تسخیر مملکت قرمان بر
سر شهر قونیه روانه کردید علاءالدین بیک نیز ایلچی را زرنگ بدرگاه عالی پادشاهی فرستاده
معترف بجرم خود گشت و دست بدامن امان زد لکن کار از کار گذشته چون بطور دیگری شأن
شأن سلطنت نبوده عذرش پذیرفته نگشت و تقصیرش بخشیده نشد در جواب ایلچی فرمود اگر علاءالدین

برا

بیک ادعای حکومت ولایات خود را برداشته زیر سایه مرحمت پادشاهی التجا نیاورد و از
حکمرانی دیار قرمان بحسن رضا دست نکشیده از تفویض حکومت فارغ نکرد دیگر از او
رضایت و خواهش قبول نخواهد شد پس از این کار هرچه تیغ دشمن گمان حرام است
چون علاءالدین بیک این اراده قطعیه حضرت پادشاهی را شنید دید بغیر از جنگ چاره نیست
بمرگ یا گریز راهی دیگر نیست لهذا قبای تاج و حشم را که راه تیغ او بغیر جمع آوری نموده
هر یک را بوعدها امید دار ساخته همه را بجنگ عثمانی ترغیب و تشویق کرد لکن از طرف
اما چون از طرفین روی بهم آمدند قشون عثمانیان و قرمانیان در حمله اول چنان از ترس آن صف
گسسته شده و میدان کارزار بجای گرمی بازار نداشت و آن چنانکه سفید روی تیغ او چون گرمی این
نبرد در سرخ مبدل گشت و بقدر یک ساعت در این میدان رزم و قتال استوار یافته در میان
علاءالدین بیک با دو پسرش محمد بیک و علی بیک نیز گرفتار و در حضور پادشاهی بتقصیر
بار دوش سر در آورده حضرت پادشاهی علی بیک و محمد بیک را به دار الملک بروسه فرستاده

علاءالدین بیک را هم بفرموده امیر طاش پاشا که دشمن جانش بود سپرد چون پیش از این
مایه ولی نعمت بر دشمنی شد علاءالدین بیک ظفر یافته بکینه فرزند ریسمان بگلویش انداخته
از دارش در آویخت چون حضرت پادشاه راضی بقتل علاءالدین بیک نبود از این
کار امیر طاش پاشا متغیر گشته لوم و توبیخ نمود
لکن این اظهار اسف نمودن و بر امیر طاش پاشا متغیر گشتن حضرت پادشاهی بنا
جعلی باشد بجهت اینکه اگر میدانم باز چنین میخواهست که علاءالدین بیک کشته شود او را
به امیر طاش پاشا که دشمن جانی او بود نمی سپرد و اگر هم باو سپرد دفن مصلحت بود قرار کارش را
بیان میفرمود اگر آن حرفها هم از برای ایضاح آنها مقتضی است مبهم میگذاریم فقط از ایشان
علاءالدین بیک ظاهر بود اظهار تأسف کردن حضرت پادشاه محض تماشای دار برای
تیغ قلب نفیسه سلطان زن علاءالدین بیک بوده و خواهانه که میخواهیم شوهرت را
بکشم قضا هم بسر او آمد چون نفیسه سلطان همشیره حضرت پادشاه بود همایون چون

بیان

از میان لشکر قرمانیان شایع گشت که علاءالدین بیک در اثنای جنگ گرفتار
و بدار کشیده شده است محمد بیک و علی بیک پسرانش را نیز به بروسه فرستاده بنا
جمله از میدان حرب فرار نموده در درون مملکت رفتار است که در سنه ۷۹۲ هجریه بوده
میرم باز دوران دو دفعه حصار قونیه را تسخیر نموده سپاه ظفر پناه او شهرهای لارنده و بکیشهر
و ارکلی و آق سرای و آق شهر و دوه لی را با قرا و قصبات شان ضبط کرده برای اینکه از آن اقطار
با در داران تعیین وارضی را با صاحب تیول تقسیم نموده بدار الملک بروسه مراجعت فرمودند
همسکنا میکه شیخ حسن جلایری از طرف چنگیزیان
حکمدار ممالک روم نصب شده در قیصریه و اماسیه سند نشین حکومت بود بحیلولت
فرصت و اختلالی که در حوالی ایران بظهور آمده بعد بعد از او کس حکومت آذربایجان بشیر قاد
لهذا از تنا بیک را که او را نایب بود با خود بحکومت ممالک شام منصوب نموده خود شیخ حسن عازم
سمت آذربایجان گردید چون اهالی آن دیار که اینها بودند در زیر بار ظلم و تعدی حکیه بعد زند...

و دولة فوق العادة ارتنا بیک را دیده بود او را سلطان ارتنا میخوانند ازین همان ارتنا
بیک است که در دفتر ثالث درباره او نوشتیم که در زد و خورد تیمور گورکان شهرت
داشت موهی الیه در سنه ۷۵۳ فوت شده پسرش محمد بیک جانشین گشت و بعد از آن
علاء الدین بیک حکمران گردید لکن چون علاء الدین بیک خرد سال بود مادرش با غلامان خانم
بقاضی برهان الدین حاکم سیواس که ذکرش در دفتر ثالث گذشت شوهر کرد تا امر حکومت
بدست قاضی موهی الیه افتاد و در این اثناء علاء الدین بیک نیز فوت شد حکومت دیار مذکور
مستقلا از برای او ماند لکن چون جناب قاضی در صورتی که از خیال و خاطرش نگذشت یکبار
فوق المأمول به دولتی رسید بعد با سلطان مراد اول یعنی حضرت خداوندگار غازی در ادای
حلقه بگوشی صاحب نام و دارای شان و شهرت بود از در مدارا در آمده در زمان
ملاقاتش آورده بود بعد ها چون قوت و قدرت بهم رسانید از اثنای صحبت با امرای خود خطاب کرده
نه هزار برادر دارم که در بهادری و شجاعت یکی از دیگری فایقند اگر به هر از ابلاغ شده

سراسر مملکت اناطول را ضبط میکردم و عثمانیان را تنها بگوشه ای از روم انداخته بروسه را بهم میکردم
و مانند اینها لاف و گزافها که بعد چون این قبیل صحبتهای او بطرف میرم بایزید خان
منعکس گردید در میان قاضی برهان الدین و حضرت پادشاه اختلال پدیدار شد در حدود سکه
میرم بایزید خان مانند یک صاعقه ای در مملکت اناطول مالک الملک سیر کرد و یک قطعه
ترکمان قاضی مشار برهان الدین که بحیله کاری مدعی سلطنت بود ان خود را انتقاد نموده
و باین امر قناعت کرده با طایفه چراکسه در شغب و غوغای از مصر فرجه یاب گشته بعد
شده نسبت بحضرت پادشاه اظهار عداوت نمود چون این وضعیت برهان الدین معلوم همایون
گشت و تدبیر دفع دارائی او از مقتضیات شوکت سلطنت بود رایات ظفر آیات همایون از سمت
سیواس حرکت کرد و سپاه حضرت پادشاه اول بر سر دیار بکر رفت و در این اثنا قاضی برهان
الدین خبر آوردند که بزرگ عشیرت آق قویونلو قره عثمان بیک که سابقا از
برهان الدین بسی آزرده بود به برهان الدین در یافتن ... به شهر ... چک

و جدال قاضی برهان الدین مجروحا وفات و سر جسدش را این اثنا با ابن جلبی کابش جلوس
نموده است فورا حضرت شهنشاهی با لشکر جرار بجلگه اماسیه رسیده شهر مذکور را جبرا فتح و از
حوالی سیواس و توقات و جوانب آن آمده تیار گشته شهرهای مذکور را بزیر حمایت ملوکانه
خود قبض فرمود چون این ابن جلبی ان وجه با طرفداران فرار از سلطنت و تعیین گردید
در غیر از عتبه بوسی حضرت شهنشاهی و اطاعت و فرمانبرداری چاره ندیدند لهذا آورد کار
بوسی حضور را با عریضه بحضور همایون عرض داشت و از طرف ذی شرف سلطانی با انواع نوازشات
و تلطیفات ملوکانه سرافراز و بجلای طوعی و فرمان ممتاز گشت چون انجا حکومت ممالک محروسه
گشت حکومت سیواس با جمیع نواحیش بشهزاده امیر سلیمان خان توجیه شد و در این اثنا ملک بهادر
موصوف را مامور فرمودند و تقی الدین بیک حاکم دو القدریه را باطاعت دعوت فرمود
زیرا سابقا همین زین العابدین بیک از جانب پدرش بجهة آنکه طرف ذو القدریه را از
عثمانیان دو کرده گسسته فرستاده شده بود بعد حضرت پادشاهی عازم این کار گردید چون

بزید ابن سبح در سمت قسطمونی هر طوری که میخواست ظلم و تعدی نموده اهالی در دست ...
حضرت پادشاه در دفع اوی ابراهیم گماشته در نیت حرکت بعد که در بارگاه
خبار رسیده که بایزید پاشا فوت شده پسرش اسفندیار بیک بجای او قرار گرفته است فورا
همایون از آنجا رو بسمت قسطمونی حرکت کرده با چند هزار سوار از بالای طرابلس و بوزی اندخته
بر سر قسطمونی نزول فرمود و مملکت را از دست اسفندیار بیک نزع نمود اسفندیار بیک بحضور حضرت
پادشاهی عریضه عرض کرد اینکه پیران بجرم پدران گرفته نمیشوند معلوم حضور ملوکانه است در محبوس
این دیار یکی از سرکردگان توجیه و عنایت خواهش شده از حضور همایون مستدعی آن است که این شده
خود را بحکومت مملکت موروثه خود و هم حاکم نصب فرموده حضرت پادشاهی درباره اسفندیار بیک
مرحمت فرموده عثمانجق و جاییک و صاحبان را بر ممالک محروسه الحاق نموده قسمت دیگر
اسفندیار بیک توجیه فرمودند که احوال اهالی مجمع بلاد کرت حوالی برهان الدین
امیر بکر با نجی گری بمصر فرستاده شده از خلیفه عباسی از برای حکومتش اجازت نامه آورد حضرت

پادشاه جادرت نامه را بر داشته دار الملک بروسه رفت و در آنجا اقامت نموده بود وزیر
اعظم علی پاشا در مهام سلطنت استشاره و مذاکره بسیار نمود در این اثنا از جانب بلغار اخبار
ایلغار رسید که در نواحی و اطراف ترخانه و سلانیک رومیان طایفه ونودیک [illegible] بعضی
اتفاق کرده بر ممالک محروسه هجوم آورده بمجرد این خبر اول طرف امپراتور روم را که والی آن
طرف [illegible] گشته برادر [illegible] تقلغه کلیبولی که گذشته عازم جلگه ادرنه گشته و چون
طرف [illegible] را لاجرم دفع رومیان بعهده در تحت محاصره دریا داشته [illegible]
و از آنجا سلانیک گذشته در قرب قریه قره فریه اردوی همایون را فرود آورده [illegible]
را بسمت ترخانه و صدر اعظم علی پاشا را بطرف [illegible] شهر [illegible] نمود جلگهای سخت [illegible]
[illegible] ذات را [illegible] سخت حایه دولت یونان است خراب کرده غنائم بی حساب [illegible]
آوردند برادران [illegible] حضرت پادشاهی شهر ادرنه مراجعت فرموده اردوی همایون [illegible]
شده [illegible] یک شعبه را در زیر فرمان [illegible] پاشا بجانب [illegible] حصار [illegible] دیگر را

ضبط نموده ممالک [illegible] در جانب [illegible] کرده [illegible] در تحت [illegible] اورنوس بیک
مامور به تسخیر ولایات مقدونیه [illegible] گشت یک شعبه را هم بر سر ممالک [illegible] فرموده [illegible]
و تدارک جنگ [illegible] گشتند امپراتور روم [illegible] پالیولوگوس
با اینکه زن پدر حضرت پادشاهی [illegible] بود [illegible] اعتقاد
[illegible] در خفیه عقد اتفاق نموده [illegible]
جانب [illegible] همایون [illegible] پالیولوگوس در باب قصد پادشاهی [illegible]
[illegible] گشته است [illegible] همایون از قصد که عازم [illegible] اورنوس
اورنوس پاشا [illegible] عنان فرموده اردوی همایون [illegible]
اول حصار [illegible] را تسخیر کرده [illegible] از طرف کلیبولی با کشتیها از راه دریا [illegible]
[illegible] غلطه [illegible] چون فتح [illegible]
بود [illegible] حضرت پادشاه [illegible]

همایون [illegible] که صورت یکی از آنها در زیر [illegible] صورت [illegible] امر شریف
مفاخر القضاة و الحکام معادن الفضائل و الکلام قاضیان ممالک محروسه زید فضلهم
بعد [illegible] این حکم شریف [illegible] باشید که بحضرت حق [illegible]
[illegible] روح شریف سرور انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] اولیاء کرام
رضی الله عنهم اجمعین التجا نموده در روز [illegible] شنبه هشتم ماه مبارک ربیع الاخر این سال [illegible]
وزرای عظام [illegible] عالیشان [illegible] درگاه عالی مقام [illegible]
[illegible] عموم سپاهی [illegible] تمام کرده [illegible]
[illegible] شهر قسطنطنیه [illegible] همایون [illegible] متوجه گشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
جمیع [illegible]

دار [illegible] جنگ [illegible] بموجب فرمان همایون اعلان شده است [illegible]
[illegible] مساجد و جوامع ادعیه فتح را [illegible] قرائت نمود [illegible]
گردیده دانسته باشید و [illegible] تحریر [illegible] ربیع الاخر سنه
سبع و ستین و سبعمائه فی الهجرة النبویة بمقام ادرنه
بعد از آنکه فرمان مذکور بجمیع بلاد و امصار منتشر گردید از هر طرف [illegible] مهمات [illegible]
[illegible] امپراتور روم [illegible] پالیولوگوس [illegible]
پادشاه [illegible] دریا [illegible]
[illegible] این کار [illegible]
و بلغار و صرب [illegible] سلانیک [illegible]
قسطنطنیه [illegible]
چون در میان عساکر روم [illegible] جمع اردوی همایون [illegible]

ازین خبر رسیده که پادشاه مجار سیر کرده بود و بهادر قوشون بیشتر با رئیس قپاق افلاق [illegible] جبه
رو ماهیز که فیما بین نهر اوله و رودخانه چینی واقع است نهر طونه را عبور نموده خان سلطانها را
در حوالی نیکوبولی و طرنوی در فوج ترکمن بعضی خراب در پیش آن مملکت را که خود جمع حضرت
پادشاه و خواه [illegible] حضرت [illegible] کار غازی ضمیمه ممالک [illegible] که [illegible] بود ضبط و تصرف
بعلاوه [illegible] الحاق نموده [illegible] از شرق شکفته است از [illegible] فرصت کرده
شکر نصرت اثر را [illegible] و از کوههای بلقان گذشته ناحیه قیره ده طرنوی حوالی در
صحرای طرنوی اردوی همایون نزول کرد و از آن جانب [illegible] سیر نموده پادشاه مجار [illegible] گشته
بیک [illegible] بهجوم [illegible] رعب [illegible] شایسته آنکه تمام ناحیه طرنوی را از حضرت [illegible]
نمود غازی اورنوس بیک برای [illegible] فرمود و [illegible] طرف [illegible]
بمرتبه استحکام و متانت داده بود که [illegible] جای [illegible] شنیدن [illegible]
جمعه یازدهم ماه صفر المظفر سنه ۷۹۸ تا [illegible] فتح واقع گشته شکر طرفین در [illegible]

آراسته و ترتیب چنان بود که در دست میمنه رومی ها حضرت شهزادی قرار گرفته بعض شهزاده
امیر سلیمان و حضرت اعظم [illegible] پاشا بیلربیکی روم ایلی فیروز پاشا و از امرا مالقوچ بیک و تمور
طاش بیک و در دست میسره شهزاده سلطان مصطفی و بیلربیکی اناطولی و قره تمورتاش پاشا
از امرای دیار قرمان محمد بیک طورخان بیک و بشیر بیک و طاهر بیک [illegible]
گزیده در زیر فرمان [illegible] حضرت شهزادی [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] از طرف پشت بمرتبه [illegible]
[illegible]
مقابل اردوی حضرت پادشاهی [illegible] بعض صف اول قراول از قوشون [illegible]
فرمان [illegible] دوم نیز [illegible] مخصوص شده بود
[illegible]
در زیر فرمان داشت امیر افلاق میرچه بیک [illegible] بعد از این ترتیب کار [illegible]

اردوگاه همایون از پای [illegible] بصحرا منبسط گشته در جانب جیش یک جبه از مجریان و در
جبهه اش یک صحرای وسیعی بود که تا شهر نیکوبولی ممتد [illegible] پادشاه مجار
اردوی خود صف آرائی کرد [illegible] در این محاربه [illegible] مجاریان و نمسویان و افلاقان هیچ یک [illegible]
جنگ نشد [illegible] از صف [illegible] بعضی فوجی در زیر فرمان [illegible]
[illegible] در تحت فرمان شهزاده مصطفی چلبی بود [illegible] دفعه بتعاقب [illegible] هجوم آوردند
فرقه قوشون [illegible] محمد بیک و طورخان و طاهر بیک و بشیر بیک قوشون [illegible]
فرمان [illegible] در آن [illegible] صف دوم که در زیر فرمان [illegible]
بر سر عسکر [illegible] در زیر فرمان [illegible]
از هر طرف [illegible] که در صف دوم [illegible] که در صف اول [illegible]
بعض قوشون [illegible] که در صف دوم [illegible]
چون سپاه [illegible] در میمنه [illegible] در زیر فرمان [illegible]

[illegible] و از طرف دشمن علامت انهزام [illegible] بود [illegible]
سی هزار قوشون [illegible] رسیده [illegible] قوشون [illegible]
لکن چون نهر طونه در پشت سر دشمن واقع شده بود [illegible]
هرچه [illegible] آورده [illegible] دشمن خود [illegible] رودخانه [illegible]
[illegible] نیکوبولی [illegible] فرار [illegible]
نیکوبولی نیز از محاصره دشمن خلاص شده [illegible] قلعه [illegible] حضرت
پادشاهی [illegible] این محاربه را [illegible] تفصیل [illegible]
[illegible] آن [illegible] از [illegible] حضرت
[illegible] وقت [illegible]
[illegible] از محاربه مشهوره [illegible] حضرت پادشاهی قوشون [illegible] مملکت [illegible]
[illegible] از [illegible] ممالک [illegible]

بسیاری از ممالک محروسه منضم ساخت حال اینکه در آن ایام ملکش بوسنه بهمین یک کلوش
مخصوصه تابع سیستر بوده پادشاه مجارستان بود چون سیستر بوده بانواع حیل و دسایس امرای آنجا را
حامی دیگر گشته از این سبب وقوع وفات پادشاه مجار و پادشاه بوامی حکومت آنجا را
نیز بدست آورده بود و نفوذ خود را بر حکمداران و پرنسها و دوکهای ترانسلوانیا یعنی اردل و افلاق
و بغدان و صرب و بلغارستان و بوسنه جاری کرده و مملکتی را که در دست اروپا و چندین جاهای
طونه واقع است و نیز صوا از آنجا بنیان نموده در مقابل منزاد بهر طونه سیر زده جبلا تسخیر نموده از
طرف اروپاییان در مقابل آل عثمان صاحب قوت عظیم شده بود چون عثمانیان بعزم اروپا
قصوره در روم ایلی خصوصا در ممالک بلغار و صرب بطور دلخواه حرکت میکردند و بنیانها جلو
پیش گرفته بودند چنین معلوم در زمان گشته تا در جنبهای ممالک المان و بهستان اکثر دولت
استقلال خود را تماما بتصدیق حکمداران اروپا رسانیده بود از جانبی بزرگ چندین شهر بیدا
کرده بجای جاه دفع این غائله بایله اتفاق امپراطور زیسموند که قوت در پیش دربار بلغارستان

عثمانان

عثمانیان مغلوب گشته تنها بواسطه شهرت سابقه عنوان امپراطوری ممالک شرقیه را حفظ مینمود
با وجود اینکه رابطه معاهدت با عثمانیان داشت بطمع اعاده اقبال از بغداد پیش گرفته
می‌بایست که گشته بود و پیش گرفته طائفه‌ای ونه‌دیک و قطلان را نیز بر ضد عثمانیان برانگیخته
یک قسمت از رومیلی را و قسمت دیگر شان و جمعی از طونه را گرفته قلعه نیکوبولی را نیز محاصره کرده بودند لکن
نتوانستند بمقصد و مرام خود برسند چنانکه در فوق تفصیل گذشت شکست خوردن و متفرق شدن ایشان سبب اکثر
چون معاهدات موروثه با عثمانیان داشتند برای انتقام خواهی و تقاص جوئی بودند از قدیم کشتار
بی‌شمار و محاربات بسیار واقع گشت لکن چون هر دم بار دیگر هم جوان هم جدید امراج بود
را هم حصه غیرت عساکر بود جمیعا بغیر رسانیده و این واقعه هم معاهدات موروثه را شسته ساخت
و هم ترجمانا اهمیتی تعبیر در این باب پاره مورخین کیفیت قتل اسرا را کنایه نموده جهت
و بحکیه جای اعتراض هم هست اصلی در بیان اسم او ذکر شد چون تغلغا سلطان نام
حکمدار بلغار که از خاندان سابق بود نیز مطیع گشته دیگر حکومت بلغاریه محو و منقرض گشته از

شهرهای عمده اش صوفیه و بازارجق و فلبه و طرنوی و ودین در تصرف دولت بود و زوجی دشمن و دولتها
دیگر برای تمام ضمیمه ممالک محروسه عثمانیه گردید و حضرت پادشاه بشهر ادرنه عودت فرموده سال
بعد از آن بتهیه تسخیر لیانینی و خفا جاله و ملحقات مورد کمات در این اثنا امیر لازار
پادشاه صرب هم ایشان نام داشت و در تاریخهای اروپا اوراجی و علاوه گشته بنیز برادر
غزوه‌های بسیاری ترتیب داده با تعقاب ایلچی مخصوص بحضور همایون فرستاده و در ضمن گشته بود
و همشیره اش که بزیبائی در مملکت و شهرت در زبانها شهرت یافته بود
حضرت شهریاری باشد مسئول حکمدار مومی الیه در حضور همایون قرین قبول گردید بعد از آنکه
تطییب و تلطیف فرموده چند نفر ارسال کرده
خورشان در سنه ۷۹۷ که هنوز گشته عازم بروسه گردید و از آنجا بحر سیاه
سمت توجه فرموده بود از آنکه چه شنیده را فتح نموده بود و از بحر سیاه گذشته
ولایت کوه از بالای ... و قریه‌های آق ... و از آنجا ... در

ولایتی

کرز که حصار را الآن اناطلی حصاری مینویسند در یک جنب بنای آن را گزارده آورده
اناطول حصاری باقی تا حال همین ساعت چوب ... چنان ... بکمال
محاصره کنند چون امپراطور ... حضرت پادشاه ... که در ... بود
جمع شده بعزم غالب ... اروپاییان حریف مقابل که ... ساخت
بلغارستان ... محو ساخته حکمدار صرب ... دور ... سیاه حصار
و قصبه شیله را نیز با آن آورده ... جبل که ... ایشان ... که ... هجوم
خونهاور در بحر هجوم آوردن شهر را فتح خواهد که ... از ... حضرت پادشاه فرستاده
قبول ننموده اطاعت که خراج ... خواهد داد ... شهر ... از
اهل اسلام یک محله ... و یک ... ده هزار طلائی ... شهر
نه هسکنه قصبه ... ... فرستاده ... که ... نوروز ...
در سنه ۷۹۸ اتفاق افتاد در کتاب ... حال که ... ایشان ... دولتی

بامپراطور یه ارهان و دولت علیه عثمانیه واقع شد از کتاب کالکوندیلاس نام مورخ رومی چنین
نقل شده است که مانوئیل پالئولوگوس نام پرنس دیگری در شهر برون تاج امپراطوری را بر سر
نهاد و بنا بر مصاحبت بوده که داشته فرستاده هم در آن مجلس تاجگذاری برادر امپراطور ایشان
بود و در پالئولوگوس و پاره از پرنسهای روم دیگر هم در تاج امپراطور بعنوان خلیفه بزرگ مغرب
و بیک را نگفته و از و در او در اجلاس و بیک گوشته ای قسطنطنیه بالاتفاق خاص بعد و قسیله
تاجگذاری اجرا امپراطور پس از دو یکوس از جانب حضرت پادشاهی با مارت کوری بعوض بعده
اوضاع تو دو ر دلگیر گشته چون تجدید مردم باز چنان نگاشت که پادشاه بخشای که مرا
و صنعتور دیگر را کشته چون به مردم بیند چنین نگاشت که پاد شاه بخشای که ادید که
که تو دو ر مذکور را پیشتر خود شان فتی باشد ممکن با بناس صدر اعظم علی پاشا او دلجو
باز ابراز آن نقض رسیده بنابراین بازپس پالئولوگس بقسطنطنیه به طاور قرار داده بعد
داد سکه در بیمه دانسته بهوقت زر پادشاه عثمانی زوند و خواستن شروع کردند

بایز

دختر زنی دختر ها ورا فور جبر و در اینها نوبی دختر حکمه اطراف دن را که از اهالی میشود که سلطان علاءالدین
سلجوقی بود را که بعد مؤرخ اسکاتیه قسطنطنیه امپراطور اسلامبول طرف دار دارد دعوت
کرده بود از طرف حضرت پادشاهی علی پاشا مامور گشت که امپراطور را دعوت کند لکن علی پاشا
از طرف خویش محرمانه با امپراطور رسانیده که دعوت پادشاه را اجابت نماید امپراطور بر حسب
نصیحت خیرخواهانه علی پاشا حرکت نموده از رفتن امتناع نمود از این سبب آتش غضب مرحوم
شعله ور گشته قرار محاصره اسلامبول داده بعد لکن پاره روایات دیگران که کیفیت محاصره در این
محاصره اتفاق افتاده است در حالتی که امپراطور بسبب شدت محاصره بشدت بعه است چون
خلق اسلامبول از محاصره شدید کشیدن محاصره و جنگ آمده بمضطرب گردید بعضی پادشاه را
امپراطور شکایت برده گفتند ما دیگر نه حال تاب آوردن و نه طاقت جنگ کردن داریم طرز اعتماد
بیابند و اسلامبول را سلیم کنید لهذا نوعی اسلامبول را بغیر حوالی سواری با برادر زاده ایشان
امپراطور پسر اندرونیکوس نظام رضایی بعنوان حواله نمود خودش بر لبرش ویرانه پالئولوگس نام

خود بنیابت که داشته شام رخت که عازم سمت دور بگیر لکن راه را که گیر بالیا
رفت بنابر آنکه حکومت روحانیه پاپ را تصدیق نمود از عثمانی نتگفته بهای بسیار گرفته و بلیط
نقد پاپ حال خود را بگیر از اروپا مزرعه جهت از این طرف به پسرش برای پاپ رو بر گردد
که در اسلامبول نایب السلطنه بود امپراطور را اطاعت کرده و نصف شهر اسلامبول را مسلم
بانموده بشرط اینکه از برای مکان اهل اسلام و محله بتخصیص و سنوی ده هزار طلا حبر داده
قرار داده صدر اعظم علی پاشا را در میان ان و اسطه پاره هدایا و تحفات که زیاده بعد
در هر محاصره وقت بیه معین شده بموجب روایت تاریخ خواجه سعدالدین افندی ریحان روز
صدر اعظمی را که از طلا نمود از برای علی پاشا برسم تعارف فرستاده بعد وهمین جهت قرار داده
شد قبل از فتح این دفعه چهار دفعه بوده در اسلامبول محاصره گردیده بود نخست در زمان
خلفا دوم در ایام سلجوقیه روم از طرف ملوک مصر چهارم از ارطغرل میرزا بر چنان
عثمانی اتفاق افتاده است و در محاصره تخصیص شده بود از طرفین گویند دیگر و طرف دولت

باید

بحر سیاه بعضی را نو از نفس دیگران شده بود چون خبر مغلوبیت پادشاه در نقره اسلامبول
منعکس گشت از اهالی اسلام پاره ای و بعضی را زده از شهر بیرون کردند وران
مذکور در حوالی اسلامبول در قلعه نام محلی متوطن گشتند اهالی قره تمور تاش پادشاه زاده امیر
در سال گذشته از برای عروسی آوردن فرستاده شده بود حمله ارابا جهار مرتبه برد کشته گر
با در نه و از اینجا بطلب آمده عروس را بر بروسه آورد و منتظر قدوم پادشاهی بعد حضرت پادشاه
از تخلف جمعیت رعیه قطع نظر فرموده بمطابق صورت شده آن پادشاه یکبار اهالی حرم را شهر
ساخت چون شده در قسطنطنیه رایها موافق طبع پادشاهی بود برادرش حصار کمند رازی
مکافات در باره اورا در داشت چون در تواریخ نوشته اند که بانی شاه رایها باعث لغو حضرت
پادشاه بعیش عشرت میل نموده یا جان طمان برده اند تا آن وقت پادشاه یکبار
از آن سلطنت عثمانیه شده بعد اسکندر ام لب با ده ناب بنیاد و بعد هر حال اینکه در دفتر ثانی
این تاریخ آل عثمان مرقوم گشت که در هنگامی که در صحرای سیه جنگ واقع شد عثمان خان بر تخت

و بسیاری که دوران در مجلس عشرت حضور داشته از دست ساقیان گلچهره جام باده گر
رفت و الحاصل سلطان اوزون حسن غازی در دور پانصد و سی در صحرای کنار شهر روسه واقع که تا هم
مرتبه مساعدت ادوار داشته بعد وحده هر کار غازی در جمعیت و لیمه در صحرای [illegible] بعد شده
چه جشن و عشرتها که نیز در دفترهای ثالث و رابع ذکر شده است حاشا مراد از این حکایات این است
که بگویم سلاطین عظام مشار الیهم در حضور پیشکه خود شان آنقدر و ناهی بعد مرتب شاهی نشسته چه
نظر شهر هم لکن یکجا نهاده است و در تاریخ نوشتن نه قاعده تعین کرده و خوش نگری از اشعار خود خواندن
بعضی از مورخین نیز نوشته اند که صدر اعظم علی پاشا متقاضی سیاست طبیعی و در لهو و لعب ابای حضرت
پادشاه را نیز بآن راه داشته و در این باب حکایات را که جاهل سیاست [illegible] حضرت سلطان [illegible]
بر فیلوف بیان آورده انواع ترجیه الحمد الله و اگر کسی بخواهد این تفصیلات را ببیند به تواریخ [illegible]
نماید تا آن زمان در هر سمت ممالک عثمانیه چون قاضیان به اذن سلطان از مرافعه [illegible]
بیکرده در روم سکر فهمیدند که حضرت پادشاه گشته جمیع قاضیان را در دار الملک [illegible]

داخل

و همه را در یکجا جمع نموده فرمود همه را در آتش سوزانیده و دود مانشان را از بیشه صدر اعظم علی پاشا
و بسیاری را چون نتوانسته توسط نموده پادشاه را از این فعل قبیح باز دارند هر کدام از ارکان
حیرت و اضطراب منتظر چه این کار بشود تا اینکه صدر اعظم بعد از بسیار یکی [illegible] را
که از خدمتهای پادشاه بعد واداشت که پادشاه را از این فعل ناشروع که خواهد قضات را
بسوزاند منع نماید لهذا ندیم [illegible] مذکور در مجلس [illegible] بحضور پادشاه در آمده از حضرت پادشاه [illegible]
نموده و او [illegible] حضرت [illegible] رسید در حضور [illegible]
ایلچی فرستادن [illegible] سبب این ایلچی [illegible] در جواب [illegible]
پادشاه فرمود که جمیع علما را در آتش [illegible] بخواهم بردم [illegible]
بیاورم [illegible] دعاوی مختلفه [illegible] آنها قطع و فصل گشته این کلام [illegible]
پادشاهی [illegible] صدر اعظم علی پاشا [illegible]
[illegible] تا کنون قضات [illegible] در سنه ۷۹۸

هجریه امیر تیمور قره قویونلو قره یوسف با سلطان احمد جلایری حاکم بغداد از شر ظلم و تعدی تیمور
جلای وطن نموده به قصد اینکه به ملک مصر التجا برند به شام فرار نمودند لکن چون ارباب حکومت
مصر بطور دلخواه حمایت و معاونت نیافتند هر دو پادشاه [illegible]
نزد حضرت پادشاه [illegible] حکومت مصریه یعنی دولت چراکسه تحریک [illegible]
وارکان ترغیب نمودند و با هم بتسخیر خوزستان تصمیم گردیدند مقام [illegible] در صحرای [illegible]
و بعد از چندروزی [illegible]
اردوی [illegible]
دو ماه [illegible]
رو بسمت ارزنجان [illegible] ترکمانان [illegible] طهرتن بیک حاکم [illegible]
در آخر به فتح قلعه ارزنجان را تسلیم نمودند [illegible]
بسمت غیاث الدین [illegible]

[illegible]

ترجیه نموده بعد از خودش [illegible]
[illegible]
[illegible]
اولاد [illegible] چون حضرت پادشاه [illegible] طهرتن بیک [illegible]
زمام حکومت را از دستش گرفته یکی از امرای [illegible] طهرتن بیک [illegible]
بسمت عراق عجم [illegible] حضرت پادشاهی [illegible] عالم [illegible] یعقوب بیک [illegible]
[illegible]
زیر سایه حمایت تیمور [illegible] و برادرش [illegible] بیک [illegible]
و بسیاری [illegible] تیمور [illegible]
بایزید خان [illegible] تیمور [illegible]
[illegible] بایزید خان [illegible] سلطان احمد جلایری حاکم بغداد و [illegible]

قره یوسف را هم از مصر فرار که بوده طلب نموده چون نامه که همی آورده بود مضمونش لطف و عتاب را
بهم آمیخته داشت پادشاهی سلطان وارسش و احترام گماشته با جواب رد برگشت نامه تیمور بیگ
جوابش در مشت فرمودن بیک سنرج الملک مرجعت شد دربار جواب
پس از آن به پادشاهی تیمور رای صدر اعظم علی پاشا وارا به ییرام انعام بود زیرا چون حضرت
پادشاه وزنشاه مغرور این همه نصرت و فتوحات جربه کرده ایش باخطارات خیرخواهان
درست نمیدید و حتی برادر کرده بود میران ارحم بر بعضی از خوف آنکه جز این کار بر خاطر خواهد
انجامید همه در حیرت و اضطراب بعضی کس جرأت نمیکرد که پادشاه را از این آزردن عزت
منع نماید و صدر اعظم در ثبات که بعضی چون در این اثنا تیمور دشت قپچاق را استیلا کرد
به قلی خان هم از همراهان قوتمش خان بود قریب صد هزار نفر مردم جنگی را برداشته از ملکش
افلاق هم در دوار نهر طونه عبور نموده از حضرت پادشاهی به تقاعد که بعد که آنکه در اراضی بیع جات
مولانا بوده بسر برد در خدمت پادشاهی ارزانی شده بعد هم چنین مذکوره در نواحی قلعه اکی کاشف

بی‌ا

لیکن چون طائفه مروزه از سپوف رهیتی و دهقانی نموده همیشه به پشت زین بجای دل و تاج
زندگانی که بعضی از ییلاقات و قشلاقی دارد از برای آنها معین شده بود چه ایشان جز خشونت درشتی پیشه نکن
چون از بیم تیمور بمملکت خودشان نیز جرأت نمیتوانستند کشتند بضرورت در آن حوالی ما
بعضی چون روز بروز خدم و حشم شان زیاد شده از طرز اطوار و رفتارشان جلائم سرکشی ظاهر بود
و احتمال آنکه در اسیده باعث بازپرخاش شهانشاه از ناحیه حاشیان انگار میشد صدر اعظم
علی پاشا مراتب را بعرض همایون رسانید حضرت پادشاه فوراً از بروسه بکوزل حصاری حصار
آمده از آنجا عازم سمت روم ایلی گردید بعد از آنکه و حسب اورنه لکیه نه قپچاق خان سرکرده گوه تاتار
را در صحرای قلعه درجراکا ما و نواحی منفرق شده بعضی دعوت نموده از ایشان نکه بهانه
حیله و نکار در میان نجات سیراده به حضرت پادشاه در اثنای مصاحبت منافقت کلام
را مخالفت محاربه نقض نموده فرمودند درست بنا به عادت ستمزده ما را از یک جنس و از یک طائفه
بگیر و باید قوشون را از جنسهای مختلف ترتیب داد که اکثر از ایشان فرقه للذم نموده فرقه دیگر را با خود بسته

صد امکرده اگر چنین اکثر اجنبی ظهور کنند ثانیاً چه قرار قشون با همراه منتوانسته دارایش مرقوم
در جواب عرض که چون ما مردمان سبکبار و برادران بیزه بیزه دار هستیم در مدت دو روز
میتوانیم قریب چهل هزار تاتار هم دیگر را جمع آوری کنیم و کذلک در مدت قریب چند ساعت
نیز میتوانیم طی مسافت از این بیابانات قپچاق خان اخطاراتیکه صدر اعظم علی پاشا از پیش گفته بود
منفهم گشته یقین حاصل نمود که در پیش تاتار و در سرداری قرار حصر صفت مجموعه آنها را
بصورت دیگر مبدل ریخته ادارهٔ آنها را در تحت قوه عسکریه دولت درآورده بیعت
این کار را بر عهدهٔ علی پاشا محول داشتند علی پاشا نیز سردار قپچاق خان را با جمیع همراه تاتاریکانه
خود دعوت نموده یک مهمانی مکلفی داده در اثنای بهار مهمانی بزیر الوار سرکرده تاتار
تعارف نموده مرقوم نیز بسبب رسم را خورده بعد از آنکه زهر از خوراک چشیده قهوه
سرش آوردند فوراً خانه خود شتافته بعد از تیف و لکن چه چاره بعد وقت واذا جاء اجلهم بالغت
الغار را لعنت گفتن نمیتواند لا ینفع سود نبخشد نعمتاده هلاک گردید اکثر امرا و تاتار از ان

بفر

قضیه مطمئن خاطر گشته مجدد از بزرگ دیار گشته و فرد محیط این وسیله منقطع گردید و از قضیه
مذکوره آنها در زمینه پای عزت شده بعضی به بعض هزار نفوس بعضی هم در اصل ملک اکثر
لکیه ما در واقعه شهر را انقره همه بطرف تیمور گرفته باعث کسر عزت دولت علیه
عثمانیان شده و این سبب پادشاه مغلوب گردید کذلک بقدر صد و دو هزار تاتار
هم از زمان حکومت سلطان ارتنا و جنگیزی بطرف اقلیم به گرفته تا حوالی بحر اسود از اوائل
بطور همیشه نکشته و آنها را هم تاتار نیز گفته چون مقتضی احوال و کلمه ورثه اتراک و از منی
دعوت روا کرده در چابه بعضاً و آنه خسارت بسیار رسانیده در وقتیکه حضرت پادشاه چنین
برهان الدین را از میانه برداشته بر سرش بی‌بالاهی بیک را به روله فرستاده تخلیص طائفه
در باب احوال این طائفه نیز رفت و به تاد بیشان قیام نمود و هیچ جرگه آنها را نیز دست عاقلانه
حساب نموده قرار شد هر خانه یکنفر بسه باز به اینجا همچنان بیست و دو هزار نفر لوازم باشند
و در حین محاربه هر وقت که طلبیده شوند بلا تردد حاضر باشند در واقعه انقره چنین از آنها بعزت

اینجا برد که چون حضرت پادشاه عزم خود را جزم کرده بود که با تیمور جنگ کند لازم بود که
قبل از وقت تمام مقتضیات احتیاط را ملاحظه نموده تهیه و تدارک آن پردازد لهذا چون
به دار الملک بروسه عازم گشته از دو بار فرمان عثمانیان بسیاری را خلاف تاتار با شکر در
ناحیه قبه شرق بعضی نقل نموده برادران محاربه با تیمور را آماده و اعلان که داران جمع آوری
لشکر با امرا و حکام ممالک خود نمود و فرمان نشر نمود تیمور نیز با اردام و همراه ایلچیها روانه
و حالت نموده محض جرای غرض و نفاذیت خود شان در هجوم آوردن بر ممالک روم ترغیب
و ترغیب نمود در سنه ۸۰۳ بلشکر میشاری از هالی ملاطیه آمده توجه نمود بسیواس که در آن
سلطان ارطغرل که از اولاد کرام حضرت پادشاه بود در سیواس حواله آن ولایت در
هنگامیکه شهزاده موسی الیه در مقابل شورت هجوم تیمور مشغول استحکامات لازمه بود از عرض
مخالفت نموده بسبب اجابت گفت و این قضیه فوت شهزاده در آن اثنا و عدم استحکامات
نظامات داخله انجا گشت و در این اثنا اردوی تیمور رسید در صحرای سیواس نزول نمود و
ایلدرم

و از برج حصار نقب کنده شکسته و اهالی حصار را از این قضیه عاجز کرده تیمور بعد از
شش هزار اطفال خرد سال را قرآن بر سر و خاک در کف جمع کرده از قلعه بیرون آمده بر
و در این اثنا نقب را آتش زده بر اراکه بر قلعه چاک کمیان گشت برگشته اطفال را امر از
برای اظهار رحمت نکرده بعضی اطفال را در زیر سم اسبان پامال نموده باقی را امر کرد که
در آن گودالها انداخته فرو دربالای آنها خاک و سنگ ریختند و از اهالی قلعه تنها مقوچ بیک را گشته
با وگفت برو از برای قرابت خبر بر و آنچه دیدی از برای شاه حکایت کن و بگو عنقریب آن ملاقات خواهیم
کرد
مقوچ بیک از چه قوت و شوکت تیمور را با مبالغه از برای حضرت پادشاه حکایت کرد
لکن هیچ فایده نبخشید ، بادو فرود مقوچ بیک میفرمود از تیمور بسیار ترسیده و در میدان مقابل ممکن نیست
که با من مقاومت کند تیمور ظالمی که این همه عباد الله و ذات مطهر را و مخصوص این قدر اطفال خرد سال را از احوال
عالم بیخبر بعضی با فریاد و فغان زنده زنده بگودالها انداخته بر بالای آنها خاک ریخته بیرحمی و هلاک نموده است
معامله کنم و گذاشت مقوچ بیک حرف بزند اما جماعت تواریخ چنین روایت میکنند در اوان روزا

هنگامیکه حضرت پادشاه در دار الملک بروسه اقامت داشت تیمور در کنار شهر سیواس نیز به
گرفتند آن خبر را آگاه او انداخته حواس در زیر سایه درختی نشسته بود بسر و ریشان جناب تعجب فرود
بزن ریشان بزن به دولت ریخته به حرکت کرده هست و نه شکن ارطغرل پسر کم ارکرد و مانند
میرای بهوری از تو خراب شده است و هم از آن بلادی از چشمانش اشک جاری گشت با حالت بد غم مرقوم نماند چنان
در میان اهالی بروسه تمام ازو شایع گشت چون حضرت پادشاه از وفات ارطغرل بیک بسیار متأثر شد بعد
بکلی دست از مهام سلطنت کشیده بعد چندی داشت شهزاده ثانی امیر سلیمان برای مقام خلوص شد و به جهت تجهیز لشکر
لکن بعد از حمله ایلکه باد واحق تیموری چون از قوت و قدرت تیمور رسید وفات شهزاده را بانه که از سلطنت دست
کشیده بجای شفعت جمع آوری لشکر گشت و تمام تقدم و تهیه سیواس را بابت تیمور حرکت داده به جنگ تیمورا
اعلان نمود چون تیمور بر شوکت لشکر جرار تاتار را جمع نموده به سمت حلب اعزام کرده که به اراضی شامات برگشته قشون را
مرخص کرده بعضی تیمور نیز از حلب بشام رفته بعد از آنکه آن دیار را بتمام و کشش ویران ساخت در ذی الحجه ۸۰۳
از نهر فرات عبور و از راه آذربایجان دیار بکر و کردستان و ارمنستان به جهت تجهیز لشکر در قره باغ گذراند
دال

و سال بعد در شش با هشتصد و پنجاه هزار سوار تیمور وارد ناحیه ولایت آنقره و از راه ارزنجان و که اهالی
بین ارغون و اغ) و از صد هزار مرد جنگی و نیز بسیاری برگشته بجانب سکه دوباره روم را با شاه
بوم سیاه و حرکت که چون پای او بجرئت بیگ در دید و آمده حضرت پادشاه بجنگ میدان در اکثر دو امرا
و آن امرا که از دست هم رو بگریختن فرار کرده بود و حالت آورده بعضی در این باب شورت کنند لهذا امرا
جمع نموده در حضور مجلس شوری منعقد ساخت پس رویه بعد مقوچ گفته بای بیک که پاشای عالم و با رجال تجربه نموده هوش از
داشت بیرون رفته با پیش از همه سخن آغاز نموده گفت چون اهالی اطراف آن جهت در ضای پادشاه است را
ضایع نکرده در باطن خیر خواه عثمانیان هستند و حضرت که اظهار بسیار نموده محض از اردوی ممالک تاتار
این است که عثمانیان فورا اقبال کنند ذات همایون اینجا را اکثر مقوی بیک هجوم میکنند تا بر اکثر ولایت را متفق شده باید
را میرساند زیرا چون اهل لشکر عثمانی بر وجهی ذات هم اطاعت گشته اند در میدان جنگ مثل که هجومی قرار دادند چون تیر از
بسیاری ایلچیهای تیمور بسیار هیچ از قدیم آنها را با بزرگی شناخته اند همه در رکاب حضرت عثمانی هستند جانب این قرار داشت
خواهند اما این همه بنا بعد بزرگی که از عثمانیان خشنودی و رضامندی داشته هجوم آوردن بعضی ملاحظه است چون بعضی با بیک جعفر حال

اینگونه اظهار روایت بعضی از حضار حکام ستاره و نیابه داری راه و در آن نزدیکی از شرق و غرب طالع و سیاره بود

از برای غلبه تیمور تاویل نموده گفتند این بشارت آسمانی است و تیمور را بحضرت رسالت داده تیمور را از آن جانب و مسرت

اظهار بسیار نموده ایلغار نموده تا بر سر ملکت روم یلدرم کسی بیک که از سمت ایلغار روم و قرچه حصار و توقات و اماسیه

در راه حرکت نموده مقرر شده بود و تقسیم و تخصیص مواضع که حکم و نفوذ امرا و قرمان و چیچه و ایدین جانب و ...

توجهی که بسیار بقا در زیر حکم امرا و مردی ایشان بود که هجوم بر آن شود زیرا چون حوالی قرمان و قونیه و چیچه و منتشا

و ایدین تا جمیع ممالک عثمانی شده بود مانند توقات و اماسیه و جانیک تا طرابزون خواه دولت علیه عثمانیه

بوده چون حضرت پادشاه کامکار جمیع جا و حصار آنها را به ایشان تسلیم فرموده بود بعد از

محافظت حدود و ثغور قرشون گذاشته بقیه در برابر لشکر تیمور حاضر گردیدند قریب صد و ده هزار عسکر تاتار و ترکمان از قشون

حضرت خداوندگار در حدود ... عثمانیان مجتمع گشتند از غرب و قدری ... هزار سوار جمع گردیدند روایات مختلف

با بحث میان آورده ... معلوم میشود ... لشکر قریب ... حضرت سلطان شاهزادگان سلیمان

و سلطان عیسی و سلطان موسی چلبی شهزادگان ... سلطان مصطفی و ... سلطان محمد ... همراه بودند

ذی الحجه

چون حضرت یلدرم بایزید خان پادشاهی جری و جسور و بزرگ منش و غیور

بودند با تمام لطایف الحیل سعی در خدمت ننموده بودند لهذا کسانی که ایشان را نخواسته

طریق صواب و نجات را نمایند راه افاده و بیان را نیمود نستند پیدا کننده

دیگر گشته ازین چون عموم پاشا را که حقی را جهت آن امنیت و اعتماد بیاد نبود

بر بندگان قدیمی که از ابتدای ظهور دولت از روی صداقت خدمت کرده بودند

ترجیح داده بودند اطراف از شخص سلطنت دلتنگی و آزرده خاطری داشتند اگر

چه کسی منکر این نیست که نخواه در عصر خداوندگار غازی و نخواه در زمان حکومت یلدرم

بایزید خان از علما پاشا خدمات عظیمه نافعه که باعث ازدیاد شان و شکوه دولت بود

سر زد لکن مع هذا چون مومی الیه مردی بود حریص آقتاب و بالطبیع صاحب

قوه ابداع و اختراع بود ادارهٔ امنیت حالت را در تحت اصول محصور

کرده بالطبیعه خود را مرجع امام شده بود و بسبب اینکه سعی در خدمت تمامی

محظوظات نفسانیه داشت اختشام و تجملات زائده را دوست میداشت

و مسلک غریبی یعنی راه سیاسهٔ تکبر و تواضع پیش گرفته بود با لبنان شده

بود و چون مبتلای عیش و عشرت بود همینکه یکی از امرا که خارج از حلقه محرمیتش

مانده بود وارد مجلس میشد با کلامهای کم و مختصر او را اراده انداخته همیشه در صدد

بازی دادن آن تعبیه التماس بود این حالت وزیر شاه را لیه باعث این شده

بود که هم ارکان دولت را از خود مشوش و هم اهالی مملکت را که از حقیقت حال

واقف نبودند آزرده نعمت ... حضرت پادشاه دلگیر و آزرده خاطر کرده بود

اصحاب تواریخ بعضی این حقایق را سکوت عنه گذاشته اند در عبرت و انتباه را

بر روی اخلاف بسته فایدهٔ ملحوظه را بهدر رو داده اند

الحاصل عساکر عثمانیه بصحرای واسعی که در جنوب فرسخی و در شمال غرب انقره

و در شمال قصبهٔ چبوق اباد و نهری که باز باین اسم منسوب است واقع است رسیدند

دیدار

و لشکر تیمور نیز بالای نهر چبوق اباد را گرفته بود تیمور جنود موجههٔ خود را به سه صد

الای یعنی فرقه تقسیم نموده در زیر فرمان خوانین و میرزایانی که از اولاد و احفادش

بودند ترتیب داده بود روز جمعه نوزدهم ماه ذی الحجه سنهٔ ۸۰۴ علی الصباح بود که

اردوی فریقین در مقابل یکدیگر صف کشیده بودند در اردوی تیمور میمنه را میرانشاه میرزا

داشت و در این جناح ابوبکر میرزا نیز متعین شده بود و در مقابل اینها از طرف عثمانیان

بیست هزار قشون صرب که استفان لازاری حکمدار صرب با نفوذ و امداد آورده

بود صف بسته بودند در میسره اردوی تیمور شاهرخ میرزا و خلیل شاه و حسین میرزا

نام شهزادگان متعین شده بودند و سلطان محمود میرزا با سپاهی فوج قشون

امدادی در عقب از برای احتیاط مقرر شده بود و در مقابل این جناح میسرهٔ

تیمور در میمنهٔ عثمانیان شهزاده امیر سلیمان شاه با لشکر آناطول قرار گرفته بود

و خود حضرت پادشاه با ده هزار ینگیچری در قلبگاه ایستاده بودند تیمور نیز در

قلب سپاه خود جای گزیده در پیش روی خود سی و چهار قلاده فیل تنظیم و چپ فوج
تاتار را و چهار فوج زره پوش ترتیب داده بود و بغیر از اینها افواج بسیار را
هم شعبه شعبه در زیر فرمان شهزادگان از برای امداد رسانیدن با جنقیاط
تعیین نموده بود

اول از طرف میمنه تیمور میرانشاه میرزا ابوبکر که میسره عثمانیان
را محافظت میکردند هجوم آورد لکن قوانی صرب از جای خود شان بقدم جدا
نشده با جمعیت تاتار سخت مقاومت نمودند که در این بین از طرف میمنه صفوف
تیمور سلطان محمد میرزا و از طرف میسره اسکندر میرزا بر سر نقطه که حضرت پادشاه
قرار گرفته بود بشدت حمله آوردند لکن در مقابل گلوله تفنگ ینگچریان تاب
نیاورده رو بسمت میسره آوردند که لشکر اناطول به پا کرده عار فرار اختیار
نمودند چون شهزاده امیر سلیمان شاه تنها ماند از عم پادشاه رسید که چه

نیز

باید کردن او نیز آقا جان اگر خواهی سلامت در فرار است گفته هر جای
خالی کردند و از میدان حرب بیرون رفته از اردو خارج گشتند در این اثنا
بقیه قبیله قطای خان یعنی تاتار های کره به اناطول هجرت کرده بودند و طایفه
قره تاتار که در زیر فرمان عموزاده ظهیر بیک حاکم ارزنجان بدولت علیه عثمانیه
دخالت آورده بودند که جمعاً قریب به شصت و پنجهزار نفر سوار میشدند غفلةً
از اردوی عثمانیه جدا شده به اردوی تیمور ملحق گشتند و بطرف لشکر ولی نعمت خود
تیر انداختن و شمشیر آختن شروع کردند جمعی عسکر ولایات ایدین و منتشا و
صاروخان و کرمیان که جناح میسره عثمانیان را داشتند این حالت را مشاهده
کردند ایشان نیز از آنجا که بزرگان سابق شان همه در اردوی تیمور بودند
در اول حمله محاربه متفرق گشته با رجال تیمور پیوستند و باین نحو در میان اردوی
حضرت پادشاه تفرقه افتاده امرا نیز چون پادشاه بالذات بمحاربه

راضی نبودند چنانکه در جنگها عادت است این تفرقه و آشوب را وسیله
نجات شمرده هر یکی از طرفی در رفته حضرت پادشاه را در میان دشمن
تنها و بی مددکار گذاشتند راوی این قصه پر غصه از برای عبرت چنین
روایت میکند که در این بین یکی از خدام حضور که صولاق قره چه نام داشت
رکاب پدرم بایزید خان چسبیده گفت دیدی که سوء تدبیر آتش وزیر باده
پرست بر سر اساس سلطنت را چگونه متزلزل ساخت و چیره دستان لشکر را
که حافظ ناموس سلطنت عثمانیه بودند بجای خرج کرد که در جنگ انقره اصلا
بکار نخوردند و بلکه بسبب بخل متهم گردیدند هم خزینه دولت را محو و ویران
و هم اهالی مملکت و افراد لشکر را از تو روگردان کرد این کلمات صولاق
چنان به پدرم بایزید خان موثر افتاد که هر چقدر زمینت بیک که کوچک آغا
بود با و التماس کرد که از میدان محاربه باری جان خود را بسلامت بدر برد

چون

اصلا گوش نداده بالذات اسب انداخته تیغ را بر کرده انبوه تاتار زد
و حال اینکه اگر چه انتظام اردو از هم گسیخته و امرا و سرکردگان همه از میدان
حرب گریخته بودند باز بقدر بیست هزار نفر لاس یعنی قپوقولی صرب و بقدر
پانصد هزار ینگچری موجود بودند و اتفاقاً تقریب بغروب هم بود لهذا اگر حضرت
پادشاه ممکن بود که از آن ورطه هولناک بسهولت خود را بیرون کشیده
باز به پاره عسکر متفرقه را جمع کند و تکرار بر دشمن حمله ور شود لکن چون خودش
بالذات بسبب غلو رائی محاربه شده بود بملاحظه اینکه در نزد ارکان دولت
محجوب نشود نفس خود را فدا کرده خود را در میان صفوف دشمن زد لکن بدبختانه
موافق تقدیر ... بموجب تعریف کرمیان بیک زاده شناخته شده و دشمن
را گرفتند چنین خود را در میان تاتار خونخوار گرفتار دید بناچار شمشیر را از دست
فرو گذاشته تسلیم شد

چون خبر اسیر افتادن ییلدرم بایزید خان بتیمور رسید بسیار خوشحال گشته فرمود
تا او را بجا در رش در آوردند چون بسیار رازه و دهشت او را به جنیبه لهذا او را در
هیچ جایگاه نه نشسته بود است بحضور تیمور رش در آوردند تیمور از جای قیام نموده
بعد از آنکه رسم استقبال را بجا آورد و هر دو بر بالای چند بالشی نشسته شروع بگفتگو
شد تیمور خان در معرض تسلیت به ییلدرم بایزید خان گفت از برای دنیا غم مخور
زیرا دنیا در نزد خدا تعالی بی قدر است که قطعهٔ وسیع آن را المبش تو
کوری و مانند من شلی عنایت فرموده است و با این لطیفه عدم اقتدار خود را
به بایزید فهمانیده در این اثنا کاسهٔ ماستی بحضور تیمور آوردند زیرا تیمور ماست را
بسیار دوست میداشت ییلدرم بایزید خان از آنکه در اول ملاقاتش با تیمور ماست
پیشش گذاشتند بسیار متعجب گشته گفت بخاطرم می آید که سلطان احمد
جلایری حاکم سابق بغداد در علم کهانت بسیار ماهر بوده است زیرا اینکه با

من

بمن التفاتی آورده بود روزی باو گفتم اما ممکن نخواهد شد که با تیمور خان در میدان
کارزار ملاقی گشته هم را ببینیم در جواب گفت نمیدانم لکن در اول ملاقات تان
باید در مجلس بیت ماست باشد چون با این مناسبت مهارت کاملهٔ سلطان احمد را
وصف نمود تیمور در جواب گفت اگر سلطان احمد در خدمت شما نمی بود
من باین مملکت نمی آمدم لکن تو قدر او را ندانستی بعد از آنکه با این کلمات
سلطان بایزید خان را معاتب داشت از برای او محلی مخصوص تعیین نموده قرار داد
برادر حکایت این مطلب را بر کهانت سلطان احمد جلایری حمل میکنند لکن آنچه
بعقیدهٔ راقم ثابت این است که چون سلطان احمد شخص هوشیار و دانائی بود
و این مطلب را هم میدانست که تیمور ماست را بسیار دوست میدارد تخمین در
پیشش تخمین صرف زده باشد که اگر پادشاه با او ملاقات کند البته تیمور
بموجب عادت ماست خود بمیان خواهد آورد لهذا گفت وقوع ملاقات تان را

نمیدانم لکن این را میدانم اگر ملاقات واقع شود در مجلس ماست خواهد بود و این
هم اشارت بمحبت دوست داشتن تیمور بود و آنکه تیمور بسلطان گفت اگر سلطان
احمد در خدمت شما نمیبود من به این دیار نمی آمدم مشعر این معنی است که چون
سلطان احمد از عقلا بود بهر صورت در میان ما توسط کرده کار بجنگ نمیکشید
در روز نوزدهم ماه ذی الحجة الحرام سنة ۸۰۴ هنگام عصری بعد از آنکه
حضرت پادشاه گرفتار گردید تاتار گشت لشکر عثمانی بهر طرف متفرق و پریشان
گردیده از شهزادگان امیر سلیمان شاه را به بروسه رانده پیش گرفته حرم سلطنت و
خزینهٔ بیت المال را از آنجا برداشته بقصد اینکه بسمت روم ایلی عبور کند بعضی
از شهرها را بدولت تراسیو واگذار نموده برادر کوچکش سلطان قاسم و همشیره اش
فاطمه سلطان را نیز در اسلامبول نزد امپراتور روم پالیولوگوس گرو گذاشته خودش
عازم شهر ادرنه گردید و چلبی سلطان محمد نیز با قشون ابواجمعی که داشت خود را بسمت

اماسیه

اماسیه کشید سلطان مصطفی در موقع جنگ مفقود الاثر گردید و از
شهزادگان دیگر عیسی چلبی در بروسه مستحفظ مانده و موسی چلبی نیز با او
بود قشون صرب اگرچه در حقیقت مردانه جنگیدند لکن چون از هر طرف اردو
شکست خورده فرار نمودند صربیان نیز در صورتیکه بقدر ده هزار نفر شان
باقی مانده بود رجعت نموده باسلامبول رفتند و از آنجا بوار کشتیها شده
بطرف سلانیک گذشتند

تیمور پرشور نیز بنا بعادت مألوفه که داشت میران شاه میرزا و سلطان محمد میرزا
پسران خود را با جمعی قشون بطرف دار الملک بروسه فرستاد که شهر مذکور را
خراب نموده خزینهٔ عثمانیه را غارت کنند لکن چون شهزاده امیر سلیمان
شاه از پیش حرم سلطنت و خزینهٔ دولت را برداشته با درنه نقل کرده
بود چیزی از خزینه نصیب فرستادگان تیمور گشت و امرا و ارکان دولت

واعیان مملکت اهل و عیالشان را بقدریکه میتوانستند نقود و اموالشان را
برداشته با پیاده افتان و خیزان پاره به بدلیسه و بعضی به کلیک و برخی
به ترابیه و ازمید و با بیوه متفرق گشته پدر از پسر و پسر از پدر بی خبر
هر کس در بند خلاصی جان خود افتادند و گروه گروه فرار کردند و آنها که
نتوانستند فرار کنند مبتلای انواع ظلم و حقارت گردیده به شان بغارت
رفته خانهاشان سوخته شد و آن مملکت منقلب به تل خاکستر گردید چون
جای نشیمن باقی نمانده بود گروه لشکر را در مسجدهای بزرگ جای داده بودند در مسجد
بلکه مشهور است که اولو جامع بروسه دواب و ستوران بسته آن را طویله کردند
و این قضیه از برای اهل اسلام موجب شکست عظیم شد حتی از اجله کرام
و علمای نامی آن عصر حضرت امیر شهیر و مولانا فناری و شیخ محمد جزری و دیگر
هم را در زنجیر کرده بحبس انداختند و در حق شان انواع فضاحت و حقارت که

بکار

بخاطر و خیال کسی خطور نکند روا داشتند اموال مغصوبه و منهوبه را
که بایستی از برای تیمور فرستند حساب نمودند تنها از داخل شهر بروسه
صد و چهل هزار کیسه نقود و اموال غارت کرده بودند هر کیسه یک یعنی
صد هزار قروش است و آنچه در آتش سوخته و بدست این و آن تلف گشت چهار
صد هزار کیسه بالغ شده بود این خبر را شرف الدین یزدی در کتابش نوشته است
تیمور پسر دیگرش را که سلطان حسین میرزا نام داشت
بسمت ولایات قرمان و تکه و حمید فرستاد که آنجاها را خراب کرده تاراج
کنند و امیرشاه ملک شاه خوارزم را که همراهش بود نیز بطرف آیدین فرستاد
چون در آن صفحات ایام تابستان بسیار گرم ملک تیمور از صحرای چبق آباد
حرکت نموده عازم سمت کوتاهیه گردید تا موسم زمستان در آن حوالی
مانده قرار داد که فصل زمستان را در کوزل حصار بسر برد و هر یک از ملوک

و امرائی را که در رکابش بودند بسمتهای منتشا و آیا ثلوغ و تیره فرستاد

در بیان احوال شهزادگان   از شهزادگان

ییلدرم بایزید خان شهزاده اکبر امیر سلیمان شاه با وزیر اعظم علی پاشا
و مراد پاشا و اینه بیک و آغای ینگچریان حسن آغا از میدان حرب بسمت
بروسه فرار نموده از آنجا از راه اسلامبول بطرف ادرنه عزیمت کردند
در این اثنا امیر سلیمان شاه با امرای روم اتفاق نموده همت برای گماشتند
که ییلدرم بایزید خان را بزور پول از دست امیر تیمور خلاص کنند و شیخ قطب الدین
را با هم ماموریت بحضور تیمور فرستادند و مقرر بود که در بدل فدیه حضرت
خنکار نود هزار فیورین نوعی سکه طلای نمسه است داده شده سبیلش
تخلیه شود چون در طایفه عثمانی اقتدارت باقی نمانده بود که این مبلغ را
بپردازند شیخ موما الیه را باسلامبول فرستادند که مبلغ مذکور را از

پالیولوکی

پالیولوکوس ایمپراطور روم قرض کنند لکن در این اثنا پادشاه را [illegible]
در آق شهر بحمای محرق مبتلا گشته وفات نمود و این سودا بهم خورد و بعضی
از ممالک عثمانیه به امرای قدیم که ممالک سلجوقیه را قسمت کرده بودند
داده شد قدری هم در تحت حکم تاتار ماند و ما بقی در میان شهزادگان عثمانی
منقسم گشته کم مانده بود هیئت دولتیکه در مدت صد و بیست سال در تحت حکومت
چهار پادشاه تشکیل شده بود در میان شهزادگان متفرق و منقرض شود

کیفیت وفات ییلدرم بایزید خان را چنین روایت میکنند

که بعد از جنگ ممالک عثمانیه باز کما فی السابق در میان امرا منقسم گشته ما بقی
در تحت حکومت تاتار ماند چون در مملکت اناطول از برای شهزادگان عثمانی
حصه جدا نکردند و قرار بر این شده بود که بعد از وصول تیمور بسمرقند اورا
استقلال بر بردین بخشیده در حضرت پادشاه را دو بالا زیاد کرده

بجهت اینکه گرفتار پنجهٔ ظلم جبر و قهاری مانند تیمور شده بود بسیار رنجور
و درهم گشته از شدت غصه بحمای محرق مبتلا شد اگرچه تیمور برای مداوای
او از اطبا و خود جلال الدین عرب و عزالدین شیرازی را مأمور ساخت
ان وقت نجسته بعد از پانزده روز یعنی در ماه ربیع الاول سنهٔ ۸۰۵ وفات نمود
و نعشش را احترام و نه کسانیکه همراهش بودند با شهزاده موسی چلبی برداشته
بشهر بروسه نقل کردند بنا باین حساب مدت اقامت ییلدرم بایزید خان
در نزد تیمور قریب بچهار ماه بوده است اصحاب تواریخ در خصوص رفتار
تیمور با شاه مشار الیه انواع روایتها کرده اند بعضی گفته اند تیمور او را در قفس
آهنین و پارهٔ نوشته اند در تخت روان با خود میگردانید

در فوق مذکور گشت که امیر سلیمان شاه از میدان کارزار گریخته رو بجانب
بروسه فرار و از آنجا بسمت ادرنه الفرار نمود بعد از آن امیر تیمور به تعقیبش
قوشون

قشون و مأمور اعزام کرده قشون مذکور شهر بروسه را خراب ساخته و با
تاراج بسیار برگشتند پس از این مقدمه شهزاده عیسی چلبی بتحریک بعضی
با دعای اینکه پدرش در حال حیات او را از جانب خود ولیعهد نصب نموده بهوای
سودای حکومت افتاده تکلیف نمود که او را بسلطنت انتخاب کنند چون
برادر از خود بزرگتر داشت طرفداران چندانی نتوانست پیدا کند چون متواتراً
شهرت گرفت که امیر سلیمان شاه به بروسه عودت خواهد کرد ترسیده
نزد قرمان بیک زاده محمد بیک التجا برد

امیر سلیمان شاه نیز ممالک روم ایلی را با پولتیکی که مناسب وقت و حال بود
محافظت نموده برای اینکه میانه را با امپراطور روم گرم نگاه دارد پارهٔ فداکاریها
را قبول نمود لکن از انظار قوم در عوض پاره از قلعه های جرلستان را ضمیمهٔ ممالک عثمانیه ساخت
برادر کوچکش سلطان محمد چلبی نیز در صورتیکه سنش دوازده سال

بود بعضی افراد ورثش را گرفته با قشون اماسیه بسمت توقات رفتند و از آنجا
مأمور مخصوص بخدمت برادرش امیر سلیمان شاه فرستاده بجای پدرش نشستن و جهان
مقام پدر گردیدن او را تبریک و تهنیت نموده اظهار شکرگذاری کرد و بعد از آن
در جوار توقات با قره یحیی خواهرزادهٔ اسفندیار بیک آهنگ رزم ساز نمود
و بالاخره قره یحیی کشته شد

چون در این عصر امور عالم هرج و مرج گشته بود بعضی از رؤسای عشایر ترکی
هواداران خود مغرور گشته از هر طرف سر برداشته بودند و اهالی مملکت نیز
هر کی به جنبهٔ تفرد برخاسته گرم سودای خود بودند و بعضی بتحریک و اغوای تیمور
و پارهٔ از عداوت و خصومتی که با آل عثمان داشتند از در عصیان و طغیان در آمده
از آنجمله جنیدی از رؤسای ترکمان مانند قره دولتشاه و ابن قباد و دیگر نیز
اوزغ و اینه اوغلی و کوز اوغلی و کرک اوغلی شهرهای قرا اباد و قره حصار
دیل

و نیکسار و جانیک را غارت کرده حتی تا پشت باغات شهر اماسیه که دار الحکومت
شهزاده چلبی سلطان محمد خان بود از هر طرف هجومها آوردند هر چند شهزادهٔ مشار الیه
حدیث السن بود لکن امرائی که اطرافش را داشتند اشخاص کارآزموده تجربه دیده
بودند بنا به طرح و مشورت ایشان بیگوی شاه ابراهیم الکیان کوشمال داده باطاعت
خود در آورد و چون این قضیه مسموع تیمور گشت بخیال فاسد افتاد که شهزادهٔ مشار الیه
را از میان بردارد لهذا از در خدعه در آمده به بهانهٔ اینکه میخواهم دخترم را بنکاح
او در آورم به پدرش ییلدرم بایزید خان که در نزد وی مهمان بود تکلیف نمود که
شهزاده سلطان محمد را بطلبید تا بحضور و حضرت پادشاه این تکلیف را قبول
کرد مخصوصاً دختر نامه فرستاد شهزاده از اراده نیز بمقتضای جوانی و حداثت
سن بدولت دنیا نموده با امید اینکه هم پدرش را زیارت کند و هم از توجه
تیمور کامیاب گردد از اماسیه بتعجیل حرکت کرده چون بقصبهٔ عثمانجق رسید

بتحریک و اطلاع تیمور جمعی را از زنان عیال الغفه را و هجوم آورده شهزاده نیز
باحکم غیرت و شجاعت بمقابله ایستاده چند نفر از آنها را دستگیر نمود چون
ایشان را استنطاق کردند معترف گشتند که تیمور ایشان را محض تفقد قضیه تحریک
باین کار واداشته است ازین قضیه معلوم گشت که تیمور بعد ازین همه خرابیها
و غفلتها که بر ممالک اسلامیه وارد آورده باز هم از خیال بروز قضیه نیفتاده است
لهذا دیگر از آنجا بیشتر رفتن را جایز ندانسته به بهانه اینکه از از دولایت که ما در
مجلس اداره انست اند که دور شود از هجوم طوایف وحشی را اطراف فقرا
درعایا پایمال خواهد گشت خواجه محمود صوفی بایزید را با خواجه تیمور خواجه
محمد که به سعادت آمده بود همراه کرده فرستاد و تا بعرض تیمور برسانند که فیض حضور
از برای ایشان ممکن نمیشود و در همان اثنا ییلدرم بایزید خان نیز دار فانی را بدرود گفت
و تیمور سلطان موسی چلبی را در نزد کرمیان بیک زاده یعقوب بیک گذاشت که لکر

ازطرف آل عثمان اداره تعیین بند تسلیم نماید بعضی از مورخین قصه احوال این
شهزاده سلطان موسی چلبی را چنین بسلک بیان کشیده اند که شهزاده
شاهزاده در هنگامیکه پدرش ییلدرم بایزید فوت شده بالای سرش بود و لهذا
حکومت ممالک عثمانیه از جانب تیمور با و توجیه شده بود و این هم بجهت آن بود
که میان شهزادگان را اختلاف نموده آنها را بجان یکدیگر بیندازد زیرا که شهزاده
امیر سلیمان شاه و چلبی سلطان عیسی چلبی سلطان محمد برادران بزرگترش موجود بودند
همه کس میدانست که نوبت حکومت بسلطان موسی نمیرسید و سلطان موسی در حکومت
هم استقلال بهم نمیرسانید مراد و غرض تیمور این بود که باین حیله ممالکی که از برای
شاهزادگان مانده است خراب گشته خلق بهم بیفتند و چندان سلطنت محمود منقرض
شود

دران ایامیکه ییلدرم بایزید خان در نزد تیمور متوقف بود چون شهزاده امیر

سلیمان شاه که در روم ایلی وکالت سلطنت میکرد و چلبی سلطان محمد که در بعضی
از شهرهای اناطول و در میان کوههای بولی میگردید از احوال پدر گرفتار خبری
نداشتند از برای اینکه حال پدر را از دور تحقیق کنند گاه گاهی جاسوسان با آن
صوب میفرستادند و در فکر این بودند که مبلغ نود هزار فلورین را که تیمور بدل
فدیه پدرشان طلب کرده بود از جائی قرض کرده کارسازی نمایند که خبر وفات
ییلدرم بایزید شیوع یافت و شهزادگان شاه را لیهم هر یک از برای بدست
آوردن سریر پدر راه مخصوص پیش گرفته بداعیه حکومت و استقلال برخاستند
که تفصیلات داخلیه اینها چون از غرایبات است با سرانجام و اتمامات انها

در دفتر سادس مندرج است

فصل ثالث در بیان

محاکمه وقایعیکه در مدت مذکوره سرزده حتی ظهور گشته است

چون خبرهائی که درباره دولت علیه از مورخین سالفه رسیده است برای

تمق کوئی و مبالغه است و تاریخهائی هم که از طرف بیگانگان وغیرکه خصوص
ایمپراتورهای ممالک شرقیه و پاره مورخان روم نوشته شده است مبنی بر حسد
و اغراض میباشند هیچکدام تماماً شایسته اعتماد و اعتبار نیستند و از آنها غایت
حیرت و اشتباه مسلوب است و اکثر شان محض اظهار فصاحت و بلاغت
منشیانه نوشته شده اند و کتابیکه بتوان صحیح گفت در دست نیست لهذا
اقتضا نمود که یک تاریخ جدیدی که مقارن صحت توان گفت تألیف شود
که در ضمن اسباب موجبه چیزهائی را که اسلافمان مختصر و مجمل گذاشته گذشته اند
شرح و توضیح نموده قصه ناواقف نهائی را هم که بیگانگان نوشته اند بمعرض
محاکمه در آورده بطلان آنها را ظاهر سازیم پس بجمع و ترتیب این نامه مبادرت
رفت و در ذیل هر دفتری وقایع مندرجه همان دفتر را محاکمه کردن از اصول
متخذه این کتاب است لهذا محاکمه این دفتر نیز باین وجه باشرت میشود

که در اوایل قرن یازده هم میلاد حضرت عیسی علیه السلام یعنی در تاریخهای شش‌صد
هجری ادارهٔ امور داخلهٔ اروپ چنان بود که در دفترهای سابق مذکور گشت
یعنی در دست پاره‌ای دوکها و پرنسها بود ولکن حکمداران شارلیهم بیکدیگر
بمقام عداوت و رقابت برآمده محاربه‌های خونریز میکردند انگلیسها با فرنسویان
و آلمانها با ایتالیانهای ناپولی و مجارها با آل عثمان و اسپانیولها و پورتگیزها
با اعراب که در آنصفحات توطن کرده بودند خصمانه میجنگیدند و اکثر این محاربات
و فسادات همه از تحریک و تشویق پاپ‌های رومی بود که پاپ باطراف اروپ فرستاده
بود و چندین دفعه با اتفاق متعصبین در میان ملل شرقیه و غربیه نیز جنگهای
صلیبیه واقع شده بود لهذا در تمام قطعهٔ اروپ نفوذ و اقبال طایفهٔ رهبانان
قوت داشت و در این اوقات از برای ایمپراطوری شرق بغیر از کهن سال
دولتی دیگر شرف و اعتباری باقی نمانده بود چون از یکطرف با آل عثمان
بلکه

نه نسبت بمصر و از جانب دیگر با جنیویان اروپ نهانی الفت و مظاهرت
داشت و در روم ایلی باعث جنگهای قصوه و نیکوپولی و سلانیک و در اناطول
سبب محاربه‌های چپ و دارو قره تاتارها شده بود ولکن در هر یکی از این محاربه‌ها
طرف آل عثمان غالب آمده‌اند دفعه هم ظن اغلب این است که باعث و علت
وقعهٔ تیموری باز دولت ایمپراطوری شده باشد زیرا در صورتیکه تیمور با چندین
صد هزار قشون تا ساحل دریای مرمره و بحر الجزایر آمده و یک خطوه از ممالک
ایمپراطوریه را ضبط ننمود اما تیمور حکومت منهزمهٔ ایمپراطوریه را از برای
گذشتن بسمت روم ایلی مانع قوی میشمرد با اینکه چون بایزید در خفیه با بعضی
شرایط معاهده کرده بود و سبب تسخیر ممالک ایمپراطوریه نگردد اگر این نکته را
خوب بشکافیم می‌بینیم نسبت بفتوحات فوق العاده که در قطعهٔ آسیا و ممالک
روس از وی سرزد از برای اینکه بسمت شرقی اروپ نیز دست تطاول

دراز نماید تیمور هیچ مانع سختی در جلو نداشت مگر اینکه بعهد و میثاقی که در تحت
پارهٔ مواعید با ایمپراطور روم بسته بود وفا نموده باشد

حتی با وجود اینکه ییلدرم بایزید خان از ایمپراطور بزانسیو طلب امداد
کرده بود شارلیه از برای خود پارهٔ معاذیر تراشیده و از راه دفع الوقت
بوجههٔ مع چپ زده ولکن قسطنطنیه نود هزار فلورین را که از برای فدیهٔ
تیمور خواستند از او قرض کننده تا تأخیر انداخته با پاره هدایا خبر این طلب را نیز
بعرض تیمور رسانیده اسباب تسمیم ییلدرم را فراهم آورد و بعد از جریان قضایا
خراج سالیانه را هم که مقرر امپراطوری نداده محکمه و مسجد را هم که در اسلامبول
بنا شده بود هدم نموده مسلمانانی را که در محلهٔ اسلامبول ساکن بودند بتعقیب
رسانید اینها همه علی‌نحو دلالت بدعاوی فوق میکنند زیرا اگر وقوعات از
ابتدا تا انتها با یکدیگر مقایسه شود مادامیکه هجوم آوردن تیمور بدولت عثمانیه
دوار

و خراب آن سبب منافع ایمپراطور بزانسیو بود و سبب آن است که ایمپراطور
شارلیه در این کار رو دستی داشته است و اصل این کار شهزاده امیر سلیمان شاه
که در ادرنه جلوس نمود و بنا بر این سببها در عوض تأمینات و اطمینانی که فیما بعد
با دولت بزانسیو کج رفتاری نکند پارهٔ شهرها را بدولت شارلیه واگذار
کرده برادرش سلطان قاسم و همشیره‌اش فاطمه سلطان را نیز گرو داد از طرف
ایمپراطور تکنوع بیطرفی بود که بطرفداری تیمور بسیار نزدیک بود دولت بزانسیو
میدانست در صورتیکه از یکطرف هیئت عسکریه شدید القوای مانند دولت آل
عثمان اطرافش را احاطه نموده و از طرف دیگر مانند تیمور صاحب خروجی که از
ممالک روس شروع کرده جمیع جهات شرقیه و شمالیه قطعهٔ آسیا را بقبضهٔ
تصرفش درآورده بود از دو جانب او را در میانه گرفته منفعت او نه بنا بمقتضای
اصول قانون حمایه ایمپراطور بزانسیو قوت لشکریه بسیار بزرگی لازم داشت

که بتوانند از طرف بایزید اینکه امپراتور روم در میان این همه قوت ترک اصول
بیطرفی را پیش گرفت با سلطان که در هنگام ضرورت یک قوت خفیهٔ مخصوصهٔ
فوق العاده بامداد او خواهد آمد و با اینکه یکی از این جهات را اغفال نموده
با دیگری عهد و میثاق بسته بوده است در هر صورت از صدمه خود را امن نداشته است
والا اگر هم لشکر تیمور نمیخورد که بطرف روم ایلغار نموده شهری مانند اسلامبول
را که بحسب موقع طبیعی مغبوط ربع مسکون است فتح و تسخیر نموده در انجا پایدار
باشد قطعاً از بر اندیش کار شکلی نمود که شهر مذکور را غارت که مخروب کند
الحاصل تیمور نه چنانکه در کتب تواریخ ما نوشته‌اند ظالم و غدار و نه بمرتبه که
مورخین معتقدای و عجم مبالغه کرده‌اند حلیم و کریم بوده است چون تواریخ پاره از روی
غرض و عداوت و بعضی از روی تملق و خوش آمدی نوشته شده‌اند هر دو طرف
قابل تصدیق نیستند اینکه تیمور بعلما و دانایان رغبت داشته است دلیل زیرکیست
بعداد

که او قدردانی بوده است اینکه لشکر خود را بتحاشی شهر حلب کشید و هر جا را
که میگرفت فتح مینمود برهان قاطعی است که بسیار لشکرپرور و سپاهی نواز بوده است
از اینطرف هم مایل بودن او بخونریزی و بیان غداری و سلطان مصر را بازی
دادنش علامت حیله کاری او است
یکی از قوتهای مخصوصهٔ امپراتور بزانسیوم نیز گویا هجوم آوردن جماعتی از کردزاده‌ها
یعنی صلیبیون بوده باشند که از فنون سازی دم گرم پاپ بجوش و خروش آمده
بودند و یکی از ظلمها و تعدیات ایشان همان واقعهٔ شهر نیکوپولی بود که در کنار
نهر طونه واقع است لکن همیشه امداد و اعانت این دین پاپها نیز چون
مشروط به رد مطالبی بوده است که بطریق یعنی خلیفهٔ اعظم کلیسای شرق
و بسیاری از متعصبان قبول کرده معتقد بودند بر مشخص بود که تنها تصدیق
نفوذ کلیسای غرب سعی نمودن امپراتور و بعضی اشخاص عاقبت اندیش

این کار از پیش نرفت زیرا چون در خصوص پارهٔ فروع و اصول دینیه
فیما بین کلیساها یعنی جماعتهای شرق و غرب مغایرت و مباینت در کار بود
یکدیگر را خارجی و مرتد میشمردند طرفداران پاپ زوال و انقراض امپراطوری
بزانسیوم را از برای خود غنیمتی شمرده تکلیف کرده بودند که اگر در مذهب با ما یکی نشوید
در حق شما هیچگونه نصرت و کمکی را دریغ نخواهیم کرد چون امپراتور هوای حفظ مقام
والی ده اقبال در سر داشت این قضیهٔ اتحاد را از برای ظفر یافتن بر اعدا
بالکل خواهش طالب بود لکن رؤسای مذهب و گروه متعصبین باین تکلیف
راضی نگشته قطعاً جواب دادند که رعیت و دین و مذهب را نگاه داشتن
بهتر از آن است که با معتقدین کلیسای غرب متحد گردیده بر اعدا غالب شویم
چون امپراتور دید که دیگر گوشهٔ امیدی از طرف پاپ از برایش باقی نمانده
مایوس شده توجه بتیمور کرده با او معاهده بست باین واسطه هم حکومتش را
از

از نهب و غارت قوت جدید الظهور تیمور محافظت نمود و هم باین طریق
از آل عثمان با واسطهٔ انتقام خود را گرفت در قطعهٔ آسیا قبل از پانزده بیست
نفر ملوک و حکمرانان اسلام موجود بودند اکثر اینها در استیلای تیمور منقرض
گشت اغلب جاهای اینها را تاتارها زیر و زبر آورده با اولاد و اعقاب و بطریق ملکیت
ترجیه و از سر نو حکومتها تاسیس کرده بودند و در نفس ممالک اناطول بسبب انقراض
دولت سلجوقیه هر یک از دربیکها و دره بیکها که ملوک طوایف باشند بعنوان حکومت
و سلطنت برخاسته سلاطین آل عثمان با هر یک جدا جدا مقابله نمود قوت
آنها را شکست و جمیع ممالکی را که غصب کرده بودند از دست آنها گرفته ضمیمهٔ ممالک
محروسه نمود که در این بین بسبب وقعهٔ انگوری هر یک از امرائیکه ملازم بارگاه
تیمور بودند بمقصد خود واصل گشتند و در قطعهٔ اناطول دوباره هنگامهٔ ملوک
طوایف روم بروی کار آمد در این اوقات از شهزادگان یلدرم بایزید خان

امیر سلیمان شاه تمام اروم ایلی را و چلبی سلطان محمد نیز حوالی اماسیه و توقات را
ضبط نموده شهزادهٔ دیگر چلبی سلطان عیسی چون از جانب پدرش در بروسه بنیابت
و وکالت تعیین شده بود او نیز در انجا دعوای حکومت میکرد و قوت دولت
علیه در میان اینها منقسم شده علامت انقراض ظاهر شده بود که شهزادهٔ
کوچک چلبی سلطان محمد از ثمرهٔ عدالت و دادخواهی خود اختلافات داخلهٔ
ملکیه را دفع و تسکین نموده سبب قوت و عظمت دولت گردید و حتی اولاد
و احفادش بالاخره اسلامبول را هم فتح و تسخیر کردند و انکه در مدت
صد و بیست سال چهار پادشاه مانند او که یکی از دیگری با اقتدارتر بودند
سریر ارای سلطنت عثمانیه گردیدند و سبب آن بود که این دولت بایستی
در عهد قریب بسیار بزرگ شود در اروپ و اسیا بیشتر از پانزده
حکومت بر ممالک عثمانیه منتظم گشت و کذلک ادارهٔ داخلهٔ ممالک و بلدان

ان

رونق و فیض پیدا کرده از برای اینکه در منازعات و دعاوی حقوق عباد اسلام
محفوظ باشد محکمه‌ها احداث شده و اصول عسکر گرفتن را بر انتخاب وضع نمود
و از برای سکوکات که از ناموس سلطنت است نیز نظام مستحکمی گذاشته
شد و حتی بقصد اینکه با دول و ملوک هم‌جوار و حکومات همحدود حقوق
دولتیه پیدا کنند با هر یک از انها مناسبات رسمیه پیدا نموده با امپراتور
بزانسیو و جمهوریت راغوزه معاهدهٔ تجارت عقد نمود و با بیگهای افلاق
و صرب و بوسنه و موره بشرط اینکه عشر حاصلات معینه و خمس غنایم
وارد خزینهٔ دولت گردد نیز مقاوله کردند که باین حساب سنوی قریب
به شش کرور طلای دوکا وارد است خزینه بود که بنا بحساب این عصر سبع
سیصد هزار کیسه اقچه میشود حاصلات اوقاف که از برای تأسیسات
خیریهٔ مخصص شده بود انهم یک مطلب علیحده بود ان و اجب این جارت بیت

وقتیکه پدرم بایزیدخان دستگیر تمور گردید وسعت مملکتی که در میانهٔ
اولاد انش و در قبایش منقسم گشت از این قرار است از جنوب کردستان
گرفته در صورتیکه نهر فرات حد فاصل بود تا نصف ولایت مرعش را که از قصبه
شهرهای ملاطیه و تحاخ باشد از حکومت مصر نزع نموده بود و باعتبار جریان
اب طرماق الی قیصریه و از ولایت قرمان تا حدود ایالت ادنه
و ایچ ایل و حمید و انتالیه و منتشه و ایدین و صاروخان و قره‌سی و بیغا
و خداوندکار و قوجه ایلی و بولی و قسطمونی و اماسیه و توقات تا حدود جانیک
که به بحر سیاه و بحر سفید منتهی میشوند و مملکت اناطول را که اسیای کوچک
میگویند جمعاً را فتح و تسخیر کرده بود و از قطعهٔ اروپ نیز اول سمت گلیبولی
را ضبط نموده بعده از کنار دریای سیاه و تکفور طاغی گرفته تا عرب
بورغاس و از بوغاز حصار به بحر سیاه گذشته از کوههای برغوی گوره

قصبه

قصبه‌های ایدوس و قرین اباد و ینبولی فتح و تسخیر شده و از کوههای
بالکان گذشته بلغارستان را ضبط نمودند سراسر رفته حدود صحیحهٔ دولت علیه
در قطعهٔ اروپ از مصب نهر طونه یعنی از جائیکه نهر مذکور بدریای سیاه میریزد
شروع نموده تا حصار سمندره که در داخل مملکت صربستان است ممتد و طرف
دیگرش نیز به نیش و دوران نهر مورادیا و کوههای قالقان دلن و حوالی
اسکوب با پارهٔ اراضی ولایتهای مناستر و ترخاله و لوادیه متصل و شهر
سلانیک و مضافاتش نیز اگرچه تماماً داخل حوزهٔ حکومت سلطان شده
بود لکن بنا بالتماس امپراتور روم به اندرونیکوس پسر امپراتور توجیه و حواله
شده سوری و چکچه نیز از این قبیل بودند که بخود امپراتور واگذار شده
اما کسندره و سواحل دینه رودز و قواله و کوسیچه و نواحی الصاله حدود
صحیحهٔ ممالک محروسهٔ عثمانیه بودند

حال عربهای سمت اسپانیا پرتکال بتر و پریشانتر شد چنانچه
حکومت از خلق و خلق از طرفداران حکومت متنفر بودند و از برای زوال
و اضمحلال یکدیگر به اسپانیولها التماس مینمودند هر گونه مال و دولت و نفوذ
و عزت بدست اسپانیولها افتاده از برای عربها همان عنوان حکومت
خالی از منازعات باقی مانده بود و آن هم بسبب غلبه و تعرضات حکومتهای
ناوار و کستیل و پورتکیز قریب بزوال بود و دولت مخصوصه اسلام
را از دست بیرون کرده حالت اسپانیا پریشان شده بود با وجود آن
حکومتهای عرب که در سالهای دراز حکمفرمای بر اسپانیا بودند بجای آنکه سعی
و غیرت نموده هجمات و حمله‌های خود را از زیر حقارت دفع کنند اسپانیولها
خلاص سازند بفکر حفظ و حمایت حکومتهای کوچک خویشان افتاده در هر
خصوصی از برای حصول مقاصد و مطالب اسپانیولها هر نوع مساعدت را

ادا

روا میداشتند و گذشته از این محض برای محو و منقرض ساختن قوت و دولت
یکدیگر از حکمداران کستیل پول و قشون میطلبیدند و حتی حقوق تصرفی را
که در نواحی بربستان از برایشان باقی مانده بود نیز در مقابل مطلبهای جزوی
از دست دادند و حق حکومت را بلا موجب به پنجه استیلای دشمن انداخته
در اندک زمانی اسپانیولها و پرتکیزها صاحب نفوذ و اقتدار کلی گردیده کم کم
حکومت بربستان روی بانقراض نهاده بود

در مصر نیز چون حکومت طبقه اتراک قوانین موضوعه از برای حرکتشان
نداشتند هر کسیکه از برای خود طرفداران و هواخواهان پیدا میکرد بهوس
هم آغوشی عروس ملک و سلطنت می افتاد و از اینجا تکیه اغلب طبقات ناس
طرفداری سادات و علما را میکردند و ایشان هم چون بسبب مغایرت
مذهب و مسلکشان در نظر ارباب حکومت وقع و اعتباری نداشتند

همیشه از حکومت ناخوشنود و ناراضی بودند در این میانه امرائی که سرکرده
و رئیس لشکری و حربیه بودند این ناخوشنودی را فرصت شمرده تخت سلطنت
را تبدیل مینمودند بدین وجه زمام حکومت و سلطنت مرتب طبقه جراکسه
انتقال نمود الحاصل اغلب تبدلاتی که در حکومات بلاد اسلامیه واقع گشت
از اثر استیلای تیموری بود و حتی منقرض گشتن حکومت مصر بطبقه جراکسه
نیز غالباً بسبب محاربه‌های تیمور واقع شد زیرا در قطعه آسیا در مدت
صد سال سه دفعه پشت سر هم آشوب و فتنه‌های بزرگ برپا شد که در آشوب
نخستین نظام دولت عباسیه مختل گشته سلطنتشان منقرض گردید و در آن
اثنا پاره حکومتهای دیگر بظهور رسیده بعض حکومات موجوده نیز اقتدار
و سامان سابقه خود را ضایع کردند و در آشوب و اغتشاش نخستین جهت
ظهور دولت عثمانیه شد و در آشوب و اختلال دوم نیز باز هریک از دولت

دولتها

و حکومتهائی که در قطعه آسیا موجود بودند بخطر افتادند لکن چنانکه در دفعهای
اول و دویم و سوم بیان شد دولت علیه عثمانیه در اثنای این فترت و هنگامه
کسب قوت و استقلال نمود در فترت و اغتشاش سوم که ظهور و استیلای تیمور باشد
باز در اثنائی که دولت و حکومتهای قطعه آسیا بعضی محو و قرین زوال
گردیده پاره باستقلال رسیدند دولت علیه متضرر گردید اما انقدر نشد که بعد از
برطرف شدن حادثه مذکوره یعنی امیر تیمور در ممالک دولت علیه عثمانیه بسیار
توقف ننموده در اثنائی که از برای امرار فصل شتا در مملکت آیدین اقامت
داشت شهر ازمیر را از دست ونیزها گرفت در همان سال اول بهار رخت
سفر چین و بار اناطول را ترک و تخلیه نموده از پی کار خود رفت که تفصیل
احوالش در دفتر دیگر ذکر خواهد شد

الحاصل بعد از آنکه حضرت پادشاه در آق شهر در حبس تیمور وفات نمود

و ممالک دولت علیه مانند سابق منقسم و متفرق گشت و بقیه ممالک بشهزاده
کوچک داده شده در میان شاهزادگان رقابت پدید شده خلق بیکدیگر افتادند
که باین واسطه دولت علیه عثمانیه محو و منقرض بایستی بشود و دیگر در اناطول از برای
تیمور کاری که موجب اقامت باشد نمانده بود لهذا چنانکه در هر مملکتی کرده بود بعد از
همه غارات و فسادات و خسارات کار را بطبیعت مصلحت محوله عودت
کرد بنا بمناسبت مجربه معروفه که فیمابین تیمور یعنی آهن و یلدرم یعنی برق موجودات
لازمه شان برق این بود که حدت و صلابت آهن را شکسته نرم نموده آب
کند و بهر قالبی که بخواهد ازو ابریز دلکن قضیه برعکس اتفاق افتاده تیمور
یعنی آهن قوت و شدت و حرارت و صولت یلدرم یعنی برق را بجمیعه
برق که یلدرم باشد محو شده آهن که کنایه از تیمور است باقی ماند

خاتمه

خاتمه دفتر پنجم تاریخ دولت علیه عثمانیه در اینجا در زیر سایه حضرت
شاهانه بحسن ختام پیوسته انشاء الله بدفتر سادس که چگونگی احوال
چلبی سلطان محمد خان و سایر شهزادگان را شامل و محتویست شروع میشود

دفتر سادس

دفتر سادس من وقایع دولت علیهٔ عثمانیه
از سنه ۸۰۵ الی سنه ۸۲۳

حمد بی غایت و درود بی نهایت
نثار بارگاه آن شهنشاه قلمرو ملکوت و پادشاه ممالک جبروت باد که
شمشیر ابدار نص قاطع تؤتی الملک من تشاء را که در نیام حکمت
نهفته بود بکمر نظام مملکت تعلیق فرموده و صلوة زاکیات آثار معدوم تخت نشین
سرادق لولاک باد که ملت را که گرشته بادیه ضلالت بود بطریق مستقیم
هدایت دلالت نموده اما بعد دفتر پنجم این تاریخ دولت علیه که در زیر سایه اعادلیه
همایون از کتب مختلف جمع و ترتیب نمودیم تا وقایع سال هشتصد و پنج هجریه را الظفر
بیان کنیم بنده قرین ختام گردید و دفتر سادس که ذلک از مابعد وقعه مشهوره
که در سنه مذکوره اتفاق افتاده شروع نموده و وقوعات اداره ممالک محروسه عثمانیه را
که مابین سلیمان شاه و سلطان عیسی و سلطان موسی و چلبی سلطان محمد خان انتقال نمود

وطریقهٔ ادارهٔ ممالک عثمانیه را در صورت منتظم شد نسق و رفته رفته تفرد
و استقلال پیدا کردن چنین سلطان محمد خان را و احوال عمومی ملل و اقوام مختلفه را
که در ایام حکومت نوزده سالهٔ شهزادگان شاه رالیهم در جمیع جهات عالم
موجود بودند و بسبب ظهور تیمور قریب بزوال گشتن پاره دولتها و از نو تشکل
کردن حکومتهای دیگر را و چگونگی احوال هیئت موجودهٔ حکمداران اروپ را
بروجه اجمال در این دفتر درج و ادخال نمودیم

فصل اول

در بیان احوال جمیع ملوک اسلامیه و حکمداران عیسویه که در مدت حکومت نوزده
سالهٔ شهزادگان شاه رالیهم موجود بوده‌اند و کیفیت وقایع عمومیه که در مدت
مذکوره بساحهٔ ظهور پیوسته است

مصر و بویة الشام   چنانکه در دفتر پنجم که قبل از این قرین
ختام گردید مذکور گشت منکه سیکه المعتضد بالله خلعت فاخرهٔ خلافت را
زینت دوش خود ساخت از ملوک چراکسه که تازه در مصر بروی کار آمده بودند
جانبداری مینمود

بعد از آنکه ملک المؤید شیخ محمودی الظاهری بقدر هشت سال در مصر حکومت
کرد در سنه ۸۲۴ هجریه داعی حق را لبیک گفته پسرش ملک المظفر احمد بر سریر
حکومت برآمد لکن امیر ابراهیم نیز که سابقا پدرش او را در حوالی ارض
و البستان حکمدار نصب نموده مؤخرا زهر خورش کرد برادر ملک مظفر
بود الحاصل از زمان ملک محسوس بامر ظرف نایب الملک شام امیر التون نغا
چون از ملک مظفر یاغی شده بود بتشویق و ابرام امیر تاتار که مقام
وکالت مطلقه داشت بر سر شام قشون اعزام نموده بعد از آنکه شیان

را چنانکه میخواست پریشان و متفرق ساخت امیر تاتار که منصب وزارت
مطلقه داشت ملک مظفر را در ماه هشتم جلوس خلع و عزل نموده بقوت
طرفداران مناسبی که از برای خویش پیدا کرده بود بر سریر حکومت جلوس کرد
تفصیل این اجمال از این قرار است که پس از آنکه شیخ محمود بر قوم
فرج پسر برقوق را لقب نیه مستعین بالله ابو الفضل را که پسر متوکل خلیفه
عباسی بود در سریر حکومت نشانیده لکن بملاحظه اینکه از سلسلهٔ عباسیه در مقام
حکومت استقرار و استقلال باید از برای نفوذ امرا جراکسه موذی خلل خواهد
شد بعد از اغتنام شاه رالیه را از مقام حکومت خلع و بقلعهٔ اسکندریه ارسال
نموده خود بر کرسی حکومت جلوس کرد در این هنگام بود که سلطان پدرم زید خان
برای تبریک حکومت او قاضی ایثنه کول قوام الدین را با نامهٔ مخصوص بمصر
فرستاد که صورت نامهٔ مذکور در مجموعهٔ منشآت فریدون بیک قید شده است

خلاصة الکلام چون امیر نوروز حاکم شام حکومت شیخ محمود را قبول و تصدیق
نکرده بود در میانه کار بنقار و بالاخره بکارزار کشید لکن چون در اثنای حرب
حاکم شام منهزم و ناکام گشت بحوالی بغداد فرار نموده بی‌نشان و گمنام
گردید و شیخ محمود از طرف خودش از برای شام و حلب والیان نصب و تعیین نمود

در آن تاریخها چون جزیرهٔ قبرس در ضبط و تصرف ونذیکیان بود و دراه زنان
دریائی اسرای را که از سواحل بریة الشام و اناطولیه از مسلمانان میگرفتند
آورده در جزیرهٔ قبرس حبس مینمودند ملک مصر شاه رالیه شیخ محمود بالفتر پانصد
نفر از اسرای مرقوم را بسی هزار طلا خریده آزاد کرد که مبالغ مذکوره بنا
برایج حالیه سه هزار و دویست کیسه اقچه سکه هرکیسه پانصد غروش دغروش
تخمینا دویست و دویست و پنجاه هزار رایج ایران است   امیر قایتبای

که بجای امیر نوروز که فرار کرد حاکم بر تمام شام نصب شده بود چون
ادعای استقلال میکرد لشکری به سرش فرستاده قتلغ را گرفته تقبقی رسانید و التون
بغا را بجایش در اقلیم شام حاکم نصب نمود بعد از آنکه ولایات مرعش و ابلستان را
از خاندان ذو القدریه نزع نموده بقیهٔ حکومت ارمنه را متفرق ساخت
و بعد از آنکه عشایر الصفحات را بحلقهٔ اطاعت درآورد متوجه سمت ولایت
قرمان گردیده آنجاها را نیز نهب و غارت کنانیده پسرش ملک ابراهیم را با سپاهی
گران روانه کرده خودش در مصر و شام مشغول برفع دواهی صیب گشت
که در این بین از فرط نفوذ پسرش ملک ابراهیم مشتبه گردیده برای نگاهداری
جاه و اقبال خود بعداً این فرزند دلبند خود را زهر خورانیده هلاک و بیکس را
اغفال نمود لکن از مکافات دهر جهان فانی از برای او نیز باقی نمانده
بعد از شش ماه خودش هم جام کل نفس ذائقة الموت را چشیده بکشتگان

دیگران

بهر صورت مدت حکومت شیخ محمود هشت سال کشید در سنه ۸۲۴ از این جهان
ناپایدار درگذشت بعد از وفاتش پسر دومش مظفر احمد بجایش جلوس نمود
در زمان این سلطان التون بغا که از جانب پدرش حاکم شام نصب شده بود سر
بطغیان برداشته رجعةً مظفر احمد اظهار عصیان نمود اگرچه تشویق و ابرام
دیگر مطلقش لشکرانبوهی کسب داشت لکن در این بین بر سر امیر ططار نیز
هوای حکومت افتاده بعد از هفت ماه التون بغای دغا ولینعمت خود را
خلع و خودش اعلان استقلال نمود این امیر ططار از غلامان ملک برقوق چرکسی
بود اصلاً بقای حکومتی را که از برای خانوادهٔ شیخ محمود قاتی اقامش نموده بود
نمیخواست لکن امیر ططار نیز عمرش وفا نکرده بعد از چهار ماه وفات کرد چون
امیر ططار در هنگام ناخوشیش سریر سلطنت خود را به پسرش ملک صالح وصیت
کرده بود ملک صالح بموجب وصیت پدر ملک نصب شد لکن امیر برسبای نامی

که سابقاً میراخور شیخ محمود و اتابک ملک صالح بود بزور خود ملک صالح را
خلع کرده خودش اعلان جلوس نمود چون در آن اوقات فیما بین ونیدیکیانها
که جزیرهٔ قبریس را در تصرف داشتند و مصریان در باب ضبط و محافظت
اراضی بیت المقدس دشمنی و ستیز موجود بود چنان لازم و مقتضی شده بود
که شخص موصوف به بطش و شجاعت در ملک مصر حکمدار باشد و از برای
این خدمت کسی را از برسبای مناسبتر ندانستند بنابرین برسبای بعد از آنکه
بتخت مصر جلوس نمود در سنه ۸۲۷ هجریه کشتیهای جنگی بسمت جزیرهٔ قبریس فرستاده
اطراف آنجزیره را تاراج کردند بعد از آن باز از کشتیهای جنگی با قشون
فرستاده تمگذارها را غارت و خراب کردند باز در سال بعدش امیر انبال را
با پنجهزار قشون سرکرده نصب نموده از بیروت که اسکلهٔ طرابلس شام بود
و از اسکلههای مصر که اسکندریه و رشید باشند بقدر صد فروند کشتی فراهم

آورده

آورده قشون مذکور را به قبریس القا نمود و شهر لفقوشه را قهراً فتح و ضبط
کرده پرنس را که از جانب ونیدیکیان حاکم بود نیز دستگیر نمودند لکن بنا بالتماس
و استرحام ایشان در عوض صد هزار طلا او را باز رها نمودند که مبلغ نیز بیست
هزار کیسه بدهد در این ایام چون اهالی مصر بیش از حد بمسکرات و علی الخصوص
به برگ شاهدانه که در نزد اهالی به حشیش و اسرار معروف است آلوده
و مبتلا بودند زراعت نبات مذکور را از خطهٔ مصر منع نمودند و خمهای شراب
و ظرفهای مسکرات را نیز شکستند زیرا علمای مصر در منع منهیات مذکوره
خلیفه و ملک برسبای را تشجیع و ترغیب کرده بودند در سنه ۸۳۳ دوباره در مصر مرض
طاعون بشدت ساری گشته روزی بیشتر از هزار نفر هلاک میشدند خلق
عوام این نزول بلای طاعون را بمعصیتهای دیگر داده هیچ بعکس اسباب محافظت و دفع
علت نیفتادند در این هنگامه نفوس بسیاری بهدر رفت

تتمهٔ بقیهٔ سفر هفت

ساله تیمور بعد از وقعهٔ معروفه حضرت یلدرم بایزید خان را از وجود
لقاء دشته عازم سمت کوتاهیه گردید و از آنجا نیز بموضع التون طاش و از آنجا
بقصبهٔ بزرکی که دنکزله نام داشت وصول کرد در هنگام تقسیم بلاد و ضبط و...
که شیخ رمضان نام شخصی که در زمان یلدرم بایزید خان در امر محافظت پارهٔ مواضع
ابراز خدمت کرده بود بوسیلهٔ تقدیم هدایا از طرف امیر سلیمان شاه بحضور تیمور
در آمده عرض کرد اگر بندهٔ کمتر را تا این نفر باشد که تقصیرات قصور شهزاده را
بخشیده او را مظهر عفو برادر تعهد میکنم که شهزاده امیر سلیمان شاه بپای خود
بحضور همایون بیاید تیمور خان نیز در جواب شیخ موعی الیه فرموده برو بامیر سلیمان
شاه از طرف من سلام ببر و بگو اموراتی که در پس پردهٔ غیب بود ظهور نموده اگر
خدا اجباری گشت بعد از این گذشته گذشت بلا تأمل بیاید در حق او سوء نظری ندارم

شیخ را با اعزاز و احترام اغفال نموده پس فرستاد و خودش از دنکزله حرکت
کرده در حلقهٔ شهر تیره نصب خیام اقامت نمود حاکم سابق ماردین سلطان عیسی از
جرایم سابقهٔ خود نادم گشته دست در دامن معذرت زد و بعتبهٔ تیمور روی آورد
بشفاعت شاهرخ میرزا مظهر عفو امیر اعظم گردید تیمور از آنجا بسر ازمیر
هجوم آورده شهر مذکور را از دست شوالیه های قبرس تخلیص نمود که پنجاه
و شصت سال بود متصرف آنجا بودند و پسرزادهٔ خود محمد میرزا را مأمور بفتح جزیره های
مدللو و ... قز کرد و خودش از ممالک غربیه تا همان ازمیر آمد در این اثنا بود که از طرف شهزاده
امیر سلیمان شاه باز شیخ رمضان دفعهٔ دوم بسفارت مأمور شده بود و شیخ مذکور چند راس اسب تازی
و تازیانهٔ نگاری و انواع اقمشه و دیبای رومی و نقود بسیاری بحضور تیمور عرض و تقدیم نموده
اسباب معذرت شهزاده را بعرض رسانید امیر تیمور این دفعه هم شیخ موعی الیه را
تلطیف نمود حکومت و امارت مملکت روم ایلی و دیار صرب را بشهزاده شاه امیر

اعلام و توجیه نموده یک طغرا فرمان که بالایش بمهر سرخ ممهور بود و یک راس اسب تازی خوب نیز
از برای او فرستاد و در این اثنا شخص قطب الدین نامی از جانب سلطان عیسی نیز از برای مکالمه پارهٔ
خصوصات آمده مراجعت کرده بود که این تفصیل در کتاب سابق ذکر شده است

موکب امیر تیمور از نواحی ازمیر بعزم اولوبورله نام موضع حرکت و از آنجا نیز بطرف
اکریدیر عزیمت نموده آنحوالی را تاراج داد در ماه شعبان سنهٔ ۸۰۵ شایع گشت
که شهزاده سلطان محمد که تیمور او را از جمیع پسرهایش بیشتر دوست میداشت بناخوشی حمای
سنجی مبتلا شده است تیمور از برای دیدن شهزاده بسمت قره حصار شتافت چون
اندک رمقی از حیات شهزادهٔ مرقوم باقی بود سعی تیمور و تدبیر اطبا کارگر نیفتاده
در هیجدهم ماه مذکور فوت شد در این اثنا از ایلچیانی که بمصر فرستاده شده بودند شیخ
بدرالدین بن شیخ محمد شمس الدین جزری عودت نموده هدایای بسیاری آورده خبر داد

که در مصر و شام بنام او خطبه خوانده شده بر بالای مسکوکات نام تیمور را ضرب نموده اند
چون تیمور دیگر از هوس ماندن در ممالک روم افتاده عزم را جزم نموده که برگردد بعضی از
جماعت تاتار قره تاتار را که از زمان قدرت هلاکو خان آمده در نواحی و حوالی
اماسیه و قیصریه پراکنده شده مانده بودند کوچانیده در مملکت جیحون که در حدود ترکستان
واقع است جای داد و خودش با عساکر موجوده رو بسمت سیواس آورده رفت و از
سیواس امیر طهرتن باستقبال در آمده مظهر التفات شاهی گردید از آنجا نیز حرکت
نموده چون بارضروم رسید که ارزنة الروم نیز نویسند از میرزایان میرزا الغ بیک
و میرزا ابراهیم سلطان وارث خلافه کال سلطان محمد مرحوم سعد وقاص باستقبال
در آمده بشرف رکاب بوسی تیمور سرافراز گردیدند

بقیهٔ سفر تیمور

امیر تیمور در این اواخر از غارات و خساراتی که نسبت بممالک عثمانیه ازد

سرزده بود نادم گشته از برای اینکه بفیض عظما و فضیلت علیای غزا و جهاد
فایض گردد نیت کرد که بسمت گرجستان برود و با لشکر بیشمار به صحرای گرجستان
نزول کرد و حتی بجهت اینکه از اسلام مملکتهائی را که نهب و غارت کرده بود باره
تعمیر کند حکومت بغداد را از بندر بصره تا شهری که واسط نام دارد و قسمی از کردستان را
تا ماردین بعهدهٔ امیرزاده ابابکر توجیه و تفویض داشته برای اینکه بفهمانند که
در امر عمارت و زراعت بغداد سعی بلیغ بجا آورده است از عقب امیرزادهٔ مشارالیه
امیرزاده رستم را برای امداد و اعانه فرستاد و در این اثنا حکومت نواحی شرقیه
کردستان و آذربایجان در دست قره یوسف بود که از خانوادهٔ قره قیونو باشد
چون بر قرم خبر قدوم شهزادگان را یعنی ارسال سپاه بسیار را شنید اگر چه خواست
بمدافعه قیام نماید ولی موفق نگشته منهزماً روی به فرار کرد و در آنجا حکومت مصر
و خلافت والتجی برد بنا بر روایت تاریخ عهد همایون نام چون تیمور دست تعارض
دراز

و تخریب گرجستان زده بود حاکم گرجستان ملاحظه کرد که جمیع شهرها و قلعه‌ها
و سایر جاهای حصین و متین در اندک زمانی خراب و پریشان خواهد شد
لهذا محض برای محافظت مملکت خود سنوی مبلغ معینی خراج قبول نموده ضراعتنامه
بحضور تیمور عرض کرد برای و صوابدید علما تیمور احکام عریضه را قبول کرده از آنجا رفع
لوای عزیمت نمود و از نهر کر عبور نموده متوجه سمت قره باغ گردید زیرا در حوالی
قره باغ چون شهر بزرگی را که سعدان میگفتند خراب کرده شروع بتعمیر شهر مذکور
نمود شهزادگان و امرائی که در رکابش بودند فرمود مهندسین و معمارین
تعیین نموده بر بالای خرابهٔ شهر سعدان شهر نوی ساختند و اطراف شهر را
با سور احاطه نموده در خارج سور خندق بسیار عمیق کندند و در داخل سور چهار
بازار معتبر و حمام و مساجد متعدده و خانه‌های عالی و محلات مخصوصه بنا نمودند
تعمیر شهر جدید در مدت یکماه و نیم باختتام پیوست و محافظت شهر مذکور را

بعهدهٔ بهرام بیک برادر جلال الاسلام محول داشته احداث و اسکان شهر را
اراده فرمود و بقصد اینکه بیشتر معموریت حاصل شود گرفته جدولی که پانزده
ذراع عرض و شش فرسخ طول داشت از نهر ارس حفر نموده از آب ارس سعدان را
شاداب کرد که نهر مذکور از کوههای ارمنستان کبری بطغیان نموده بعد از آنکه
با رودخانهٔ کر یکی میشود به بحر خزر میریزد امیر تیمور زمستان را در شهر جدید البنای
سعدان گذرانیده بعد اقامت را از قره باغ برچیده از راه صحرای کلاره و از
پل شهر تند نهر ارس را عبور نموده عازم ولایت کش گردید و در محلی که آقسرای میگویند
نزول نموده از آنجا نیز بسمت سمرقند حرکت کرد و حکومت عراق عرب و تبریز
و ایران و دامغان و کردستان و ارمنستان را به امیرزاده عمر پسر میرزا میرانشاه
توجیه نموده حکومت یزد را نیز به امیر جهانشاه محول داشت و حکومت ممالک
ری و فیروزکوه را هم به امیر سلیمانشاه واداد مدت این هجومهای تیمور در قطعهٔ
آسیا

آسیا هفت سال ممتد گشت و بعد به سمرقند برگشت بعد از آنکه تیمور آسیا را فتح نموده
هفت سال سیر و سفر کرد بالاخره بسمرقند که پایتخت ترکستان است عودت و پس از
مدتی راحت از برای شهزادگان سور و ازدواج ترتیب داده در غرهٔ شهر ربیع الاول
سنه ۱۰۸ شروع بعروسیها شد ایام سور دو هفته ممتد گشته بعد از آنکه سفرا و امرائیکه
از برای تبریک غزاوت و تهنیت سور از اطراف عالم آمده بودند مرخص گردیده
هر کس بجای خود عودت نمود و اسباب عیش و عشرت و مناهی و ملاهی برچیده شد
شروع به تمشیت امور مملکت کرد چنانکه مذکور گشت چون تیمور از غدارهائی که
در ممالک اسلامیه کرده بود پشیمانی از برایش حاصل شده بود بخیال این افتاد
که خرابیهائی را که کرده بود تعمیر کند و در رعایت و اکرام رعایا و برایا اهتمام تمام
بکار میبرد و یکی چند تا از علما را بتفتیش اطراف ممالک فرستاده از احوال حکام
و افعال عمال اطلاع بهم میرسانید مظلومان را از شر ظالمان خلاص و جرائمی را که

بغیر حق گرفته بودند استرداد نموده باصحابش میداد و حتی چون شایع شده که قطب الدین
که از برای تحریر املاک و تفریق اهالی بشیراز مأمور شده بود از رعیت رشوت گرفته است
از برای اینکه حقوق عبدالله از قطب الدین استرداد شود فرمان احضار او را صادر کرده احقاق حق
نمود لکن چه فایده عمارت لاحقه تلافی خرابیهای سابقهٔ تیمور را نمیکرد و این آبادیها
نسبت بان ویرانیهائی که کرده بود صد یک نمیشد

لاحقه چنانکه در دفتر سابق مذکور گشت بی اندازه احترام علما را داشتن تیمور
از قدردانی او و بلا تردد بهر طرف عزیمت نمودن لشکرش و بهی سپاه بردن او بود
لکن این دو خصلت نیکوی او خصایل مذمومهٔ سایره اش را تماما نمیپوشانید اگر تیمور این
قوت و قدرتی را که باو داده شده بود در راه توسیع ملک و ازدیاد شان اهالی
خود صرف کرده بود و این قدر نفوس را هلاک نکرده این قدر خون نریخته بود بظلم و غدر
مشهور و بجور و بدنامی معروف نمیگشت علی الخصوص بیکسه اغراض و فسادات
تحفه

شخصیهٔ پارهٔ امرا را وسیله کرده اداره و آسایش حالت عمومیهٔ عثمانیه را که در آسیا
در ممالک روم و در گوشهٔ جنوب شرقی اروپ مجاهد فی سبیل الله بود اخلال
کرد از برای تیمور قباحتی است که عفوش ممکن نیست اگر بمحکمهٔ عدالتی که در کشور
درون انسانی موجود است مراجعت شود این مطالبه نمودن تیمور مغرور امرائی را
که بدربار یلدرم بایزید خان التجا آورده بودند باعث محو و بی آبروئی خاندان
عثمانیه که صد و پنجاه سال بود کسب استقلال کرده بودند میشد و معنیش این بود که
شخص همایون پادشاهی بایستی زمام حکومت این همه ممالکی را که متبوع مفخم
شرعی انها بود مربیت خود با حسن رضا مربیت دشمن غداری مانند تیمور تسلیم نماید
و چنین کاری هم در هر صورت منافی شان پادشاهی بود لهذا انداختن متجایان
مرقوم محض محافظت و حمایت ناموس سلطنت فی الواقع لازم و واجب بود
زیرا اندادن بایزید متجایرا که از بیم شر تیمور مرحمت و حقانیت او را جست کرده بودند

بنا باقتضای صنعت انسانیت هزاران بار از شهرت و صلابتی که ثبات و متانت
حاصل و از سلطنتی که بسبب مغلوبیت ضایع کرده بود معینا قیمتدارتر بود اما سبب
انصاف و تعیین شده نفر چنین دولت مجاهدی را پراکنده و پریشان کردن از
برای تیمور ضرورت ننگ و دنیی و دناءت ظاهر است و حتی اینکه تیمور بعد از رسیدن
بسمرقند عزم غزا و جهاد کرد برای این بود که سرپوشی بر اسراف دماهائی که در ممالک
اسلامیه از و نشأت کرده بود بگذارد حاصل کلام در سنهٔ ۸۰۷ هجریه بعزم سفر چین
از سمرقند حرکت کرده در خارج شهر بعمارتی که مشهور به گوک سرای بود نقل مکان
نمود و در آنجا سان سپاه را دیده بنا بروایت کتابهای سفرنامه و مطلع السعدین
لشکر تیمور عبارت از دویست هزار سواره و پیاده بود اما بنا بحکایت مؤلف
روضة الصفا که از میرزا سلطان احمد بن میرزا سید احمد بن میرزا شاه گفته بوده است
دفتر

دفتر سفر تیمور بسمت چین پیش بین است چون آورده ملاحظه شد لشکر در اردوی تیمور
سیصد و هفتاد و دو هزار و ششصد و دوازده نفر مرد جنگی بوده است الحاصل نزدیک
زمستان بود که با سپاه نامعدود از جلگهٔ سمرقند تحریک عنان عزیمت نموده
چون نهر جیحون یخ بسته بود از بالایش بسهولت گذشته بقشلاق اقولاق
فرود آمد در این اثنا برودت شتا در انتها درجهٔ شدت رسیده بود که کوکب
تیمور از قشلاق مذکور حرکت کرده اترار نام شهر را که در حدود ختا واقع است
مخیم سپاه قرار داد و عزیمت سفر چین با وصول بهار ماند چون در این اثنا از پاره
پارهٔ خصوصات سایره تشویش ذهنی از برایش دست داده بود از برای
دفع هموم و غموم و تسلیت خاطر مجلس عیش و عشرت ترتیب داده مشغول نوشیدن
بادهٔ گلرنگ و استماع صدای نای و چنگ گشته بنا بروایت ظفرنامه و تاریخ
میرخوند در مجلس بجای آب بادهٔ ناب مصروف و در عوض فریاد و داد خوانان

بربط در باب سمومی میشد بدون لزوم ظاهری مدتی هم بشرب عرق مبتلی بوده
از دست ساقیان گلچهره در روز و در شب متصل جوهر عرق که در صورت آب در
معنا آتش پر التهاب است گرفته کار بجائی رسید که از خوراک خوردن هم باز ماند
چنانکه دیگر مجال حرکت نداشت از این جهت مزاجش منحرف گردید نه با بیماری را
بخاری جمع نموده چند پیاله عرق بعنوان خمار شکن با وی نوشانیدند از شدت عرق
حمی و حرارتی که در عروق و اعصابش مستولی شده بود اشتداد یافته بشعور تیمور اختلال عارض
گشت هر چند از اطبا فضل الله تبریزی بدان معالجه و مداوا آتش کوشیده فایده نبخشید
در شب چهاردهم ماه شعبان سنه ۸۰۷ در سن هفتاد و یک در سال سی و ششم سلطنتش
از سر و شور جهان پر خور دامن بر چیده راه هنور اقلیم آخرت گردید و نعشش را
تدهین نموده بسمرقند فرستادند و بر سر قبرش بقعهٔ عالی بنا نمودند کسانی که گور
تیمور را دیده اند چنین روایت میکنند که این بقعه وسیع تو در تو دارد بقعهٔ اول

باکاشیهائیکه زینتشان لاجورد و نقششان از طلاست تزیین شده است و اطراف
گنبدش را با آب طلا کتیبه نوشته اند و زمینش با سنگهای مرمر الوان فرش شده است
در وسط بقعهٔ دوم قبر تیمور که از سنگهای سبز و لاجورد و یشم تراشیده شده با انواع
نقوش منبط کرده اند واقع است و در دیوارهای آن لوحهای پر قیمت معتبر
تعبیه شده است

ضمیمه

بعد از فوت تیمور امرا و شاهزادگانی که همراهش بودند آدم فرستاده امیرزاده
خلیل سلطان را که در قشلاق تاشکند بود به ارث دعوت نمودند کذلک نزد امیرزاده
سلطان حسین که در حصار بود برید روانه کردند و کس برجهت پیر محمد پسر مرحوم سلطان محمد
که در قزوین اقامت داشت و ولیعهد بود رفت و نزد شاهزاده شاهرخ میرزا که در
دار السلطنهٔ تبریز بود و امیرزاده عمر حاکم عراق عرب و بغداد امیرزاده ابابکر جهت
جبر اقامه روانه کردند بعد از این خبر در میان شاهزادگان فترت و نفاق ظاهر گشت

زیرا تیمور از اولادش سلطان محمد مرحوم را چون بیحد محبت میداشت بعد از وفات او
حصهٔ ارثیه سریر حکومت را تماماً به پسر او پیر محمد حصر و تخصیص نمود چون وفاتش نزدیک
شد با قاصد اطلاع با و دادند لکن شاهزاده حلیم سلطان خلیل در قشلاق تاشکند اعلان
جلوس نموده سلطان حسین نیز اول خود را بسمرقند رسانیده بر تخت پدر نشست لکن
در میان دو برادران شان رالبها قدری جنگ و جدال واقع گشته سلطان خلیل غالب آمد
و داخل سمرقند گشته مالک تخت پدر گردید شاهرخ میرزا نیز در شهر هرات
که دار الملک خراسان است اعلان سلطنت کرد و پیر محمد را که در بلخ بود یکی از
وزرایش که پیر علی نام داشت خیانت ورزیده بقتل رسانید و بخیال خویش دفع
فتنه و فساد نمود چون این فعل کرده و حسب شنیع آن وزیر خاین برشاهرخ میرزا
گران آمده در ماه صفر الخیر سنه ۸۰۹ عازم بلخ گردیده قصد کرد که وزیر مرقوم را بکشد
لکن موفق نگردیده و پیر محمد راه بغداد را پیش گرفته فرار نمود و دیگر از حیات و مماتش خبر نشد

در بیان احوال عراق عرب و عجم

بقیهٔ احوال سلطان احمد جلایری و قره یوسف قره قیونلو که ذکر آنها در دفتر سابق
گذشت از این قرار است در اثنائیکه امیر تیمور بر سر ممالک روم هجوم آورد سلطان
احمد جلایری حاکم بغداد و قره یوسف قره قیونلو از سطوت تیمور هراسان گشته
بمصر نزد ملک ناصر فرج فرار نمودند ملک ناصر نیز بملاحظه آنکه مملکت را از شر و شور
تیمور محفوظ کرده باشد هر دو را در یک جا حبس نمود حتی در تاریخ مصر مصرح است
هنگامیکه قره یوسف در حبس بود از او طفلی بدنیا آمده ملک ناصر طفل نوزاد را
بفرزندی خود قبول نمود در اثنای محبوسی سلطان احمد و قره یوسف با یکدیگر قول و قرار
کرده بودند که اگر خلاص شوند حکومت بغداد و تبریز را در میان خود داشته باهم قسمت
کنند الحاصل در اوقاتیکه سلطان احمد و قره یوسف در حبس بودند خبر وفات تیمور
شایع گشت ملک فرج هر دو را از حبس خود طلبیده بهر یکی گذران بالنصفه بقرار تا بربط

سر نهضت کرد که هر جا دشمن می‌خواهد برود قره یوسف با توابع خود از مصر
حرکت نموده از حدود دیار بکر و سعرد و وان گذشته و بهمین ناحیه اخلاط شده و در آنجا
با حاکم جده مذکور شمس الدین عقد اتفاق داد و بخواهد تحریک او التصفیات را تاراج
نموده قلعهٔ اونیک را نیز تسخیر کرد چون سلطان احمد در مصر کسی را نداشت اعتبار بهم ثابت
لهذا رو بسمت شام آورده از آنجا بدیار بکر و از بکر بموصلی که رسیده خبر آمدن شیخ
گشت و خلق دورش را گرفته قدری قوت پیدا کرد و در سنهٔ ۸۰۹ بحدود تبریز تقرب نمود
چون آمدن او شیوع یافت خلق بر سر شیخ ابراهیم شیروانی که از قبل شهزادگان
تیمور والی آنجا بود جمع شده گفتند احمد این سلطان احمد که می‌آید مالک و صاحب
این دیار بعد ازین لازم می‌آید حکومت بصاحبش تسلیم شود و از او طلب نمودند که با
سلطان احمد داخل تبریز گردد و در هنگامیکه داخل شهر شد آئین بسته چراغان کردند
زیرا اعتقاد خلق این بود که چون سلطان احمد بولایت گرم و سرد روزگار را

باجمعیت

چشیده البته تبدیل اخلاق نموده است و حال آنکه چون اخلاق ذمیمهٔ قریبه‌اش
کماکان باقی مانده بود باب عیش و عشرت را گسترده اغلب اوقات مشغول
مرغبازی و کبوتربازی و خروس جنگ‌اندازان و ازاین قبیل کارها تا کسیکه هیچ لایق شأن
حکومت نیست بیکنت گذشته از اینها بسبب خط سیئهٔ اهل صحبت غلامان ساده
بود بدین جهت امور مملکت معوق مانده جمیع علما و اعیان از آنکه خود شان او را دعوت
و قبول کرده بودند نادم و پشیمان گشته بطرف ابابکر میرزا والی اصفهان سبقت کردند
سلطان احمد چون تنفر و بی‌میلی اهالی را فهمید که گذشته رو به بغداد فرار کرد و
ابابکر میرزا داخل دارالسلطنهٔ تبریز گردید چون ابابکر میرزا شنید که در آن اثنا
قره یوسف قلعهٔ اونیک را تسخیر نموده است بسرش قشون کشیده جنگها کرد مگر
تمکن با لاخره میرزا ابابکر بوهم افتاده فرار کرد و قره یوسف مظفراً و منصوراً
داخل تبریز گشته تحصن نمود و ابابکر میرزا بطرف کرمان فرار کرد و قتلیکه قره یوسف

بقصد تعمیر قلعهٔ خوی از تبریز بیرون آمده بود سلطان احمد با لشکر بسیاری دوباره
در ماه محرم سنهٔ ۸۱۳ بر سر تبریز هجوم آورد لکن بمقصود خود موفق نگشته در دست قره یوسف
بقتل رسید چون سلطنت رابه از طبقهٔ ایلخانیان بود حکومت تبریز به پیرانی
پسر قره یوسف ترکمان و حکومت بغداد به برادرش محمد شاه توجیه شد

سلطنت و استقلالی که از تیمور باقی ماند بشهزاده شاهرخ میرزا منتقل
گردید شاه رابه شهر هرات را دارالملک قرار داده باطراف اقالیم حکم میکرد در روز
نوزدهم شهر ذی القعده الحرام سنهٔ ۸۱۳ بعزم اینکه ممالک کردی کند بیرون رفته در سنهٔ ۸۱۵
عودت نمود چون از بردی تبریک جلوسش از چین ایلچی‌ها آمده بودند هدایای ایشان
را قبول نموده بخشی شیخ محمد را با هدایای مناسبه بچین فرستاد و برای تسخیر مملکت
خوارزم امیر علارا که از امرا بود با خواجه الیاس بر قدری قشون بر کله نصب و روانه
کرد و برای اینکه ملک خوارزم را از حکومت دشت قبچاق نزع نماید سعی بلیغ نمود

و ادای

در این اثنا بود که شاهرخ میرزا شنید برادرش امیرزاده میرانشاه بعد از مدتی
قره یوسف حاکم تبریز گشته شده است در سنهٔ ۸۱۶ هجریه از هرات حرکت و بسمت مازندران
عزیمت نمود در این بین چون خطهٔ اصفهان نیز بتسخیر خاقان گشته بود اداره ممالک را
که در زیر حکمش بودند به شهزادگان سپرد یعنی رستم میرزا را حاکم دارالسلطنهٔ اصفهان
نصب کرده ولایات همدان و نهاوند و لرستان را به پسر شیخ عمر میرزا بایقرا
داد و اداره شهر ری و ملحقاتش را به پسر میرانشاه میرزا ابا بکر میرزا و بلدهٔ قم و
لواحقش را بمیرزا سعد وقاص تفویض و احسان نمود و مملکت فارس را هم به امیر
ابراهیم سلطان پسر امیر مضراب حواله کرده خودش از بالای صحرای قهستان بجهده
با کمال اجلال و احتشام وارد هرات گشت خواست قلعهٔ اختیار الدین را که از زمان
تیمور خراب شده بود تعمیر و ترمیم نماید بنا بروایت کتاب مطلع السعدین از برای بنای
قلعه مقتصد هزار عمله بکار بودند و اغلب احتمال است این روایت صحیح باشد

ایجل میرزا حاکم ری در سنه ۸۱۱ فوت شده بجایش دیگری نصب شد و بجهت اینکه حکومت عراق عجم نیز ضمیمه شده بود قره یوسف قره قویونلو از این معامله دلتنگ گردید لکن شاهرخ میرزا نیز از این دلتنگی و انفعال قره یوسف باخبر بود لهذا توسط یوروندوق بهادر بسلطان محمد چلبی نامه مخصوصی ارسال داشته در ضمن اشاره رفته بود که حکومت عثمانیه حمایت قره یوسف را ننماید از طرف سلطنت نیز جواب لازم را بطور امنیت بخشی نوشته ارسال نمود چون قره یوسف زبون ایلخانان شده بود او نیز توسط خواجه بهرام نخجوانی ضراعتنامه بچلبی سلطان محمدخان عرض و در ضمن از شاهرخ شکایت بسیاری کرد نوشته بود که شاهرخ میرزا خیالش و املش این است که ممالک روم را نیز دفعه در قبضه تسخیر خود درآورد و حتی دعوتنامه قره عثمان بایندری حکمران دیاربکر و الی کردستان را که از برای شاهرخ میرزا فرستاده و برادرش قره اسکندر را از در شهر سلطانیه از محقات قزوین گرفته

بود از برای اثبات مدعای خود لفا تقدیم حضور پادشاهی نمود از این طرف چون قره اولوک عثمان که از طبقه آق قویونلو بود فهمید نامه که شاهرخ نوشته بود دیگر آمده است نامه مخصوصی بطرف دولت علیه عثمانیه فرستاده در ضمن عذرهای بسیار خواسته بود لکن هیچکدام قبول نیفتاد و از این جهت مرقوم بسیار مضطرب شده بود

عراق عجم و آذربایجان

حاکم کردستان و شیروان شیخ ابراهیم باحاکم آذربایجان قره یوسف بعد از آنکه در میانشان جنگها و نزاعها اتفاق افتاد بالاخره شیخ ابراهیم هم مغلوب و منهزم و هم اسیر افتاده باز بمناسبت شفاعت امرای قره یوسف خلاص و بحکومت شیروان و معاودت کرده بود چون آنحوالی از صیت شهرت جلال و استقلال قره یوسف پر شده بود در آن اثنا از طرف شاهرخ میرزا ایلچی آمده بقره یوسف پاره مطالب تکلیف نموده بین واسطه

مخالفت فیمابین رفع و ترک شده در پانزدهم ماه شعبان در سنه ۸۲۱ شاهرخ از باغ زاغان نام محلی با شصت هزار سوار بعزم شام بود که از محال خراسان است الغار نمود قره یوسف قره قویونلو نیز در عناد خود ثابت و برقرار مانده از برای آنکه بمقابله سلطان شاهرخ درآید خود را بصحرای اوجان رسانیده در آنجا قرار گرفت لکن قبل از آنکه هنگامه رزم گرم گردد قره یوسف فوت شده پسرش جهانشاه در جایش نشست و بالطبع هر نزاع منقطع گشت

سفرا چین

در اواخر سال مذکور تواچی اردشیر نام امیر که به اقلیم ختا ارسال شده بود با دو نفر سفیر اینک خان فغفور اندیار که بی باچین و شادی باچین نام داشتند عودت نمود ایلچیها مظهر التفات و احترام گردیدند بعضی از اجزای هیئت سفارت مذکوره غیر از ایلچی مخصوص حکمداران ترکستان رفته بودند از جانب بکی

از حکمداران شاهرخ را الیهم نیز شخصی همراه اجزای مومی الیهم فرستاده شده بود یعنی از طرف شاهرخ امیر شادی خواجه و از جانب میرزا بایسنقر نیز خواجه غیاث الدین نقاش و از طرف میرزا ابراهیم سلطان امیرحسن بهادر و جال نام شخصی و از جانب میرزا سیغورتمش خان امیر عرقدار و از طرف امیرشاه ملک امیر ارددان و از جانب شاه بدخشان نیز خواجه تاج الدین مامور شده بودند چون در یکجا جمع آمدن اینقدر سفرا از غرایب بود شاهرخ میرزا بخواجه غیاث الدین نقاش سپرده بود که احوال ولایات و ممالکی را که در اثنای سفر برمیخورد مانند سیاحتنامه بنویسد غریبه‌هائی را که از اخلاق و عادات خلق آن سامان مشاهده کرده اند در تاریخ میرخوند و در جهان‌نما تفصیلاً مسطور است وحتی یک نسخه از سیاحتنامه ایشان در کتابخانه کمترین موجود است

کردستان ملک الظاهر عیسی که از طبقهٔ بنی ارتق و حاکم دیار بکر
شهر ماردین و مضافات و ملحقاتش بود در سنهٔ ۷۹۶ محبوس کرده با تیمور تخت
درمانش را به اسود کی گذرانیده چون مرقوم موافق طبع تیمور حرکت میکرد
حکومت روم و ماردین را بموجب یک قطعه فرمان که دارای طغرای سرخ بود
باو داد و او نیز درکار ملکداری آنچه بود که در همان سال با قره عثمان بایندری
جنگ واقع گشته در اثنای حرب کشته شد و برادرزاده اش شهاب الدین احمد
در سنهٔ ۸۱۱ بمسند حکومت ماردین قعود نموده این نیز نقصی انکه مملکت خود را
از شر قره عثمان محافظت کند قلعهٔ ماردین را بکماشتگان قره یوسف قره قیونلو
تسلیم نمود و در مقابلش ده هزار طلای شرفی و ده هزار اسب گرفته دختر خود
را هم بحجلهٔ زفاف قره یوسف در آورد و خودش متوجه سمت موصل گشت و در سنه
بعدش فوت شده چون از طبقهٔ بنی ارتق دیگر کسی که قابل حکومت باشد نمانده بود قره یوسف

قره قیو

قره قیونلو چون دختر شهاب الدین احمد را داشت آنجا را ضمیمهٔ ممالک خود
ساخت

داغستان

در اوقاتی که شیخ ابراهیم دربندی در صدد شیروان حکومت میکرد ظهور تیمور
اتفاق افتاده است لاکن با تیمور از در مدارا در آمده دولت خود را از خطرات
آن غدار محافظت نمود بعد چنانکه در فوق مذکور گشت از جسمانهٔ قره یوسف
خلاص شده در سنهٔ ۸۲۱ هجریه از مرض پیری فوت شده و پسرش سلطان خلیل حکمران
شیروان گردیده در آخرش بمرخ میرالطاعت نمود

بقیهٔ خاندان صفوی

چنانکه در دفتر سابق ذکرش گذشت بعد از آنکه شیخ صفی اردبیلی فوت شد شیخ
صدرالدین زاویه نشین گردیده مشغول جمع کردن محبان و بندگان بود که علامات
استقلال از ناصیهٔ حالش پدیدار گشت لهذا قلادهٔ ارشاد و خلافت را به شیخ خواجه علی

فرزند ارجمندش حواله نمود او نیز چون بنیت ادای فریضهٔ حج عازم
حجاز مغفرت طراز بود پسر عالی گهر خود شیخ ابراهیم را نایب مناب خود
نصب نموده چون او نیز در مدت قلیلی داعیه بند دار القرار کرده سجادهٔ
ارشاد را بزرگ پسرش سلطان جنید داد چون سلطان جنید در اطراف و
حوالی اردبیل شهرت تمامی داشت جهانشاه پسر قره یوسف قره قیونلو از
پارهٔ اطوار او بشبهه افتاده امر فرمود که سلطان جنید از حوزهٔ حکومت او
بیرون رود سلطان جنید نیز با محبان و بندگانی که تعلق باو داشتند از دیار
اردبیل بیرون رفته عازم دیار بکر گردیده و در موقعیکه معروف بحصن کیفا است
والیان آنجا را حسن کیفا میگویند نزول کرد چون حاکم دیار بکر اوزون حسن که
او را حسن دراز نیز میگویند با جهانشاه مخالفت داشت قدوم سلطان جنید را
مغتنم پذیرفته همشیرهٔ خود خدیجه بیگم آغا را نیز بزنی باو داده لوازم اخلاص را

درباره ایش

درباره ایش بکمال مینی بجای آورد بعد از قتل سلطان جنید که در حصن کیفا زندگانی
کرد یکبار دیگر با مریدان و اتباع باردبیل برگشته سجادهٔ ارشاد را گسترد لکن
جهانشاه مالک عراق عجم از این کثرت خدم و اتباع و مریدان و اشباع او متوهم
گشته گاه بخیال قتل و گاه بقصد نفی او افتاد و چون سوء افکار جهانشاه
در نزد شیخ سلطان جنید معلوم گردید از محبان و مخلصانیکه او را تصدیق کرده بودند
بقدر ده هزار لشکر جمع نموده رو بسمت شیروان آورد در این اثنا سلطان خلیل بن
شیخ ابراهیم دربندی در شماخی در شیروان حکمران بود بقصد مقابله با دستهٔ جنیدیان
بمقابله در آمده بعد از جنگ سختی دستهٔ صوفیان منهزم و پریشان و سلطان جنید نیز
گرفتار و بحکم سلطان خلیل مقتول گشت و فی الجمله عراق عجم از گزند استیلای آنها
رهانیده شد لکن چون این خبر باردبیل واصل گردید پسر مقتول اش را یعنی سلطان
حیدر را بمقام شیخیت پدر در آمده تاج دوازده ترک سرخ صوفیانه بر سر نهاده

وثوق را بطریق خویش دعوت کرده و از مردم در باب امنیت و اطمینان
تامینات و خاطر جمعی گرفت در آن تاریخها چون اوزون حسن بیک که تبریز را
استیلا نموده بود بسبب پدرش با شیخ حیدر مناسبت داشت و هم اعتقاد بود
دختر خود حلیمه بیگم آغا را بسلک ازدواج او در آورده اسباب عزت و اقبالش
فراهم آمد الحاصل ابوالنصر حسن بیک که پسر علی بیک پسر ترسین قبیلهٔ آق قویونلو
قره عثمان بود با دودمان صفوی مناسبت پیدا کرده اول همشیره اش خدیجه بیگم آغا را
بسلطان جنید داد و بعد از آن دخترش حلیمه بیگم آغا را بعقدهٔ نکاح سلطان حیدر
در آورده روز بروز جاه و جلال و اسباب حشمت و استقلالش مضاعف گشت
که ذکر این حادثهٔ حالیه در دفتر بعد بتفصیل خواهد رسید دولت صفویه از این
اشخاص که ذکر شد ظهور نمود و تا تاریخهای هزار در عراقین عرب و عجم دارای
قوی الاقتدار جسیمی بودند لکن بعلت سوء تدبیرشان ممالک شرقیه آهسته آهسته

ازدستشان

از دستشان بیرون رفت و بدعوای مذهب ناحق دخون مسلمانان
بسیاری شده در نهایت اساس دولتشان از دست افغانیان خراب
گشته در زمان نادرشاه بکلی منقرض شدند

در بیان احوال هند و چین

چنانکه در کتاب سابق مذکور داشتیم بعد از آنکه
دستگاه پادشاهان هند را تیمور زیر و زبر کرد محمود خان که حکمدار دهلی و لاهور بود بمحلی که قنوج میگویند فرار کرده
در سنه ۸۰۴ هجریه فوت شد و پس از آن خضرخان نامی که تیمور او را بحکومت ملتان نصب نموده بود خطبه و سکه را
بنام امیر تیمور و بعد باسم شهزادهٔ شاهرخ میرزا جاری ساخته بنای اساس دولت خضرخانیه کرده
مومی الیه خضرخان از امرای تیمور بود هفت سال در حیات خود در پادشاهی هندوستان حکومت نموده در
سنه ۸۱۲ هجریه فوت شد و بجایش پسرش مبارکشاه که بولیعهدی نصب شده بود جلوس کرد چون
در ایام حکومت او در میان امرا و اعیان اختلاف و اختلال ظهور کرده بود بالاخره بحکم کمال الدین که از وزرا
بود در کنار نهر جون بقتل رسید که بقیهٔ این احوال نیز در دفتر سابع مذکور خواهد گشت

لکن جهات شرقیه و جنوبیه هندوستان در دست برهمنها بود علاوه در هر شهر یک رای و در هر ملک یک راجه
حکم میکرد از تفصیل احوال اینها چیزی دست رس نشد و لیکن در کتب تواریخ اجمالا در باب ادیان
مختلفه که در آن حوالی شیوع دارد چنین مطالعه کرده شده است که فرقه ای از اینها بتربیت و باره
نبات و حیوان پرستند و برخی بربوبیت کواکب و قومی بتناسخ ارواح قائل و معتقدند لکن تمشیت
امور دینیهٔ بت پرستان در دست برهمنان است و ایشان خود را بجای پیغمبران عظام میشمارند
برهمنها قیافتی مخصوص بخود دارند بغیر از نوع نباتات و خصوصاً برنج چیزی دیگر نمیخورند و غلبان
بر پا نمیشوند و تا بدرجه غیرقابل التحمل خود را اشکنجه میکنند مثلا در حضور صورت دالای لامه
و کاهای اعظم بر یک پا ایستاده هیچیک از عضوهای خود را حرکت نمیدهند و لقدر پانزده سال
همانطور ایستاده تغییر وضع نمیکنند دالای لامه و کاهای اعظم اسم بتهای بزرگیست که معبود
اهالی چین و ختا است مذهب بوده نیز مذهب مخصوصی است که در سمتهای شرقی
آسیا شیوع دارد و آنرا مذهب شامکونی نیز میگویند چون تفصیل آن در مدت

قرون

قرون اولی و متوسط لعوبت بتواریخ آن ایام مراجعت فرمایند و لکن
چنگیزخان چون از مذهب شامکونی بعد است باین وسیله مذهب مذکور
در اکثر جاهای آسیا شایع گشته بقدر دویست هزار ملیون بیشتر از خلق عالم تابع
دین شامکونی میباشند   احوال خطه چین که در کتاب سابق مذکور گشت
نیز از این قرار است که چون مدت استیلای تو ملدقاان منقضی گشت جلدلیان
چین ظهور نموده طبقه منبغ بروی کار آمد که از این سلسله در مدت دویست و نهصد
شش سال شانزده امپراتور بر تخت چین جلوس نموده است منبغ با خولغوس
میگفتند بمعنی بها دراست و این امپراتورها در شهر نانکین جلوس نموده جزء جلوس
خود را بواسطه سفراء بملوک اطراف یعنی بخاره و ژاپون و قوره و نور مرزا و بخزره
لوتیرلیا و سایر طرفها اعلان نموده این شهر نانکین دارالملک ولایت سمت
جنوبی چین است چون انشا را پایتخت کرده بلغه زران با انواع سنگهای بکین

عمارات عالیه آن وخصوصاً یک سرای خاقانی رفیعی با گنبد و سنگ لاجوردی
بنا شده است ونفوس مجموعه شهر مذکور قریب به کرور بوده است در این شهر
یکصد کتابخانه بسیار معظم و یک رصدخانه بسیار منتظم داشته چون اصحاب علم
و معرفت همه در این شهر جمع شده بودند در نزد اهالی چین بسیار معتبر شمرده
میشد با اینکه اطراف شهر را کوههای بلند احاطه نموده است لکن چندین نهرها
و رودخانه‌های بسیار جاری است ارض آنجا فوق العاده منبت و محصولدار است
این شهر از برای اطفال یک مدرسه اکادمی و یکباب کتابخانه بزرگ از برای
عموم و یک دستگاه طبع یعنی چاپخانه نیز داشت اما چون حکمداران سابقه
در عموم ممالک چین برشته درجه مکاتب و مدارس احداث نموده و خلق را
بتحصیل علم و هنر ترغیب و تشویق کرده و از برای گروه طلاب و از برای امتحان
و اصحاب اصالت و ارباب مناصب نظام مخصوصی وضع کرده و از برای

عمل

عمل با زرگان عجزه را با تمام بیمارخانه‌ها بنا نهاد و هرکدام را شغل مناسب
حال آن واداشته در هر شهری کتابخانه عمومی ترتیب داده چون خونلغوس نام
خاقان فوت شد در جانشین پسرش که آن وقت فغفور چین گردید لکن چون
عمو زاده‌اش زورمند تر بود مومی الیه را از حکومت خلع نموده خودش ملقب
جینگ جو ملقب گشته بر سریر حکومت جلوس نمود در سنه ۸۰۱ هجریه پای دار
سلطنت را از نانکین برداشته شهر پکین که کرسی ولایات شمالیه است
نقل و تحویل نمود که این شهر را بزبان مغول خان بالغ میگویند در جهت شمال
شهر و مسافت در جهت جنوبی دیوار حصین شهر در وسط یک جلگه وسیعی واقع
شده است از میان شهر مذکور رشته نهرهای کوچک میگذرند و سکنه آنجا
قریب بچهار کرور بوده است این شهر منقسم بدو قسم است یک قسمش از برای
خانواده سلطنت و قسم دیگرش از برای خوانین تا تخصیص شده کوچه‌هایش بسیار

منتظم و وسیع است و گذشته از اینها دارای عمارات بزرگ با قلعه محکمی نیز
بود شهر مذکور را قوبلای خان بنا کرده است تتمه این احوال در دفترهای
هفتم و هشتم مندرج است مراجعت شود حکومت قوره و در فوق ذکر آن اشارت
رفت اگرچه در جزو ممالک چین محسوب میشود در ساحل بحر اصفر و بحر چین و بحر
ژاپون نیز میگویند واقع است بقدر نوزده و یا بیست هزار فرسنگ سطح مربع دارد
زمینش بسیار منبت و یک حکومت علیحده مخصوصه ایست ژاپون نیز
از طرف چین بوده و در آن متوطن شده‌اند و یک حکومت جسیمه ایست و از
خاندان امپراطور چین تفریع شده است جزیره فورموزه نیز یکی از جزایر کبیره که
در بحر چین واقع است اوستراليا قطعه وسیعه ایست و بعضی جغرافیون جزو معدودات
از جزایر که شامل است قطعه پنجم کره زمین شمرده میشود

در بیان احوال عشایر ترکمان

عشایر

عشایر که از طایفه ترکمان در کوههای مرعش و البستان خیمه‌نشینی میکنند هرچند
زیاد میشدند قره بیک پسر ذو القدریه بیک تغلب نموده بران حوالی مستولی
میگشت گاه با شامیان و حلبستان و گاه با رومیان و قرمانیان متحد گشته
در این میان میگردید بعد از آنکه خودش فوت شد ریاست ایل از برای
پسرش سولی بیک ماند لکن سولی بیک نیز در سنه ۸۰۰ وفات کرده ناصرالدین محمد
ابن خلیل در جای سولی بیک رئیس عشیرت گشته چون مدت ریاستش امتداد
یافت بدعوای استقلال برخاسته گاه با مصریان محارب و گاه با رومیان
جنگیده غالب میگشت

در بیان احوال حجاز و یمن

امر حکومت حجاز و جزیره العرب نیز
با بنی قتاده بود از حکمدارانی که از سلسله مذکوره آمده‌اند احوال عجلان
عجلان را در دفتر سابق مذکور داشته بودیم بعد از او حسن بن عجلان برادرش

بحکومت نشست مرحوم الیه بخون خواهی برادر قیام ورزید و از برای فیصل این دعوی
قاضی موافقی پیدا کرد و خصم خود را قصاصاً بقتل رسانید چون در آن اثنا
در مکه معظمه مذهب شافعی قوت داشت تنها قاضی شافعی مرافعه مردم رسیدگی
میکرد اگرچه حسن بن عجلان از مذهب حنفی و مالکی نیز قضاة تعیین کرده بود
چون حکومتش بسلطنت مصر مربوط بود عزل و نصبشان از مصر میشد و چون سلطان
چون مذهب شافعی را داشتند از اینکه حسن از مذاهب سایره نیز قاضی نصب نموده
بود دلتنگ شده بهانه حسن را از حکومت عزل نموده بجای او باز از خاندان قتاده
میثه بن محمد بن عجلان را حاکم مکه نصب نمودند لکن حسن بن عجلان بخزینه مصر از
برای حجاز دیگر مبلغ بیشتری پیشکش کرده بود او را دوباره عزل نمودند چون امرای
دولت چرکسه از برای پر کردن خزینه بیت المال قول خود را نگاه نداشتند و احکام
و نوشتجات و فرمانهائی را که داده بودند فسخ نموده کارها را نقیض یکدیگر میکردند

بعوض

میثه بن محمد بن عجلان بشرارت بن عجلان که هنوز تا آنجا حاکم شده بود وعده نمود
دوباره او را عزل و خود بحکومت مکه منصوب گردید لکن عمرش وفا ننموده فوت
شد لکن مصریان بالاخره مضرات این را که در باب خطه حجازیه و یمانیه کارهای
بی قاعده کرده بودند مشاهده نمودند لکن چه فایده از دستشان بیرون رفت

در بیان احوال افریقیه و مغاربه

بعد از آنکه ملک ابوالعباس که از خاندان حفص و حاکم حوالی تونس و طرابلس
بود فوت شد در جایش ابو فارس عبدالعزیز پسرش در سنه ۸۰۳ هجریه پادشاه
افریقیه گردید و چنانکه در زمان سابق سمت تکاثر یافت طرابلس را از دست
عبدالواحد و غصباً در آن حکومت میکرد و جبراً پس گرفت و در میان طبقه بنی زیان
و در سواحل شمال غربی افریقیه در مملکت مغرب الاقصی بنی مرین و مراکش
و بعضا بر نهر کنار نیز حکومت داشتند و طبقه بنی حفص قابس و کافت

ملکا هیچ کم نبود همیشه در میان تلمسان و مسکوه که حد فاصل این دو حکومت
جنگ و جدال موجود بود و از طرف اسپانیولها که دشمنانشان بودند نیز
بجهت آنکه اینها با هم انداخته قوت یکدیگر را بشکنند تحریک میرفت زیرا
متفق بودن اینها و همیشه با یکدیگر عداوت ورزیدنشان علت این بود که
حکومت بنی احمر که در قطعه اندلس باقی مانده بود در تنگ و اضطراب بیفتد و این
قضیه نیز موجب این بود که اسپانیولها بسهولت غلبه نمایند و گذشته از این
مادامیکه حکومتین مذکورتین با یکدیگر جنگ و قتال داشتند از تمک و مال
و نقود و اشیائیکه از طرفین در راه غالب آمدن بر یکدیگر صرف مینمودند اسپانیولها
بانواع خدعه و دسیسه فایده ابرده حصه ای میبردند و از این طرفهم ملوک
اسلامیه که در حوالی افریقیه بودند بر قصد و بغض باطنی دشمنان خود را
بهیچ شمرده وقت و قوت خود را از برای اینکه در مملکت همدیگر هم ید مهمانی

خود

خود بنام خودشان خطبه بخوانند و سکه بزنند و دعوی استقلال نمایند صرف
مینمودند و باین قبیل امورات موقته و مخصوص شخص و زمان ذات مشغول گشته
قوت و دولتشان را و هم حکومت ششصد ساله را بباد دادند در

بیان احوال اناطولی

در اثنا اثرات قطعه معلومه الغره

پسر قرامان بکر الله علاءالدین ملک محمد بیک فرصت جسته خلاص شد و کار اداتی
بحکومت قدیم خود و عبارت از مملکت قرامان رایج ایالت ولد زنده و قونیه بود
و چند ولایت گشت و بعد بداعیه استقلال برخاسته منظر حکومت پدر گردید
حکمرانی از اناطولی محمد پاشا را البته رقیب اولیه بود زیرا مملکت اناطولی از
هجوم هایکه گاه گاه از یکطرف امیر سلیمان شاه و از طرف دیگر سلطان موسی
میاوردند هرج و مرج شده بود و هر یک از دو ع در نظر ملوک طوایف شمر
برفتند یکی از شاهزادگان طرف دولت از برای تاخت و تاراج بهانه بدست آورد

بود لکن از زمان استقلال سلطنت چلبی سلطان محمد خان جمیع این اغتشاش و کشمکشها
برطرف شده هر یک از آن بیکها سر عجز بر اطاعت فرود آورده درگاه حضرت
پادشاه را ملجأ خود ساخته کرمیان بیک را هم بعد از وقعهٔ فاجعه
معلومه مملکتی را که از دستش بیرون رفته بود بعد از خرابیهای تیمور جوباً با
بیکیک آورد لکن چون شهزادگان عثمانیه دسته دسته بدعوای استقلال
برخاسته اغتشاشها را طول با پامال میکردند رؤسا و بیکها غیر برد
طوایف از قبیل اپراکی قرمان وکرمیان و منتشا و ایدین و ازمیر و جمید
و بیکها را مانند رمضان و ذوالقدریه و اسفندیار بیکها هیچ زحمتی و منت
برنشستند همه احتیاطاً منتظر این بودند ببینند کدام یک از شاهزادگان
عثمانیه زمام حکومت را بالاستقلال بدست خواهد گرفت حتی کرمیان بیک
نسبت بشهزاده عیسی چلبی همتها کرد و کذلک جنید بیک زاده حمزه بیک که امیر

ازمیر

ازمیر و ملحقاتش بود نیز طرفدار شهزاده سلطان موسی بود بجهتی در هنگامیکه شهزاده
مشار الیه با محمد بیک پسر منتال بیک که از خاندانهای مشهور روم ایلی بود و ترخان
پاشا زاده امور بیک و الیقدر مشهور لسوار از معبر کلیبولی گذشته بجهت قرمان
تقرب نمود قرمانیان بهوا خواهی او ورآمدند و در این اثنا چلبی سلطان محمد خان
در جنگ صوفیه حمزه بیک هنرور پر کیفیت را بواسطه امیر قال بیک نامی که از
سرکردگان بود به چلبی سلطان محمد اخبار داد و جواب مناسب هم گرفت قرمان
بیک زاده شمس الدین محمد بیک نیز چون از طرف شهزاده موسی قوت و ثبات
تامی ندید بدین خیال اینکه حسن توجه سلطان محمد خان را تحصیل نماید حاجی عوض بیک را
که از امرای خود بود با هدایای مخصوص بدرگاه همایون ارسال نموده اظهار
طرفداری و هواخواهی نمود
مانویل پالیولوکوس نیز که از امپراتورهای روم بود با شهزاده امیر سلیمان شاه

بطوریکه از برای خودش منفعت داشت یعنی بشرط اینکه ارسلان بیک تا حوالی
سلوری و از اسلامبول الی تونجه وارنه عثمانیها هیچ مداخله نکنند و خراجیکه
هر ساله بدولت مشار الیها علی الرسم میداد دیگر موقوف باشد عقد معاهده
و مقاوله کرده بود امیر منتشا الیاس بیک بعوض امور بیک امیر ایدین نیز
از امیر سلیمان شاه طرفداری مینمودند و هر یک در حین حاجت از پانزده
الی بیست هزار قشون تدارک میتوانستند بکنند سلیمان شاه در روم ایلی
شهر ادرنه را دار الملک قرار داده نشسته بود لکن در سال دهم وفات
پدرش هنگامیکه از جلو هجوم برادرش موسی چلبی رو باسلامبول میرفت
در یکی از قرای نزدیک آنجا او را تعقیب رسانیده شهید کردند بعد از آنکه
موسی چلبی باستقلال بر سریر حکومت نشست اهالی قریه مذکوره را تماما
در آتش سوزانید این یکی از حوادث غریبه است و در ضمن بیان احوال او

ذکر شد

تکمله — در بیان احوال اروپ بعد

از آنکه تیمور بر ممالک محروسه عثمانیه هجوم آورده آن صفحات را خراب و غارت کرد
بسمرقند عودت نمود از هر گوشه مملکت در میان شهزادگان منقسم بود تا اینکه بالاخره
چلبی سلطان محمد خان در سریر حکومت مستقل گشت یعنی از سنه ۸۰۶ الی سنه ۸۲۴ که
هجده سال باشد از ملوک و حکمداران که در ممالک مختلفه اروپ سلطنت مینمودند در
ممالک فرانسه شارل هفتم پسر شارل ششم بر اریکه مملکت مذکور بود که مشار الیه
در سنه ۱۴۰۳ متولد گشته در هنگامیکه پدرش تحصن کرده بود هنوز قایم مقام پدرش بود
بعد بسبب هجوم دوک بورغونیه از پاریس فرار نمود در بورژ نام موقع تحصن کرد
و انگلیسها از این فرار و تحصن او در مقام تحقیر او را پادشاه بورژ میگفتند چون
موسی الیه را بقتل دوک بورغون متهم کرده بودند در سنه ۱۴۲۰ معاهده او را
از حقوق حکمداری فرانسه اسقاط نمودند لکن بعد از وفات پدرش از برای

خود طرفدار پیدا نمود در سنهٔ ۱۴۲۲ شکه ازی فرانسه تخت نشست و بعد در تکرار دیگر
این اتفاق در انگلیسها را از فرانسه بیرون کنند و ولایات جنوبیهٔ مملکت فرانسه
را تماماً تخلیص نمودند مخصوص در بالای شهر اورلیان بواسطه دلاوری و بهادری
یک زن اورلیانی جوان دارک نام داشت بر انگلیسها غالب آمده در سنهٔ ۱۴۲۹
میلادیه شهر اورلیان را از زیر محاصره انگلیسها خلاص کرد و بعد شهر رنیز
نام داشت رفته در آنجا تاج فرانسه را بر سر گذاشته در سنهٔ ۱۴۳۰ انگلیسها را
از مملکت فرانسه دفع و اخراج نمودند تنها شهر کاله در دست انگلیسها ماند در آن
اثنا شهر پاریس را نیز اهالی به همین شارل هفتم تسلیم نمودند لکن چون پسرش لوئی
یازدهم باوصاف ذمیمه حرص و طمع متصف بود پدرش از شرغداری او
راحت نبود همیشه بی آرام بود و بالاخره او را ترک نموده ساکن اوروکه
در سنهٔ ۱۴۶۱ میلادیه از گرسنگی مرد و موی الیه مدت عمر خود را بصرف جوع

وز

صرف نموده مراتب فنون را منظم میداشت و پاره نظامات نیز وضع نموده
و حتی در باب استحقاق کشیشان فرانسه بر کلیسا ها فرمانی صادر نمود که در تاریخ
باسم پراکماتیک سانکسیون یاد شده است لکن خودش چون مغلوب هوای
شهوات نفسانیه بود در حضور مدت مدیدی اسیر عشق انیس نام دختر ماه لقائی
بود وفات کرد

در بیان احوال انگلستان

در زمان حکومت شارل هفتم در انگلیس گذشت هانری ششم اولیای انگلستان
بود که بجای پدرش هانری پنجم نشسته بود در سنهٔ ۱۴۲۲ میلادیه هنگامیکه طفلی نه ماهه
بود سلطنت انگلستان و فرانسه هر دو را در شخص خود جمع کرد و از برای حکومت انگلستان
دوک دو گلوچستر را وکیل و از برای حکومت فرانسه (دوک دو بدفورد)
را قائم مقام پادشاه تعیین نمودند (دوک دو بدفورد) در فرانسه بعد از آنکه
نتایج خوب پیدا کرد در کلیسای مشهور نوتردام که در شهر پاریس واقع است

تاج فرانسه را بر سر هانری مذکور گذاشته شان او را تکمیل کرد و در این
اثنا (دوک دو بدفورد) با وکیل انگلستان دوک دو گلوچستر میانشان
بهم خورده با اکابر انگلستان هم فیمابینشان اختلاف و مناقشه پیدا شده
بود با دوک بورغونیه نیز نزاع داشتند شارل هفتم در پی سلطنت فرانسه
بود بدرفتاری (دوک دو بدفورد) قائم مقام فرانسه را با سایر انگلیسانی
که در مملکت مذکوره بودند بهانه کرده در سنهٔ ۱۴۳۹ میلادیه بر انگلیسان
شوریده تمام انگلیسها را از مملکت فرانسه بیرون کرد و هانری ششم که
با او از در مصالحه در آمده بود در سال ۱۴۴۵ میلادی از برای هانری دختری را
که (مارگارید انجو) نام داشت و از خانواده نجبا کار فرانسه بود
تزویج نمودند چون هانری در حل و عقد امور عقلش قاصر و پاره اوقات
علامت جنون هم از او ظاهر بود زمام حکومت بدست مارگارید افتاده

مرالیها

مری الیها نیز دوک دو بدفورد قائم مقام فرانسه را از قائم مقامی عزل نموده و چند
و اردو یک و یورک نام دوکها این خدمت معتبره را طالب بودند لکن
مشارالیها مارگارید با اینها نیز خوب نموده سببش هم این بود که چون
دوک دو یورک از اولاد یکی از دخترهای پسر دوم ادوارد سوم پادشاه
انگلستان بود بمیراثیت واو در حکومت مداخله کند بسبب این فتنه
و فساد اهالی انگلستان دو دسته شد قسمی خود را بگل سرخ و قسمی دیگر
بگل سفید منسوب نمودند در میانشان محاربه های شدیده واقع شد سبب وجه
تسمیه گل سرخ و گل سفید این است که این دو رنگ علامت طایفه لنکستر
این دو دسته بوده است طرفداران دسته یورک علامتشان گل سفید
و علامت طرف مقابل گل سرخ بود در سنهٔ ۱۴۵۵ در موقع سانت البان
هانری مغلوب گشته بدست دشمنانش گرفتار افتاد لکن در موقع واکفیلد

مارگارید غلبه کرده هانری را هم خلع نمود و دوباره او را پادشاه فرانسه کرد
اما هانری در ولایت نورتمبرلند در شهر اکسام تکرار مغلوب گردیده بدست
ادوارد چهارم پسر دوک یورک اسیر افتاد ادوارد رقیب هانری بعد در سنه ۱۴۶۱
میلادیه بهمت و معاونت دوک وارویک دوباره بغیرت بعده از برای
خود میدانی گرفت لکن مومی الیه ادوارد چهارم بلندن عودت کرده هانری مومی الیه
را گرفت بعده در بارنت نام موقع بر دوک دو وارویک غالب آمده در
جنگی که در توکس بوری میگویند بر مارگارید زن فرانسویه هانری نیز ظفر یافته اورا
هم اسیر کرد در سال ۱۴۷۱ میلادی هانری فوت شد لکن خلق فوت هانری را بر ظلم
و غدر ادوارد و غزوات نسبت ادعا نمودند و این دو فرقه جسیمه دو دولت عظیمه مذکور
گشت مدت مدیدی بر مملکت یکدیگر هجومها اولده محاربه های خونریز کردند
در همه شهورات و تفصیلات هر یکی در تواریخ مخصوصه و بیان دولت و ملت مسطور است

نبذه

نسبت به شریف جمله را در اینجا نقل و ترجمه کردن خارج از حوصله تحمل است
و از برای استفاده کردن بیگانه بیشتر از این نوشتن فایده مترتب نمیدانیم تفصیلات
زاید در احوال ایشان که الان ایشان

در بیان

احوال دانیمارک

از حکومتهائی که در جهت شمالی
قطعه اروپ واقعند یکی هم دولت دانیمارک است حکمدار مملکت مذکوره
کرستیان هشتم پسر فردریک هفتم بعد و بجای برادرش فردریک هشتم در سنه ۱۳۲۰
میلادیه بر تخت حکمداری جلوس نمود و در سنه ۱۳۲۶ میلادیه چون اهالی بسبب
ظلم و غدار بودنش از او دلگیر گشته بودند او را خلع و کشتن او را خواستند او را
از دور نفی نمیت و تکفیر کردند و از نظر خلق افتاده در سنه ۱۳۳۲ فوت شد
هر چند پسرش والدامر چهارم بجایش نشست چون مشار الیه در آن اثنا در
باویرا بود چند سال در آنجا مانده بعده در باویرا از مردمان اعتاب بقدر

چند هزار نفری جنگاوران بهم بسته آمد بمملکت دانیمارک و در مدت چهار
سال سلزویک و ایرلند و جوتلند و پاره جزیره های دیگر را فتح نمود ولایت
سلزویک بموجب تقسیم قدیم مملکت دانیمارک یک دوک نشین کوچکی بود
جوتلند هم نیم جزیره ایست که در بحر شمالی واقع شده است و سکنه آنجا شعبه
از طایفه غوت بودند و این طایفه غوت از سکنه قدیمه زرمنی میباشند
و تفصیل احوال قوم مذکور در کتب تواریخ قرون وسطی مسطور است لکن پادشاه
اسوج و نوروجیا هاقون ششم در سنه ۱۳۴۳ میلادیه پاره شهرها را از دستش ربود
و بعد از چهار سال یعنی در سنه ۱۳۴۷ پاره اراضی را هم به طایفه تونونیک فروخته
و با پولش مملکتی را که در نزد خودش لازم میشمرد خلاص نمود اهالی دانیمارک
از طرز احوال مومی الیه متوهم بودند تا اینکه در سنه ۱۳۵۶ میلادیه بعضی از جمعیتها
و انجمنهای را واضح ظهور نمود از پاره حکومتهای آلمان امداد طلب کرده ایرا

باطاعت

باطاعت اولیه و جاهائی را که حکومت اسوج ربوده بود باز پس گرفت
چون حکومت اسوج از اطوار و کردار اهالی دانیمارک خوشنود نبود از ایشان
در نهانی با بعضی از حکومات آلمان بر ضد دانیمارکیها داخل اتفاق گردید
لکن چون پادشاه دانیمارک دختر خود را بحکمدار نوروجیا داده بود در سنه ۱۳۶۸
قسم اعظم اتفاقی که بر خلاف او کرده بودند باطل گشت مع هذا در اواخر
سال مذکور فرقه از اتوجیان بر ممالک دانیمارک هجوم آوردند و در این وقعه
مشار الیه چهارم که امپراتور آلمان بود بدانیمارک امداد ولد
اورا حکومت دانیمارک مختل و شورشی شد و حکمدار مملکت هم اولاد
ذکوری که بجایش بنشیند نداشت تا اینکه در سنه ۱۳۷۶ مشار الیه وفات نموده از او
اثر و مارگارید نام دختری باقی مانده بعد از فوتش پسر مارگارید
دختر شوهر پادشاه نوروجیا و به او لوف هم معروف بود خلف او کرده

موسی الیه اولوف نیز تا سنهٔ ۱۳۸۵ میلادیه در مقام حکومت بود بعده در ورای
مملکت بقدر دو سال اتوب و قدرت ظهور نمود اولوف را در تواریخ اولوس
نیز میگویند بعد از آن مارکارید بر سریر حکومت برآمده تاجهای
سلطنتهای ممالک شمالیه یعنی اسوج و نوروجیا و دانیمارک را در یک جا جمع
نمود که در تواریخ او را سمیرامیس ممالک شمال گفته‌اند طایفه دانیمارک را نورمان
میگویند از نسل زرمنهای قدیمه‌اند و در کنار بحر بالتیک سکنا داشته‌اند مردمان
جنگجوئی بوده‌اند و موخزر و شاهان بسیاری از ایشان در راه دین جمع گردیده جنگ
کرده‌اند تفصیل احوال ایشان در ضمن وقعه اهل صلیب مسطور است خلاصه
موسی الیها مارکارید نیز در سنهٔ ۱۴۱۲ میلادیه فوت شده اریک نهم پادشاه
دانیمارک شده و موسی الیه را در سلسله پادشاهان اسوج اریک سیزدهم میگویند
او نیز تا سنهٔ ۱۴۳۹ معمر گشته بعد از وفاتش کرستوف سوم پادشاه دانیمارک

شد

شد و حکومتهای اسوج و نوروجیا را نیز تحصیل نمود تا سنهٔ ۱۴۴۸ در ممالک شمالیه
حکمرانی کرد

در بیان احوال پورتکیز

پادشاه مملکت پورتکال ژان بزرگ بود بعد از آنکه بر اعرابی که ملک قدیم
او را تسخیر کرده بودند غالب آمد چنانکه در کتاب سابق مذکور گردید جزایر
قناریا و مادیرون و جزیره را با ساحلهای گینیا نیز ضبط و تسخیر نمود موسی الیه
در سنهٔ ۱۴۳۳ میلادیه فوت شده پسرش ادوارد پادشاه پورتکیز گشت چون حکمدار
جدید متصدی با اعراب محاربه داشت از جهت آنکه بسیار در مضایقه بوده و فتنه
لطف اقرب نیز داشت امیر خزینه قلعه تنجیر را محاصره کرده بود و فرنگیان شکست
کامل خورده متفرق و پریشان شدند و برادرش فردنیاند نیز در دست مغاربه
اسیر گشت در میان آنها ماند موسی الیه ادوارد با خجالت مغلوبیت و انهزام

از

شهر لیزبون که دارالملک پورتکال باشد عودت نمود چنین در شهر مذکور طاعون
اتفاق بود ادوارد در سنهٔ ۱۴۳۸ میلادیه از مرض طاعون درگذشت متوفی مرقوم
دربارهٔ اصحاب علوم و فنون بسیار حمایت و بذل همت کرده بود که یک قانون
جدیدی در امور عدلیه وضع نمود از برای نظامات داخلیه نیز قوانین عدیده
گذاشت و بعد از فوتش سریر حکومت از برای پسرش ماند

در بیان احوال المانیا

امپراطور آلمان سیغسموند بود که در دفتر سابق ذکرش گذشت موسی الیه چنین تعهد
گرفته بود شکوه و سطوت دولت اسلامیه را که در جنوب شرقی اروپ مستولی شده بود
شکسته محو و منهدم سازد پادشاهی مجار را نیز ضمیمه عنوان ساخته عمر خود را در
محاربه کردن با عثمانیان صرف میکرد و در این بین بسبب قدرت و تاخت سلطنت
ممالک عثمانیه ضعیف و پریشان شده بود بخرابی او بعد سیغسموند نیز حکمدار آلمان

آلبرت

و افلاق و بلغارستان را که حکومت عثمانیه را تصدیق کرده بودند بطرف
خود جذب نمود که تتمه احوال او بر وجه تفصیل در ضمن وقایع داخله مراد ثانی
مذکور خواهد گشت

در بیان احوال ناپولی و سیسیلیه و پاپ

چنانکه در دفتر سابق مذکور گشت ناپولی در تحت حکومت خاندان انجو بود در این
اوقات الفونس پنجم که از خانواده اراغون بود و در جزیره سیسیلیه حکم میکرد
حکومت ناپولی را نیز ضمیمه القاب نمود در سنهٔ ۱۴۱۶ فوت شد پسرش فردیناند که
بلاولد بود بر جایش نشست لکن ژان نام حکمه که از بقیه خاندان انجو بود خود را که
ناپولی ادعا نمود از این جهت فیمابین فردیناند و حکمه مشار الیها محاربه
داخلیه مرجعه بود و تفصیل این اجمال چون متعلق بزمان دفتر هفتم است در آنجا
مذکور خواهد گشت لکن حکم و نفوذ پاپها در حوالی مذکوره با شدت جاری و در این

اوقات زمان پیت و لوم و دگوئی در کتاب سابق گذشت پرسنید پاپ جانشین بود
چون پاپ موریالبه در سنه ۱۲۱۴ فوت شد در جایش متعصب‌ترین ممالک غربیه
یعنی مارتن چهارم به پاپی منتخب گردید مدت ریاست پاپ مرقوم چهارده سال
طول کشید در مدت مذکوره اکثر و اغلب خلق متعصب و بقیه اتفاقیه بجهت
خصومت و مخالفتی در مابین کلیساهای شرق و غرب یعنی روم و کاتولیک موجود
بود نفوذ و اقبال پاپ در همانها در درجهٔ کمال بود و حتی اقتدار اهالی پاپها
از قبول استقلال کلیساهای شرق و غرب این بود و قوت پیدا کرده از روی دنیا
ادیان سایره را محو نمایند چهار به ای گروه ازادها یعنی اهل صلیب نیز از تحریک
و اغوای پاپ و وکلای او در ممالک سایره فرستاده شده بودند ظهور کرد
که مذاهب و ادیان ملل و اقوام دنیا را ابطال نموده همه را تابع کلیسای غرب
کنند و بهمین قصد امور عالم را هرج و مرج کرده بودند

اربان

در بیان احوال ساردنیا

جزیره ساردنیا نیز احوالش چنان بود که گاه به حکومتهای پیامونته که دامنهٔ کوه
های الپ باشد منقسم و گاه تنها بهمان حکومت ساردو منحصر بود تا اینکه از سنه ۱۳۰۰
میلادیه بتصرف امده نام حکمدار افتادو که او را امده‌ئه چهارم میگویند موریالبه
نیز حکومتش تا سنه ۱۳۸۵ امتداد یافته بعد از فوتش پسرش امده‌ئه هفتم در شهر
تورینا حکمدار ساردنیا گشت او نیز تا سنه ۱۳۹۱ حکومت نموده در مدت حکومتش
باتفاق شارل ششم پادشاه فرانسه ولدیج را که قعد بدره غربی میگویند الیوم
در دراجی حکومت بلجیک است تسخیر نموده بعد دخترش از پرنسهای فرانسه را نیز
بعقد نکاح در اورده و در سنه ۱۳۹۱ فوت گشته پسرش معروف امده‌ئه هشتم بجای
او بتخت نشست لکن چون در هنگام وفات پدرش طفل خورده سال بود مادرش
بالوکاله متکفل حکومت و مملکت شده بود لکن چون ناموری البه طالعش مساعد بود

حوزه حکومتش کسب وسعت نموده در سنه ۱۳۰۱ میلادی حکومت ژنوه را نیز
فتح کرد و سنه ۱۴۱۲ حکومت پیامونته را نیز بقبضه تصرف در اورده در سنه ۱۴۱۶
با امپراتور سیژسموند اعلان حرب نموده لکن در این محاربه بختش یاری نکرد بعد
از آن حکومت پیامونته را به پسرش لوئی حواله نموده خودش در یکی از دیرها
داعتکاف را نزد اکرده مشغول عبادت گشت و بقیه احوالش در دفتر هفتم
بتفصیل خواهد رسید حکمداران ساردنیا الیوم از شعبه‌های خاندان ساوا بوده
اجمال تفصیلات احوال ایشان و در کتب تواریخ مسطور است از این قرار است
و ولایت را وساوا امینامند در سمت شمالی حکومت ساردنیا با ولایات
ژنوه و از دیگر بحیره مدحق است تقریبا از اثنا سنه ۹۰۰ میلادیه هر مرت
های در مملکت مذکوره حکومت میکردند از اولاد و اعقاب او چندین شعبه‌ها
جدا گشته یکی را گنت موری و شعبه دیگر را پرنسهای کارنیان و شعبه سوم

را کنتهای سوالون میگفتند و فرقه چهارم را دوکهای ژنور و شعبه خامس را
بارونهای وو مینامیدند پادشاهان ساردنیا از شعبه اولی شمرده
میشوند و ولایت را که موریین میگویند یک وادی وسیع است و در دامنهٔ کوههای
از ودیچره که شعبه‌های کوه الپ میباشند واقع است چون اطرافش را کوههای
مرتفع احاطه نموده است نهرهای جاری بسیار دارد اراضی مرکوبا چون مرطوب
شعبه نخستین خاندان ساوا وده میباشد مشهور است و شعبه دوم را بجهت
آن کارنیان گفته‌اند که امیر شهر کارینیا نوده در ساردنیا واقع است بوده‌اند
سوالون نیز جایست از مضافات مملکت فرانسه و وو نیز اسم ناحیه ایست
از نواحی ممالک متفقه از ودیچره لکن کنت نشینی سوالون از قرن هشتم میلادیه
باینطرف منقطع بوده چون با خانواده شما مناسبت پیدا کرده بود از آن
میان خاندان ژنو ظهور نموده بعده در سنه ۱۳۹۱ میلادیه موری البه کنت نشینی

سواسون را بودند و بعضی دوک دورلیان بوده فروخت و بقیه احوالش در قرن
هفتم نوشته شده است احوال ژنویزها را نیز چنین روایت میکنند که در
اثنای تاریخ هفتصد و هفت میلادی اهالی لیگوری که از ولایات شمالی
ایتالیا است شهر ژنوه را بنا کرده اند بعد در زمان شارلمن پادشاه فرانسه
اورا متصرف داشت مؤخرا چون میان اهالی لنغوبار بحری بسیار شده بود در وقعه
که از اروپا اهل صلیب به آسیا هجوم آوردند این طایفه در مصالح بسیار
معظم مداخله کردند رفته رفته شهر پراوونه را نیز استیلا نمودند از طرف
خلیج ژنوه را و از یکطرف خلیج وندیک را (ونیز نیز میگویند) بقبضه
تسخیر در آوردند اهالی پیزا نیز امپراطور لاتینیاها که در هفتم را بکمک خود
به ایتالیا دعوت نمودند هرچند ژنویزها در تاریخ هزار و دویست و نود میلادی
بسمت رسیده مبدل و پایتخت امپراطورهای روم بود هجوم بردند استعمارا
نخ

مسخر کرده بودند لکن مؤخرا میخال پالئولوگوس امپراطور روم انها را از
اسلامبول بیرون کرد اما محله را الیوم به غلطه و بیک اوغلی مشهور است در
دستشان ماند بعد از انها استحکامات بسیار مهاجرت نموده بسمت ازمیر و جزیره
های بحر سیاه و قرم و تونه دوس متفرق گردیدند چون احوال ژنویزها اختلال
نمود اهالی وندیک حسد برده لطمه که داشتند بسیار تأثیر کرد لهذا در میان
این وقت بزرگ محاربه ها روی داده در سال هزار و پانصد و بیست و نه دوک ژنوز
و مع الاطلاق رئیس جمهور باشد بعد ان بوکا نغرا بود که خانواده اش در قطعه اروپ
شهرت دارد

دوک نشینی طوسقانه

نیز در سنه ۱۸۰۵ میلادیه منقرض و بمرور ایام هیئت اداره امورشان بانواع صورتها
مبدل گشته در تاریخ که مشغول نوشتن این کتاب بودیم طوسقانه به پنج اداره
منقسم گردیده که (پیزا) و (فلورانس) و (لوکه) و (سی‌ینا) و (پیزتوا)

باشد حکومت فلورانس تا تاریخ هزار و چهارصد و بیست و یک میلادیه
در زیر حکومت خاندان مدیسی بود لکن بسبب هجوم و استیلای شارل هشتم پادشاه
فرانسه نفوذ و اقبال خاندان مذکور رو بخرابی و زوال آورد این خاندانکه
معروف بخاندان مدیسی میباشد در فلورانس خیلی شهرت دارد اداره دولت
جمهوریت حوالۀ مذکوره باین خاندان منتقل شده بود کذلک مع ما از
(لوکره) میگویند و بلده یعنی لوکه را ایتالیائی لوکا معروف است الیوم
داخل حوزه دوک نشینی طوسقانه است در اثنای سنه ۸ هجریه اهالی لوکا
با اهالی فلورانس جنگ سختی داشتند و بالاخره استقلال خود را نگاهداری
کردند لکن بعد از آن در تحت حکومت امپراطور فرانسه افتاد و بالت (سیانه)
هم در داخل دوک نشینی طوسقانه بود این شهر را قبایل اترورنیا در
اوایل زمان قرون وسطی قبل از آنکه دوک نشینی طوسقانه تشکیل شود بنا کردند
وجمعیت

وجمعیت بسیاری از ردها و بهار رفته در انجا متوطن گشتند و مدت مدیدی
محل و مخرب نفوذ و اقبال حکومت پیزا و فلورانس گردیده بود بنا بروایات
کتب تواریخ این جمهوریت سیانه در اواخر زمان قرون وسطی تا هشتصد هزار
نفوس بوده است لازم و مقتضی است و در این کتاب چنده از احوالات ایتالیا
نیز بیان نمایم مخفی نماناد و عموم مملکت ایتالیا را باسم شمالی و جنوبی قسمت
کرده اند و تقسیمات ولایتهای شمالی و جنوبی از این قرار بود در اثنای تاریخ
هشتصد هجری ممالک ایتالی تازه از زیر حکم امپراطورهای شرق بیرون رفته
پاره جاهایش بر اصول جمهوریت و پاره ولایاتش هم دوک نشین بودند
مع الخصوص جهات شمالیه و در دست طایفه لومباردها بود و طایفه مرقومه جهات
جنوبیه را نیز بقبضه تسخیر در آوردند و اما گاه متوقع نیز از نوعی بحر شعبه ایتالیا
و تجارت اهالی انجا بسیار معروف است پرنس گری انجا در قرن دهم

میلادی با لوراته بسلسله کریمالدی نامی و از خاندانهای مشهور جمهوریت ژنو نسبت
تعلق داشته تا تاریخ هزار و ششصد میلادی خاندان ممتد گشت از این
خاندان ریموند کاربالدی نام شخص مشهوری ظهور نموده است و در قرن یازدهم میلادی
در زیر حکم پادشاه فرانسه فیلیپ له بل بر کشتیهای جنگی فرانسه سردار بحری
گشته در نواحی جزیره رسیدند و با فلندرها محاربه سختی کردند از خاندان
مذکور انتوان کاربالدی نامی نیز در سنه ۱۳۳۲ با بعضی از مهاجرین پیاده
کناتدن معروف بود در نواحی مذکوره بازمحاصره بحری کرد ثانی
کاربالدی که ... در سنه ۱۳۳۱ در صورتیکه سردار بحری ژنو نیز بود مشهور است
در کشتیهای جنگی ونه دیکیها غلبه بزرگی کرد   و بدیت
لومبارد با نیز طایفه لومبارد در زمان قرون وسطی تسخیر نموده تفصیل احوال
طایفه مذکوره در ضمن تواریخ قرون وسطی مذکور است لکن در اینجا متعلق
باقی

این تاریخ دولت غتها به سبب لومبارد یا سمت شمالی مملکت ایتالیا را بنام
دوارالحکومتی نیز شهر میلانو و میلان نیز گویند بود و شهر مذکور پانصد و هشتاد و
هفت سال قبل از میلاد عیسی علیه السلام بنا شده است و شهر دوک نشین مودناه
در وسط مملکت ایتالیا واقع است نیز بنا کرده قبیله اتروریا است چنین قبیله مذکوره
بعدها با اقوام مجوار خود محاربه‌های ... کردند محاربه مودنا مشهور و بنا کرده
در یک وقتی شهر مذکور را طایفه غوت و اهالی لومبارد یا غارت کردند بعده
شارل نام پادشاه فرانسه بحمایت مودنا برخاسته مدتی هم با پاپها و ونه دیکیها
حرب نموده تا اینکه در سنه ۱۲۸۸ دوک نشین شد
پارما نیز شهری است در وسط ایتالیا در صد و هشتاد سال قبل از میلاد حضرت
عیسی بنا شده است مدتی بطور جمهوریت بود بعده در تحت حکم پاپها گردید
تا اینکه در سنه ۱۳۳۰ حوالی مذکور با خاندان مشهور روسی انتقال نمود بعده پرتبال

حکم و نفوذ خانواده مذکور در پارما جاری بود و چنانکه در کتب تواریخ مسطور است
شخصی الیوم دوک پارما است خاندانش در تاریخهای هزار و پانصد میلادی
ظهور نموده است   اگرچه بیان
احوال قدیمه ونه دیکیها با اصولیکه در این کتاب پیش گرفته‌ایم توافق ندارد
لکن چنین لایق ندانستیم و سوابق احوال اینچنین ملت بزرگی را که در عصر خود بیشتر
اکثر جاهای اروپ و خصوصا تمامی جزیره‌های بحر سفید را تسخیر نموده در میان معاصرین
کسب شهرت کرده بودند مسکوت عنه گذاریم لهذا ذکر احوال ونه دیکیها را تا
باین تاریخ بر وجه اجمال درج مینمائیم قطع نظر از تفصیلات در جمله جغرافیه
شهر ونه دیک تنها از اصول حکومت ملت مذکوره پاره اطلاعات بیان
خواهیم کرد   دوک نشین ونه دیک در نهایت عصر ششم میلادی
تنها یک دوک داشت و دوشش اناستابیو در اوایل عصر هفتم با زمندل
بگمودی

بجمهوریت گشت بعده داخل اداره امپراطوری شرق گردید در اثنای عصر
دهم میلادی ولایات اوستریا و دالماچیا را گرفته باستقلال کامل رسیدند
چون صاحب قوه بحریه گشته بودند در کار حمل و نقل زوار بیت المقدس و امتعه
و مال التجاره و تسلط ایشان بر ممالک بزرگ نیز را در ترقیب ایشان بودند غلبه
داشتند در زمان عهد نورمانها در نواحی طرسقانه واقع است با کشتیهای جنگی
امپراطور روم در مخالف ایشان بود جنگ سختی کردند در اثنای عصر یازدهم یعنی تقریبا
بعد از سنه ۱۲۰۰ میلادی دانری داندولو دوک ونه دیک در اوقاتیکه لاتینها
استانبول را استیلا کرده بودند جزیره‌های اغریبوز و کرید و غیرها را در
بحر سفید واقع است ضبط نمود بعد از آنکه پنجاه سال بعد میخائیل پالئولوگوس
که از امپراطوران روم بود و باتا استانبول را از دست لاتینها پس گرفت
لاتینها اینکه از استانبول پریشان کرده بودند با ژنویزها و ونه دیکیها محاربه‌ای

شدید کردند و محاربه که در بحر سیاه جا الیت در کتب تواریخ مشهور است
تعبیه این تفصیل در دفتر هفتم مسطور است مراجعت شود لکن در مدت تاریخ
این کتاب یعنی در اثنای سنه هشتصد هجری بعد از آنکه وندیکیها والاجیا
ضبط نمودند مولای هر یک و از بوسنستان و قره طاغ و اشقودره را نیز
مسخر ساختند از آنجا که قبیله قره طاغ از جنس اسلاو و در زمان هراکلیوس
(یعنی هرقل) امپراتور روم تخته قپو شدند پاره اوقات استقلال
مخصوصه داشتند و بعضا ضعف بهم رسانیده تابع حکومت صرب می شدند
تا آنکه بالاخره در نیمه استقلال وندیکیها زبون شدند و در عصر سلطان مراد
ثانی قره طاغ ضمیمه ممالک عثمانیه گردید و تفصیل آن در دفتر هفتم در بیان
وقوعات عصر حضرت شار الیه مذکور است ولایت هرسک با آنکه از
مضافات و ملحقات مملکت بوسنه بود در سنه ۱۳۲۰ در زمان حکومت خرواتستان

داخلت

در تحت حمایت امپراتور الان قره در یک ولایت دوک نشین شد که
الوقهیا هنوز در تحت حکومت دولت عثمانیه گشته بود ولایت بوسنه نیز
در سنه ۱۱۲۶ میلادیه به مملکت مجار ملحق گردید و در سنه ۱۳۰۶ میلادی سر خود جمهوریت
شده بود و در سنه ۱۴۰۱ میلادیه تابع دولت علیه عثمانیه گردیده بعد از شصت سال
تماما بر ممالک محروسه دولت شار الیها ملحق و منضم گردید
مملکت خرواتزا در عهد قدیم لوریا میگفتند و یک مملکت ارتکا بود در زمانی
تاریخ ششصد میلاد حضرت عیسی علیه السلام یعنی صد سال بعد از هجرت حضرت نبوی
حکمداری خرواتستان تابع دولت فرانسه گشت بعده با امپراتورهای روم اظهار
تبعیت مینمودند تا آنکه در سنه ۱۱۰۰ میلادی داخل اداره مجارستان شد و در
اوایل سنه ۹۰۰ هجریه یک قسم مملکت مذکوره بر ممالک محروسه عثمانیه ملحق
گردید و تفصیل آن در ضمن وقایع داخله این دفتر مسطور و مذکور است

در سنه ۱۸۰۵ تا ۱۸۰۹ امپراتور [illegible] سلطنت [illegible] آنچه [illegible] کرده [illegible]

اجمال حال طایفه مجار نیز چنان است که بعد از زوال و انقراض دولت رومیه
الکبری از قبایل هون و دران صفحات متوالی بود منشعب گشته پادشاهان
نیز از سلسله اربات ظهور نموده بود و در هنگامیکه قبایل مذکوره در کنار نهر ولگا
بودند بر آنها حکمرانی میکرده است و این سلسله تا نهایت قرن دهم میلادی
ممتد گشت و هر چون در میان قبیله ماد کیاره و از قبایل مذکوره بودند
آئین عیسوی شایع شده بود از آنها بجمیع مجارستان سرایت کرده استفان اول
رئیس قبیله مذکوره بود در ابتدای سنه الف هجریه پادشاه مجار شد مومی الیه
سی سال حکومت نموده وفات کرد قوم مجار بقدر چهل سال به اتفاق و اتحاق
اوقات خود را صرف نموده در سنه ۱۰۷۰ میلادیه لادیسلاس نام حکمدار زمام
حکومت را بدست اقتدار گرفته ممالک خروات و ولایت اسکلودونیا
یعنی اسقلاویه را بقبضه تصرف در آورد و خلفا او کلومان نیز قطعه دالماچیا را

ضمیمه

ضمیمه ممالک ساخت در سنه ۱۲۲۲ میلادیه هنگامیکه (بلد) پادشاه مجار بود
خانان مغول از سمت دشت قبچاق هجوم اورده سرتاسر مجارستان را بغارت و
خراب نمودند چون در سنه ۱۳۰۰ میلادیه خاندان اربات در شخص اندره سوم
بکلی منقرض گشت در سلسله دوم از پرنسهای شاهی برخاست بعده
شارل روبرت از خانواده انجو بر سریر حکومت نشست در عصر او حالت
مجارستان برگشته روبرت ممالک والاجیا و خرواتستان و بوسنه و صرب
دالماسی و بغدان و ترانسلوانیا و بلغارستان را فتح نمود پسر او لوئی
و در میان پادشاهان مجارستان مشهور بلوئی اول است بر تخت حکمداری جلوس
نمود و حکمرانی ممالک لهستان را نیز تحصیل کرده بعد از او دخترش ماریه در سنه ۱۳۸۲
میلادیه ملکه مجار گردید و در سنه ۱۳۸۶ بزیر نکاح سیژسموند الکتور براندنبورگ
در آمده بعد از چهار سال عثمانلوها بر حوالی طونه مستولی شدند براندنبورک در

داخل ممالک امپراتوریه ژرمنی میانه ساکونیای علیا و بوهم و کلمبورک واقع
شده است در سنه ۱۰۳۰ میلادیه تقریبا مطابق سنه ۴۲۱ هجریه هنگامیکه مملکت
مذکوره در میانه خاندانهای لوکسمبورغ و باویرا منقسم بود خاندان لوکسمبورغ
از حق خود دست بر داشته تماما بخاندان نورمبورغ منتقل گردید و تفصیل
این حال در ضمن تعریف حکومات الامانیا مذکور خواهد شد

در بیان احوال قدیمه حکومات قدیمه لهستان

چنین در خصوص احوال صحیحه مملکت لهستان در کتب تواریخ چیزی که شایان اعتبار
باشد بنظر نرسیده درینجا از تفصیلات احوال قدیمه اهالی لهستان قطع نظر نمودیم
و بهمقدر میدانیم که مملکت مذکوره در قرن نهم میلادی حضرت عیسی علیه السلام بتحت
تصرف پادشاه نام دوکی منتقل گشت لکن در قرن دهم دین عیسوی ان اهالی را
استیلا نمود در قرن یازدهم کار بدست بی سر و پایان افتاده فساد و هرج و مرج واقع

بطور

ظهور کرد و بعد از انکه در قرن دوازدهم از هجوم تاتار خراب گشت زمام حکومت
مطلقه بدست لوئی بزرگ و از خاندان انجو بود افتاد لکن در قرن چهاردهم
پالوراته بدو نفر دختر منتقل شد که یکی بهردیج و دیگری ماریا نام داشت بعد از
فوت ماریا بهردیج پالانفراده مملکه مختار گردید چون با خاندان ژاژلون قرابت
پیدا کرده بودند حکومت بالاخره بخانواده مذکور انتقال یافت و تفصیل این
احوال در دفتر ثانی مذکور است   بیکهای صرب و افلاق و بغدان
اگرچه سرخود بالاستقلال حکومت داشتند لکن چنین شوکت و سلطنت دولت
علیه عثمانیه را تصدیق کرده بودند با دولت مشار الیها بخضوع مربوطیت بهم رسانیده
بودند و احوال ایشان نیز در ضمن تفصیل ممالک دولت علیه مذکوره در موقع مناسب
ذکر شده است مراجعت شود شهر پایتخت را نیز در سمت جنوبی از هندوستان واقع
شده است در سنه ۱۳۵۰ میلادیه بانی کانباکوتا نام امپراتور روم بنا نموده

دران شهر یکی از بیکهای روم و دارای پاره امتیازات دوک لقبی بود حکومت
میکرد تا اینکه در سنه ۱۳۲۰ بتصرف عثمانیان در امد و تفصیلش بعد از این بیان
خواهد شد   مملکت موره
در زیر حکم امپراتور روم بود بعد تنها منتقل گردید بعده بتصرف جمهوریت
ونیک در امد و در زمان سلطنت سلطان محمد ثانی مملکت مذکوره ضمیمه ممالک
دولت علیه شد و تفصیلش در دفتر هشتم ذکر شده است مراجعت شود
بر نشینی ها از افلاق و بغدان قبل از انکه داخل ممالک دولت علیه عثمانیه گردد
گاه بطور استقلال و گاه در زیر حکم تهاجار و لهستان اداره میشدند چنانکه
در دفتر ثانی مذکور خواهد گشت مراجعت شود بالاخره بدولت علیه
عثمانیه منضم و ملحق شدند
در اروپا ممالکی که متعلق بدولت روس بوده قسم نخستینش (پولونیا) و افلاق

و تاتار

و تاتار و قبچاق و جزیره کریم و اشباه لهذا بعد این طایف دران عصرها
از اقوام وحشیه غیر متمدنه بودند تا اینکه در عصر دهم میلادی دین عیسوی در حوالی
مسکوا منتشر گردیده در اثنای قرن یازدهم شهر مسکوا بنا شده و در تاریخهای
هزار و دویست و سی جهات جنوبیه ممالک مذکوره را جوجی خان فتح و استیلا نمود
حکومت قبچاق تاسیس شد و بیکهای روس تقدیر صد و پنجاه سال در تحت حکم و نفوذ
تاتارها ماندند و اوضاع حکومت روس دو رنگ نمائی گشت و از پطر و ایوان
بعد و بقا در حوالی بحر بالتیک مشغول راهزنی بحری بودند موسی الیه در شهر نووگورود
شروع بحکومت نمود و سلسله او رفته رفته عظمت و استقلال یافته بوجه بحر بالتیک را
استیلا نمود و با لهستان متحد گردید و بعد از انکه خانواده مذکوره علیه چنگیز و تیمور را
از خود دفع کرد شروع کردند بنظم دادن امور داخله در اثنای شهر انکه مرغوب تاریخ
این دفتر است حکومت روس بمرتبه و حیثیتی نمود و بتوانه در اروپا تا نیری

در سنه [illegible] حوالی مذکوره مدت مدیدی مغلوب قوت نفوذ طایفه الیوج بود
بعده یعنی تا سنه [illegible] هجریه در تحت استیلای تیمور و شاهزادگان او خود شان
اسیر و اموال و املاک شان منهوب بود و نصیبی نداشتند تا مدتی مذکور خراب گشت
در دشت قبچاق شهر قازان دارالحکومه اردو خان (حاجی ترخان) بود شهر
مذکور در جانب شمالی شهر ولگا واقع است و از بناهای پسر باتو خان است
در سنه ۱۳۹۶ میلادیه واصیلی دوم و تیمور تومج چار روس (چار و یاگزار
لقب پادشاه روس است) و در شهر مسکو نشست شهر مزبور را ضبط نمود
بعده با مقر حکومت قبچاق و شهر باغچه سرای شهر متحد گشته بود تا اینکه مو خود
مستعدی شر و شور تیمور گردیده خراب شد بعد از وفات موسی الیه واصیلی
واصیلی دوم در سن ده سالگی حکمداری روس را در شهر مسکو اعلان نمود اگرچه
از جانب حکمدار قبچاق خلع شد باز دوباره بمنصب خود رسید و در سنه ۱۴۳۵

غازان

غازان خان موسی الیه واصیلی را گرفته بعد در مقابل خراج سالیانه معینی باز
رها کرده و دوباره بشهر مسکو عودت نمود وقتیکه موسی الیه اسیر بود پسر حکمدار
غالیا ایوری چشمهای او را در آورده او را از نور باصره محروم ساخت لکن واصیلی
از برای خود طرفدار پیدا کرده ایوری را از مملکت روس دفع و اخراج نمود
و در سنه ۱۴۶۲ میلادیه تخت سلطنت را از برای پسر بزرگش ایوان سوم گذاشته وفات
کرد اهالی نووو گرود و پسکو هرچند دارای امتیازات مخصوصه بودند ایوان
سوم در اصلاحات مقتضیه بسیار سعی و کوشش نمود طایفه قزاق و انها را
قزاق نیز گویند از امتزاج و اختلاط طایفه تاتار [illegible] یک گشته قوم جنگاوری
هستند وعده نفوس شان هم بسیار است و شعبه از ایشان را چون در ساحل رود خانه
دون متوطن میباشند قزاقهای دون میخوانند جمعی از انها را قزاقهای تابع
روسیه صغیر میگویند و عبارت از سه جماعت بزرگند نخستین قزاقهای اوکراینند

که انها نیز منقسم بدو قسمند قسمی را قزاقهای زاپوروغ و قسم دیگر را قزاقهای
بحر سیاه می نامند از جماعات ثلاثه مذکوره جماعت دیگر قزاقهای
تو غولیف و دیگری قزاقهای ولوع مشهورند طایفه قزاق اگرچه بصفت مردی
شجاعت و از نفاهای انسانیت متصف میباشند لکن از ایشان با
افعال قبیحه وحشیانه نیز گاه گاه ظهور کرده است و هیچ لیاقت شان
زبان شان نیست

فصل ثانی

در بیان سلطنت امیر سلیمان شاه و سلطان عیسی و سلطان موسی و جلوس چلبی
سلطان محمد خان بعد از واقعه تیمور   در تواریخ که شامل وقایع دولت
علیه عثمانیه است بعد از واقعه تیمور یعنی محاربه که در قرب انقره در
چبوق اباد واقع گشت و در ان جنگ یلدرم بایزید خان اسیر گردیده و در اردوی
تیمور وفات کرد تا زمان استقلال حکومت چلبی سلطان محمد خان

بعض

بعض مدت هشت الی ده سال چون ایام فترت بود از وقوعاتیکه بظهور
پیوسته است خبری مذکور نیست و شهزادگانی را که در این مدت بداعیه
پادشاهی برخاسته بر تخت حکومت قعود نموده اند از سلسله سلاطین عثمانیه
خارج شمرده اند و حال اینکه بعد از انکه یلدرم بایزید خان در آن شهر وفات
کرد ممالک عثمانیه به سه حکومت مستقله منقسم شد یک قسم ممالک عثمانیه در
قطعه اروپ بود در زیر حکومت امیر سلیمان شاه بود و یک قسمت اناطولی در زیر
حکم سلطان موسی و قسم دیگرش در تصرف چلبی سلطان محمد بود مقر حکومت اولی
در شهر ادرنه و دارالملک دومی در بروسه و گویا حکومت سومی در شهر اماسیه
بود و هر یک حکومت دیگری را تصدیق و قبول نموده متصف با وصاف کامله
حکمداری بودند یعنی مستقلاً بنام هر یک خطبه خوانده سکه ضرب و فرمان نشر
میشد و در ولایت دولتی حکام و ضابطه فرستاده احکامات مجری و جاری

و مصالحه شدند در چنین صورتی از برای مورخین عیب و نقیصه بزرگتر از این
نیست و از در تعمق در آمده ابواب عبرتها که از مطالعه تاریخ حاصل
میگردد مسدود نگذارند   ما حصل بعد از محاربه انقره امیر سلیمان شاه
با وزیر اعظم علی پاشا و اینه بیک مرزبان و آقا زینل چریان حسن آغا بسمت
بروسه گریخته از آنجا خزینه بیت المال و برادر کوچکش قاسم چلبی و همشیره اش فاطمه
سلطان را با خود برداشته به بندر ... آمده و در کشتی نشسته عازم اسلامبول
شدند برادرش قاسم چلبی و همشیره اش فاطمه سلطان را در نزد یانی پالیولوگوس
امپراتور روم گرو گذاشته یکی از آنها دختر طودوری برادر امپراتور را به زنی به نکاح
خود در آورده و بشرط اینکه پاره از ممالک روم ایلی به امپراتور واگذار شود
معاهده نمود با این رابطه با امپراتور رابطه اتفاق را محکم ساخته به ادرنه
رفت و در آنجا تخت سلطنت جلوس نموده محافظت ممالک محروسه در اطراف مشغول

مشغول

مشغول گشت و برادر کوچکش سلطان عیسی نیز در دار الملک بروسه بسریر حکومت
نشسته میخواست در ممالک اناطول کیف ما شاء حرکت کند لکن چلبی سلطان محمد
با برادرش سلطان عیسی چهار دفعه جنگ کرده بر او غالب آمد و بعد از آنکه
سلطان عیسی را یکجا از میان برداشت این واقعه بر خاطر امیر سلیمان شاه گران
آمده بقصد اینکه قوت و اقتدار چلبی سلطان محمد را در اناطول محو و منکسر سازد
با لشکر انبوهی بسمت اناطول گذشت چون سلطان محمد از این قصد برادرش امیر
سلیمان شاه مطلع گردید نتوانست در مقابل امیر دلیرانه ایستادگی کند بعد اخفا
بطرف ولایت اماسیه گریخت امیر شاه زاده نیز دار الملک بروسه را ضبط نموده
رو به انقره آورد و بعد از آنکه آنکاره را نیز بقبضه تسخیر در آورد در مملکت اناطول
حکومت میکرد و شهزاده چلبی سلطان محمد نیز برادر کوچک خود سلطان موسی را
با عده قشون از بحر سیاه بوارنه فرستاده و در تعرض ایلی داده با یک اندک

میرچه بیک حکومت در جنس امیرین و مدارا نموده و با او مرحمت و حکومت بسپاهی
اهالی روم ایلی را تحریک کند شهزاده مشار الیه نیز بسمت روم ایلی گذشته
بعد از آنکه با بیک افلاق در میان ایشان حسن الفت پیدا شد دختر او را بعقد
نکاح در آورده رابطه مصاهرت را با او مستحکم ساخت تفصیل این واقعه در
تاریخ نگاران ترکی و مجمد حق و روحی چنین مذکور است   قلعه کشیده پسر سلطان عیسی
لهر عرق حمیت امیر آجنان بحرکت آورد که عزم بالجزم نمود تعقیب سلطان محمد
چلبی را از اناطول تکمیل گیرد محو سازد چون این عزم امیر سلیمان شاه مسموع
سلطان محمد افتاد امرا را بمشورت جمع نموده و در شورا ملاحظه اینکه چون امیر
سلیمان شاه وارث حقیقی یعنی ولیعهد تخت عثمانی است اگر با او محاربه
و مقابله در رسید احتمال است افراد قشون لو برادر میل نمایند بجهت بلاد
ممالک بزرگ شوند و بعد شهزاده سورنخشد قرار بر این شد در بروسه را ترک

نموده

نموده خود را بسمت انقره کشند بعد از بموجب قرار مذکور بروسه را گذاشته
بانقره شتافتند امیر کبیر نیز آمده بروسه را تسخیر نمود بعد از دو روز استراحت
با سپاه ظفر همراه بسمت انقره توجه نمود سلطان محمد خان از آنجا نیز عازم سمت
اماسیه گردیده محافظت قلعه انقره را به یعقوب بیک پسر فیروز پاشا واگذاشت
مرزبان احاله کرد چون امیر کبیر با سپاه کثیر بشهر مذکور رسید اهالی شهر گفتند امیر
سلیمان شاه پسر پادشاه ما و پادشاه ماست بعد از در اطاعت در آمده امیر
سلیمان شاه را بشهر دعوت نمودند لکن یعقوب پاشا بتسلیم قلعه راضی نگشته قرار
محاصره شد و یک مشار الیه باین مضمون که اگر چند روزی این قلعه محاصره
ممتد شود غیر از تسلیم دیگر چاره نیست و در هر صورت باید امداد فرستاده شود نامه
نوشته بتوسط خواجه ظفر آغا بخدمت سلطان محمد ارسال داشت چون نامه رسید
و مضمونش معلوم گشت در جوابش این مضمون نوشت که ان شاء الله مرا اتکام

یعقوب بیک رام علوه نامه شما رسید و حال شما معلوم ما گردید چند روزی
هم خود داری و استقامت را از دست مدهید که بعد ما با لشکر انبوه بامداد شما
خواهیم رسید تو در عبرت قصور روا مدار و قلعه را نگهداشته متوجه هیچ طرف مشو
موی الیه خواجه خواجه مظفر رعا که امیر کبیر در اثنای راه گرفته بودند نزد حضرت اعظم
می آوردند چون کیفیت نامه بروز کرد نامه را تبدیل نموده در جایش چنین نوشت
بعد الالقاب احوال قلعه را بیان نموده امداد طلب نموده بود لیکن الان نقد
از برای ما بآن سمت آمدن محال است قلعه را به برادر بزرگوارم تسلیم کن و خود را
باین جانب برسان (و در نامه را بسته بخواجه مظفر داده او را رها داد
و داخل قلعه شد چون یعقوب بیک از مضمون نامه مطلع گشت قلعه را تسلیم و
رخصت طلب نموده بگذارند خویش رود پیش سلطان محمد و حال آنکه سلطان محمد
از آن طرف غافل از این وقعه قصد امداد تا یک بار آمده بود چون مزخرفا

اردوی

در صورت حال خبردار گردید بار دوباره سمت ماسیه برگشت امیر سلیمان
شاه نیز از برای قلعه انقره محافظ نصب نموده خود به بروسه رفته در حمامها
مشغول عیش و عشرت گردید (حمامهای آب گرم قدرتی در خارج شهر بروسه
بسیار است و سلاطین عثمانیه بر بالای آن منبعها حمامهای بسیار عالی بنا کرده اند
و اماکنی هم تهیه هستند و هر ساله خلق از هر سمت از برای فایده صحت در آنجا
جمع میشوند) الحاصل امیر خود در گرمابهای گرم عشرت گشته عساکر او را
نیز رخصت داده به اوطان خود برگردند و با کمال فارغ البالی خیمه اقامت را
بر افراشت و بساط عیش و راحت را بگسترد هرچند سلطان محمد خان از اماسیه
برگشته بکار خود مشغول بود لیکن آنی از برادرش غافل نمی نشست و در تفحص
و تجسس احوال او بود و گاه گاه جاسوسان فرستاده تحقیق میکرد و اکثر سلطان محمد
امرای خود را جمع نموده بایشان گفت آیا احوال برادرم چگونه است هیچ

اطلاعی از او نداریم و در این بین یکی از جاسوسانیکه مقدما فرستاده بود
داخل گشت و خبر داد و برادرتان در اکثر حمامهای بروسه مشغول عیش و عشرت
و در نزد وی غیر از پنجه نفر احدی در خانه اش کسی باقی نمانده پاره را
بروم ایلی و برخی را بمورد خود شان فرستاده است تمام وقت فرصت هجوم
رسیده است شهزاده مؤید یعنی سلطان محمد چون از جاسوس این خبر را شنید
بجانب امرائی که حضور داشتند متوجه گشته گفت ای دولت از نشستن بر
نمی نشیند و در طلب سعادت و آسایش خیمه اقامت را افراشتن و نشستن
عین حماقت است هر کسیکه طالب ملک است باید هر آنکه کسب دولت
دلیل مانده بعد از این نطق مختصر در همان شب گران عزم را بزیر ران کشیده
رو بجانب بروسه شتابان گشت و از دنبالش امرای قلدران بارگاه
همایون هر کس سپاه الوسی خود را برداشته در عقب ولینعمت خود رو براه

آورده

آوردند و از نزدیک رودخانه صقاریه سلطان محمد رسیدند سلیمان مرزبان
نام شخصی از جانب امیر سلیمان شاه بجهت تحریر نفوس مأمور آنجا بود مرقوم
چون این جمعیت بسیار را در کنار مقابل رودخانه صقاریه دید بکنار رودخانه
آمده پرسید شما ایلیات هستید چه هستید و اینجا جمع شده اید چند نفر از دلاوران
اردوی همایون خود را به آب انداخته بخیال اینکه از آن طرف رودخانه بگذرند
شروع بشناوری گرفته مأمور مرقوم چون از قصد ایشان واقف گشت رو بفرار
نهاده گریخت و بکرات به بروسه رفته در حینیکه امیر سلیمان شاه
در حمام نخیل بازار از دست ساقیان گلعذار جام سرشار باده مشکوار
میگرفت در حمام گشته اخبار کیفیت نموده شاه را به فی الفور از حمام بیرون
آمده امر بجمع لشکر فرمود و چاوشان از هر طرف خروشان بجمع آوری
سپاه در آمده در موقعیکه معروف به چاقر بیار است اردو زدند

واورنوس بیک را با قدری عسکر بعنوان پیش قراولی و طلایه داری از پیش روانه
کردند از طرف اردوی سلطان محمد خان نیز احمد پسر محمد خوری پسر حاجی القصه
پیش قراولی که از پیش می آمدند قراولان طرفین بیکدیگر برخورده جنگ
سختی درمیان ایشان درگرفت لکن طرف اورنوس بیک منهزم گردیده تا دم
سراپرده امیر سلیمان شاه فرار کرد ودرین بین سلطان محمد خان نیز با جیوش
آهن پوش دررسیده درمقابل معسکر امیر سلیمان شاه قرار گرفت واز صبح
الی شام جنگ لطیف جنگ قلعه درمیان ایشان واقع شد زیرا موقعیکه تلاقی
فریقین اتفاق افتاد جائی بود نامناسب میدان جنگ باشد و کوی سنگلاخ
بود و مانع حرکت سوار میشد و چنان خارزاری داشت که بود و پیاده راه رفتن
و خیز مدافعت درین جا هم نبا و در رکاب امیر سلطان سلیمان بود مبهم شده بر جنگی
که برد نامه بمضمون ذیل بسلطان محمد نوشته فرستاد صورت

نامه

[illegible]

نامه علی پاشا

این عبد صداقتکار و بنده بمقدار اگرچه بحسب الله قضا
از رکاب همایون دورم و برای همین مستحق ملامت و سرزنشم لکن در مقام عبودیت
قایم و مسلک صداقت و استقامت عازم لهذا حرکت نمی سوی امیر کبیر افندی
این جان نثار مستلزم انواع خطرات است لکن باکی نیست گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکم لله نی جان خود را در راه افندی خود فدا کرده ام خود
عالم است در روز عظمت و جلالیکه از موکب مبارک مشاهده نمی امیر سلیمان
شاه را مستغرق دریای حیرت ساخت غریب این است امرائیکه عقیده ام
رکاب همایون میباشند قدر این شرف را ندانسته درخفیه با این جانب مکاتبه
و مراسله دارند واحتمال است که روزی مع الفقه خیانتی کرده باین طرف ملحق
شوند مصلحت آن است وارانیا بیک حسن صرتی مراجعت فرموده احوال امرارا
تحقیق نمایند تا صداقت و عبودیت این بنده معلوم حضور مبارک گردد

چون این نامه جبلت علامه بحضور سلطان محمد خان واصل گردید در وهله
اولی از صدق اعتماد نموده بکار خود مشغول گشت لکن در اثنای کارزار هنوز
غالب و مغلوب معلوم نمیشد باران شدیدی گرفت و قشون سلطان محمد چون
تحصن گاهی نداشتند بسیار زحمت و مشقت کشیدند و صدمه خوردند
و دراین اثنا امداد سلطان محمد والیاس نام داشت نیز بطرف اردوی امیر
سلیمان شاه فرار نمود بنا علیه سلطان مشارالیه نامه عالی پاشا را حمل بر
صحت نموده بایزید پاشا را که از ارکان دولت بود احضار فرمود و با او
این سخن را بمیان نهاده گفت این فرار کردن امداد دلیل صدق اخبار ما بود
و اشعارات علی پاشا را در باره امراء ما کرده بود قوت میدهد حال در این
باب میخواهم بدانم رای شما چیست بنا بروایات مختلفه تواریخ محمدی و نشری و روحی
و غیره بایزید پاشا خواه از طرف خود بالذات و خواه از طرف سایرین با امراء

امراء

پاره کلمات صحیحه و قصه بعرض رسانیده اطمینان داد و او را اقناع کرد و
بعد معروض داشت که حال دیگر در اینجا ماندن احتمال دارد نیم ظفر و غلبه که نصیب ما
بود کرده اولی آن است که بسمت اماسیه و توقات برگردیم قرار براین شد و از آن
سلطان محمد خان بحوالی مذکوره مراجعت کرد باین حیله که علی پاشا بکار برد امیر
کبیر سلیمان شاه از آن تنگنای اضطراب خلاصی یافت و بدار الاماره بروسه برگشته
اورنوس بیک را با چند هزار نفری روانه کرد که رفته دیار قرامان را با جبهه پید الکی
حکمدار دیار قرامان محمد بیک چون دید که تاب صدمه امیر کبیر را ندارد
از در عجز و لابه جیش سلطان محمد را آمده التجا برد و در کنار رود خانه چهار شنبه
باهم ملاقات ایشان واقع شد چون اتفاق کرده بودند که با یکدیگر خلاف نورزند
غازی اورنوس بیک دانست که در آنجا کاری از پیش نمیتواند برد و بدرگاه امیر
سلیمان شاه برگشته هرچه دیده بود بعرض رسانید امیر کبیر نیز با لشکر انبوهی

ازبروسه حرکت نموده عازم سمت انقره گردید در انحوالی اردوی خود را فرود
آورد و از اینطرف چون سلطان محمد دید که از جانب صدر اعظم علی پاشا بازی خورده
و کار بدشواری انجامیده ظفریاب گشتن محتاج تدبیرات نیک با برادر کوچک سلطان
موسی در اثنای مراوده چلبی در خصوص گرفتن امیر کبیر حرف میان آورد سلطان بزرگ
چون در حضور برادر بسیار پاس ادب میداشت از جای برخواسته بعد از ادای
دعا و ثنای وجود همایون معروض داشت حضرت همایونی این مطلب را اعظام نموده
بخاطر خطیر مبارک اندیشه راه مدهید و وجود همایون را زحمت انداخته بیهوده
رنج نبرید اگر رخصت همایونی باشد بنده بدیار اسفندیار رفته از آنجا قدری
قشون به سینوب و صامسون که از بندرات سواحل بحر سیاهند ریخته بعد از آنکه بلاد
روم ایلی که اشتهر در ممالک اسلامیه که بقوت و برکت همت همایونی بقبضه تسخیر
درآمده است خطبه و سکه بنام نامی پادشاهی خواهد شد و در صورتیکه بنده درگاه

ازطرف

ازطرف دیگر کانه در مملکت روم ایلی خواهد تعزیه و اوقات کار بسهولت انجام
گرفته هرطرف ممالک عثمانیه تابع نفوذ و استقلال حضرت ولی النعم خواهد شد
سلطان محمدخان این گونه حمیت برادر را در امر استقلالش تحسین نموده آفرین گفت
و لقب زرد دم بول و قشون با داود و شاه زاده از دیار امیر اسفندیار که رشته از بندرهای
سینوب و صامسون کشتیها نشسته بطرف وارنه گذشت این دفعه در تاریخهای
اهدمی دشتری و حالی و تنقیح چنین ثبت شده است که سلطان موسی چون با دن ولی ولد
برادرش سلطان محمدخان عازم دیار اسفندیار شد از پاره اطوار به برد که امیر اسفندیار
نسبت بحضرت شهریار اغراری دارد ملاحظه کرد که اگر عزم دیار روم ایلی
رفتن نشایع گردد امیر قوم پاره عذرهای واهی آورده مصلحت بعقده تعویق و تاخیر
خواهد افتاد و لهذا از انجا بخوره حکومت محمد بیک پسر قرمان بیک که با سلطان
محمد معاهده بود گذشته قرار داد که از بحر الجزایر بسمت روم ایلی عبور نماید در اثنای

[illegible]

اثنا بیک افلاق میرچه بیک از دست ظلم و تعدی امرائی که از جانب امیر سلیمان
شاه منصوب بودند نامه شکایت آمیزی با میر اسفندیار نوشته درخواست
کرده بود که از سلطان محمدخان ملتمس گردد که سلطان موسی را بسمت روم ایلی بفرستد
چون این نامه با سفندیار بیک رسید کمر همت سلطان موسی فرستاده از او عذر تقصیر
خدمت خواست و مخصوصاً او را دعوت نمود و کشتیها در بندرات سینوب و صامسون
حاضر کرده با کمال عزت و احترام سلطان موسی را سوار کرده روانه کرد سلطان موسی نیز بعد از
ملاقات کردن با بیک افلاق دختر او را نیز بحباله نکاح در آورده با قدری قشون افلاق
از رودخانه طونه عبور نموده از راه نیکوبولی رو بشهر ادرنه که دار الحکومت بود حرکت کرد
چون این خبر در دشت از بواسطه فریاد و بیان و قصد ان بسمع امیر سلیمان و جهی گردید
علی جناح الاستعجال از انقره حرکت نموده بعجله تا اسکدار که محله سمت شرقی از طرف
ساحل بغاز اسلامبول است تخت و از اسپراتور روم مانوییل پالیولوکوس رخصت گرفته

بطرف

بطرف شکطاش عبور نموده الان سرای سلطنتی پادشاهان عثمانی در همین
محله شکطاش است از آنجا رو بطرف دار الملک ادرنه آورده بشهر مذکور وارد گشت
وزیر اعظم علی پاشا پسر خیر الدین پاشا اگرچه مردی بود هوا پرست و هوسناک
لکن چون از آداب سیاست که لازمه ریاست است خوب وقوف داشت زمام
حکومت را بقبضه تسخیر خود گرفته در حل و عقد امور جمهور مستقل بود زیرا امیر
کبیر شب و روز مشغول عیش و عشرت گشته از احوال مملکت کمال غفلت داشت
از این جهت میزان حکومت در کف کفایت علی پاشا مانده بود چون مزاج
علی پاشا از اعراض امراض منحرف بود رفته رفته اشتداد یافته در اثنای راه
وفات کرد و او را برده در بروسه دفن کردند چون امیر سلیمان شاه وارد ادرنه
گردید لشکر جمع آوری نموده بر سر سلطان موسی هجوم برد و بر او غالب آمده
بعد از انهزام او بشهر ادرنه برگشته مشغول عیش و عشرت گشت تفصیل این

و قصه در کتاب تاریخ یکی از مورخین این عصر حاضر از قول کالکوندیلاس نام مورخ
روم چنین نوشته شده است که چون امیر سلیمان شاه شنید که سلطان موسی عزم
گذشتن بسمت روم ایلی را دارد فوراً بعزم روم ایلی وارد اسکدار و از آنجا بسمت
اسلامبول گذشته با امپراتور بعد الملاقات قدری از ممالک عثمانیه را از سمت بحر
سیاه بشت رالیه واگذار نموده در مقابل آنها تأمینات گرفت که امپراتور از شهزاده
سلطان موسی طرفداری نکند و به برادرش سلطان محمد مساعده ننماید و از آنجا قشون
خود را به سر برادرش سلطان موسی کشیده و در دامنهٔ کوههای بالکان با این
دو لشکر یکدیگر برخوردند هنگامهٔ کارزار در میان آنها بدرجهٔ گرم گشت که نه
در کمانها و نه تیر در ترکشها باقی ماند بقیه رشتهٔ سلامت طرفین را در تنگنای جنگ
گسیختند و نزدیک بود که صورت ظفر از آئینهٔ بخت سلطان موسی جلوه گر گردد
که ناگاه بعضی از امرای نامدار که در طرف سلطان موسی بودند با سپاه اردوی جمعی خود شان
جدا شده

جدا شده رو بسمت اردوی امیر سلیمان شاه رفتند با وجود تحقیق و کارزار
سلطان موسی برگشته طرفداران و هواخواهانش پراکنده شده خودش نیز بکوههای
بالکان کشیده از پی تلافی در دو خود رفت چند باری دیگر بر سر برادرش آمد
لکن نتوانست کاری بکند با رخایب و خاسر رجعت نمود

لاحقه احوال شهزاده سلطان عیسی را نیز چنین بیان کرده اند که
در هنگامیکه امیر سلیمان شاه در روم ایلی مدعوای پادشاهی قیام کرده بود شاهزاده
سلطان عیسی نیز در بروسه بر سریر برآمده بود چون اعلان استقلال نمودن برادر
کوچکش سلطان محمد را غیرتش برنمیداشت در صحرای اولاباد با یکدیگر بجنگ ایستادند
لکن چون طرفداران سلطان عیسی مغلوب و منهزم شدند خودش رفت پیش امپراتور
روم کالکوندیلاس مورخ رومی فیولسر برای آنکه امپراتور را استمالت و خاطر جمع
سازد دختر توان نام شخصی را که از اکابر روم بود بزنی گرفت امیر سلیمان شاه

نیز چون خبر گرفت که برادرش در اسلامبول است او را از امپراتور طلبید نزد
خود آورد و قدری قشون باو داده او را بقصد جنگیدن با سلطان محمد از بوغاز گلیبولی
بطرف اناطول فرستاد شاهزاده نیز قشون جمعی خود را به هزار نفر رسانیده
از دریا بر قره بی گذرد و بحوالی بروسه نزول نمود هر چند خواست داخل شهر شود
اما اهالی راضی نشده بمخالفت برخاستند او نیز بزور داخل شهر گشته شهر را با آتش
زد و اموال را بغارت داد چنانکه خرابی این دفعهٔ بروسه از خرابی تیمور گذشت
الحاصل چون این مظالم و تعدیات بسمع سلطان محمد واصل گشت با سپاه ظفر پناه
رو براه آورده در صحرای بروسه با سلطان محمد جنگ سختی کردند و سلطان عیسی را از
میدان جنگ رانده خودش داخل شهر گردید شهزاده سلطان عیسی نیز نزد اسفندیار
بیک رفته او را بهواداری خود برانگیخت و دو باره با قشون بسیاری بر حوالی
انقره هجوم آورد لکن باز نسیم ظفر بر پرچم علم سلطان محمد وزید لکن کاری نتوانست
بکند.

[illegible]

بکند و حتی این دفعه خودش هم ناپدید شده اثرش ظاهر نگشت در عوض این سلطان
محمد نیز برادر خود سلطان موسی را بر امیر سلیمان شاه چیره کردن بنا بر تاریخنگارهای
ادریسی و نشری و خواجه و عاشق پاشا سلطان عیسی بعد از آنکه در دفعهٔ چهارم نیز
مغلوب شد نزد محمد بیک پسر قرمان بیک رفته از او امداد خواست پسر مرحوم
از هواخواهان سلطان موسی بود و بعیسی چلبی چندان التفات نکرد و چون سلطان
عیسی از آنجا روی گرمی ندید گریخته در اسکی شهر پنهان شد این خبر چون به چلبی
سلطان محمد رسید که سلطان عیسی در اسکی شهر اختفا نموده است بقصد دولت نفر
سواره فرستاد و در حمامی شهزاده را گیر آورده اسمش را از روزنامهٔ روزگار
تراشیدند و سلطان محمد یکی از رقبای دیگر خود را باین وجه از میان برداشت

چنانکه اشارت در فوق رفت چون امیر سلیمان شاه طبیعتش بافراط مایل بود این

که در این کره مهما از دست ساقیان عورجام بلور گرفته با دوشیزه انگور سر در باشد
در صورتیکه رقیب و دشمنی مانند سلطان موسی در مقابل داشت اصلاً معتقد نگشته
او را بخاطر و خیال نمی‌آورد و نه بند تدبیر ملک و نه حرفی از امور عالم بر زبان میراند
چنانکه چرخ ادارهٔ مهام ملک و دولت از محور مناسبش در رفته امراء و اعیان مملکت
نیز بر یکدیگر غبطه و حسد برده برقابت هم کمر بسته بودند امور و مصالح عباد مختل گشته
بی آنکه سببی ظاهر باشد معاملات مردم سکته و کساد عارض شده بود و خلعت وحشت
و دهشت استیلا نموده هر کس نقود و اموالی را که در دست داشت پنهان میکرد
تا اغتشاش مردم را استیعاب کرده بود هر وقت از احوال دولت و مملکت در حضور
امیر چیزی عرض میشد میگفت من در هر باب قسم عیش خود را میکنم اگر از برای تو
دولت لازم است چاره اش را ملاحظه کنید هیچ وقت عشرت امروز را بفردا نمیگذاشت
ولیعهد از بیم آنکه دولت از کردن شه خارج رود که بر نمیدهد است لکن از این طرف سلطان
ولی

موسی همیشه منتظر وقت فرصت و متفحص بواسطهٔ جاسوسان از احوال برادر
بود و متبصرانه حرکت میکرد و عاقبت هم بطور دلخواهش میسر گشت و تفصیل
این اجمال چنان است که سلطان موسی که با جمعیتی سپاهی در کوههای بالکان
میگردید منعکس شد که اورنوس بیک و حسن آغا و قوجه بیک و قره یعقوب و امثال
ایشان از این نوع حرکات ناهنجار امیر سلیمان شاه دلگیر گردیده و از او دلسرد شده‌اند
لهذا اول پیر کوسه میخائیل محمد بیک با شخص دلاور دیگر قیوان موسی نام داشت باتفاق
و اطاعت خود درآورد و بعده مع الغفله بر شهر ادرنه تاخت آورده قلعه را محاصره
کرد امرای امیر سلیمان شاه جمع شده بسرای رفتند لکن امیر در حمام با ساقیان
گل اندام گرم دادن شستشو جام باده گلگفام چون قضیه را بعرض رسانیدند خشمناک
گشته امرائی را که این واهمه را باو خبر داده از پیشش بیرون کرد دوباره
اورنوس بیک از طرف جمیع امرا داخل حمام شده مخاطب وخامت کار را

با سرحالی کند که امیر سلیمان شاه متغیرانه باو خطاب کرده گفت پیره مرد چه مضطرب
شده برو بکارت موسی آن قدرت را ندارد که در مقابل من پایداری
کند بیخود مرا اذیت مکن پیره مرد بیچاره چون دید ممکن نیست با سر حرف صلاکند بجای
خود برگشته دفعهٔ دیگر آقای ینگی چریان بغضب آمده فرمود ریشش را کنده گفت
برو هرچه دیدی تعریف کن حسن آغای بیچاره بمکان آمده سلحشوران را که تابعش
بودند جمع نموده بطرف سلطان محمد رفت در خدمت امیر تنها قوجه بیک و قره یعقوب بیک
دلاور وچ بیک مانده بودند اگرچه امیر سلیمان شاه بعد از خمارستی بهوش آمده فهمید
که بدکاری کرده و صدقای امرای خود را بی جهت از خود رنجانیده است از کرده
پشیمان گردیده بخیال چارهٔ کار افتاد لکن چون کار از کار گذشته بود سلطان موسی
داخل شهر ادرنه شده اطراف ارک او را احاطه کرده بود امیر سلیمان شاه بقصد آنکه
رفته از امپراتور امداد بخواهد با قره یعقوب بیک و قوجه بیک بر اسبها سوار شده
او

رو باسلامبول فرار کرد چون یکی از قریه‌های ترکمان که دوکوجی نام داشت
رسید اهالی قریه باسباب و اموال سلیمان شاه طمع کرده خواستند
او را بکشند هرچند بیگهائی که همراهش بودند نیز بمقابله برخاستند لکن ناگاه
تیر زهرآلودی باسب امیر خورده از پای درآمد فورا او را گرفته یکی میگفت
بکشیم دیگری میگفت حبس کنیم در این محاوره بودند که کسان سلطان موسی رسیده
شاهزاده را از دست ترکها گرفته در میان کوههای استرانجه او را شهید کردند
این روایت کهنه الاخبار است و سلطان موسی از این غدار اهالی قریهٔ مذکوره
بغضب آمده فرمود آن دهکده‌ها را آتش زده خلق از اقتل عام کردند خاتم
مورخ لاذوقاس نام مورخ رومی چنین روایت میکند که چون اهالی قریه
مذکور امیر شاهزاده را قتل نمودند سلطان موسی نیز بقصاص خون برادرش
اهالی قریه را با اموال و اشیاء و املاکشان احراق بالنار کرد این وقعه فاجعه

در سنه ۸۱۳ هجریه روی داد مدت حکومت سلیمان شاه بعد از آنکه پدرش دستگیر
تیمور گردید ده سال طول کشید نعش امیر مقتول را بشهر بروسه نقل نموده در
مقبرهٔ خداوندگار سلطان مراد اول دفن کردند از علمائی که در عصر او شهرت
داشتند مولانا نجم الدین مفتی انام و در مملکت روم حلال مشکلات بود و شیخ عبدالرحمن
ابن علی ابن احمد البستامی و مولانا شمس الدین فناری و شیخ فخرالدین العجمی و قوجا فی
صاری یعقوب و صوفی بایزید و امثالهم نیز از علمای نامدار آن عصر بودند شرح حال
هر یک از این حضرات کرام در ترجمهٔ کتاب شقایق نعمانیه مسطور است و حاجی پاشا
که از اطبا و مؤلف کتاب شفا است نیز با این حضرات معاصر بود از شعرا
مولانا حمزه و برادرش احمدی از محارم خاص امیر مقتول بودند و احمد داعی
که معروف بشیخ زاده بود و امام سلیمان صاحب مولودنامهٔ حضرت نبوی از
ندمای او بودند الحاصل بعد از وفات امیر سلیمان شاه سلطان موسی در قطعهٔ اروپ

استقلال

استقلال کامل بهم رسانیده چون امرای روم از جانبداران امیر سلیمان شاه
بودند دست همه را از کار بریده مغضوب و معزول ساخت و بگمان اینکه با مور دولت
مداخله کنند حکومات و ولایات را از ایشان گرفته بر عهدهٔ بندگان خود توجیه
نمود که یکه از جانبش بی نصیب و محروم بودند او را اغلاط تحکمش میگفتند حتی شخص
جاهل نادانی را که در هنگام شاهزادگیش از بس کوشیده بسیار دوست داشته بود او را
قبول موسی میگفتند شب و روز ندیم و همدم و همنشین محرمش بود و دشمنه ملک
را عوض منصب وزارت و پسر میخال بیک محمد بیک رتبهٔ بکلربیکی روم ایلی
را داده است و ملا بدرالدین قاضی عسکر و عرب اغا از جملهٔ سکداران قدیم بمنصب
علمداری کامیاب بود در جوامع و منابر بنامش خطبه خواندند بنامش سکه ضرب
نمودند و بعد از آنکه در مملکت روم ایلی قلعهٔ اوادی و کوبری نام محل را
فتح نمود بقصد تسخیر اسلامبول از راه سلوری بر قلمرو حکومت یا

پالیولوگوس ایمپراتور روم تاخت آورد و در کتب تواریخ معتبره سبب این هجوم
را چنین روایت کرده اند که چون سلطان موسی شهر سلانیک را محاصره نمود بغیر از
لامیا یعنی محلی که معروف بزیتونی و در کنار زینکچه قره سو واقع است دیگر
همه جا را تسخیر کرد بعد از آن ابراهیم پاشا پسر صدر اعظم علی پاشا را نزد امپراتور
اسلامبول فرستاد و مالیات سه ساله را از او تحصیل کند و خودش در فکر محاصرهٔ
اسلامبول بود لکن بسبب ظهور پاره‌ای وقوعات بتأخیر افتاد و این روایت تاریخ
عالی مرحوم است اما در یک تاریخی شخص بطرزی نوشته است از مورخین
روم چنین روایت شده است که سلطان موسی چند فروند کشتیها بهم بسته
تصور کرده بود که از سمت دریا نیز بر اسلامبول هجوم بیاورد لکن در پهنای
دریای اسلامبول یعنی در جزیرهٔ خرسنطه سی که از ایلا تا میگونیه بازل
پالیولوگوس پسر امپراتور را پالیولوگوس سفاین مذکوره را از آن حوالی گریزانید

رجعت

مع هذا سلطان موسی از طرف خشکی آمده شروع بمحاصره شهر کرده بود این
دفعهٔ سوم بود که عثمانیان اسلامبول را محاصره کرده بودند در اثنا تکیه امپراتور
از این اوضاع متوحش و مضطرب بود علی پاشا زاده ابراهیم پاشا از بارهٔ
رفتارهای سلطان موسی دلگیر گشته بقصد آنکه رفته با سلطان محمد ملحق شود
داخل شهر اسلامبول شده اول امپراتور را ملاقات نمود دل او را بسمت
سلطانش راغب و مایل ساخت و برای انتقام کشیدن از سلطان موسی چلبی
سلطان محمد را دعوت نمودند سلطان شاه را نیز فضل الله را که حاکم گکبوزه
بود نزد امپراتور فرستاد که در این باب گفتگو کننده چون فضل الله باسلامبول رسید
در باب مصلحتی که در میان بود با ابراهیم پاشا و امپراتور بطور خوبی بند و بست
نموده بعد از آنکه از امپراتور تأمینات صحیحه و خاطر جمعی حاصل کرد چلبی سلطان
محمد با پانزده هزار نفر قشون موجودی باسکدار آمده خودش بوار کشتی مخصوصی

ایمپراتور گشته افواج حاضر نیز بوار قالیقوا شده بطرف اسلامبول گذشتند
بعد از سه روز و سه شب که مراسم عزاداری و مهمانی تمام شد در روز چهارم
با سپاه ظفر پناه و قدری قشون رومی بقصد تعقیب سلطان موسی عازم راه گشتند
در موقع اینجگز که پری از اسلامبول مسافت است بقشون سلطان موسی رسیده شروع
بجنگ نمودند در این بین محمد بیک پسر میخال بیک و بعضی از امرا نیز از سلطان
موسی روگردان گشته بطرف سلطان محمد خان ملحق شدند و در قشون سلطان آثار موجبات
انهزام نمایان گردید بنا بروایات متفقه تاریخهای ترکی و عجمی و ادریس تبلیسی
در نزد سلطان موسی بقدر هفت هزار نفر که عبارت از مردم درخانه اش و دسته
ینگی چری باشند باقی مانده ما بقی همه از سر او پراکنده شده بودند دیگر سلطان که
نجات از این اغتشاش دید که خود را چگونه از میان بدر برد لکن دسته های ینگی چری او را
بمیان گرفته نگذاشتند فرار کند چون از این محاربه از جسم و رقابت نجات کرده
غفن

قضیه راجع بنامرس بود بیک صلابت و شدت پای افشردند که عرصه جنگ
بر طرفین تنگ شده بود که در این اثنا سلطان محمد نیز خورده خود را از اسب انداخت
و بعد از آنکه زخمش را بست با چند سوار حاضر رکاب خود باسلامبول برگشت و بعد از
ملاقات با امپراتور خواست بطرف اسکدار عبور کند که از اناطول خبر رسید
که بیک از بنی جنید بیک قلعه ایا ثولوق را گرفته است و بخیال خود قطعه
اناطول را بتصاحب خیال برده داخل ممالک کیف باشد حرکت بعنایت سلطان
است را الیه بمجرد ورود این خبر فوراً از اسلامبول حرکت نموده بسمت اناطول
عبور نموده این شهر که به ایا ثولوق معروف است در زمان یونانیان بسیار
مشهور بوده است حتی در عهد قدیم در این شهر یک معبد بسیار بزرگ جسیمی بود
که در روز تولد اسکندر مشهور یعنی سیصد و پنجاه و شش سال قبل از میلاد حضرت
عیسی منهدم گردید از فلاسفه قدما هراکلیتوس در آن شهر بوده و از شعرای قدیم

هیپوناکس و از صورتنگاران اپل نام اشخاص مشهوره از شهر مذکور نشئت
نموده اند علی الخصوص سنت ژان از پیروان دین عیسوی این شهر است تحقیقاً کلیسا نیز
در شهر مزبور بوده است لهذا این شهر بسیار معتبر و مشهور بود و لفظ ایا ثولوق
از کلمه ایوس تیولوگوس محرف است که ایوس یعنی مقدس و تیولوگوس لقب
یکی از مروجین دین عیسی علیه السلام است و کلیسای بزرگ را باسم مقدس مذکور
نسبت داده ایوس تیولوگوس گفته و بعد تحریف یافته ایا ثولوق مشهور شده است
الحاصل سلطان محمد خان با قشون موجودیکه داشت چون بحوالی ازمیر رسید جنید بیک
از عصیان خود نادم و پشیمان گشته دست بدامان امان زد چون حوالی ازمیر را
آرام کرد عنان عزم را بطرف والی انقره یعقوب بیک معطوف داشته سپاه
موجود را بدو باریه مذکور تقسیم نمود این یعقوب بیک پسر قره پاشا از وزرای
پدرم بایزید خان بود چون یعقوب بیک برقوم با سلطان محمد از در مخالفت
درآمده

درآمده بود بر سرش لشکر کشیده و در اندک وقت چون از هر طرف راه فرار را
بر خود مسدود دید با قید تسلیم بدرگاه سلطان شوکت پناه آورد جرایم سابقه اش
بخشیده شد لکن از برای تربیت او را به ملازمت اوج سپرده بمحبس جارطان برودی
که در شهر توقات واقع است فرستاد و بعد با سلیمان بیک پسر ذوالقدریه بیک
ملاقات نموده باهم باسکدار آمده از آنجا برخصت امپراتور بسمت اسلامبول
عبور کرده اردوی همایون را بسمت ادرنه حرکت داد در این اثنا علی بیک پسر اورانس بیک
از جانب پدرش نامه عبودیت علامه آورده بخاکپای همایون عرض نمود زیرا
اورنوس بیک بعد از وفات امیر سلیمان شاه خود را بسمت قره فریه کشیده
در آنجاها بسر میبرد لکن سلطان موسی او را بسوی خود احضار کرده بود مومی الیه
ببهانه اینکه پیر و چشمهایش علیل است معذرت خواسته بود سلطان موسی قبول
نکرده در احضارش اصرار کرد لهذا از نتیجه و از دل از درگاه سلطان موسی آزرده

حال خود را معروض داشت شهزاده شاه رالیه بقصد آنکه صدق وکذب
عذر بیرهٔ اورنوس را تجربه نماید هنگامیکه در بغره نشسته بودند فرمودند تا کتاب
ورق پیشش گذاشتند بر مومی الیها و حفظ اینکه کتاب ورق را دیده فهمیده خود را
بکوری زده انها را بعوض کتاب توجه نخورد و باین تدبیر سلطان موسی را تا این لمود
لکن سلطان موسی کوری اورنوس بیک را نمک نشناسی او حمل میکرد بیرش رالیه
از چه کرمان خود را از جنگ سلطان موسی بیرون برد لکن از خود مطمئن نبود
لهذا طرف سلطان محمد خان را التزام نموده بواسطهٔ پیرش عمر بیک عریضهٔ که بنور
همایون عرض کرد و در ضمن اظهار رضه متکدری و ارزوی جانفشانی کرده از راه خیر
خواهی بعرض رسانیده بود که در جنگ میدان با سلطان موسی ترتیب مقدمات
نموده بهر جائی که برود از تعقیب او باز نمانند و بهمین روش از دربند ما گذشته
و با بیگها که در سر حد صرب جاداشته از قبیل یکیه باشا و بیک ترخانه شان بیک

تلطف

تلطف فرموده انها را مظهر التفاتهای ملوکانه شاهانه و بندهٔ دیرین خود را
نیز در همان جاها در رکاب همایون حاضر نمایند

چون مضمون نامه معلوم چلبی سلطان محمد خان گردید باعث گرمو جوده از حوالی ویزه
حرکت کرده بقصد تعقیب برادرش سلطان موسی از کوههای بالکان گذشته سرازیر
میشد که بیران میخال انجلی بیک و محمد بیک از طرف سلطان موسی روگردان شده
بسلطان محمد خان ملحق گشته سلطان شاه رالیه با سپاه ظفر پناه نهضت فرمای سمت
زغره عتیق گردید اگرچه سلطان موسی را در سال جنگکاه دیده بودند لکن مومی الیه
بمحاربه نه ایستاد سلطان محمد بعد از فتح ادرنه از کنار رودخانه مریج رو بتعقیب
عزیمت فرمودند وقتیکه سلطان موسی از میراو مخ بیک وکیکیه باشا را تقریبا
با سه هزار قشون بر سر سلطان محمد فرستاد شاه رالیه نیز بایزید باشا و تحسین بیک
را با همان قدر سپاه بمقابلهٔ انها مامور کرد در میان فریقین جنگ واقع گشته

طرفداران سلطان موسی مغلوب و منهزم گشته تا صحرای صوفیه فرار کردند سلطان
محمد خان نیز کوههای بالکان را که آهسته بایزید باشا را با هزار نفر سوار در بقیه
اردوی همایون مامور ساخت و سنجق زاده تخشی بیک هم دنبال اردو را محافظت
میکرد تا حلکهٔ صوفیه رسیدند از آنجا رایات نصرت ایات را حرکت داده
کرس رحیل برافراشته و آمده در شهرها و قریه ها ریختند در این اثنا ازجانب یکیه
باشا و براق بیک و صاحب ترخانه سنان بیک خبرهای اطاعت و انقیاد در رسید
و سلطان محمد را دعوت کرده بودند از اتفاقات ان اوقات سلطان موسی بلباس درویش
حیدری خود را باردوی سلطان محمد کشته و بلند ات انکار و اوضاع اردو را تحقیق و تجسس نموده
خوب فهمیده بوده است که بعد از این در مقام مقاومت ایستادن امر محال است لهذا
راه ولایت نیش را پیش گرفته رو بسمت مملکت صرب آورد عساکر سلطان دنبال او را
رها نکرده وارد حلکهٔ نیش شدند و از آنجا هم گذشته تا کنار رودخانه موراوا آمدند

وکنار

وکنار رودخانه مذکور را اردوگاه قرار دادند و از انجا بایزید باشا را مامورا
نزد پادشاه صرب که استفان لازارویچ نام داشت فرستاد که آمده باردوی
همایون ملحق شود سلف الذکر یکیه باشا و براق بیک که دعوتنامه جهت شان
از پیش آمده بود با سنان بیک باردوی همایون پیوسته بشرف رکاب بوسی مشرف
گردیدند در این بین اورنوس بیک هم از نیکیه وارد اردو با قشون موجودی خودش
در رسید حکمدار صرب استفان لازارویچ نیز با قشون مخصوص خود باردوی همایون
ملحق گشت در این ایام حلکهٔ قصوه از خیام زنترد فام مانند بحر اخضر شده بود
یکی از دربیکها که اسمش کورکتا دور و خودش در روم ایلی بشجاعت مشهور بود نیز
آمده بتقبیل رکاب همایون فائز گردید و مظهر التفات افتاد و کذلک پسر امیر
از میر حمزه بیک که از هواخواهان سلطان موسی بود با پانصد نفر سوار باردوی
همایون التجا آورد چلبی سلطان محمد خان با این اوضاع اردوی همایون را بسمت قره کو

حرکت داد از آنجا نیز برداشته بجلگهٔ علاءالدین اوغلی نزول اجلال فرمود چون
بچامورلی نام منزل وجهت گشتند طرفداران سلطان موسی یگان یگان آمده قبول تابعیت
نمودند سلطان موسی نیز با بقیهٔ قشون کوهها را گردیده بشهر یکه اختمان نام دارد
وجهت کرده لکن چون بیشتر از هفت هزار قشون از برایش باقی نمانده بود دو نفر
از امرا را که یکی حاجی اوغلی و دیگری صوجی نام داشتند در باب بازگشت بوطن برده
حبس نمود و با آن هفت هزار نفر قشون عازم سمت چامورلی گشت سلطان محمد
نیز قشون حاضر رکاب خود را صف آرائی نموده خودش با حکمدار صرب در
میمنهٔ سپاه قرار گرفت و اورنوس بک را با پنج نفر پسرانش بسمت میسره
مامور ساخته عزم رزم نمودند اگرچه قشون سلطان موسی در این جنگ بر دلیرانه جنگیده
داد شجاعت دادند و افواج صرب و تاتار و ترکمان که در طرف سلطان محمد بودند
شکست داده منهزم ساختند لکن در اثنای گیرودار بایزید پاشا للطان بوک

برخورده

برخورده از حقیقش اسب انداخت که سلطان موسی نیز اسب را بتک درآورده
خواست از میان بدر رود که راهش بمرزهٔ شتوک افتاده در منزل این بود که اسب را
از آن باتلاق خلاص کند براق بک که از عقب بایزید پاشا باشتاب تاخت
رسیده او را از آن برزخ بلا رهانیده بحضور سلطان محمد بردند بنابر روایت مورخین روم
سلطان موسی در باتلاق مذکور با نیزه خفه شده است و چنانکه سابقا اشارت رفت
محمد بک پسر میخال بک را که از جانب سلطان موسی بیگلربیگی روم ایلی نصب شده
بود به بالطه اوغلی سپرده بشهر توقات بچارطاق بدروی فرستاد و نیز گذشت
شیخ محمد پسر سماونه که در مقام قاضی عسکری بود بجهت علم و فضلی که داشت از سر خونش
گذشت و یومی صد اقچه از برایش تخصیص نموده یکی از قریه‌های ازنیق مقرر کرد
که بقیهٔ احوال مومی الیه و سبب صلب شدنش بعد ازین ذکر خواهد شد در بعضی تاریخها
نوشته اند که سلطان موسی بملک افلاق گریخت لکن بموجب روایات صحیحه بسیاری

بطلان این مدعا ثابت است زیرا عرصهٔ رزم گاه جلگهٔ چمقان بود و رفتنش از آنجا
بدیار افلاق و باز دوباره جنگ در جلگهٔ مذکور اتفاق افتادن هیچ باهم موافق
نیافته احتمال است که خواسته باشد باین طرف فرار کند و مقتول شده باشد
در جامع المکنون چنین نوشته شده است که صاروجه نام شخصی که از خواص خدام
سلطان موسی بود اسب سلطان موسی را با نیزه زده او را از اسب انداخت و دستهایش
را بسته او را بحضور پادشاهی آورد گویا باعتقاد خودش رفع ضرر او کرده
بسلطان محمد خدمتی نمود بعضی گفته اند این صاروجه غیر از صاروجه پاشا است
لکن بتحقیقش این همان صاروجه پاشا است محمد بک پسر میخال بک در محبوسی زندگی
توقات مانده بعد در عصر سلطان مراد ثانی در فترهٔ دوزمه مصطفی مرخص شده که تفصیل آن در فقرهٔ مخصوص
ذکر خواهم کرد الحاصل بعد از وفات سلطان موسی سلطان محمد چلبی در سنهٔ ۱۴۱۳ میلادی مطابق سنهٔ ۸۱۶
هجریه در شهر ادرنه بر تخت سلطنت عثمانیه جلوس نموده بالاستقلال سلطان دولت علیه

عثمانیه

عثمانیه گردید که این دفعه سوم بود که جلوس کرد دفعهٔ اول در اماسیه دوم در بروسه
و این دفعه که دفعه سوم بود در ادرنه بر اورنگ سلطنت صعود نمود سلطان موصوف
در مدت شش سال سلطنتش در ادرنه بنای مسجدی گذاشت تا پنجره‌هایش ساخته
شده بود بنابپاره‌ای روایات الانقاض و لوازمات عمارت مسجد مذکور در زمان
امیر سلیمان پاشا فراهم آمده بود دست را الیه در کلیبولی نیز یک باب مکتب خانه
چلبیان نیز بنا نهاده در ادرنه هم یک بیمارخانهٔ از برای معالجت و محافظت
مجانین برپا کرد

فصل ثالث

در بیان جلوس نمودن چلبی سلطان محمد خان دفعهٔ ثالثه بر تخت عثمانی
در شهر ادرنه ولادت سلطان محمد خان در سنهٔ ۷۸۱ هجری اتفاق افتاده این دفعه
ثالثه جلوس همایونش در سنهٔ ۸۱۶ واقع گشت و در سنهٔ ۸۲۴ وفات کرد که مدت
سلطنتش از جلوس سومش اعتبارا هشت سال و دو ماه و مدت عمرش چهل و هفت سال

بوده است پنج شاهزاده داشت اول مراد دوم مصطفی سوم احمد چهارم
یوسف پنجم محمود بود و از اینها سلطان احمد در زمان حیات پدرش بناخوشی طاعون
وفات نموده از او چهار اولاد ذکور و هشت نفر اناث بعد باقی ماند چون بقدر ضرورت
اسامی ایشان دانستن ضرور نیست تصریح نشد از شاهزادگان مرحومین یوسف
و سلطان محمود در شهر بروسه از مرض طاعون فوت شدند لکن بنا بتفصیل رساله
مختصره که گلدسته ریاض نام دارد برادرشان مراد ثانی بچشمهای ایشان
میل کشیده نابینا کرده است و باین واسطه که پایه سلطنت را از مداخله رقبا
خلاص نمود شاهزاده کوچک مصطفی نیز منصرف از آن بود در صورتیکه لازمه
احترام و فروتنی را درباره برادرش مراد ثانی بجای آورد در کوچک تقصیری
نکرد بحیله او را شهید نموده

چلبی سلطان محمد را کورشجی چلبی نیز میگفتند کورشجی بمعنی کشتی گیر است زیاد در ممالک

شرقیه

شرقیه چون کشتی گیر را از لازمه شجاعت و بهادری میشمارند بسیار با هنر
معتبری بود لهذا چلبی مشارالیه در این هنر مهارت کامل داشت چون بشخص
همایونشان مظهر فیوضات قدسیه بودند در عصر خودشان از ممتازان شجعان
زمان و یگانه قهرمان محسوب میشدند بعد از آنکه پدرش ییلدرم بایزید خان در وقعه
معرکه انقره مغلوب تیمور گردیده گرفتار پنجه گرده تاتار شد در اطراف
ممالک عثمانیه فتنه و آشوب و اختلالها ظهور نمود و برادرش امیر سلیمان
شاه و سلطان عیسی و سلطان موسی هر یکی بقسمت اناطول را استیلا کرده ممالک
دولت علیه را بنحوی منقسم ساخته بودند که دیگر احتمال متحد شدن نداشت
لکن مشارالیه بدلالت درایت و کیاست خداداری که داشت در مدت
هشت سال باکمال اقدام و غیرت در دفع طغیان برادران کوشیده شرور ایشان را
برطرف و افراد اعیان مملکت را استمالت نموده در سنه مذکوره بالاستقلال

سرآرای سلطنت عثمانیه گردید در مدت هشت سال قوتی را که دولت علیه
ضایع کرده بود تجدید نمودن بر کار سهلی نبود چون یکی از مظفریتهای بزرگ
و کارهای سترگ بود در حقیقت شخص همایونشان را مجدد و بنیان دولت و مکمل
ناموس سلطنت باید خواند چنانکه در کتب تواریخ مسطور است حضرت مشارالیه
ابیض الوجه سیاه چشم بود ابروی سیاه پیوسته و ریش پر و بسیار ردیف منتظم
و پیشانی گشاده سینه فراخ بازوی ضخیم و نگاه شیرانه داشت قامتش متوسط بود
کلاه زرتاری بر سر نهاده و دورش دستار سفید زرتاری میپیچیدند با خلق بحسن خلق و
ملاطفت سلوک میکردند حرمت و سایر حکمداران را میداشت و برای محافظت دولت
و سلطنت دشمنان خود را نیز بواسطه لطایف الحیل حکیمانه دلفریبانه بتطییب و
اغفال کرده تبعه و زیر دستان را از عیسوی و مسلمان بر یکدیگر ترجیح نمیداد هر کس را
موافق حال و شأنش تلطیف میفرمود سلطان مشارالیه بمقتضای اخلاق حمیده

محمدی

محمدی که دولت سلطنت عثمانیه را که پانزده سال بود در میان شاهزادگان
منقسم و متفرق شده بود باز متحد و محکم ساخته ممالک محروسه را از دشمنان محافظت
کرد و بهمین جهت اطمینان دولت از اول بهتر و بیشتر شد چون ممالک محروسه
عثمانیه از ممالک امپراطوریه روم موضوع بود بقصد اینکه ممالک خود را از کینه
دشمنان و عدوان محافظت کند خواست ممالکی را که در سواحل بحر سیاه دارای
مزبوره بود به امپراطور اسلامبول پالئولوگوس صلح نموده با او معاهده کند
و برای انجام این کار سفیری فرستاده و با او چنین سفارش کرد بجناب امپراطور
محترم معزز بگو که محض همت و معاونت ایشان سریر سلطنت موروثه پدری را از دست رقبا
و متغلبه خلاص کردم و بنا بر این عن صمیم القلب از دولت امپراطوری کمال امتنان را
دارم چنانکه فرزند مطیع پدر است برادر هر نوع خدمات نمود حاضرم بدانچه بعد از آن
نزد حکمه از صرب استفان لازارویچ و بک افلاق میرچه بک و بکهای بلغار و خربات

و دوک باینه و کشیش اعظم مورة و اسپارته و بیک مورة ایلچیها فرستاده با
هر یک جداجدا مصالحه و معاهده بسته و با حکمدار انگه مملکت روم ایلی همجوار و در
همجوار بوده بنا بمضمون بیت ~ کار عالم بمدار است مدارا خوشتر که مدار ملک دارد
بطور مدارا رفتار نمود و چون از سمت روم ایلی فی الجمله خاطر جمعی حاصل شد از برای تأدیب و
تنبیه خود سرانی که در مملکت اناطول سر برداشته بودند بسمت آسیا عبور نمود
هنگامی که حضرت پادشاه در روم ایلی مشغول دفع شر و شور سلطان موسی بود
قرمان زاده محمد بیک علم عصیان برافراشته از برای تاراج شهر بروسه که دار الملک
پادشاه بود جمعی غارتگران را برداشته رو بممالک معموره نهاد لکن حاجی عوض
پاشا که محافظ بروسه بود بمقام مدافعه برآمد و بر قدوم محمد بیک در طرف بازار
نزول نموده مشغول نقب زدن شد چون پاشای مشار الیه از این نقب قصد او
خبردار گشت در راههای نقب علف خشک پر کرده متعینا زآتش زد محمد بیک

از بیاره باشی رو بطرف سنگرهای شهر رفته اطراف شهر را غارت کرده سنگرها
را غارت کرده سنگرها را خراب کرده گرفت چون بمقبرهٔ جدم بایزید خان مرحوم
رسید بانتقام آنکه پدرش را برابطهٔ تیمور طاش بر درخت آنجا مصلوب کرده بودند
بمقبرهٔ پادشاه را بحقارتهای بد کرده عمارت بعضی خرابی کنانید باز پدر را
هم در کار خراب کردن بود که در این اثنا نعش سلطان موسی را که طرفدار او بود خفیهٔ
مخصوصه آورده دفن کنند چون مرحوم الیه محمد بیک این حال را دید از کرده پشیمان
شده دانست که بعد از این با آل عثمان غرض لسانی و لجاجت کردن احتمال ندارد
که از اینجا بمملکت خود فرار کرد در اثنای راه یکی از چاکران سر کاشی با و تعرض نموده گفت تو
که از دودهٔ عثمانی تا این قدر ترسی که گذاشته فرار کردی اگر زنده‌اند بیا بر خوری چه خواهی کرد
چون مرقوم دید در بارهٔ او جنابت و همینکه راه را شادی کننده منفعت کرده شخص را که این سخن
گفته بود بسیاست رسانیده روا باشد که از فوق گرفته تا پائین ذکر کردیم همه از کتاب دوکاس نام

مورخ رومی و سایر تواریخ بیگانه مقتبس بود هر چند ادریس و نشری که از مورخین
عثمانیه‌اند نیز روایات مذکوره را تصدیق می‌نمایند و تاریخهای خواجه سعدالدین
و عالی و اهل می در این باب چیزی نوشته نشده است الحاصل چون این وقعهٔ محمد بیک
سمع حضرت پادشاهی گردید عساکری را که در رکابش موجود بودند برداشته از معبر گلیبولی القطعه
آسیا گذشته بسمت برغمه رفت و در آن حوالی مخصوص فرستاده کرمیان بیک زاده را با یعقوب بیک بارده‌ای
احضار فرمود لکن بیگهای مشار الیه هنوز بمأمور نرسیده محمد شان تا حوالی قونیه آمده بود چون ایام
بارانی بود و باران بسیار شده بود در حلقهٔ قونیه چیا دررزدل در نزدیکی کردن ممکن نبود لهذا اصلاح را
مرجح شمرده قرار بر این شد که آق شهر و سیدی شهری و بعضی ایل و امثال آنها از حوالی
قونیه در زیر حکم سلطان محمد خان باشد بعد از اتمام قرار و مدار مصالحه از آنجا موکب همایون با جلال
و دبدبه و جلال عازم سمت قسطنطنیه گردید در این اوقات سلطان قاسم که مرحوم امیر سلیمان
پادشاه او را با خواهرش فاطمه سلطان در نزد امپراطور روم گرو گذاشته بود شنید که

قرار

قرار شده است او و خواهرش را نزد سلطان محمد خان بفرستند بیک تقریبی ارادت
امپراطور قرار کرده بعزم مملکت افلاق روبراه قرین آباد آورد در تاریخهای احمدی
و نشری و عرفی و عالی و تنقیح در باب آنکه سلطان قاسم برادر امیر سلیمان شاه بوده است
صراحتی نیست لکن از سیاق کلام چنین فهمیده میشود که پسرش بوده باشد و مثل آنکه
اسم پسر امیر مشار الیه ارطغرل بیک بود لکن در بارهٔ احوال ارطغرل و
فاطمه سلطان چون تواریخی که در دست داریم تفصیلی ننوشته‌اند از برای ایضاح
این قضیه سند معتبری نداریم لکن این تصریح شده است
که امیر سلیمان شاه بعد از وقعهٔ تیمور هنگامی که از راه اسلامبول
میخواست بادرنه برود برادرش سلطان قاسم و خواهرش فاطمه
سلطان را نزد امپراطور گرو گذاشته است و بطور مجمل اشارت
رفته است که بعد از مدت مدیدی امپراطور خواست

شهزاده و خانم سلطان را که امیر سلیمان شاه بجا گذاشته بود نزد
سلطان محمد پس فرستاد الحاصل سلطان قاسم که نزد امیر اوزون بود و از آنجا رو به تبریز
آباد فرار کرد در ناحیه مذکوره بحرف های ارباب قیل و قال قزلباش فریفته شده به ادعای
حکومت برخواست و بعد تدبیر برای آنکه ... بیک که از حضور سلطان محمد فرستاده شده
بچشمهایش میل کشیده و در شهر روبه خانه نشینش کردند اگرچه مشخص نیست که
این شهزاده برادر و یا پسر سلیمان شاه بوده است بجهت آنکه او را دختر ترتیب وقایع کرده اند
اقرب بصحت است که برادرش باشد بالخصوص خواهرش را بیگ از امرا تزویج کردن دلالت میکند
که فاطمه سلطان ... بنا بروایت روضة الابرار شهزاده مذکور پسر سلیمان شاه بوده است اسم مصطفی
... اگرچه الصحیح و تحقیق برادر و یا پسر بودن شهزاده مذکور و سلطانه مزبوره چندان اهمیتی که در برای
اختلاف موجب اشتباه و اعتبار ... ندارد تا ممکن است حقیقت و صحت احوال را نوشتن ... تاریخ است
لهذا بتفصیلات آن مباشرت نمودیم

حکیم

خلاصه کلام در سنه ۸۱۸ هجریه موکب همایون متوجه حوالی حلب گردید و در آنجا بعضی از اهل عرض شد
که قرمان بیک زاده محمد بیک هم باره سر بعصیان برداشته است فوراً با سپاه ظفر پناه از آنجا
عودت نموده ما لغار عازم قلعه ... که در حکمه انقره واقع است گردید در اینجا بسبب انواع ...
کدره و شوکه مزاج همایون منحرف گشته روز بروز ضعف قوت و قوت ضعف ... دار
... انواع ... مرکبات رجعت و سعادت
نمودند ... با اجازه حکیم سنان نامی ... بیک زاده یعقوب بیک ... در حذاقت و مهارت شهرت تامی داشت ...
حکیم شاه ... اظهار داشت ...
شهرت هم ... است که باصطلاح اطبا ... میکنند ...
... حل شود این مرض ...
مرض ... و مهارت ... حکیم سنان را ...

فرمود حکیم شاه ... را ... در مجلس خاص خود او را ... گرد چنانکه
در کتب ... مرقوم است ...
... حکیم باشد شهرت و اعتبار ... واجب است
که ... مشورت نموده
قرار داد که بسبب عصیان و طغیان قرمان بیک زاده ...
که ... بسبب ... حرکت ... مناسب نیست ...
... از ... مناسب تری ...
اظهار نمودند کیفیت را از حضور ملکانه استیذان نموده ...
ظفر ... فرمان فرستادند ... با قرمان بیک زاده
مراسلت داشت نامه ... اظهار داشت که ... سلطان ...
روزها ... و ... مناسبتر ...

باخفه

باخفه خاص و حاضرین رکاب بطور اختصار بحوالی انقره آمده منتظر ظهورات
باشید اگر پادشاه النفس معدوده را با تنهائی ... ذات دولتمآب نزدیک
تر ... سر سلطنت را بسهولت میتوانید بدست بیاورید و اگر شفا یافت
... که بطلب صلح آمده اید در هر صورت در حق عالی خیر است
... بایزید پادشاه این خدعه ... را اغفال نمود قرمان بیک زاده بهوای
سلطنت از قونیه حرکت کرده در قریه ... که در نزدیکیهای انقره است نزول
نموده ... بایزید پادشاه قرمان بیک زاده را بهوای سلطنت
... فریفته ساخت و او را ... گرفته بر ارا ...
قرمان ... آورده قرمان زاده محمد بیک و پسرش مصطفی بیک ... دست
بسته بحضور همایون فرستاد و از ... پادشاه ...
فوراً از ... برخاسته در مزاج همایونشان علامت صحت ظهور نمود ...

قرمانی بیک زاده محمد بیک که رقیب تخت سلطنت شمرده میشد با پسرش مصطفی بیک
دست بسته بحضور همایون درآمدند حضرت پادشاهی از راه نصیحت او را توبیخ
و ملامت فرمودند قرمانی بیک زاده از در تضرع و اشک ریز فروتنی و ابتهال
درآمده عرض کرد از نعمت عفو من در گذر و حصص عمرم را بباد مده. بعد از این
تا عمر دارم در خدمت شکرگذاری قصور نخواهم کرد و تا جان در تن دارم دیگر بوادی عصیان پویان
نخواهم گشت. با اینگونه کلمات ضراعت آمیز قلب همایون را بمرحمت آورده فرمود
تا بند از دستهایش برداشتند و او را جبارا بجانب گلگش روانه نمودند

بنا به خلاصه مآل نامه که از جانب سلطان محمد خان در این خصوص بدربار آق قویونلو حاکم تبریز فرستاده شده است و صورت آن در مجموعه منشآت
فریدون بیک محفوظ است محمد بیک خودش در سمت طاش ایلی و پسرش مصطفی بیک
در قونیه محصور بوده است و صدر اعظم بایزید پاشا بقیه ده هزار سوار برداشته

بطاش

بطاش ایلی رفته است و بنا بقاعده الحرب خدعة شبیخون آورده مومی الیه
محمد بیک را با پسرش دستگیر کرده بحضور همایون فرستاده است بعد از آن بشفاعت [illegible]
پاشای مرقوم جرایم سابقه اش بخشیده شده باز در مقام خودش نصب کرده بوده است
لکن در تواریخ باین تفصیلات برنخورده ایم

لاحقه خلاصه مقال اینست که قرمان بیک زاده محمد بیک از بند
اسارت خلاص گشته بمجرد اینکه بدیار خود رسید باز بمقام عصیان برآمده آغاز
مخالفت کرد مصرع تا به تن جان دارم از این ره نخواهم باز ماند گفته
از برای شروع باجرای غرض و نفسانیت دسیسه بعمل آورد چون این قضیه بسمع همایون
رسید فرمود بعد از این با او مصاحبت و رفاقتن مناسب نیست بعهد و پیمان
که او کرد گرویده نمیشود اگر دستگیرش خواهد شد بر ما لازم است باصلاح امور عباد الله مشغول
باشیم و فی الواقع مشار الیه در شهر تکه بجزای سزای خود رسید

چنانکه در فوق نگارش یافت شیخ بدر الدین محمد که معروف بقاضی سماونه بود نظر
علم و فضلی که داشت از جرائم سابقه او اغماض رفته با یومیه هزار آقچه خرجی او را
تحت الحفظ با ازنیق فرستادند یکی از خلفای شیخ مذکور بورکلوجه مصطفی نام داشت
بسمت آیدین رفته در آنجاها اتراک بی ادراک را بتصدیق مذهب و مسلک
شیخ مرقوم دعوت کرد این بورکلوجه مصطفی در هنگامیکه شیخ قاضیعسکر بود
رئیس سفره در خانه اش شمرده میشد الحاصل در حوالی آیدین شیخ شهرت گرفته
قضیه داعیه سمع همایون گردید شیخ نیز از بیم اینکه مبادا مرام تذویر گسترده است
بگیرند اسبابش را فراهم آورده از ازنیق فرار و بدریا سفینه پار رفت و از آنجا بنوبت
گذشت سوار قایقی گشت و بسمت کفه گذشت و از آنجا بطرف مملکت افلاق
از راه خشکی نهر طونه را عبور نمود چون او بسلستره رسید بورکلوجه مصطفی نیز از آن
نواحی بنا بروایت ادریس بتلیسی ده هزار و بموجب بیان مولانا نشری دیمدی

بهزار

پنجهزار نفر اوباش قلاش را باسم مریدان و بندگان مجانی دور خود جمع نموده
در قره برون مشغول نشر ضلالت بود چون این چگونگیها مسموع حضرت شهریاری
گشت شهزاده سلطان مراد را که ناصیه آمالش بدو توجه شده بود سردار لشکر
نصب نموده بایزید پاشا را نیز با او همراه کرده بآن سمت فرستاد و در حوالی
قره بورک که از نواحی آیدین است بر سر صوفیانی که از مریدان صنعت از دل
قره جه مصطفی بودند هجوم برده بعد از جنگ مقاتله از طرف صوفیان اثر هزیمت
ظاهر گشته در آن میانه خود قره جه مصطفی نیز مقتول گردید و از آنجا نیز بر سر
هو دده کمال که او نیز یکی از خلفای شیخ بود و در حوالی مغنیسا با سه هزار
نفر از صوفیان انتظار حرب و قتال داشت هجوم بردند بعد از اندک زد
و خوردی او را نیز دستگیر کرده وجود بی سود او را هم از میان برداشتند و بجهت
اینکه پای شیخ بدر الدین قاضی سماونه را که هر یک از صوفیان را برادی

ازراه دریا برده بود از قطعهٔ روم ایلی بر جزاوان اغارا که یکی از قوجی باشیان بود
با جمعی از سواران از ادرنه بسمت زغره فرستادند که بر شیخ مرقوم شبیخون آورد ازبرکت
نیت خالصهٔ حضرت شهریاری شیخ مرقوم را گرفتار کرده بموجب فتوای مولانا
برهان الدین حیدر بن محمد هروی و مولانا فخرالدین عجمی در بازار سیروز او را بردار
کشیدند شیخ مذکور پسر اسرائیل ابن عبد العزیز است که بقاضیگری قصبهٔ سماونه
معروف بود بنا بروایت کتب طبقات پدر شیخ مومی الیه برادرزادهٔ سلطان
علاء الدین ابن قرا ارسلان سلجوقی بوده است که در عصر اجداد خداوندگار غازی چون
سماونه نام قلعه را از بلاد روم فتح کردند مومی الیه بقضاوت آنجا نصب شد
لکن با قرابت ذاتی با جهل و نادانی مبتلا بقضاوت گردید
سلطان کامکار در اوایل بهار سال ۸۱۸ هجریه از بروسه حرکت فرموده آمد حاجی دریای
مرمره از انجا بقایق سوار گشته بسمت روم ایلی گذشت چون حلقهٔ ادرنه مخیم
ارا

اردوی همایونی گردید بسمع همایون رسید که بیک افلاق میرچه بیک که
با خانوادهٔ سلطنت دعوی مناسبت و قرابت میکرد حمایت دارد بر حدود ممالک
دولت علیه کرند زدند بخصوص تحریک و اغوای شیخ سموند حکمدار مجار ولهای اوزر
المان با والی صرب نیز اتفاق نموده قشون جمع مینماید فوراً با لشکر بیشمار از جوالی
ادرنه حرکت و از کوه بالکان جنگیده گذشته از جهت جریان نهر طونه برود سیجی نام موقع
که در سمت راست رودخانهٔ مذکور واقع است نزول اجلال فرمود و بقصد تخریب مملکت
افلاق همجوم برده است بود بیک افلاق مضطرب گردیده از کردهٔ خود پشیمان
گشته دست بدامان امان زد و بشرط آنکه پسر خود را در نزد پادشاه گرو گذاشته
خراج معینه را بوقتش بیکم و زیاد بکارسازی نماید مظهر عفو و التفات شهریاری
گردید حضرت پادشاه نیز در آنطرف رودخانهٔ طونه یعنی در مقابل رودسیجی بنای
قلعهٔ یرکوک را گذاشته چون باتمام رسید موکب همایون نهضت افزای سمت ایل قجی

گردید اگرچه مطلوب حاصل گشت لکن پادشاه مجار سیجسموند سردار گرده
متفقه گردیده در خیال این بود که با آل عثمان اعلان حرب نماید لهذا حضرت
شهریاری از کنار رودخانهٔ طونه روانه سمت قلعه سمندره گردید قدری قلعه را محصور
و تضییق نموده بالاخره بسبب غیرت و شجاعت جنیده بیک حاکم ازمیر آن را فتح
نمودند در آن حوالی با قشون خروات و دسته های اوستریا جنگهای سخت واقع
شده از امرا احمد بیک با شش نفر صاحب منصب عسکر مرتبهٔ مرجعهٔ شهادت رسیدند
گذشته از این در میان عسکر هم قدری مرگ و میر اتفاق افتاد
بیک بوسنه اسحق بیک نیز دهی حدود بوسنه گردیده عساکر خود را تا مقر حکومت
بان ها یعنی بیگهای طلسوار و خروات بقصد تاراج و غارت فرستاد و یک قسم
مجارستان و تمامی ممالک و الاجیا از زور صدمهٔ عثمانیه زیر و زبر شده بود در
تاریخهای عالی و بهدمی و نشری وعرفی چنین نوشته اند که چون در آن اثنا از قضا
اتراک

حضرت پادشاهی از اسب او فتاده بدن همایونش ان صدمه شدیدی
خورده یکطرفش ان یکقلم مجروح شده بود به تخت روان نشسته بودند و بان وضع
با درنه مراجعت ملوکانه واقع شده بود و حتی مردیست مدت مدیدی از درد زخم
زحمت کشیده اند بنا بروایت پارهٔ مولفین بغرض در میانهٔ شهرهای نیکوبولی
و نیش سیجسموند که سردار عساکر متفقهٔ خروات و پلاتین و مجار و بوهمیا
بود در روز چهارم ایلول در سنه ۱۴۱۹ میلادیه جنگ عظیمی کرده بر آل عثمان غالب آمده است
الحاصل چون کار مجارستان و اوستریا را انجام دادند موکب همایون بکمال
استعجال رو بسمت اناطول رفع لوای اجلال نمود زیرا بسمع همایون رسیده
بود که قره یولق که در حوالی ارزنجان طبقهٔ حکومت قره قیونلو را تشکیل کرده
بود نسبت بممالک محروسه سوء قصد دلاد چون قره یولق بقصد آنکه در حدود
کردستان خیمهٔ عصبیت را افراشته بود قناعت کرده پیر عمر را بجوار ارزنجان

کسیت و گشته او نیز از برای تخریب و تاراج اطراف و جوانب شاهین
قره حصار کرده انجا هی را با مورساخته بود محافظ قلعه حسن بیک پسر ملک احمد
بیک از یکطرف بمقابله و مدافعه برآمد و از طرف دیگر مراتب را بدربار
دولت اخبار نموده امداد طلبیه اهالی آن حوالی عبارت از کروه اکراد و
اتراک و ارامنه بودند مذهب انها آنکه ادعای مسلمانی میکردند عثمانیان و فیعی
و عده قلیلی هم حنفی بود و لکن طایفه کرد بر دو قسمند قسم مسلمانان شافعی
مذهبند و قسم دیگر را یزیدی میگویند که داخل هیچ مذهب و ملتی نیستند
زبانی که بدان متکلمند اغلبش فارسی است و عربی هم میدانند و زبان اهالی
اصلیه کردی و ارمنی است و عشیرتی که طبقه قره قیونلو محسوب میشود
محقق است که از اکراد بود در این اثنا قره یولیف قره قیونلو در یایلاق
صحرای اوجان در روز هفتم ذی القعده سنه ۸۲۳ هجریه وفات نمود و یکی از دلاوران

شاهرخ

شاهرخ میرزا پسر امیر تیمور پادشاه ایران و هندوستان که امیر جلال الدین
موسی نام داشت قلعه سلطانیه را ضبط کرد و بسفارت بهرام اغا نامی بعتبه علیا
حزو آمدن شد شاهرخ میرزا نیز عازم قشلاق قره باغ است و خلاصه مأموریت
سفیر مرقوم عبارت از این ملتمس بود که اگر پسر قره یولیف قره اسکندر بممالک روم
فرار کند از انجا او را دفع نکنند پس از آن بواسطه جمشید اغا نامی از جانب
قره اسکندر خبر رسید که بعد از وفات پدرش برادرهای او متفرق گردیده اند
و قره عثمان بولک که او را بیک عشیرت آق قیونلو نیز میگویند چون در خفیه
با شاهرخ مخابره مینموده است با ده هزار نفر برادرزاده عشیرت قره عثمان را
پراکنده ساخته است بعد از آنکه جواب مناسب ایلچیهائیکه از سمت ایران
آمده بودند چنانکه در مجموعه فریدون مرقوم است داده شد اسفندیار بیک بهمت
تحکمات سعداللّه جانبیک و شهرهای بافره و جانیسون را فتح نمود و پسر ش

نعض بیک را در انجا والی نصب کرد چون حضرت پادشاهی از اسفندیار
بیک زاده قاسم بیک که بدرگاه پناه آورده بود رضامندی داشت چند شهر را
در اناطول بتیول او مرحمت فرموده بودند در آن ملوکانه برانشد که پدرش
اسفندیار بیک نیز حکومت بعضی جاها را بقیه حیات با و واگذار نماید
زیرا خلاف همت شهریاری بود که از دیار اسفندیار چند شهر از برای برادرش
معین کرده و قاسم بیک یکقلم محروم باشد در این باب مطلوب جاهلان را با اسفندیار
بیک حالی کردند اسفندیار بیک محقق میدانست که این مطلب یکی خواهد کشید
و بالاخره شهرزاده حکومتش از هم گسیخته داخل قلمرو عثمانیه خواهد گشت لهذا
از امرای نزدیک خود و از علماء محمد واعظ را بدربار شهریاری فرستاده که بحضور
همایونی عرض کنند که تنها قسطمونی و با قرکوره سی را از برای خود نگاه داشته
جمیع ولایات دیگر را تقدیم خاکپای مبارک مینمایم لکن چون قاسم بیک پاس حق

دولت

و حرمت پدری را نداشته است التماس من آن است که ولایات مذکوره
باو توجیه نشود چون این مطلب بعرض همایونی رسید التماس او قرین قبول گشته
قدری ملک از برای قاسم بیک تخصیص شده بقیه ایالتش ضمیمه ممالک عثمانیه
شد بعد از آن موکب همایونی عازم سمت اسکلیب گردیده چون در انجا
که ساحل قزل ارماق است از بقیه تاتارهای مغول که در وقت هجوم
تیمور بر اناطولی آمده در کنار رودخانه قزل ارماق سکنی گرفته بودند
یعنی چند هزار خانواری از عشیرت صماغار کیفیت آن حوالی را
چراگاه کرده متمکن گشته بودند حضرت پادشاه فیروز بیک را که از امرا
بود طلبیده امر فرمودند که عشیرت مذکوره را بسمت رومایلی کوچانیده در
اطراف قلعه تخته قبو کشنند زیرا جنب پنجاه سالی بود که در رومایلی طرف
طرف جاها فتح شده بود و مردم بهم رسانیده بود که از سرزمین اهالی

در انجا هابت نه چنند هزار مردمان خویش نشین را که بی ضبط و ربط در کوهستان
گردش میکردند بسمت روم ایلکوچ داده متوطن ساختن بمقتضای پولتیک
از قفت از امور مهمه و معتنا بود این رودخانهٔ قزل ارماق از کوهای قوچ
حصار و حکلهٔ چیوق اوهسی منبعان دارد از شرق رو بطرف غرب جاری گشته
سیواس سرحد و ولایت سیواس و اناطول را تقریباً بقدر دولیت کیلو متر
مسافت راه را طی نموده به بحر سیاه منصب میشود منت بیک که از برای کوچ
دادن عشیرت مذکوره مامور شده بود ایشان را بروم مع نقل کرده در صحرای
قونوج که در قرب قلعه ورد و بسمت اسلامبول واقع است اسکان نموده اهالی
مذکوره را الیوم تاتار بازاری میگویند و بعد ها محمد بیک پسر منت بیک در آنجا
یکباب مکتب خانه و یک مسجد و یک قهوه خانه بنا نهاد
از کتب کثیرهٔ مختلفه که تواریخ دولت علیه را السلک بسیاری کشیده اند و در کتابخانه
بجم

حقیر موجود میباشند تعبیر از تاج التواریخ و تنقیح التواریخ و تاریخ بهدی
که بصولاق زاده معروف است و عرفی و روحی و عالی و ابن کمال و فریدون
بیک و بزرلدفن و انوری و عینی و نشقاعی و حسینی زاده و شمعدانی زاده
تاریخ نشری و هیارته مورخین روم نوشته اند که از شهزاده گان ییلدرم
بایزید خان سلطان مصطفی در عصر سلطان محمد ظهور نموده است لکن زمام سلطنت
بعد از آنکه با هزار مشقت بدست استقلال سلطان محمد افتاد و برادر بزرگش
سلطان مصطفی مدعی تخت سلطنت گردید لکن امرا و اولیای دولت
دعوی او را رد کرده او را باسم دوزمه مصطفی شهرت دادند و دوزمه
بمعنی جعلی و ساخته کار و متقلب است اصحاب تواریخ نیز این مطلب را
تائید نموده اند شهزاده سلطان مصطفی که در تواریخ به دوزمه مصطفی معروف است
در اثنائیکه ییلدرم بایزید خان در حوالی انقره با تیمور مشغول محاربه بود از [illegible]

در بین آن گیر و دار ناپدید گردید و چنان میدانستند که هلاک شده است
لکن موسی الیه بتقریبی خود را از آن میان بدر برده نزد امپراتور روم فرار کرد
و بنا به اتفاق و اتحاد روایات کتب تواریخ بیکالکان لحجت رسیده است
که شهزادهٔ مشار الیه از امپراتور امداد طلبیده و بیک از بیر جنید بیک
نیز بهواخواهی شهزادهٔ مرقوم درآمده با بین واسطه در هر طرف ممالک
عثمانیه فسادات و اغتشاشات و زرد و بار زیها ظهور نمود و حتی یکدفعه هم در
نزدیکی سلانیک سلطان مصطفی و جنید بیک بر ضد سلطان محمد خان بحرب
قیام نموده اند و در این جنگ سلطان مصطفی و جنید بیک شکست خورده بشهر
سلانیک پناه بردند و سرکردهٔ شهر مذکور دمیتریوس لاسکاریس نیز بحمایت
ایشان درآمد و سلطان محمد خان با کمال شدت و حدت قرار بانزاع و مطالبه
نمود و دمیتریوس لاسکاریس نیز با کمال زاکت و ملایمت از برای
سلطان

سلطان محمد خان خبر فرستاد که اگر از جانب امپراتور در این باب نامهٔ از
برای او بیاید متجیر را تسلیم خواهد نمود لهذا سلطان محمد خان نیز نامهٔ با امپراتور
نوشته درخواست نمود که از سلطان مصطفی و همراهان او حمایت نشود امپراتور
نیز این تکلیف را پذیرفته جواب مناسب داد و بجهت فیصل دادن این امر
از طرفین وکیل مخصوص تعیین شده فراریان را از سلانیک برگشته دادند به
باسلامبول آوردند و بالاخره بشفاعت و توسط امپراتور سلطان مصطفی با
سی نفر یارانش مظهر عفو و مرحمت سلطانی گردیدند و از برای ایشان سالیانه
نوهصد هزار اقچه خرجی مقرر نموده موخراً او را تحت الحفظ بجزیرهٔ
مدللو فرستادند

چون مقرر بود که بعد از گوشمال افلاقیان به اناطول عودت نماید لکن
واقع نشود بجهت اتفاق و معاهده که با امپراتور کرده بودند قرار این شد

که از بوغاز اسلامبول عبور نمایند لکن در تواریخ عثمانی تفصیلی از این وقوعات
نوشته نشده است لهذا در این باب نبذه‌ای از کتاب کالکوندیلاس مورخ
روم در اینجا ذکر میشود تفصیل از این قرار است که ایمپراطور به ارخونها یعنی
وجوه و اعیان اطراف و نواحی و سایر حکام مملکت رسماً خبر کرد و دمتری لئونتاریس
و اسحق و مانول کانتاکوزن و دیگر ارخونها را یعنی اعیان مملکت را
باستقبال سلطان محمدخان فرستاده عساکر عثمانی را در بالای ایوب در جائی که
کسمو دامیانو میگویند فرود آوردند و از سمت صحرا موکب همایون با کمال دبدبه
و شکوه بطرف شهر توجه فرموده در عمارت مخصوص نزول اجلال واقع
شد ایوب محله ایست در بیرون دروازه غربی اسلامبول در شهر
جائیست که الان سرای سلاطین عثمانی در آن واقع است سرای ایمپراطوری
که سابقاً در شهر بود بسیار عمارت غریبی بوده است یعنی در ساحل دریا
عمارت

عمارت بسیار عالی دو مرتبه با کمال زینت ساخته بودند که مرتبه زیر و بالا
را عمودهای استوار نگاه داشت ایمپراطور با پسر تا پیش آمده در عمارت مذکوره رسم
پذیرائی حضرت پادشاهی را بجای آورده اظهار مسرت و شادمانی نمودند
و مهمانان و میزبانان در قایق مخصوص ایمپراطور که بسیار متکلف و طلاکوب بود
سوار گشته بجانب مقامی که آگیو پولس میگفتند و الان باسکه‌ار معروف است
عبور نمودند در آنجا چادرها و سراپرده‌ها برپا نموده آن شب از جانب ایمپراطور
مهمانی متکلف داده شد و بعد از طرف شاهی رسم مهمانی از حضرت
پادشاه با تمیز یمن رکاب همایونی سوار اسب گردیده عازم سمت نیکومدیا
که الان ازمید میگویند گشتند و ایمپراطور نیز بقایق نشسته بمقر سلطنت خود
عودت نمود در اول بهار همین سال باز حضرت پادشاه از بوغاز
گلیبولی بسمت روم ایلی گذشته بشهر ادرنه تشریف فرما شدند قضا

از اسب افتاده بهمان سبب بعلت فلج مبتلا گشتند چون سوء مزاج همایونی
بسمع ایمپراطور رسید دمیتریوس لیونتاریس را که از وزرا بود باستفسار
احوال ملوکانه فرستاد در این اثنا چون مرض حضرت پادشاه کسب شدت نموده
بود بایزید پاشا را با ابراهیم پاشا بحضور همایون طلبیده بانها فرمود امور
ملک و ملت را به شهزاده سلطان مراد محول داشتم قریب عصر زبانش
لکنت عارض شده بصعوبت تکلم میکرد تا آنکه در شب هفتم جمادی الاولی سنه ۸۲۴
هجریه داعی اجل را لبیک اجابت گفته عازم سرای آخرت گردید فوراً
قپوچی باشی الوان بیک را بسمت اناطول روانه نموده وفات سلطان
مغفور را بشهزاده مذکور اطلاع دادند لکن تا رسیدن سلطان مراد به بروسه
وفات سلطان محمد را پنهان داشتند زیرا شهزاده که رابه در حوالی
اماسیه مقیم حضرت عشرت قره یولک بایندری که از طایفه آق قویونلو
مشغ

مشغول بودند و از رفتن خبر تا آمدن او اقلاً یکماه طول میکشید لهذا امرای
سلطان محمد خوب میدانستند که اگر خبر وفات پادشاه شایع شود بسیار کسان
از اطراف مدعی خواهند شد و علی الخصوص سلطان مصطفی که منفیاً در مدللو بود
بدعوای سلطنت قیام نموده برای خصومت مدعای خود بسیاری از ممالک محروسه را
با ایمپراطور واگذار خواهد کرد و گذشته از این چون امرای سلطان محمد دربارهٔ
سلطان مصطفی اشکال را عنوان کرده بودند میترسیدند که اگر سلطان مصطفی بسریر
سلطنت صعود نماید هر یک از آنها را جبراً مظهر عقوبت و مجازات سازد
و نیز چون انکشاریه و سایر چریان از حبس سلطان مراد بودند احتمال داده میرفت که
در داخل مملکت اغتشاش وقوع یابد بنابراین ملاحظات امرای وفات
سلطان محمد را مکتوم داشتند و در این باب اتفاق نموده تدبیری کردند
که از طوایف لشکری سپاهیان و ینگچریان را بطرف اناطول بفرستند

لهذا اعلام داشتند که حضرت پادشاه خیال دارد که بر سر ازبیر اوغلی قشون
بفرستند و اراده فرموده است که قشون از پیش بشهر بنغازی که از مضافات ولایت
قرهسی میباشد کوچ کنند و خرج راه و علوفهٔ ایشان را داده مستعجلا قشون را
روانه کنند اخته‌ستند لکن بسبب همان و تنگ جریانی که در اراضی همایون بجا مانده بود
چون شنیده نشستند که پادشاه بسیار بدحال است و وفات او را حدس زده از اطراف امواج
لشگر تا بروز نمیکرد بنا علیه عسکر معلوم نمود گفتند از ناخوشی و صحت پادشاه همان خبر
نداریم چرا باید پادشاه را نه بینیم چرا پادشاه بدیوانخانه نمی‌نشیند البته تری
هست که با خبر نمیدهید کار بجائی رسید که سپاه پا از سر حد ادب بیرون
نهاده خواستند بحریم سلطنت تقرب کنند از وزرا و بزرگ پادشاه خلیل پاشا
و عوض پاشا و سایر بیگها جلو عسکر را گرفته گفتند حضرت پادشاه زنده است لیکن
ناخوش و بدحال است چون از برای نرخش جریان هوا و دخول ضیا مضر است

الخ

بجهة آن است که در و پنجرهٔ تخت روانشان مسدود است اگر خدای نکرده
وفات کرده بود از شما پنهان کردن چه فایده داشت و اگر چنین حالی روی دهد
مسلم است که سریر سلطنت حق صریح سلطان مراد است که الان مشغول جهاد میباشد
شما آسوده باشید پادشاه وارث را الیهم هر چند خواستند باین لطایف الحیل
عسکر را آرام کنند نشد چون یکی از سپاهیان و بعضی از عسکر روم ایلی گفتند
ما حقیقت مطلب را میدانیم پادشاه وفات کرده است و از ترس برادرش سلطان
مصطفی است که وفات او را مکتوم میدارید پاشایان از این گفتگو چنین
بچین لهذا بجهت صورت با اظهار تغیر نمودند و گفتند خوب امروز که شام
شد فردا انجا که پای همایون قضیه را عرض میکنیم همینکه صف سلام بسته میشود
از وقت که ذات و صحت مطلب ظاهر میشود لکن این اصرار و ابرام بی موقع
شما بلا شک بسبب نکس مرض حضرت ولی النعم خواهد گشت اگر خدای نکرده چنین

قضیه رو بدهد کاری نخواهد ماند که بر سر شما نیاوریم انوقت گفتگو با شما خواهیم
کرد چون فردا شد خبر منتشر شد که امروز دربار نخواهد شد و کوس عثمانی را
نواختند چون وزراء امور این کیفیت بسیار بهراسان بودند شب قبلش اطبا را جمع
نموده بعد از مشورتهای بسیار کردند ادریس نام طبیب را ایشان امر شد که نعش
پادشاه را لباس رسمی دربار پوشانیده بر تخت سلطنت بنشانند و یکی
در پشت او یعنی در پس سراپچهٔ پادشاهی نشسته دستهای او را بجانب سر
و صورتش حرکت داده گاه گاهی ابروانش بجنباند و به بهانهٔ آنکه دخول هوا و
عکس ضیا مضر است بعضی تا سرادق همایون را بنحوی ترتیب بدهند که محتر
اوقات پادشاه تاریک باشد و بدین حالت اصحاب مناصب عسکری و سایر ارکان
دیوان هر کس بقاعدهٔ معمول در جای خود بایستند و حکام کان بعرایض خلق رسیدگی
شود و آن بعینه مثل سایر اطباء و چنین گشته در چنین وقتی ترتیب دیوان دادن شما را

نعش

تقبیح خواهیم نمود شما نیز اگر نشنیده که دیوان نشسته شود باین حیثیت هم خواهش
خلق معطل خواهد ماند و هم دیوان زود بهم خواهد خورد وزرائی که در کار خود درمانده
بودند این رای حکیم موصی الیه را قبول کرده بهمان دستور العمل دیوان را ترتیب دادند
چون بموجب نظامات موضوعهٔ آن زمان بایستی نعش پادشاهان مطلقا در شهر
بروسه دفن شود لهذا بنا بمعمول قدیم امعاء و احشای جسد را خالی نموده درون
و بیرون او را با روغن بلسان تدهین نموده بودند و باین جهة جسد از آفت
و تعفن محفوظ بود الی حین در روز بیست و هشتم وفات پادشاهی جسد
همایون را از صندوقهٔ مخصوصه اش بیرون آورده بر بالای تخت او را
در آغوش تکیه داده و یک خرقه بر او پوشانیده تدخینه سرای نیز بقدر
نصف دیوانخانه را گرفته بودند و طناب سرادق و ستاره ها در دست پرده
داران بود امرا نیز هر کس در جای خود چشم ادب بر پای دسته لب

ایستاده بودند کیوان فلک باین دیوان سلطان حیرانی وخورشید آسمان چهرهٔ
درخشان را در پس پردهٔ سحاب اضطراب نهان ساخته باین کار شنانگران
وماه نو از گوشهٔ چشم عبرت وانتباه بطرفه چشم بندیهای این کهنه دهر
نگهبان بود سهیل یمانی از اضطراب بی فروتاب وقلب سها از تشویش
آب شده هوا از تموج راکد وحوش وطیور از فرط دهشت صامت وساکت
الحاصل کلیهٔ طبیعت منتظر آخر وانجام این علت بودند ودر این حالت
سپاهیان وسلحشوران وبنگهای حرب در دوسای تیغ جریانی دسته دسته
داخل دیوانخانه شده صف بستند که ناگاه طبیب لبیب باحال پریشان خود از در
دیوانخانه درآمده با کمال اضطراب وانفعال در محضر دیوان نزدیک
صدر اعظم رفته با شدت وحرقت زبان بتفصیح گشوده گفت جناب پاشا
چرا راضی گشتید که دیوان برپا شود ضعف حالت پادشاه از ناحیهٔ حال بهادوش
معلوم است

معلوم است از شدت مخافت مجال سخن فرمودن ندارند در چنین وقتی روا
نبود راحت پادشاه را ملاحظه ننموده تکلیف دیوان نشستن کنید اول بایستی
با ما اطبا که در این گونه موارد بامیر دیوان منتظم باشد مشورت کنید چه اگر دو
اکثر مرض شان کسب شدت کند دیگر امر تدارکش صعوبت دارد ما دوای موثر
مرض را در این جسته بودیم که بدن مبارک را از تاثیر هوا خنک محفوظ
بدارند اما این از صداقت وخدمت است که پادشاه را دلداری بایار عام
بدهید خلاصه کلام حکیم شروع بداد وفریاد کرده گذشته تکرار اظهار حرارت نمود
که خلق دیوانخانه سراسیمه شدند وبالاخره وزیر را اجبار نمود دیوان را بهم
زدند وسرایچهٔ همایون را فرو انداخته ارکان دیوان را برداشته به پایین
بارگاه نخورفته نوبت عثمانی را نواختند بعد از آنکه هر کس بمحبت خود
مراجعت کرد جسد پادشاه را با نصندوقه مدیرنه اش گذاشته منتظر بودند

که سلطان مراد رسیده سریر سلطنت را باو تسلیم واعلان جلوس نمایند روز یکه
بصدر اعظم خبر رسید که سلطان مراد وارد بروسه گشت روز نهم محرم وفات
پادشاه بود که جلوس صحیح روز بیستم ماه رجب واقع شد وچنان اعلان نمودند
که گویا سلطان محمدخان همان روز وفات کرده است ودر نهایت عزاداری
وسوگواری نعش سلطان را برداشته از معبر گلیبولی بسمت اناطولی عبور دادند
چون بشهر بروسه نزدیک شدند سلطان مرادخان باستقبال جنازه شتافته او را
در مقبرهٔ معتبرش که در قرب بیشیل عمارت واقع است دفن نمودند اگر چه
شرح وتفصیل خیرات ومبرات وآثار حسنات پادشاه مغفور از حوصلهٔ
گنجایش این نامه بیرون است لکن بقدر یکه راغبان این گونه اطلاعات
از مراجعت بکتب سایره مستغنی باشند از آثار خیریهٔ مرحوم شار الیه
در این جا ذکر مینمائیم اولاً مسجد جامعی را که برادرش سلطان موسی در شهر ادرنه
در کنار

در کنار رودخانه ایرج بنا نهاده به پایان نرسانیده بود با کمال شکوه ورفعت
بانجام رسانید که هر یک از اضلاع اربعهٔ آن صد وشصت قدم است داخل
آن نه قبه وخارجش پنج گنبد دارد ومنارهایش که دو عدد است هر یک
دو شرفه دارد کذلک مسجد جامعی را که جدش خداوندگار غازی در بروسه
بنا نهاده نتوانست بانجام برساند تمام نموده دایر ساخت اگر بنظر دقت ملاحظه
شود معلوم میگردد که هر یک از این مسجدها بهمت شاه پادشاه شروع وتکمیل یافته است
مسجد جامع بزرگ مشهور که در شهر بروسه ساخته شده است در اطرافش پنج قبه
که جمعاً بیست وپنج قبه دارد وگنبدی یکه در وسط واقع شده است اول باز بوده
با مفتولهای آهنی از آن شکل گنبد مشبک شبکه بعد در زیر آن گنبد
یک حوضچه آب که قطرش بیست قدم است ساخته شب وروز منتقل از
فوارههای آن آب روان میجوشد واز برای این مسجدها در قرا وقصبات املاک واراضی

وقف شده است که حاصلات آنها برای تیمارخانه‌ها یعنی دار الشفاها و مدرسه‌ها
و زاوان قبیل اماکن خیریه خرج و صرف میشود غیر از اینها در شهر بروسه در یک موقع
مناسبی یک مسجد و یک باب مکتب خانه و یک عمارت یعنی کارخانه برای اطعام
طلاب و محتاجین ازو مانده اند که هنوز در افواه و السنه به یشیل عمارت معروف
و مشهور و چهارصد سال میشود که دایر و معمور است چون در شهر بروسه سنگ بسیار
کمیاب است بیرون و درون مسجد مذکور با مرمرهای الوان مزین شده است که قوت
و قدرت پادشاهی را دلیلی باشد مردلیست که تنها از برای منظر کاری باب
آن مسجد در مدت سه سال چهل هزار فلورین صرف شده است و درون آن
نیز تماماً با کاشیهای کار ایران که بر بالای لاجورد با طلا کاری کرده اند مستور است
و روی ستونهای آن که نک همان نوع کاشیهای سبز پوشیده شده است
چون از پنجره‌ها آفتاب بر آنها میتابد چنان مینماید که گویا با سنگهای لاجورد و زبرجد
تزیین

تزیین شده است و در یک سمت جامع مذکور یک باغچه فرح افزائی دارد
که در وسطش یک مقبرهٔ مخصوصی بشکل هشتی بنا شده و خیلی از اندرون با کاشیهای
سبز تزیین نموده اند بغیر از آن یک مقبرهٔ مخصوص دیگر است که خود خونکار مغفور
در آن مدفون است و از برای مصارف لازمهٔ این آثار خیریه قصبه‌های هره‌کره
و گلبوزه و قرتال و پندیک را وقف کرده اند که نواحی مذکوره اگرچه از
سابق در ممالک محروسه منتظم شده بود لکن بسبب وقعهٔ تیمور آنجاها بار دیگر بتصرف
امیر اتراک روم در آمد و بعد از آن دوباره محال مذکوره را استرداد
نموده وقف اماکن مذکوره کرده اند این نواحی که ذکر شد هنگامیکه در تحت حکم
امپراتور بعهد است (هره‌کره را) (اکیرون) (و گلبوزه را) یلبیا و پندیک را
نیز بنتی شیون میگفته اند بعد از سلاطین سلجوقیه تا هنگامیکه نوبت سلطنت
بحضرت پادشاه رسید همچو فتوت معتاد نبوده است که از برای فقرای حرمین شریفین

هر ساله صره فرستاده شود حضرت شهریاری محض از برای تزاید شان و شکوه
دولت علیه روز چهارم شهر شوال المکرم سنهٔ ۸۲۲ هجریه بواسطهٔ خیرالدین چلبی نامی
که از اعاظم امرا بود نامه‌ها بوالی شیخ محمود ملک مصر ارسال داشته از او
درخواست نمود که سنوی مبلغ معینی را که از برای فقرای حرمین شریفین
فرستاده میشود بمستحقین تقسیم نماید و هر ساله صرهٔ همایون بنظارت شریف
مکهٔ مکرمه با اهالی حرمین توزیع میشد چون سلطان محمد خان مغفور طبیعت شعریه
و سلیقهٔ ادبیه نیز داشتند اغلب اشعار وقت که از آن ملیمو دند در نهایت درجه
علما و مشایخ را محترم و معزز میداشتند قدر و قیمت علوم عالیه از کثرت علما
و مشایخیکه در عصر ایشان بودند معلوم میگردد که ترجمهٔ حال هر یکی
در کتاب شقایق مسطور و مندرج است از جملهٔ علامه‌های آن عصر مولانا
سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی است که در ماه صفر سنهٔ ۷۲۲ در تفتازان که از
قرای

قرای هرات است قدم بعالم شهود نهاده در شانزده سالگی از برای کتاب
صرف زنجانی شرحی نوشته اند و کتاب مطول را در اندک زمانی تألیف نموده
بعد کتاب مختصر را با سرخس باسم جانی بیک خان حاکم آنجا را تصنیف کرد چون تیمور
آن حوالی را فتح کرد شان را محترم بود ملک محمد سرخسی از برادرزاده‌اش غیاث الدین
که در خدمت تیمور بود التماس کرد که تفتازانی را به سرخس بفرستد لهذا اشارات عالیه
به جدهٔ مذکوره فرستاده شد بعد از آنکه انوار علومش اطراف عالم را روشن ساخت او را
به سمرقند که دار الملک تیمور بود بردند و شارالیه در سنهٔ ۸۳ وفات نموده است
سید شریف الدین علی الجرجانی نیز در جرجان که از بلاد ماوراء النهر است
در سنهٔ ۷۴ پا باقلیم وجود نهاده با تفتازانی مباحثات بسیار
کرده اند وفات ایشان در سنهٔ ۸۱۶ واقع شده است محمد شیرین مغربی نیز از
سرآمدان علمای آن عصر و در میان علما و مشایخ سالار و مختار بود

از اشعار چلبی سلطان محمد خان بر کادر اینجا غزلی درج میشود   غزل

جهان خصم اولسه جمله نصرت ایسته   ازغوری دعادن همت ایسته

اگر جهان دشمن شود از حق نصرت طلب کن   دار مردان طریق همت بخواه

چالوب دین خنجرنه کفاره شمشیر   اگوبن چاریاری ضربت ایسته

بعشق دین بر کفار شمشیر بیاز   چار یار را بخاطر آورده ضربت طلب

اگر لب تشنه ایسک ای بد اندیش   بو دشنه چشمه سندن شربت ایسته

ای بد اندیش اگر لب تشنهٔ   از چشمهٔ این دشنه شربت بطلب

گچنه‌ن کچ امورطاشدن صاقنمه   دموری محو ایدندن قوت ایسته

از گذشته گذر از دمورطاش حذر مکن   از کسیکه آهن را محو میکند قوت بطلب

دمورطاش بمعنی سنگ آهن است و اسم حجت ...   گویا کنایه از تیمور باشد چون تیمور بمعنی آهن است

محمد سه یورمی لفه‌دن   عدوی عرصه‌دن سورو همت ایسته

ای محمد از مخالف روگردان مشو   دشمن را از میدان بیرون کن و همت بطلب

اشعار

اشعار دیگر هم دارد لکن دسترس سمان نشد که بعضی از آنها را عرض نمائیم

فصل رابع   در بیان اسباب و محاکمهٔ وقوعات عمومیه که از سنه ۸۰۵ الی سنه ۱۲۳۸ سرزده ساحهٔ ظهور و بروز شده است   در این جلد از دفتر اول الی دفتر ششم بعد از آنکه اسباب وقایع عمومیه را بیان نموده تحقیقات و محاکمات آنها را ایان نموده ایم فایدهٔ محصله‌اش این شد که ملت اسلامیه هر طوریکه بصدمات از ورطه‌های خطرناک خلاصی یافته جراحات مهلکهٔ آن در اندک زمانی بعنایات سبحانی قرین التیام گردید و این احوال مشهوده دین مبین از برای عاقبت اندیشان الیقین حاصل نمود که شکوه و شوکت اسلامیه در روی زمین الی الابد باقی و پایدار خواهد ماند هر گاه این کتاب از ترتیب مطالعه نمایند واضح و مبرهن خواهد گشت که بعد از آنکه دین مبین احمدی و ملت بیضای محمدی صلی الله علیه و آله و سلم در مدت مشخصه مختصه‌ای در قطعات آسیا و افریک و اوروپ و بحر محیط اقیانوس صاحب سطوت و شکوه گردید بیع هذا خواهد

و اسطهٔ هجومیکه اهل صلیب از غرب رو بشرق آوردند و خواه بسبب حملاتیکه قبایل تاتار از شرق بغرب رو بر اسلام ضرر خسارات کلیه وارد آمد لکن اهل امت مرحومه هیچ وقت از مدافعه و مقابلهٔ آنکه نیکه قصه کرند از اوداشتند کوتاهی نکرده و اهالی غیرت و اهتمام ملت مذکوره و بهای آن بود که عصرهای بسیار در روی کرهٔ ارض کامران و پایدار خواهد ماند

اثبات ملت اسلامیه آنچه را که در طرف غربی و جنوبی قطعهٔ اروپ ضایع کرد باز همان قدر را در سمت جنوبی و شرقی قطعهٔ مذکوره مرتب آورد یعنی هر چند در سمتی متضرر گردید در سمت دیگر منتفع شد علی الخصوص چنانچه تاتار دشت قپچاق با وجود آن اصول مذهبیه که اختراع کرده بودند چون از ملت اسلامیه شمرده میشدند از ممالک شمالیهٔ اروپ شروع نموده از وسط قطعهٔ مذکوره عبور و تا دیار المان را پایمال سم ستوران خسته و این از جملهٔ وقایع عمده است که ثبت صحایف

بوده

تواریخ گردیده است کذلک طوایف مغاربه با کمال غیرت و شجاعت از سمتهای غربی و جنوبی اروپ تا لوار علیا که در مملکت فرانسه واقع است هجوم برده‌اند و از این معلوم میگردد که ملت اسلامیه تا بچه مرتبه مظهر فوز و نصرت شده‌اند الحاصل از ابتدای ظهور ملت اسلامیه تا زمان دفتر ششم این تاریخ آل عثمان یعنی سنه ۸۰۵ هجریه اگرچه بزرگ سرانجام رفته رفته رشتهٔ دولت و حکومت و اهل از انقراض حال با همت اجرای سلطنت و حکمرانی کرده‌اند که عمدهٔ آنها که شایان تذکار و تعداد میباشند عبارت از شعبه‌های دولت امویه که در شام و اندلس مستولی گشتند و همچنین عباسیه و فاطمیه و سلجوقیه و خوارزمیه و چرکسیه و موحدون و امثال اینها بودند هر یک از اینها محض بسبب حرکات مغرورانه و خودپسندانه اصول اهالی را که مدار مالکیه و استقرار هیئت دولتشان بود دستخوش تبدیل و تغییر داده‌اند تا آنکه اساس دولتشان از سیلاب حوادث متزلزل ساخته بعد از چند مدتی

شوکت واقبال آن حضرت تهدیدی که تمکان سرعت که عصبیت وثبات نموده اند در
قلیل مدتی فرخ زوال واضمحلال گردید آن عقلائی که سوکنه تلاحق افکار و شورت
قرار و مدار امور دولت را که اشتن بهتر از آن است که وقایع سابقه را با احوال
حاضره مقایسه کرده بموجب نتیجه که از آن قیاس حاصل میگردد عمل نمایند لیبا خطا که اند

در دولت علیه عثمانیه نیز از سنه ۲۲ که

ابتدای ظهورش باشد تا زمان وقعه امیر تیمور سلاطین عظامیکه بر اریکه سلطنت عثمانیه
گردیدند دومی از اولی و چهارمی از سومی از هر جهة تفوق داشت لهذا دولت نیز هم روز بروز
کسب عظمت و استقلال مینمود لکن تنها پاره اطوار و شوار مخصوصه و غریبه یلدرم بایزید خان که
عوام السنه نیز بسبب این گشت که تیمور بر ممالک محروسه هجوم آورده مستولی گردید و ایلخانی
قضیه بر اهمیت مرتبه سلطنت نامده لکه سکته و تفرقه وارد آورده آن فوز و نصرت را
که دولت علیه عثمانیه بایستی در تاریخ ۸۵۷ هجری مظهر گردد لقبه پنجاه سال تعویق وتأخیر

انداختند

انداختند زیرا اگر باعث نشده بودند که تیمور ممالک محروسه را غارت و خراب کند اگر
اعراض نفسانیه مانع باشد که اخلاق آن دراسف است و خفت مزاج و حضی میکردند بخیالات یلدرم بایزید
خان مستولی نشده بود فرضش فتح قسطنطنیه که بنام نامی سلطان محمد خان ثانی در آمد حصول
طبیعی او بایستی باشد یکی از مطالب عمده که علما باشد راتنبیه مینماید و این بود که غضب و عداوت
پادشاه را نسبت بتیمور شعله ساخته کار را بوقعه مشهوره انقره رسانیده و بعد از آن هم
در صورتیکه بایستی بمقتضای عبودیت و نعمت خوارگی پادشاه هر اداره یان و دشمن تنها
نگذارد و بدر امین امیر سلیمان شاه که مانند خودش مایل لهو ولعب بود چسبیده ولی نعمت
خود را در میان مخاطره گذاشته فرار نمودنش دلیل تلون مزاج او است زیرا از
برای علما باشد در عوض آن اقبال و استقلالی که منتظر شده بود لایق و سزاوار این
بود که تا جان داشت در رکاب حضرت پادشاه ثابت و پایدار بماند و جان خود را
فدا کند و یا اینکه با او اسیر گشته برود

باری در اینکه ممالک محروسه عثمانیه در میان متغلبانی مانند پسرهای
قرمان و کرمیان و اسفندیار و ذوالقدریه و از پسرهای امیر سلیمان شاه و شهزاده
عیسی چلبی و شهزاده موسی چلبی و شهزاده سلطان محمد منقسم شده بود و ایمپراطور روم
هم از یک طرف بصدد استرداد جاهائی که از دست داده بود برخاسته هر یک از
بیکهای افلاق و اربنود و بیکهائی که در داخل مملکت مقدونیه بودند و کنیس اعظم
موره نیز چون یک قوت مطلقه ثابته نمیدیدند که خراج معتاده را که ا
سالها راضی شده بودند بدهند تسلیم نمایند لهذا با اتفاق قرار دادند که ترک
اسلامیه را محو نموده از قطعه اروپ یکلی بیرون کنند علی الخصوص چون میدیدند
که اهالی اسپانیا و پورتکیز با عربهائی که در آن حوالی بودند غلبه نموده جمیع جزیرهای
بحر سفید و دریای یونان را از اسلامیان باز پس گرفته روسای مذهب در مجلس و
مجامع عیسویان طرف طرف تحریک و تشویق خلق پرداخته و از سر نو جمعیتهای

اهل

اهل صلیب فراهم آورده جنگهای دینی و مذهبی شروع نمودند و یکی سیر سموند
نام ایمپراطور که این خطب جسیمه را متعهد شده بود در محاربهای مشهوره قوصوه و نیکوبلی
مغلوب و منهزم گردیده در پیش متفقانش شرمسار شدی مع هذا افتن و انحلالی که در آن اوزها
در ارکان و جاهای ممالک اسلامیه سرایت کرده بود و انقلاب و اغتشاشیکه در داخل دولت علیه عثمانیه
روی داد سیر سموند را دوباره بر غیرت آورده در سایه ولایتش نیش و نیکوبلی دفعه سوم در
روز چهارم ماه تشرین اول سنه ۱۲۱۹ میلادیه قشون قهریه سلطان محمد خان را در جبال تنگ گیر آورده
انتقامی را که در کوزوه قصدش بود گرفت لکن چون سطوت و شکوه عثمانیه پس از حرب مغلوبیتهای اول
شکسته نشده بود کم کم اکمال نقصان نموده متعاقب آن که در نواحی و درجات سربروشته بود پراکنده
دو واسطه لطایف الحیل حکیمانه وقت گذرانیده قوت و قدرت حالت را که بجهت پاره اسباب
فوق العاده تنزل کرده بود باحسن تدبیر در مدت چند سالی باز بدرجه سابق رسانیده

چون از نتایج شوروشور تیمور ممالک

ایران و توران در میان شهزادگان و امیرزادگان متفرق و منقسم شده بود و پس از دو قرنهای
بسیاری قرین خلل گردیده از طرف دیگر بواسطهٔ تحول و انقلاب واقعه اهمیت حکومتها
صورت تازه کسب نمود و ابواب آسودگی و نجات مسدود گشت لکن در این زمانها
بسبب ظهور سفر امیر تیمور بجانب چین و در منزل اترار عازم دارالبوار گشتن او و در میان
شهزادگان نفاق و تفرقه افتادن و بالاخره غالب آمدن شاهرخ میرزا بر سایرین
حوالی مذکوره کسب آسایش و آرامی نمود و کذلک در سمت عراقین حرب و جمع عشایر
قره قیونلو و آق قیونلو فرصت جسته کسب شهرت و صیت نمودند و همچنین طبقهٔ اتراک
و چراکسه که از حوالی مصر و شام تا قطعهٔ حجاز زمین دولت و اقتدار شان منتشر شده بود
با وجود یکه سلسلهٔ دولت و سلطنت شان بنابر حیلولت پاره عوارض و اسباب مشرف بتفرقه
و خراب گشته بود باز مواقع مرغوبه و سایر را که در دست داشتند هم از صدمات تجاوز
شدیدهٔ تیمور و هم از هجمات متوالیهٔ متفقین اهل صلیب محافظت نموده در آن

اوان

اوقات استیلا و تسلط صلیبیون بر اراضی مقدسه از امورات معظمه و مشکله بود و چون
ز غیرت و حمیت قدیمهٔ اهالی بربرستان که از شمال تا جانب غرب با قطعهٔ افریک
متمکن و متوطن بودند بپاره‌ای دست از قبیل اغراض نفسانیه مبدل گشته بسبب سکوت
و مدارات تا بجا حقوق حکومت شان از دست رفته بود و حکم و تاثیر کیفیت حب وطن
که اساس آن نیست است در اذهان و افکار مردم آنجا جایگیر نشده بود جمیع ثمرات
نافعهٔ مملکت بالطبیعه عاید بیگانگان میشد

در عصر هشتم هجرت نبویه علیه الاف التحیه و الثنا هیئت حالیهٔ ملت اسلامیه چنین بود
که مذکور گشت در اثنای این مدت بعد از آنکه جز نقصان نمونهٔ خیری وارده را
پریشانی ارکان شان و شهرها را که آباد کرده بود حکما بعینی مطالعه کنند قهر و تصدیق خواهند
کرد که ملت مذکوره از هر جهت بر ملل سایره تفوق و رجحانیت داشته و نیز حوالی تمت
اسلامیه در زمان قلیل ممالک وسیعه را که مرکز علم و معرفت شمرده میشدند استیلا نمود

جمیع دستگاههای صنایع و فنون و چندین کتابخانهٔ گرانبها از کتب و تسویدات
نادره و مدت چندین هزار سال از اسلاف برای اخلاف بمیراث مانده بودند
بدست اهل اسلام افتاد لهذا چندین علماء متبحرین و خطبا و مورخین که صاحب
فضایل و کمالات بودند بعرصهٔ ظهور آمدند لکن باز چند ایامی بسبب امواج متوالیهٔ
طوفان بلایا در ممالک اسلامیه اختلال و فترت عظیمه ظاهر گشته چون اکثر و اغلب خلق
متفرق و دربدر شدند و از اقلیمی به اقلیمی سفر و هجرت کردند مدت مدیدی میل و
استعداد مدنیت رو بتنزل نهاده خلق مشغول بهوای جهالت و بداوت گردیدند و در
عوض علما و مورخین پاره زرمجویان و جباران فرسان میدان طغیان گشته
اعتقاد شان برین شده که مقصد از علم و معرفت همان علوم دینیه و عالیه است و کبرا
جرات معارضه و مداخله نمود لهذا الصنایع و حرف که وسیلهٔ عمدهٔ توسیع و تسهیل مصالح
ملک و ملت است بهمان درجه که بود ماند و اصلا پیشرفت و ترقی نکرده و جمیع خرابی

مودال

که دال بر سعادت حال و آسایش بال عامه است رفته رفته با اهالی اروپ ملتفت گردیدیم
که بعد از این از مطالعهٔ دفترهای آتی اسباب و علل هر یکی معلوم خواهد گشت

نخستین اراضی و ولایاتیکه در قطعهٔ اروپ در دست تصرف دولت علیهٔ عثمانیه است
مملکتی که معروف بروم ایلی است که عبارت از مواقعی است که قره‌داغ و ماکیدونیه
یعنی مقدونیه مشتمل‌اند که تقریبا بیشتر از هفت کرور نفوس سکنهٔ آنست بعد از آنکه آنجاها
منحصر دولت را ایالتها کرده بچند وجه منقسم گشت که تفصیل آن چون خارج از
صدد بود ترک شد در عصریکه موضوع بحث این دفتر است باز پاره‌جاهای
مملکت مذکوره در دست ایمپراطوران روم بود و کذلک یک قسمت آن از بوستان
بود که در این اوقات آنجاها تماما داخل حوزهٔ حکومت عثمانیه نشده بود و لکن
بوسنه و صرب و افلاق و بغدان و بلغارستان با پاره شرایط و امتیازات در تحت حکم

ونفوذ دولت علیه وخیم شده بودند چون امپراطور بزانسیو نیز با حضرت سلطان
محمدخان حسن سلوک وآمیزش داشت از صدمات قاهرهٔ سلطانی را ایمن بود
واز این جهت ممالک خود را در میان پنج نفر پسرها تقسیم کرده بود در عصر
همایون پادشاه را به وسعت مملکت امپراطوری بزانسیو عبارت از سواری
الی ولاینه که سواحل روم ایلی است ولقه رسی سیدی وجزایر آن نواحی بود اگرچه سلانیک
وتسالیا وولایت موره نیز در تحت ادارهٔ امپراطور زادگان بود لکن بار دیگر میان
ولایتهای مذکور تازه مستملکات عثمانی واقع شده بود اگرچه انگلستان وفرانسه
والمانیا واسپانیا وپورتکیز ولهستان مشهورترین دولتها وحکومتهای قطعهٔ
اروپ بودند لکن نفوذ پاپ بسبب قوت حکومت روحانیه که داشت
بر همه دول مذکوره جاری بود در ممالک المانیا وایتالیا ودر سمتهای شمالی
اروپ پاره دولتهای کوچک نیز بودند لکن حال وشان آنها چندان شایان
تعریف

تعریف وتوصیف نیست وگذشته از این چون در میانشان حقوق دولیه که باعث
استقرار سلامت ومماشات باشد موجود نبود همیشه از همدیگر ایمن نبودند ومحاربهٔ
داخلیه در میانشان سرایت نموده جنگهای عمومیه با نفیشان شروع کرده بود اگرچه بقصد
رفع قوت وصولت اسلامیه را که جهات جنوبیهٔ اروپ را از هر طرف استیلا نموده بود
محو ومضمحل ساختن حکومت وحمایت بیت المقدس را استحصال نماینده هجومهای سخت
آوردند لکن چون بعد خوب فهمیدند که بقوهٔ قاهرهٔ جبریه این کار را از پیش نمی‌توانند
برد دفع عمومیه شغل کارهای دیگر شد یعنی کارگاهان اروپ شروع کردند به تعمیم
وترویج علوم وفنون که بابین واسطه اذهان خلق را جذب وتحویل نمایند مع هذا در
میانشان در خصوص دین وآئین مذاهب مختلفه ظهور نموده رابطهٔ اتحاد واتفاقی
که در میانه مستحکم گشته بودند شروع بگسیختن نموده از یکطرف هم محاربات داخلیه در
رفت واحتراق دولتی بهوای توسیع دایرهٔ حکومت وتحصیل شان وشهرت افتادند

در آن عصرها جمیع دول اروپ چون هنوز چنانکه بایستی ثمرات نافعهٔ تجارت را
ادراک ننموده بودند تمکنشان این بود که جمع وتحصیل دولت وثروت محض
بواسطهٔ توسیع دایرهٔ مملکت ممکن است هرچند بسبب آنکه محتاج امتعه واشیاء
مشرق زمین بودند راه داد وستد کردن با هندوستان مطمح نظرشان بود
لکن چون از قوتها هنوز در فن کشتی رانی وسیاحت بحریه چندان مهارتی نداشتند
وبسبب راه زنان دریائی اعراب وشدت طوفانهای دریا جرأت
نمی‌کردند که سفر دریا بکنند ونمی‌توانستند از پهنا در دریا واز طرف غربی وجنوبی
قطعهٔ افریک دور زده بهندوستان رفتن را تسهیل نمایند لهذا از
قضیهٔ نافعهٔ مبادلهٔ امتعه واشیاء منقطع نمودند ودر میانه جهل وتعصب بر
کثیر کرده بودند تا اینکه در این ایام بسبب نتیجهٔ حسنهٔ دار الفنون ومدارس که
تاسیس گشته بودند گاه گاهی پاره اشخاص با علم واطلاع ظهور نموده خواستند هموطنان
خود را

خود را که محض بجهت تعصب بیهوده در ظلمت جهل ونادانی مانده بودند بسوی
علم واطلاع راهنمائی نمایند لکن چون جهل وتعصب در عروق وعصبات مردم
جاری وساری شده بود زحمتهائی که اصحاب عقل ودانش از برای بیدار کردن
ایشان کشیده بودند سود مند نمی‌افتاد لکن چون پورتکیزها بر اعرابیکه بر ایشان
مسلط بودند غالب آمده بودند وتازه مردمان خلق آزموده گشته فرصتی
بدستشان افتاده بود واین جرأت را بهم رسانیده بودند که در سواحل افریک
سیر وسیاحت بحریه بکنند لهذا در سنهٔ ۱۴۱۹ میلادیه بود که اهالی مذکوره
برای پیدا کردن هندوستان دفعه اول بتحقیق وتفحص سواحل افریک دامن
همت را بمیان زدند وبعد از پانزده سال ناخدا اکلیانیز که از
ملت پورتکیز بود دماغهٔ بوغادور را کشف نمود ودیگر بعد از آن سالی
[illegible] موقع کشف نموده باب از راه تجارت ماهی وخاک طلا را یافتند

زیرا در سواحل غربی افریک در جاهائی که تازه کشف شده بود چون
مردمانش وحشی و نادان بودند تبدلاتی مردمانیکه از ممالک معموره
متمدنه آمده بودند زود فریفته گشتند در این تاریخها بود که ناخدای
مشهور کریستوف کلمب در یکی از قریه های ژنوه متولد گشته و تحصیل
علوم و فنون نموده بجای آنکه در عوض خدمتهای شایسته که کرده بود
منظور مکافات گردد گرفتار بلای حسد و نفس نیت بدبختان گشته
مورد چندین زحمتها و فلاکتها گردید که تفصیل احوالش در دفترهای هفتم و
هشتم مندرج است رجعت شود تمام شد جلد اول کتاب تاریخ

عشر ثانی

۲۲

در حضور حجت ظهور
نواب حضرت مستطاب اشرف ارفع [illegible] سلطان
[illegible] شاهنشاه [illegible] عظم
العبد [illegible] ارواح العالمین له الفداء [illegible]
[illegible] عشر [illegible]
۱۳۰۲